کلیات
علوم روحی
جلد دوم

نویسنده: حسین رهبرزاده

کلیات

علوم روحی

جلد دوم

نویسنده: حسن رهبرزاده

رهبرزاده، حسن، ۱۳۱۷ -
کلیات علم روحی/ نویسنده حسن رهبر زاده.ـــ
تهران: نشر پارسا، ۱۳۸۰.
۲ ج.
ISBN 964-5533-54-6 (دوره‌ای) -.ISBN
964-5533-63-5 (ج. ۱) -.ISBN (ج. ۲)
964-5533-64-3
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱.روحشناسی. ۲.زندگی پس از مرگ. ۳.روح.
الف.عنوان.
BF۱۰۳۸/ف۲ر۹۳ ۱۳۳/۸
کتابخانه‌ملی‌ایران ۵۴۲۸-۸۰م
محل نگهداری:

انقلاب فخر رازی وحید نظری، شماره ۱۹۲ تلفن: ۶۴۰۹۴۲۵ ۶۴۱۰۰۲۰

کلیات علوم روحی (جلد دوم)

نویسنده: حسن رهبرزاده
چاپ اول: ۱۳۸۱، شمارگان ۳۰۰۰ جلد
حروف چینی: مؤسسه خدماتی آموزشی رهبرزاده ۸۳۰۰۵۴۶
تصویر پرداز: غلامرضا ابراهیمی
لیتوگرافی نگاران: ۸۸۲۲۱۴۳
چاپ: پیک فرهنگ

نشانی صندوق پستی: ۱۹۹۴ - ۱۴۱۵۵

تن پوش

خداوند بزرگ، در آفرینش این جهان و آنچه در آن است، چیزی راکم نگذارده و تمام نیازهای تکاملی را ازگذشته، حال و آینده پیش‌بینی فرموده است، برای مثال، جهت این که روح بتواند قدرت جسم مادی را در کنترل خود درآورد و آن را برای مدت زمان معینی زنده نگاهدارد. عنصر دیگری به نام تن‌پوش را (پریسپری) آفریده که واسطه‌ای بین روح و جسم مادی باشد و شخصیت و استقلال روح را درتمام زمان‌ها، کاملاً حفظ نماید، این عنصر الهی، پس از مرگ جسم مادی، تمام خاطرات و محفوظات عقلی‌ای راکه مربوط به اعمال وکردار نسل بشر در زمان حیات مادی وی می‌باشد، در خود نگاهداری می‌نماید و تا مدت‌های مدیدی آن خاطرات را حفظ می‌کند، تا این که در مسیر تکاملی بالاتری قرار گیرد و آن خاطرات و آگاهی‌های زمان حیات را از خود دور سازد. تن‌پوش یا جسم اثیری، عنصری نیست که به تازگی شناخته شده باشد و یا آن را از دست‌آوردهای علم روحی جدید، که از اواخر قرن نوزدهم، خود را نمایانده است، بدانیم، بلکه از ادوار بسیار دور، ملل و قبایل مختلف جهان، آن را می‌شناختند و هرکدام نامی براین عنصر روحی گذارده بودند. فرضاً، مصری‌های قدیم آن را کا KA و یونانیان اوشما Ochoma ، هندوها، لنگاشاریرا، leninga Sharira و فیثاغورث آن را درکتاب خود به نام، محمل روح یا ائی‌دولون Eidalon و... می‌نامیدند.

زمانی که ما معتقدیم تن‌پوش و روح بشر پس از مرگ جسم مادی به‌گونه خاصی ادامه حیات می‌دهند، هیچ دلیلی هم وجود ندارد که این دو عنصر، در زمان حیات مادی بشر، قدرتی از خود نداشته باشند و در زمان حیات، تظاهراتی را از خویش بروز ندهند و از سوی دیگر، زمانی که این دو عنصر، پس از مرگ جسم مادی وجود

دارند، می‌بایست در زمان ولادت بشر نیز هر دو حضور داشته باشند.

عمل تن‌پوش یا پریسپری را در زمان حیات می‌بایست به معمار یا سازنده‌ای شبیه کرد که به طوردائم در حال نوسازی، بازسازی و ترمیم کلیه قسمت‌های جسم مادی می‌باشد و از این میلیاردها سلولی که جسم مادی را تشکیل داده‌اند، دائماً حفاظت و پرستاری و مراقبت می‌نماید و اجازه نمی‌دهد که نقصی در سیستم‌های سلولی و ارگانی جسم مادی پدیدار گردد و اگر هم صدمه یا ناراحتی‌ای در آن به وجود آید، فوراً در حد مقدورات خود اقدام به رفع آن ناراحتی‌ها می‌نماید، مگر این که درمان و معالجه فرد از قدرت آن خارج باشد و مربوط به قدرت تقدیر و سرنوشت شخص گردد.

فرمانده دانایی که تمام کارهای بهسازی و آماده نمودن جسم مادی را به عهده دارد، چیزی غیر از نیروهای نهان در تن‌پوش یا جسم اثیری بشر نیست، چون تمام ملکات هر فردی از قبیل عقل، خرد، فهم، درک، شعور و ضمیر ناخودآگاه و... ، در این قسمت ذات وجود قرار دارند. به گونه‌ای که پس از مرگ جسم مادی، تن‌پوش تمام این ملکات را با روح، به عوالم پس از مرگ انتقال می‌دهد، به همین دلیل هم زمانی که روح در محل بخصوصی تجسد می‌یابد، مشاهده می‌شود، این عنصر جدید که جسم مادی فردی را به وجود آورده است، از تمام ملکات عقلی و درکی و شناخت زمان حیات خویش برخوردار می‌باشد و حتی گاهی اعمال و حرکاتی را که در زمان حیات مادی به صورت عادت در جسم وی وجود داشته‌اند، از خود بروز می‌دهد.

از نظر علم فیزیولوژی حیوانی می‌دانیم که، سلول‌های جسم مادی، غیر از سلول‌های مغز و اعصاب، همگی به طور دائم در حال بازسازی و جایگزینی نسبت به یکدیگر می‌باشند و یا به گونه‌ای دیگر می‌توان بیان داشت که این جسم مادی بشر، در مدت عمرش چندین بار از نو ساخته شده و این جسم، بارها تمام

سلول‌های قدیمی خود را از دست داده است و سلول‌های جدیدتری جای آنها را گرفته‌اند، بدون این که در جسم وی تغییرات کلی حاصل شده باشد. جهت اداره و برقراری این نظم در بشر، نیروی عامله‌ای وجود دارد که می‌تواند این میلیاردها سلولی را که جزو بدن هستند، بازسازی کند و برای این منظور به آنها نظم بدهد وبرای ادامه حیات، برخی را از جسم جدا نماید یا سلول‌های جدیدتری را طراحی و تکثیر کند.

مالک جسم مادی بشر در اصل روح است که تمام حرکات و رخدادها را می‌داند و تن‌پوش تابع قدرت و خواست‌های روح می‌باشد، چون جسم اثیری واسطه‌ای است بین روح و جسم مادی و برای شکل بخشیدن به جسم و شخصیت دادن به روح بکار گرفته می‌شود.

روح، تن‌پوش را به این دلیل با خود به عوالم روحی می‌کشاند که، برای تکامل بعدی خویش، وسیله مناسبی داشته باشد، تا این‌که بتواند مجدداً جسم مادی دیگری رابه وجود آورد و سپس در حفظ و نگاهداری و بازسازی آن کوشا باشد و روح نیز در آن جای گیرد. اگر تن‌پوش به همراه روح به عوالم روحی نرود، روح بهتر می‌تواند به جهان‌های بالاتری صعود کند، چون از ثقل آن کم می‌شود، ولی این کار ازنظر خلقت و ادامه تکامل، عملی نخواهد بود.

همانگونه که می‌دانیم وراثت مادی و ظاهری بشر مربوط به شکل و قیافه‌های جسمی است که نوزادان از پدر و مادر یا درگذشتگان خود به ارث می‌برند و به همین علت هم، اغلب کودکان شباهت‌های ظاهری با والدین خود پیدا می‌کنند، ولی در مورد حالت‌های روحی، اغلب مشاهده می‌شود که برخی از فرزندان هیچگونه شباهت یا نسبتی با خو، خصلت، اخلاق و رفتار و روحیات والدین خویش ندارند.

وراثت اصولاً به دو نوع می‌باشد یکی از آنها ***وراثت مادی*** و دیگری ***وراثت***

روحی است.

وراثت مادی را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱ ـ وراثت مشهود: در این‌گونه وراثت‌ها، اطفال قسمتی از خصوصیات چهره یا جسم مادی و رفتاری را که از والدین خود به ارث برده‌اند، در جسم مادی خود می‌نمایانند، به طوری که این شکل یا حالت، کاملاً قابل دیدن است.

۲ ـ وراثت غیرمشهود: فرزندی که به دنیا می‌آید، پس از رشد کامل، مشاهده می‌شود که هیچگونه شباهتی به پدر یا مادر خود ندارد، ولی زمانی که به شجره اجدادی آن کودک، از نظر شکل و قیافه دقت شود، مشاهده می‌گردد که پدربزرگ یا جد پدری یا مادری وی، دارای چنین شکلی بوده است که پس ازگذشت چندین نسل، امروزه کودکی به دنیا آمده که از جهت شکل ظاهری و جسم مادی، شبیه گذشتگان خویش می‌باشد.

۳ ـ وراثت مختلط: در چنین وراثتی ممکن است که کودک از نظر شکل ظاهری مشابه عمو یا دائی، عمه یا خاله و برادرزاده، خواهرزاده و... خود شده باشد.

۴ ـ وراثت آزاد: وراثت‌های مادی‌ای که برخی از فرزندان از والدین و اقوام خویش به ارث می‌برند، بصورت اجباری نیست، گاهی مشاهده می‌شود که طفلی به دنیا می‌آید که از نظر وراثتی، هیچ شنباهت یا حالتی از والدین و گذشتگان خود ندارد، به این نوع تولدها وراثت آزاد می‌نامند.

وراثت روحی

در خانواده‌های مختلف وراثت روحی رابعنوان یک حقیقت مشهود می‌توان تشخیص داد و آن اینکه فرزندان یک خانواده که از نظر وراثت‌های جسمی کاملاً شبیه والدین خود هستند، ولی از نظر روح هیچ تشابهی با یکدیگر ندارند. و حتی

تعدادی از فرزندان چند قلو که در یک خانواده و تحت تعلیم و تربیت یک پدر و مادر و در شرایط تقریباً برابری پرورش یافته‌اند، معهذا هریک از آنها دارای خو و خصلت و اخلاق جداگانه‌ای از نظر حالتهای روحی معنوی، اجتماعی و ... می‌باشند و از نظر علمی وقتی به این مطلب می‌نگریم، متوجه می‌شویم که این اختلاف هیچ ربطی به وراثت جسمی و روش آموزش پدر و مادر و محیط خانواده افراد و اجتماع ندارد، بلکه مربوط به روحی است که از زمان ترکیب شدن سلول نر و ماده، از سوی پروردگار به آنها دمیده شده است واین روح، هیچ نسبت یا قرابتی با حالت والدین این کودک ندارد.

وراثت‌های روحی را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم‌بندی نمود.

۱ ـ وراثت تکمیلی: این نوع وراثت‌ها را در بین افرادی از جامعه که ازنظر روحی و رفتاری به حالت عادی زندگی می‌کنند، می‌توان یافت. یعنی در این وراثت‌ها، یک مرد، مرد کامل است و هیچ نوع گرایش روحی غیر از مردانگی در وی مشاهده نمی‌شود و یک زن هم زنی است کامل.

حالت این افراد نمایانگر حقیقتی است که آنها در این تولد، در ادامه تولدهای قبلی ادامه مسیر تکاملی می‌دهند یعنی آن مرد، در تولد قبلی خود مرد بوده و یا آن زن، در زندگی قبلی زن بوده است.

۲ ـ وراثت صعودی: در این نوع وراثت‌ها مشاهده می‌شود که برخی از افراد، از حالت احساس به حالت عقلی گرایش بیشتری پیدا می‌کنند، یعنی زنانی را می‌توان دید که در زمان حیات مادی خود، تقلید از حالت و روش و منش مردان می‌کنند و حتی در محافل مردان می‌نشینند و وابستگی چندانی با حالتهای رفتاری و معاشرتهای زنان محیط خود، ندارند.

۳ ـ وراثت نزولی: افرادی که در این گروه قرار دارند، معمولاً از حالت عقلی به

سوی کشش‌های احساسی پیش می‌روند، یعنی در سراسر جهان گروهی از مردان را می‌توان دید که، همیشه سعی دارند تقلید از رفتار زنان بنمایند و صورت خود را آرایش کنند، لباس زنانه بپوشند، چون این قبیل افراد، در این حالت، احساس آرامش بیشتری می‌نمایند و اغلب همنشینان خود را از بین بانوان انتخاب می‌کنند.

این وراثت‌های روحی مربوط به حالت و قدرت تن‌پوش، در افراد است که حالت زندگی قبلی را افراد در این تولد، از خود نشان می‌دهند و بدینگونه شخصیت و وضعیت خویش را در تولد قبلی، به وضوح می‌نمایانند و تا زمانی که تکامل نسل بشر در خلقت ادامه دارد، تن‌پوش نیز اشکال مختلفی را در حیاتهای متفاوت بوجود می‌آورد که مربوط به ادامه تکامل و دستور خلقت است و نیروهای الهی در این امر دخالت مستقیم دارند.

این دگرگونی‌های حالتهای روحی و جسمی، تا شروع زندگی در جهان چهارم روحی وجود دارد و پس از آن، تن‌پوش که بصورت عقلی به این جهان آمده است، بتدریج ثقل خود را از دست می‌دهد و امواج مخصوص روح را به خود می‌گیرد تا اینکه بطور مطلق، جزئی از روح گردد و همراه روح به جهان هفتم روحی انتقال یابد.

زمانی که روحی به دستور خداوند بزرگ، برای ادامه تکامل، به حیات مادی باز می‌گردد، جای ورود وی به کالبد، از طرف نیروهای کائنات، از پیش مشخص شده است.، یعنی روحی که دارای فرکانس بخصوصی است، در این عالم خاکی تنها می‌تواند با اسپرماتزوئید و اوولی که هم فرکانس آن می‌باشند ترکیب شود و در هر زمانی که چنین پدیده مادی در جهان به وجود آمد، آن روح به سمت آن فرکانس‌های متجانس کشیده می‌شود و موجب بهم پیوستن دو سلول نر و ماده به یکدیگر می‌گردد (که شناخت آن تنها در وجود علم خداوند یکتا می‌باشد) سپس آن روح، در رحم، اقدام به ترکیب و رشد دادن اسپرماتزوئید و اوول می‌کند و خود روح در این فعل و انفعالات، به عنوان کاتالیزور الهی محسوب می‌شود، تا این که

بتواند این دو سلول را در هم ادغام نماید. این نیرو تا انتهای مراحل ترکیب جنسی در رحم حضور خواهد داشت و اگر در زمان نزدیکی زن و مرد، روحی از طرف پروردگار مأموریت نداشته باشد که کودکی را به وجود آورد، مسلماً روح هم‌فرکانس با اسپرماتزوئید و اوول آنها نیز ترکیب نخواهد شد و نتیجتاً در این نزدیکی‌ها، نطفه‌ای تولید نمی‌شود.

زمانی که روحی برای تکامل حیات با ماده همراه می‌شود، به این دلیل است که در عوالم روحی نتوانسته به رتبه بالایی دست یابد، به همین علت هم، نیاز به تکامل مجدد دارد، تا زمانی که برای بار بعد، وارد عالم روحی شود و بتواند مقام والاتری را کسب نماید و نیازی به تکامل مجدد نداشته باشد.

وقتی که روحی برای تکامل مجدد به کرات مادی مراجعت می‌کند، بنا به حکم خلقت قادر است از بهم پیوستن دو سلول نر و ماده، جسم مادی خود را به وجود آورد. یعنی به وسیله نیروی کمکی‌ای که بنام تن‌پوش همراه دارد، این دو سلول ترکیب شده را، تکثیر می‌کند و در اثر مرور زمان، به آن شکل می‌دهد و از آن دو سلول، جنینی را به وجود می‌آورد و برای این که به این ماده شکل بدهد، درصدی از نیروی روحی خود را وارد کالبد آن جنین می‌کند، تا زمانی که این جنین، در رحم مادر آماده گردد و به عنوان کودکی کامل، از رحم مادر خارج شود. (اگر یک روح کامل دارای یکصد واحد است، زمانی که جنینی در رحم به وجود آید، درصد کمی از روح، فرضاً دو واحد وارد این کالبد جنین می‌شود و زمان تولد کودک، واحد روحی به بیست واحد می‌رسد و به تدریج که جسم مادی رشد می‌کند، واحدهای بیشتری از روح، به همان نسبت، وارد کالبد کودک می‌گردد تا زمانی که این کودک به سن هفت سالگی برسد و جسم او رشد کامل نماید و از آن پس تمام آن یک صد واحد روحی، وارد کالبد وی می‌گردند و به همین دلیل است که کودکان را در جهان از سن هفت سالگی به فراگیری علمی وامی‌دارند.)

فرضاًزمانی که برای اولین بار می‌بایست، دو درصد از اصل واحد روحی وارد کالبد جنینی که در رحم مادر در حال رشد است شود، گاهی اتفاق می‌افتد که مقدار بیشتری وارد می‌گردد و کودکی که باید تا هفت سالگی روح وی به طور کامل در جسمش جای گیرد، تا سن سه سالگی روح او در کالبد مادی جای می‌گیرد و در نتیجه به وجود آمدن چنین حالتی، این کودکان دارای حالت روحی‌ای می‌شوند که با سایر افراد هم‌سنشان اختلاف فاحشی دارند و گاهی در بین این کودکان نوابغی دیده می‌شوند که زبان زد عالمیان میگردند.

در مورد اکثر موسیقی‌دانان مشهور عالم، می‌توان از قدرت ژن روحی آنها نام برد، کما این که برخی از آنها در سن ده سالگی از نظر موسیقی، بسیار مورد توجه قرارگرفته بودند. مندل در سن ده سالگی توانست سرود کلیسای هال را بسازد و یا پاگانی نی، توانست در سن ۹ سالگی اولین کنسرت خود را اجراء کند.

در به وجود آمدن چنین حالت‌های روحی در افراد نابغه خردسال، معمولاً دو حالت کلی وجود دارد. اول، زمانی که واحد روحی‌ای در زمان انعقاد نطفه و طفولیت وارد کالبد مادی این قبیل افراد می‌شود، به دلایل خاصی که در رأس آن خواست پروردگار می‌باشد، بیش از اندازه معمول است.

دوم، روح این اشخاص، از توان و حالت‌های روحی خود از زمان‌های گذشته استفاده می‌نماید که قادر است، چنین شگفتی‌هایی را در افراد کم‌سن و سال به وجود آورد، البته در پدیدار شدن این حالت‌های روحی در افراد نابغه، قدرت‌های روحی که همان حالت‌های مدیومی است، چندان بی‌تأثیر نیست، یعنی ارواح راهنما نیز به این اشخاص، کمک‌های شایان توجهی می‌نمایند.

معلومات و اطلاعات و دانش و نیروهای مختلف در این زمان، می‌بایست ارتباط مستقیمی با دانسته‌ها و دانش زمان گذشته افراد داشته باشند که اثرات آن در ضمیر ناخودآگاه آنها از زمان‌های قبل، همچنان بجای مانده و همراه روح و تن‌پوش، برای

ادامه تکامل مجدد با ماده، همراه شده است که اعمال یک کودک یا نوجوان، امروزه آنها را در معرض تماشای عالمیان قرار داده، به گونه‌ای که همگان را به بهت و حیرت واداشته است.

به وسیله تجارب و آزمایشات و شناخت‌های متعددی امروزه دریافته‌ایم که نسل بشر از دو بخش کاملاً متمایز و جدا از هم تشکیل یافته و این دو عبارتند از جسم مادی و روح که روح بشر تا رسیدن به تکامل نهایی، با عنصر دیگری به نام تن‌پوش همراه می‌باشد و تا زمانی که نسل بشر نیاز به تکامل دارند، این عنصر با روح همراه می‌باشد و هرزمانی که برای روح قطعی شد که نیاز مجددی به آن ندارد یعنی از جهان چهارم روحی به بعد، به تدریج این عنصر میانجی را به امواج روحی تبدیل می‌کند و برای تکامل ابدی و پیوستن به ابدیت مسیر دیگری را انتخاب می‌کند و کنارگذاردن تن‌پوش به این ترتیب است که، چون فرکانس‌های آن قدری از روح سنگین‌تر می‌باشد، لذا بتدریج تبدیل به امواج روحی می‌گردد.

تن‌پوش که روح را در خود جای داده است، گاهی بنا به نیاز یا دلخواه و یا طی شرایط خاصی، می‌تواند از جسم مادی شخص جدا شود و در حالت دوگانگی، همین فرد را در نقطه دیگری به طور زنده و تجسدی بنمایاند که این امر تاکنون در نقاط مختلف جهان بسیار رخ داده است و از نظر علمی، این دیدن مشابه جسم مادی فردی را در نقطه‌ای دیگر، فانتوم وی می‌نامند. این فانتوم دارای شعور، درک، حس و... می‌باشد و از نظر ظاهری هیچ فرقی با شخصیت اصلی آن فرد ندارد.

با توجه به مشاهده و شناختن فانتوم‌هایی که در زندگی برخی از افراد مشاهده می‌گردند، درباره وجود روح می‌توان به چند نتیجه کلی زیر دست یافت:

۱ ـ روح به خاطر این جسم مادی به وجود نیامده، بلکه درگذشته نیز وجود داشته است.

۲ ـ پس از مرگ جسم مادی، روح به زندگی در عوالم روحی ادامه می‌دهد.

۳ـ روح دارای عناصر سیالی است که نامریی می‌باشند، ولی طی شرایط ویژه و خاصی می‌تواند خود را به دیگران بنمایاند.

۴ـ روح و تن‌پوش در زمان حیات مادی، در نهایت، روش همزیستی و زندگی مسالمت‌آمیزی را با یکدیگر دارند و این عنصر به روح شخصیت مادی یا معنوی و به جسم شکل می‌دهد.

۵ـ روح به دلیل بسیط بودن، در هر زمانی می‌تواند در چند نقطه حضور داشته باشد.

۶ـ روح و تن‌پوش موجب می‌شوند تا حالت‌های دوگانگی در برخی از افراد به وجود آید و این حالت معمولاً بیشتر در کودکان و دیوانگان به وجود می‌آید و در همین حالت است که مشاهده می‌شود، کودک یا دیوانه، با فرد خیالی دیگری، در حال بازی و خندیدن، یا حرف زدن با خود می‌باشد.

۷ـ بعد دوم افراد، دارای قدرت مادی نیز می‌باشد و پس از مرگ مستوجب عذاب و پاداش است.

یکی از بزرگترین شناخت‌هایی که از نظر علمی، بشر توانسته به آن دست یابد، اثبات نمودن یک وحدت اساسی و اصولی‌ای است که نمایانگر برابری درحالت خاصی از ولادت، در تمام موجودات عالم، اعم از نبات، حیوان و بشر می‌باشد که همگی از نوعی تخم که مربوط به خودشان است، یا از آنها خارج می‌شوند، یا از آن بوجود میآیند. سپس آنها تولید نسل می‌نمایند و جای تعجب این است که، تمام این موجودات تکثیریافته، شباهت به اصل خود دارند و همگی از سلول به وجود آمده و در تمام این سلول‌ها، یک نوع پرتوپلاسم وجود دارد که موجب تکثیر سلول و یا رشد آن می‌گردد.

زمانی که به محتویات داخلی این پرتوپلاسم‌ها از نظر علمی توجه می‌شود، در

می‌یابیم که با توجه به اختلافات فراوانی که در ذات این پروتوپلاسم‌ها وجود دارند، ولی جنس اولیه و سازندهٔ آنها با یکدیگر برابرند.

زمانی که زندگی نبات و حیوان و بشر را بررسی می‌کنیم، به سهولت وجه اشتراک زیادی را در بین آنها مشاهده می‌نمائیم که تعدادی از آن مشابهت‌ها عبارتند از:

۱ ـ تمامی آنها احتیاج به نوعی مواد خوراکی دارند که از ماده بدست می‌آورند.

۲ ـ این موجودات پس از استفاده از مواد خوراکی، به گونه‌ای آن را برای رشد جسم خود به مصرف می‌رسانند تا توسط آنها بتوانند ادامه حیات بدهند.

۳ ـ تمام این موجودات به‌گونه‌ای تولید مثل می‌کنند و نمونه‌هایی از شکل خود را به وجود می‌آورند.

۴ ـ تنفس در تمام آنها مشترک بوده و هر نمونه، به نوعی خاص، از اکسیژن محیط استفاده می‌نمایند.

۵ ـ همه آنها به نور احتیاج دارند و اگر نوری به آنها نرسد، پژمرده شده و بیمار می‌شوند.

۶ ـ کلیه این موجودات دارای نوعی عقل و شعور هستند و این هوش و عقل آنها در قالب اثیری یا تن‌پوش قرار دارد و روح این موجودات نیز در همین قالب اثیری یا تن‌پوش جای دارد.

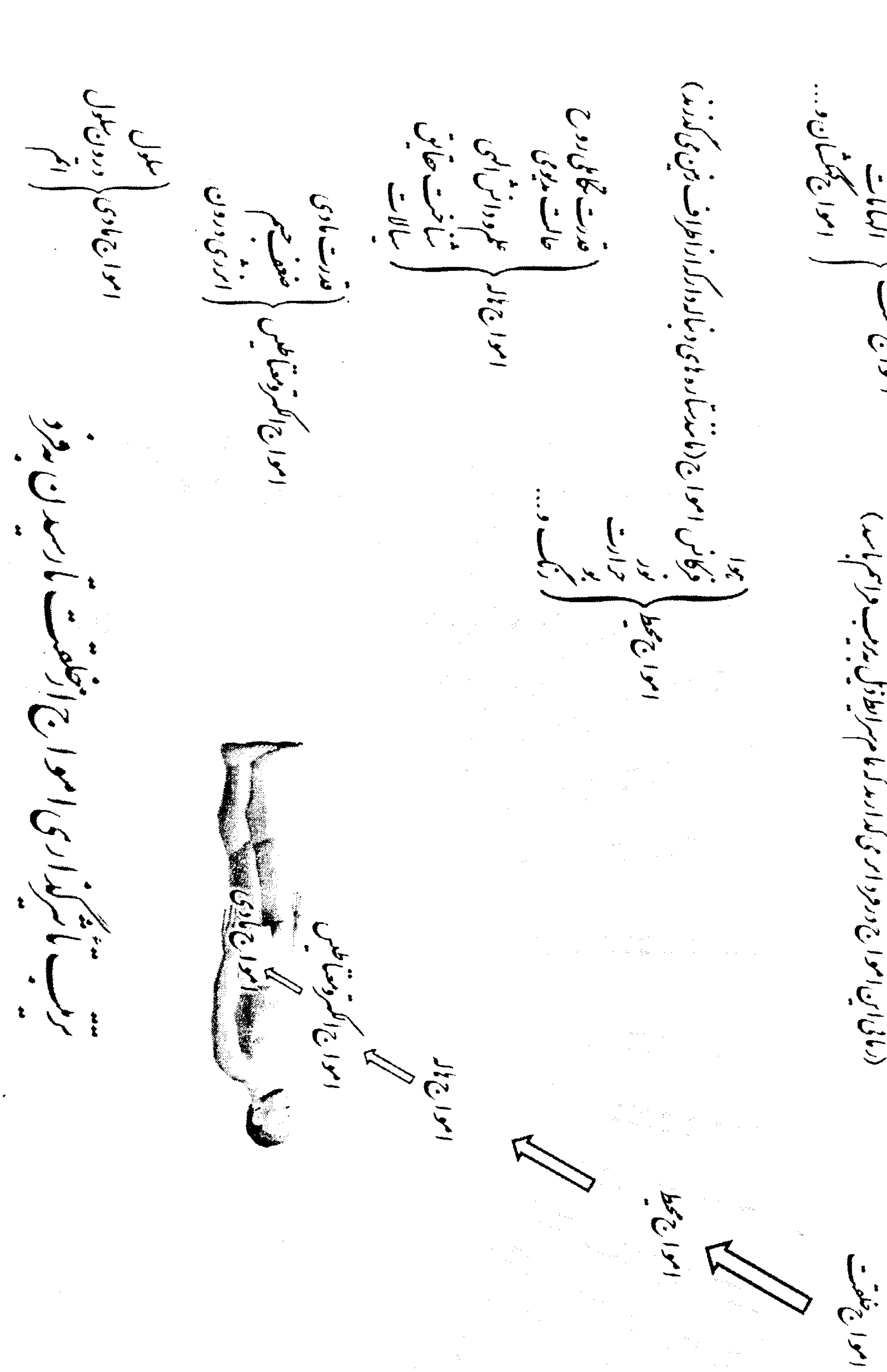
وقتی بین تمام موجودات زنده عالم، از تک یاخته‌های گیاهی تا پرسلولی حیوانی که بشر در رأس آنها قرار گرفته، رابطه‌ای را در نظر می‌گیریم، متوجه می‌شویم که همگی به صورت زنجیری به دنبال یکدیگر قرار دارند و دانه زنجیری که تک یاخته گیاهی را به وجود آورده است، بسیار کوچک و نازک و به تدریج این دانه‌های زنجیره‌ای، بتدریج و به نسبت فاصله از مبدأ، بزرگ و کلفت‌تر می‌شوند و در نهایت آخرین حلقهٔ زنجیر که مربوط به حلقهٔ تکاملی نسل بشر است، از تمام

دانه‌های زنجیر قبلی قوی‌تر و بزرگتر می‌باشد، ولی هیچ اختلافی غیر از درشتی، در بین این زنجیرهای خلقت مشاهده نمی‌شود.

بشری که روی کره زمین زندگی می‌کند، اکثریت قریب به اتفاق آنها خداشناس هستند و هرگروهی از افرادنیز از دریچه‌ای خاص و راهی جداگانه، آفرینندهٔ خود را می‌شناسند و تمام آنها می‌دانند که آفریدگار، مهربان و حکیم است و در مهربانی خداوند بزرگ، هیچ گروه یا شخصی، شک و شبهه‌ای ندارد و این خالق بخشنده، هرگز تبعیضی بین مخلوق خود قائل نمی‌شود، این خدای عالمیان، از ظلم و ستم به دور است و آنچه بر بندگان خود روا می‌دارد، عین صلاح و ثواب است.

آلن کاردک که یکی از بزرگان روح‌شناس دنیا است، می‌گوید: «منتهای عدالت خداوندی این است که هیچ روحی را به‌طور کامل خلق نفرموده است. این عدم تساوی که در تمام موجودات عالم مشاهده می‌شود، با تکثیر موجودیت‌های تکمیلی ابداً مخالف با عدالت او نیست، زیرا این اختلافی که بین آنها به نظر می‌آید، برای این است که ما گذشته خود را ندیده و فقط حال را می‌بینیم و از گذشته خود خبر نداریم و آنچه را که گذشته انجام داده‌ایم، در این تولد فراموش نموده‌ایم.»

وجود تکامل، یک عدالت و حق تساوی‌ای را برای موجودات عالم در نظر گرفته و چنین می‌نمایاند که، تمام موجودات عالم، در سایه این قانون عدل الهی در هر مرتبه و مقام و حالتی که قرار دارند، نسبت به دورهٔ تکامل پیشین، ترقی و تکامل چشم‌گیری داشته‌اند و در حال حاضر، تنها سزاوار جایگاهی هستند که در آن حالت زندگانی خود را می‌گذرانند و این حالت تکاملی روح افراد بشر، یکی از بزرگترین قدرت‌ها و عدل الهی است که بر بشریت از طریق علم روحی به اثبات رسیده و به زودی توسط سایر علوم نیز شناخته خواهد شد.



امواجی که در اطراف بدن افراد وجود دارد.

روح هم بیمار می‌شود

در زمان‌های گذشته که هنوز علم پزشکی در جهان پیشرفتی نداشت و رابطه وجود روح و جسم و روش‌های درمانی روحی و روانی هنوز کشف نشده بود، نارسایی‌های فراوانی در این زمینه‌در بین افراد وجود داشت، که یکی از این آن، رفتار با کسانی بود که به دلایلی، حالت روحی آنان تغییر می‌یافت و با این حال جدید در اجتماع ظاهر می‌شدند. در آن زمان، گروه کثیری بخصوص روحانیون بر این عقیده بودند که این افراد، جزو عوامل شیطان در روی کره زمین هستند که خود را به شکل و کردار و رفتار او در سطح این کره، ظاهر کرده‌اند تا دیگران را بگونه‌ای عذاب دهند. لذا مردم دین‌دار آن زمان، آن اشخاص بی‌گناه را به شکل‌های مختلف نابود می‌کردند تا دیگران گرفتار برخی از اعمال شیطانی نگردند و به دنبال آنها نروند و گرنه، مستوجب چنین حالت شیطانی خواهند شد. و این عمل همچنان ادامه داشت تا وقتی که علوم، بخصوص علم پزشکی در جهان رونق گرفت و دانشمندان، رابطه‌ای را بین جسم و روح بشر دریافتند و جهت معالجه افراد فوق که دارای ناراحتی‌های روحی و روانی بودند، در برخی از کشورهای متمدن و مترقی آن زمان، مانند کشور ایران و مصر، تیمارستان و بیمارستان‌های روحی بنا کردند و این گونه افراد را برای درمان‌های روح و روان، در آن مناطق نگاهداری می‌کردند تا این که به تدریج در تمام کشورهای جهان این مراکز ساخته شد و رفته رفته آن اعمال و رفتارغیر انسانی گذشته در مورد افراد روانی ممنوع اعلام گردید و مردم جامعه نیز توجه خاصی نسبت به آن اشخاص مریض روا داشتند، زیرا علم ثابت کرد که این افراد، گرفتار شیاطین نشده‌اند، بلکه تغییراتی در ذات و وجود آنها رخ داده که بازتاب و عوامل آن ناراحتی‌ها، وجود ظاهری جسم مادی راازنظر ظاهری دگرگون کرده و حرکات و اعمال و کردار این افراد را بطورکلی تغییر داده است که با اعمال و

روش‌های مختلف، می‌توان این گونه افراد را درمان کرد و سلامت را به آنها بازگردانید.

روح افراد مانند جسم مادی دستخوش بیماری و گرفتاری‌های مختلفی می‌گردد که جهت سالم‌سازی آن باید به نزد پزشک و متخصص علوم روحی رفت تا او بتواند پس از تشخیص بیماری و ناراحتی، روح و روان شخص را درمان کند. چون در اصل جسم مادی از قسمت‌های مختلفی به وجود آمده که از نظر ظاهری به دو بخش کلی تقسیم می‌شود.

بخش درونی: این بخش از بدن، به سادگی قابل دیدن و لمس نیست و به وسیله عمل جراحی و با برخی از دستگاه‌های علمی می‌توان آن را مشاهده نمود.

گاهی امواج و نیروهای مرموزی، در زندگی به صورت اتفاقی از کنار جسم بشر عبور می‌کنند و احتمالاً آن را تحت تأثیر وجود قدرتهای خود قرار می‌دهند و برخی از آنها هم برای مدتی یا برای همیشه، به دلایل خاصی با آن فرد همراه می‌ماند و تمام مراکز جسم مادی را تحت نفوذ خود قرار می‌دهد.

وجود مرکز این نیروها را به سادگی هیچ پزشک یا متخصص و جراحی، نمی‌تواند لمس یا درک کند و آنرا تشخیص دهد و بشناسد، چون مرکز این قدرت‌ها اکثراً خارج از جسم مادی قرار دارند و این ناراحتی به وجود آمده، اثرات وجودی آن است که جسم مادی را تحت نفوذ و کنترل خود درمی‌آورد.

اگر در زمینه شناخت مرکز وجود این نیروهای مرموز قدری دقیق‌تر به جسم مادی توجه داشته باشیم و بخواهیم مبداء آن را بیابیم، به مراتب بهتر و سریع‌تر می‌توانیم خویشتن را بشناسیم و به اثرات کلی و اصلی این نیروهای نهان در وجود ذاتی خود آگاه شویم.

بخش بیرونی: این قسمت از نظر همگان شناخته شده است و در اصل شکل ظاهری هر فردی را بوجود می‌آورد که قسمت درونی و بیرونی، همیشه دستخوش یکسری از امواج محیطی قرار دارند و وجود این نیروهای خارجی و امواج محیط

هستند که تغییراتی را در زندگی افراد بوجود می‌آورند وموجب دگرگونی‌هایی در اشخاص می‌شوند.

روح و تن‌پوش که در اصل از نوعی امواج هستند نیز گاهی دچار نوعی گرفتاری و بیماری می‌گردند و بسیاری از افراد متخصص و پزشکان نمی‌توانند ناراحتی‌های این عنصر لطیف، یا جسم مادی را از هم تفکیک نمایند و در نتیجه تمام ناراحتی‌های افراد را، مربوط به داخل جسم مادی آنها می‌دانند، چون آنها نمی‌دانند که در این شرایط روح و روان است که دچار ناراحتی بخصوصی می‌شود و درنتیجه، برخی دیگر از اعضاء جسم مادی را با خود به درد و بیماری می‌کشاند و این وابستگی‌های روح و جسم، گاهی در افراد به طور واضح و آشکار مشاهده می‌شود که این ناراحتی‌های روحی، باعث بیماری و بروز بعضی از دردهای جسمی در شخص می‌گردد و این درد یا مرض، در اصل مربوط به خارج از جسم مادی وی می‌باشد که در آن اثرگذارده است و جسم را بیمار جلوه‌گر ساخته است.

امروزه دانشمندان توانسته‌اند به موارد بسیار ناچیزی از درمان‌های روحی دست یابند و از روش شناخت و درمان برخی از ناراحتی‌هایی که ریشه جسمی ندارند و سر منشأ آنها از روح و روان است و اثرات آن اغلب در جسم مادی دیده می‌شوند، آگاهی یابند و در نتیجه برخی از ناراحتیهای جسم مادی راکه ریشه روحی دارند، از طریق روح و روان درمان کنند و ناراحتی افراد را علاج نمایند.

تن‌پوش دارای چهارده رشته نقره‌ای است که با جسم مادی در ارتباط می‌باشند و هر یک از این رشته‌ها به نقاط بخصوص از بدن متصل شده‌اند. زمانی که تن‌پوش و روح به هر دلیلی آسیب ببینند و ناراحت شوند، بازتاب ناراحتی آنها از طریق این رشته‌های نقره‌ای، به جسم مادی می‌رسد و معمولاً هر نقطه‌ای از تن‌پوش که آسیب‌دیده باشد رشته‌های نقره‌ای نزدیک به آن عضوِ آسیب دیده اثیری، اثرات گوناگون آن ناراحتی‌ها را به اعضاء مختلف جسم مادی انتقال می‌دهند و تا زمانی که تن‌پوش و روح از آن گرفتاری و ناراحتی نجات نیابد، عضو مادی هم تا رفع مشکل،

در ناراحتی و عذاب باقی می‌ماند و هیچ دارو و درمانی در معالجه این عضو مادی بخصوص، مؤثر نخواهد بود.

گرفتاری و ناراحتی‌های موجی محیط، در روح و تن‌پوش اثر می‌گذارند و قسمتی از آن را گرفتار می‌سازند و عقل بشر هم که در تن‌پوش قرار دارد، از وجود چنین حالتی دگرگون می‌شود و گاهی ممکن است شدت این ناراحتی‌ها به اندازه‌ای شدید باشند که، اگر تن‌پوش خواسته باشد تمام آنها را برای همیشه در خود نگاه دارد، باعث بروز اختلالات شدیدتر روحی در بشر می‌شود و او را به حالتی از جنون و دیوانگی می‌کشاند، لذا در این زمان، عقل به مغز حکم می‌کند که قسمتی از این ناراحتی‌ها را از طریق رشته‌های نقره‌ای به جسم انتقال دهد، چون مغز حداکثر این ناراحتی‌ها را در خود نگاهداری می‌کند و دراثر ازدیاد ناراحتی، قسمتی از آنها را به سایر اعضاء، تحویل می‌دهد، ولی اگر مغز و سلسله اعصاب قدرت تحمل آن را نداشته باشند، قسمتی یا تمام آنها را به سایر ارگان‌های مختلف بدن منتقل می‌سازند و باعث درد و بیماری ظاهری آن عضو می‌شوند که در این مورد هیچیک از درمان‌های کلینیکی بر آن بیماری تأثیری نخواهند داشت.

نیرویی که در زندگانی افراد کارساز است و فعل و انفعالات مهمی را انجام می‌دهد، قدرت روحی نسل بشر می‌باشد و اگر فردی بتواند در زمان حیات مادی خود بر این نیروی بی‌پایان دست یابد، زمانی فرا می‌رسد که وی در مسیر کامل و سالم زندگانی قرارگرفته و از آن به بعد هدف از حیات خود را تشخیص می‌دهد.

حالت خروج تن‌پوش از بدن

مرگ و تولد، هر دو به امر پروردگار صورت می‌گیرند و هر دو از غریزه‌های فطری نسل بشر می‌باشند، یعنی زمانی که فردی متولد می‌شود، یک حیات آغاز می‌شود و پس از اتمام زمان حیات، مرگ فرا می‌رسد و زندگی دیگری شروع می‌شود و زندگانی‌های متفاوت تکامل روحی نیز، پس از مرگ، یکایک آنها، حیات اثیری بشر را تشکیل می‌دهد و این تولد و مرگ‌ها هستند که موجب بوجود آمدن کمالات انسانی، در نسل بشر می‌گردند، در غیر اینصورت، اگر مرگی وجود نداشت، کمتر کسی می‌توانست در زندگانی، به تکامل و انسانیت اوُلی دست یابد.

مرگ یک موهبت الهی و مکمل حیات است و حیات بدون مرگ، ازنظر خلقت ارزشی ندارد و هیچگونه توهم و ترسی را در زمان فرا رسیدن مرگ، نباید بخود راه داد، چون زمان مرگ برای کسی که باید بمیرد و پس از آن به جهان ارواح سفر کند مشخص نیست و در زمان مرگ هم هیچگونه آگاهی و یا شناختی از حالت مرگ به وی دست نخواهد داد که وحشتی از آن داشته باشد، زیرا زمان مرگ یک لحظه است، یعنی تغییر زمان امواج مادی به اثیری، بسیارکوتاه و محدود است. ضمن اینکه بزرگترین و بهترین لذتهایی که فرد در عمر خودکشیده، با زمان خروج تن‌پوش از جسم، برابر نیست، ولی زمان مرگ هر فردی ازنظر خلقت مشخص است و ثانیه‌ای نمی‌شود به آن افزود یا از آن کم کرد و ما چه از مرگ بترسیم یا آنرا پذیرا شویم، فرقی ندارد، زیرا اجل بموقع خود فرا می‌رسد.

بشر باید روزی به آن پایه ازکمالات روحی برسد که اختلاف چندانی را بین حالت تولد و مرگ در زندگی خود به وجود نیاورد، یعنی این گریه و زاری و شیون کردن‌ها، از نظر خلقت به هیچ عنوان صحیح نبوده و حتی می‌توان آن را یک نوع

ناسپاسی به خداوند متعال دانست، چون همانگونه که در زمانِ تولّدِ نوزادی از خالق سپاسگزاری بعمل می‌آید، در زمان مرگ هم می‌بایست همان حالت را حفظ نمود و از این موهبت الهی، یعنی فرا رسیدن مرگ، خوشحال بود. مرگ تنها به وجود آورنده یک نوع تحول و تکامل در زندگانی حیات‌های مادی نسل بشر است و باید آن را با آغوشی باز پذیرفت و به صورت عادی حدوث آن را برگزار نمود. پس دلیل شیون و زاری برای مرده مفهومی ندارد. چون مرگ یا تغییر امواج، هرگز انحصاری نبوده و شامل کلیه آفریده‌های خداوندی است و از سوی دیگر، باید به این مطلب کلی توجه داشته باشیم که اصولاً چرا فردی متولد می‌شود، آیا این تولد برای زندگانی ابدی است یا این که این نوزاد می‌بایست روزی فوت کند؟ حال، زمانی که فردی متولد می‌شود و برای مردن خلق شده، به گمان من، در همان زمان تولد باید برای او گریه و زاری کرد، چون ما می‌دانیم که نوزاد باید روزی بمیرد، لذا با توجه به چنین شناختی، از مرگ فردی نباید دیگران ناراحت شوند و برای او گریه و زاری نمایند یا به گریه و زاری‌های خود در زمانهای خاص، استمرار دهند.

زمانی که از ارواح در مورد اثرات گریه و زاری کردن خویشان و نزدیکان، پس از مرگ جسم مادی آنان سئوال می‌شود، همه آنان از این موضوع ابراز ناخرسندی و دلتنگی می‌کنند، چون آنها خود را مرده نمی‌دانند زیرا در محیط حضور دارند، ولی در برخی از موارد کاری از آنها ساخته نیست و به همین علت هم رنج بیشتر می‌برند و تنها عکس‌العمل آنها این است که از آن محل دور شوند.

در زمان مرگ، حالت‌های خروج تن‌پوش در افراد مختلف، تفاوت‌های بسیار کمی نسبت به یکدیگر دارد و این مربوط به مقاومت‌های جسمانی و وابستگی‌های مادی آنها نسبت به جهان و دلبستگی‌هایی است که در زمان حیات برای خود فراهم نموده‌اند، یا در اثر شناخت‌های عوالم روحی و آمادگی برخی از افراد، پیش از مرگشان است و گاهی این امکان وجود دارد که زمان خروج تن‌پوش از جسم مادی،

برای اشخاص متفاوت باشد، ولی به طور کلی حالت اصلی ترک تن‌پوش در زمان فرا رسیدن مرگ طبیعی نسل بشر، اختلاف چندانی نسبت به یکدیگر ندارند.

جسم اثیری افراد دارای پوششی اثیری است که حدود آن را می‌توان در اطراف بدن اشخاص مشخص کرد. در افراد مختلف، ارتفاع این تن‌پوش متفاوت است و اختلاف همین ارتفاع در تن‌پوش است که حالت‌های مدیومی را در بشر بوجود می‌آورد و گاهی هم در معالجات بیماریهای روحی برخی از افراد مؤثر است.

این روکش تن یا غلاف اثیری را، چون کیسهٔ پارچه‌ای ظریف و نرمی باید تصور کنید که داخل آن پر از گاز شده و بر اثر برخی از حرکات و فشارها، حالت و شکل ظاهری خود را اغلب از دست می‌دهد، ولی در گنجایش آن، هیچ تغییری حاصل نمی‌شود. این پوشش اثیری باعث می‌شود که جسم اثیری نیز مشخصات و مختصات خود را همیشه، به طور ثابت حفظ کند و تحت تأثیر سایر عوامل اثیری قرار نگیرد، یعنی این پوشش اثیری، در اصل باعث حفاظت تن‌پوش از هر گونه گزندی، منجمله امواج مختلف محیط نیز خواهد شد.

زمانی که وقت مردن شخصی فرا می‌رسد، رشته‌های نقره‌ای که باعث اتصال جسم اثیری به جسم مادی می‌باشند و اکثر ارواح مترقی تعداد این رشته‌ها را چهارده رشته بیان داشته‌اند، به ترتیب شروع به جدا شدن از جسم مادی می‌کنند و پس از پاره شدن کلیه طناب‌های نقره‌ای، مرگ حتمی فرا می‌رسد.

زمانی که جسم اثیری شروع به خارج شدن از جسم مادی می‌کند، پس از خروج کامل، به زندگانی مستقل خود می‌پردازد و از این پس، هیچ رابطه‌ای با جسم مادی ندارد. اولین عملی که جسم اثیری پس از جدایی از بدن انجام می‌دهد، آن است که شکل ظاهری جسم مادی گذشته خود را حفظ می‌کند و امواج اثیری داخل خود را کاملاً مهار کرده و به هیچ عنوان تحت تأثیر سایر امواج محیط قرار نمی‌گیرد.

فردی که جسم مادی خود را ترک کرده و با جسم اثیری وارد عالم مردگان شده

است، درست شباهت به این دارد که کودکی از عالمی که در آن زندگی می‌کرده، به عالم خاکی قدم گذارده است، یعنی ارواح پس از ورود به عالم روحی، رفتارشان درست مانند کودکی است که تازه به دنیا آمده است، چون احتیاج به راهنمایی و مراقبت تازه‌ای دارند تا بتوانند محیط خود را بشناسند و به آن خو بگیرند.

وقتی که افراد نسل بشر در زمان حیات مادی، از وجود عوالم روحی پس از مرگ خود مطمئن باشند، مسلماً در زمان حیات، درصدد کسب فضائل اخلاقی و الهی و شناخت عوالم روحی برخواهند آمد و در حد مقدورات تکاملی خویش، راه حق و حقیقت را خواهند پیمود، به طوری که ارواح پس از جدا شدن از جسم و ورود به سرزمین ناشناخته، از جهان پس از مرگ خبر می‌دهند، اکثراً پس از ورود به عوالم یا جهان‌های روحی، تا مدت‌ها در حال حیرت و سرگردانی بسر می‌برند تا این که بعدها بر قدرت خود مسلط شده و بر محیط جدید روحی آشنایی کامل یابند و این حالت و زمان سرگردانی، امکان دارد به نسبت زمانی حیاتی که در جهان خاکی وجود دارد، تا چندین سال هم به طول انجامد، تا برخی از ارواح بتوانند آرامش و شناخت جهان روحی را پیدا کنند.

بشر قبل از تولد، یعنی زمانی که به صورت جنین در رحم مادر به زندگانی خود ادامه می‌دهد، جهت زیستن به وسیله طنابی که ریسمان حیات وی در رحم مادر محسوب می‌شود، به بدن مادر اتصال دارد و این ریسمان یا رشته تا پاره نشود و از جسم مادی مادر جدا نگردد، کودکی نیز متولد نخواهد شد. پس از تولد شکل این رشته‌های ادامه حیات، به صورت دیگری در بشر ظاهر می‌شوند که ما آنها را رشته‌های اثیری و یا رشته‌های نقره‌ای و یا ریسمان مرگ می‌نامیم و این رشته‌ها تا زمانی که از جسم مادی جدا نشوند، مرگ پیش نخواهد آمد.

اطراف بدن جنین را در رحم مادر پرده‌ای پوشانیده که داخل این پرده مایع لزج و آبکی قرارگرفته که باعث حفاظت جنین از محیط خارجی رحم مادرمی‌شود.

اطراف بدن نسل بشر را نیز در زمان حیات مادی تن‌پوش قرارگرفته است که دور

این تن‌پوش یا جسم اثیری را پرده‌ای پوشانیده است که باعث جلوگیری ضربات امواج اثیری به جسم وی خواهد شد و این امواج در اصل امواج اثیری را که در داخل تن‌پوش قرار دارند، کنترل و حفاظت می‌کند.

کودک پیش از تولد، زمانی که در داخل رحم مادر شکل گرفت و کامل شد، کلیه حواس وی هنوز تکمیل نشده‌اند و اگر هم دارای احساسی باشد، نمی‌تواند آن را بروز دهد و زمانی که از رحم مادر خارج شد، آنگاه می‌تواند کلیه احساسات خود را باگذشت زمان، به ترتیب بروز دهد و حالات و تمایلات و نفسانیت وی یکی پس از دیگری نمایان می‌شوند و محیط اطراف خود را پس از مدتی به طور کامل درک و شناسایی می‌کند.

جسم اثیری نمی‌تواند خود به تنهایی ادامه حیات بدهد، چون تا زمانی که با جسم مادی زندگانی دارد، قسمت زیادی از احساسات به وسیله حالت‌ها و زندگی مادی ابراز می‌شود، ولی پس از پاره شده رشته‌های نقره‌ای، مستقل شده و پس از ورود به عوالم‌روحی، تامدت‌هانمی‌تواند به درک کلیه حقایق وجود حیات‌روحی دسترسی پیدا کند و باید مدت زمانی را در آن حیات سپری کند تا بتواند به طور کامل پیرامون خود را درک کرده و شناخت کاملی نسبت به آن جهان پیدا کند.

ارواح زمانی که وارد عالم روحی می‌شوند، ارواح نیکوکاری که در آنجا وجود دارند، به سراغ آنها رفته و تا مدتی از آنها پرستاری می‌کنند و حقایق حیات روحی را برای آنان بازگو می‌نمایند و پس از پذیرش حقیقت جهان‌های روحی، مدتی تحت مراقبت و آموزش‌ارواح مترقی قرارمی‌گیرندتابتوانند درآن‌جهان زندگانی روحی خود را دنبال کنند.

در جهان‌های روحی، جسم اثیری یا تن‌پوش، دچار صدمه یا بیماری نمی‌شود و به این شکلی که مرگ در جهان مادی وجود دارد، در آن جهان به چشم نمی‌خورد. زمانی که ارواح باید از طبقه‌ای به طبقه بالاتر و یا پائین‌تر انتقال یابند و یا پس از

تکامل از جهانی به جهانی بالاتر حرکت می‌کنند، در جسم اثیری آنان تغییراتی از نظر امواج و فرکانس‌های اثیری به وجود خواهد آمد و این تغییرات باعث خواهند شد که آنها شکل جدیدی پیدا کنند و به سمت جهان‌های روحی بالا یا پائین‌تر جذب شوند و این جذب شدن ارواح به زمان طولانی نیاز ندارد، چون این عمل با سرعتی موجی شکل صورت خواهد پذیرفت. این تغییرات ارتعاشی که در جهان‌های روحی به وجود می‌آیند، بر اثر تکامل عقلی ارواح می‌باشد، یعنی در جهانی که در حال زندگی روحی هستند، عقل در آن جهان از نظر دانش روحی و اخلاق پسندیده و شناخت کائنات، تکامل پیدا می‌کند و با فرکانس‌هایی که در آن عالم وجود دارند، مطابقت نمی‌کند و به همین دلیل است که باید این محل را به سوی عالمی که دارای فرکانس‌های مشابه فعلی عقلی آنها است، ترک کنند و به آن عالم حرکت نمایند و زندگی جدیدی را آغاز نمایند.

زجر و پاداش‌های روحی

«آگاه باشید که آسمان‌ها و زمین همه ملک خدا است و شما به هر حالی که هستید البته خدا از آن آگاه است و روزی که به سوی او رجوع کنید آن روز به جزای هر نیک و بدی که بندگان کرده‌اند آگاهشان می‌گرداند که خدا بر احوال و اعمال همه آگاه است». سوره نور - آیه ۶۴) در هر شب که فرد به خواب می‌رود، روح وی جهت کسب انرژی به آسمانها می‌رود و خالق خویش را از اعمال خوب و بد روز گذشته آگاه می‌نماید و زمانی که فردی فوت کرد، تمام اعمال و کردار وی را خالق یکتا می‌داند.

بنا به عقیده ارواح مترقی، قبل از زمان مرگ، نتیجهٔ اعمال ثواب یا گناه هرکس، به طور کامل از نظر خلقت مشخص شده است و اگر کسی عمل گناه یا ثوابی را بخاطر وجود دیگران انجام داده باشد، عقوبت آن را هم باید خودش متحمل گردد و اعمال وی به شخص ثالث دیگری، هیچ ربطی نخواهد داشت، یعنی اگر شخصی به دستور دیگری و بخاطر کسب مادیات یا مقام و... مرتکب قتل انسان بی‌گناهی شده باشد، تحمل عقوبت در وهله اول به گردن خود اوست (اجراکننده) و در مرحله بعد کسی که باعث گمراهی وی شده است، زیرا خداوند به افراد نسل بشر عقل داده و هرکس در زندگی باید از آن استفاده صحیح کند تا پس از مرگ گرفتار عقوبت‌های الهی نشود.

ثواب یا گناهِ اعمال شده توسط یک نفر، با شرکاء وی تقسیم نمی‌شود و روح هرکس جزا یا سزای عمل خود را خواهد دید. در صورتی که در طول زندگی و به علت شناخت‌هایی که افراد بدست می‌آورند، چنانچه از انجام عمل خلافی به درگاه خداوند توبه کنند و دیگر مرتکب آن اعمال خلاف گذشته نشوند، خداوند

آنها را مورد عفو و بخشش قرار خواهد داد، در هر یک از ادیان الهی اگر فردی در مورد انجام فرایض دینی، مثل نماز، روزه و... کاهلی کرده باشد، می‌تواند به عفو الهی امیدوار باشد، زیرا خداوند می‌فرماید؛ «من از حق خودم می‌گذرم ولی از حق‌الناس هرگز نخواهم گذشت» مخصوصاً اگر آن حق متعلق به عده‌ای از مردم باشد، مثل لطمه‌واردآوردن به حقوق اجتماعی افراد جوامع و سلب آزادی مردم و با هر عملی باعث ناراحتی کسی شده، در اینگونه موارد، فقط توبه‌کردن و بقیه عمر را به عبادت و ایمان زندگی کردن هم از عقوبت عمل خلاف وی نمی‌کاهد. البته خداوند پس از مرگ در حق چنین افرادی تخفیف‌هائی مقرر خواهد فرمود، ولی در هر صورت عمل و افعال آن اشخاص، بدون عقوبت نخواهند ماند، مگر این که افرادی خاطی قبل از مردن از همان اشخاصی که ازطریق وی بگونه‌ای لطمه دیده‌اند پوزش بطلبد و آنها هم او را ببخشند تا پس از مرگ مورد رحمت و بخشش کامل الهی قرارگیرند.

روحی که تازه به ماده برگشته است، ضمن این که برای گذرانیدن مسیر تکاملی خود با جسمی متولد شده است (نوزاد) غیر از مسیر ادامه تکاملش، شریر و ناپاک نیست، بلکه پس از مدتی ادامه زندگی مادی و بخاطر کشش‌هایی به مادیات، از مسیر اصلی خود، که همان ادامه تکامل است، منحرف می‌شود و با اجرای اعمال نادرست خود، موجب ادامه سرنوشت بد روحی و ادامه مسیر تکامل قبلی خودش می‌گردد و در واقع این خود بشر است که با اعمالش سرنوشت روحی آخرت و تکامل‌های بعدی خویش را رقم می‌زند.

زمانی یک روح از درجه تکاملی خود آگاه می‌شود که از کالبد فیزیکی خارج گردد و قوانین عوالم روحی بر وی حاکم شوند. افراد وارسته و متعالی که حقیقت بین بوده و می‌توانند بطور صحیح و نیتی خالصانه، خوبی و بدی‌های زمان حیات

خود را بصورت عقلانی ارزیابی کنند، اگر اعمال خوب و بد انجام داده را از هم تفریق نمایند، آنگاه می‌توانند از روی مانده آن، حتی به محل زندگی روحی خود پس از مرگ جسم مادی نیز تا حدی پی ببرند و از جهان پس از مرگ خود آگاه گردند.

روح افرادی که مرتکب برخی از گناهان مربوط به امور مادی زمان حیات می‌شوند نیز، بایستی در عوالم روحی جزا ببینند و در تکامل‌های بعدی مجازات شوند، زیرا در این راستا می‌بایستی اثر اعمال مادی آنها از بین برود تا قدرت روحی آنان ترقی یابد. لذا افرادی که در زندگیِ مادی امروزه در این دوره از تکامل حیات، از بعضی خواست‌های معمولی محرومند، به احتمال قوی آن اشخاص در حال آزمایش‌های الهی می‌باشند یا مشغول گذرانیدن عقوبت رفتارهای زندگانی قبلی خود هستند و در زندگی پس از مرگ چگونگی عقوبت، قصاص و پاداش و محل آنها به طور کلی، واضح و مشخص نیست و این امر جزو رموز خداوند یکتا است که در جهان‌های روحی به دستور خالق صورت می‌پذیرند.

اگر افراد قدرت این را داشته باشند که در زمان حیات مادی بر نفس خود مسلط شوند و از عقل و روح خویش متابعت نمایند، پس از مرگ، آسایش ابدی و رحمت خداوندی را برای خود تکمیل نموده‌اند و تنها راه دست‌یابی به آن، راه شناخت حقیقت گفتار و کلامهای واقعی الهی (عرفان) و عمل به آن گفته‌ها است.

تماس از راه دور

درعلم‌روح شناسی، می توان روح رادرصورت های زیر تشخیص داد یاآن‌راشناخت.

اول: روح در حالت مرکب و این حالتی است که روح در محلی بصورت تجسد یافته مشاهده می‌گردد. در این حالت، کلیه سیالات روحی و تن‌پوش، بصورت تمرکز یافته درآمده و همگی در یک نقطه جمع شده‌اند و این حالت در اثر نیروهای خارجی و قدرتهایی که در جلسات روحی قرار دارند، بوجود آمده‌اند و گاهی هم بصورت مستقل و نیروهای خود ارواح، روح بصورت توده‌ای ابر مانند شکل می‌گیرند یا تجسد می‌کند که در این مرحله قابل شناخت و لمس و درک می‌گردد.

دوم: روح در حالت بسیط است، یعنی در این حالت، روح بصورت امواج می‌باشد و در نقاط مختلف، می‌شود با این امواج روحی تماس برقرار نمود و محدودیتی در این زمینه وجود ندارد و فرق این حالت با شکل مرکب روحی در این است که با روح در حالت مرکب، فقط در یک محل می‌توان تماس حاصل نمود، ولی با روح بسیط در نقاط مختلف می‌توان در یک زمان تماس برقرار کرد.

زمانی که روحی با روح دیگر، رابطهٔ تجانس و کشش‌های موجی داشته باشد و تقریباً موج آن دو در یک قدرت فرکانسی نیز باشد، آنگاه آنها قادرند از راه دور، هر کدام امواجی را برای دیگری ارسال نماید و فرد دیگری که در محل جداگانه‌ای دور از وی قرار دارد، آن امواج را بطور کامل یا ناقص، دریافت کند، ولی وجود این نوع حالت‌ها بسیار نادر است و در دنیا تاکنون چند نمونه از آن بیشتر دیده نشده است و این دو نفر که امواج روحی و عقلی یکدیگر را دریافت می‌کنند، از نظر زنجیره تکاملی خلقت، می‌بایست بهم وصل بوده و یا فاصله بسیار کمی از نظر تکاملی داشته باشند.

گاهی اتفاق می‌افتد، امواج و قدرت‌های روحی و عقلی فردی از دیگری بیشتر است و او قادر است، امواج ذهنی خود را، در ذهن طرف مقابل خود بجای بگذارد و این عمل را با انجام تمرکز نمودن و تقویت سیاله‌های عقلی، به مراتب بهتر می‌توان انجام داد.

روح نسل بشر از عالمی است که خارج از ماده می‌باشد، لذا روح انرژی خود را نمی‌تواند از عالم ماده کسب کند، و برای کسب انرژی و تقویت سیاله‌های حیات روحی و مادی جسم، می‌بایست هر روز از محلی که از آنجا به کره مادی آمده است، کسب انرژی حیات روحی نماید و روح زمانی قادر است به آن مکان سفر کند که فرد در خواب باشد و پس از آن برای کسب انرژی به آن جهان روحی حرکت نماید و در این موقع، روح سیالات حیات مادی یا ریسمانهای نقره‌ای را بطور کلی از جسم مادی جدا نمی‌کند و این ریسمانها بصورت رابطه امواج نوری، بین جسم و تن‌پوش همچنان باقی می‌مانند.

زمانی که روح برای کسب انرژی می‌رود، در نزدیکی‌های محل کسب انرژی در کائنات، تن‌پوش را نیز به علت ثقل سیالات ضمیر ناخودآگاه، با خود به جهان روحی نمی‌برد و در این شرایط روح مجرد، پس از داد و ستد به تنهایی کسب انرژی می‌کند و توسط رابطه‌ای که در آنجا بین روح و تن‌پوش برقرار است، پس از کسب انرژی و دادن اطلاعات به مسئولین الهی، مجدداً وارد تن‌پوش می‌شود (به همین علت است که هیچ فردی در دنیا، از نحوهٔ کسب انرژی روحی خود در زمان خواب باخبر نیست) و سپس سیر و سیاحت‌های خود را در جهان‌های زندگی قبلی یا حال و آینده آغاز می‌نماید و در هر زمانی که به بدن مادی ارتعاشی وارد شود، این ارتعاشات توسط، همان سیالات که در ارتباط با تن‌پوش می‌باشد، به روح می‌رسد و روح، فوراً خود را به جسم مادی نیز برمی‌گرداند.

زمانی که فردی می‌خوابد و روح از جسم وی جدا می‌شود، در این زمان، روح از

قوانین عالم ارواح متابعت می‌نماید و تنها اختلاف آن با روح درگذشتگان در این است که این روح به علت قطع نشدن کامل ریسمانهای نقره‌ای، قادر است مجدداً به جسم مادی بازگردد، ولی روح آزاد برگشتی به جسم مادی ندارد.

زمانی که فردی خواسته باشد با این گروه از ارواح (در حال خواب) تماس حاصل نماید، می‌بایست از همان روش تماس با ارواح استفاده گردد و اختلاف کلی بین آنها وجود ندارد، ولی جهت برقراری ارتباط با روح افراد زنده می‌بایست به نکات زیر توجه گردد، در غیر اینصورت موفقیت چندانی بدست نمی‌آید.

۱ ـ عاملی که قصد ارتباط با روح فردی را دارد، در مرحلهٔ نخست باید روح‌شناسی را در حد معمول بداند و از حضور روح خاصی که عمل احضار روح فرد زنده‌ای را برای او در آن جلسه انجام می‌دهد، مطمئن شود.

۲ ـ روح فردی که می‌خواهید با وی تماس حاصل نمائید، آن شخص حتماً باید خوابیده باشد و چنانچه حدود یک ساعت از زمان خوابیدن وی گذشته باشد، به مراتب بهتر است، چون در این موقع، معمولا روح انرژی کامل خود را گرفته است.

۳ ـ باید از روح آزادی که آن شخص را می‌شناسد استفاده گردد.

۴ ـ این روح علاوه بر اینکه آن فرد را می‌شناسد، باید محل استراحت او را هم بداند و پس از برقراری ارتباط، خواست‌های خود را از روح حاضر در جلسه بخواهد.

۵ ـ هادی از روح آزاد می‌خواهد که به منزل آن شخص برود و روح وی را در جلسه حاضر کند در این زمان ممکن است دو حالت پیش آید:

الف) فرد بیدار باشد. در این صورت ممکن است روح به جلسه باز می‌گردد و اظهار می‌دارد، شخص مورد نظر بیدار است.

ب) زمانی که روح آزاد به منزل شخص رسید و او را در خواب می‌بیند، با پی‌گیری الیاف ریسمانهای نقره‌ای که در این موقع بین جسم و روح در ارتباط است، به روح

می‌رسد و از او می‌خواهد که در آن جلسه حضور یابد و چنانچه این روح مایل به برقراری ارتباط باشد، در جلسه شرکت خواهد نمود و سپس با این روح می‌توان با روش گردونه دوار یا کتابت و... تماس حاصل نموددر غیر اینصورت، روحی که مایل به حضور در جلسه نباشد، با وی نخواهد آمد.

غیر از روش فوق، میتوان از طریق مدیوم در خواب نیز تماسهایی را با ارواح افراد زنده برقرارکرد و روش آن به این صورت است.

زمانی که مدیوم در خواب است، هادی از وی می‌خواهد که روح خود را از جسم خارج کند و چنانچه قدرت هر دو در این زمان کافی باشد، در آنها نوعی برون‌فکنی ارادی صورت می‌گیرد و در این شرایط از روح شخص خواسته می‌شود تا به محلی که هادی مایل است برود و با روح فرد زنده‌ای که مورد نظر وی است، تماس حاصل نماید و نتایج مشاهدات خود را بصورت لفظی یا کتابت در همان جلسه بیان کند و چنانچه تمامی شرایط تماس مساعد باشد، اطلاعات بسیار مفیدی را می‌شود از ضمیر ناخودآگاه فرد بیدار بدست آورد، مشروط بر اینکه، کسی قصد سوءاستفاده و تفتیش عقاید از این هدف خود نداشته باشد، چون در این صورت، به زودی هادی قدرت خود را از دست می‌دهد و ارواح هم دست ازکمک کردن به وی خواهند کشید.

قدرت تن پوش در تولدها

قبل از شروع به بحث در تحت این عنوان، باید توضیخ مختصری درباره معنی و مفهوم کلمه وراثت در اینجا داده شود، که وراثت چیست و چگونه و از چه حالتی وراثت در افراد اثر می‌گذارد. اصولاً، وراثت یعنی انتقال صفات و ویژگی‌های عنصری به عنصری دیگر از طریق توالد، حال این عنصر ممکن است گیاه، حیوان یا نسل آدمی باشد.

منظور از وراثت روحی در این مبحث یعنی انتقال صفات و خصوصیات و ویژگی‌هائی که روح بخصوصی آنرا به همراه خود دارد و سپس به کالبد جدید مادی در این زندگی منتقل می‌نماید.

از روح حاضر در جلسه‌ای سئوال شد تا در خصوص چگونگی اتصال روح با جسم، توضیحات لازم را بیان نماید. وی اینطور اظهار نمود.

«بلی این سئوالی است که اکثر کسانی که قادرند از نظر علمی و عملی با ارواح تماس حاصل کنند، از ما می‌پرسند. همانطوری که بحث می‌کردید، روح از سیاله‌ای بسیار لطیف و غیرقابل رویت تشکیل شده است و اتصال و ربط دادن مستقیم این عنصر لطیف با جسم مادی و خشن، تقریباً غیرممکن و نشدنی است و برای برقراری ارتباط بین این دو، به یک ربط دهنده دیگری نیاز است که آن در وجود هر جانداری دیده می‌شود. این عنصر ربط دهنده، خود نیز غیرقابل رویت است. البته گاهی می‌توان این ربط دهنده را با چشم تن مشاهده کرد، ولی به طور عادی رویت آن برای همگان غیرممکن می‌باشد. همانگونه که می‌دانیم، در اطاق محل زیست شما، بخار آب وجود دارد، ولی قابل دیدن نیست. این تن پوش نیز بهمین شکل است. این عنصر نامرئی، کلیه بدن را می‌پوشاند و بدن در داخل آن قرار گرفته، به

همین علت هم نام تن‌پوش (یا جسم اثیری یا کالبد اثیری یا جسم اتریک و...) برای آن مناسبتر از سایر اسامی می‌باشد.

بعضی افراد، طی شرایط خاصی، می‌توانند تن‌پوش بعضی از اشخاص را ببینند که حالت بگونه‌ای که، امواج اطراف جسم مادی آن فرد، به صورت استوانه یا شکل تخم پرنده‌ای بزرگ و متحرک خواهد بود. روح با نفوذ به داخل این تن‌پوش، محل و مأواری ثابتی را برای خود بدست می‌آورد و دستورات خود از طریق ملکات موجود در این تن‌پوش، به تمام ارگان‌ها صادر و کلیه آنها را تحت نفوذ و تسلط کامل خود درمی‌آورد. اگر زمانی تن‌پوش از بدن کاملاً جدا شود، روح نیز بدن را ترک خواهد کرد چون ارتباط این دو عنصر بصورت همزیستی است.

زمانی که مرگ فردی فرا می‌رسد، در مرحله اول، قسمت اعظم تن‌پوش و سپس روح از بدن جدا می‌شود، زیرا روح به علت مدت‌ها زندگی کردن با جسم، وابستگی شدیدی نسبت به آن پیدا کرده است و حاضر نیست به سادگی از آن جدا شود. (البته این حالت اکثراً در روح افراد ماده‌گرا صدق می‌کند) گاهی ممکن است که روح زمانی دراز پس از مرگ جسم مادی فرد، بخاطر علاقه‌مندی به جسم مادی، کاملاً از اطراف آن جدا نشود و قسمتی از تن‌پوش را برای زیست مجدد با جسم مادی در اطراف بدن نگاه دارد. ولی چون تمام قسمت‌های ریسمانهای نقره‌ای تن‌پوش از بدن جدا شده، لذا مرگ فرا رسیده و ادامه حیات مجدد در این شرایط، کاملاًغیرممکن است.

همانگونه که بارها تکرار شده است، به طور کلی وجود ذاتی بشر از سه قسمت عمده تشکیل یافته است که عبارتند از جسم، روح، تن‌پوش که در اینجامجدداً باید قدری درباره آنها که قدرتهای ذرات وجود نسل بشر را تشکیل می‌دهند، صحبت کنیم:

قسمت اول: جسم خاکی و مادی که همه افراد بشر آن را بخوبی می‌شناسند. اکثر

گرفتاری‌های فرد، چه در حیات و چه پس از مرگ و حتی در جهان‌های روحی، مربوط به هوس و خواسته‌های این تن است، زیرا خواسته‌های نفسانی جسم مادی بشر تمام شدنی نیست و بسیار متنوع و گوناگون می‌باشد و به همین علت هم اکثر افراد ماده‌گرا، تنوع‌طلب می‌باشند.

قسمت دوم: روح بشر که در قسمت‌های مختلف راجع به آن بحث شده است.

قسمت سوم: تن‌پوش، قسمت‌های نادیدنی ذاتی نسل بشرمی‌باشد که به نامهای جسم ثانی یا جسم اثیری، فانتوم، بُعد دوم، روان و روان‌پوش و ... نامیده می‌شود و معمولاً بجز کسانی که از علم روحی آگاهی دارند، بقیه افراد از وجود آن بی‌اطلاعند. تن‌پوش به شکل جسم مادی هر فردی است، ولی قدری بزرگتر از آن می‌باشد، امواج و هاله‌های آن، درکل جسم نفوذکرده و با آن حرکت می‌کند. برخی از افراد، این قالب را همزاد می‌گویند. این جسم اثیری قادر است بدون وجود جسم مادی، در بعضی نقاط، به شکل کامل شخص ظاهر شود و قابل رؤیت گردد و پس از زمانی ناپدید شود.

تن‌پوش محل عقل و استعداد و شعور باطن (ضمیر ناخودآگاه) و ادراک و احساسات بوده و تمام خاطرات گذشته در آن حفظ و بایگانی می‌شود، یعنی ضمیر ناخودآگاه در تن‌پوش قرار دارد.

تن‌پوش دارای وظایف و توانائی‌های متفاوتی به شرح زیر است:

۱ ـ وسیله ارتباط روح با جسم است و بدون وجود آن، روح به هیچ عنوان قادر نیست با جسم تماس حاصل کند.

۲ ـ وسیله حفاظت جسم مادی است و در اکثر مواقع آن را ازگزند اتفاقات و امواج محیط و کیهانی محفوظ نگاه می‌دارد، و در اینجا باید گفت که وجود روح نگهبان است که از طریق همین تن‌پوش با افراد نسل بشر در تماس است و اعمال و وظیفه خود را انجام می‌دهد.

ارواح درباره وجود تن‌پوش چنین گفته‌اند؛ «برای هر یک از افراد بشر از طرف خداوند و کائنات یک روح نگهبان (یا حامی) گمارده می‌شود، و وظیفه‌اش او این است که افراد را از بعضی اتفاقات ناخواسته محفوظ نگاهدارد... زمانی که بنا به حکم خداوند، این روح نگهبان به کمک افراد می‌آید، با استفاده از قدرت و وجود تن‌پوش قادر خواهد شد که حمایت کامل خود را از افراد بعمل آورد.

۳ - تن‌پوش همیشه در اختیار روح است و گاهی روح تمام یا قسمتی از آن را در زمان خواب، به محلی دیگر، که جدا از بدن است، برای کسب انرژی روحی می‌فرستد. اگر این زمان به طول انجامد، تعادل جسم و روح بر هم می‌خورد و پس از مدتی ناسازگاری‌هائی درجسم‌بروزمی‌نمایدکه ممکن است به حالتی از جنون نیز منجر شود.

۴ - تن‌پوش در اطراف جسم، اشعه نورانی و نامرئی‌ای را به وجود می‌آورد (هاله) که این امواج توسط برخی از افراد روشن‌بین دیده می‌شود و امروزه با دستگاه‌های علمی قادرند از آن عکس بگیرند. ارتفاع این اشعه بخواسته تن‌پوش کم و زیاد می‌شود و در نتیجه باعث بالا بردن و یا نقصان قدرت‌های روحی در شخص می‌گردد.

۵ - تن‌پوش افراد در عوالم روحی، در هم ادغام می‌شوند. یعنی اطلاعات موجود ضمیر ناخودآگاه که در تن‌پوش موجود است، پس از مرگ جسم مادی، باهم یکی می‌شود و همچنین موجب درجه لطیف‌تر شدن امواج خود تن‌پوش می‌گردد و قدرت و لطافت آن همیشه مطابق آخرین تکامل است (مثل شاگرد دانشگاه که اطلاعات مربوط به دبستان، راهنمایی و دبیرستان را بصورت علمی در خود دارد).

۶ - جسم اثیری، مرکزاطلاعات فرداست، چون ضمیرناخودآگاه در آن جای دارد.

۷ - مرکز عقل و ادراک و احساس افراد در تن‌پوش آنها است و پس از مرگ هم از بین نمی‌روند.

۸ - تن‌پوش دراثراتفاقات مادی، مانند قطع عضو، شکل اصلی خود را از دست نمی‌دهد.

عمده‌ترین وظیفه تن‌پوش، ادامه حیات جسمانی و اداره حیات پس از مرگ است و این عنصر ذاتی، باعث حرکت هر موجود در حیات وی نیز می‌گردد.

جسم اثیری، قادر است هر موقع که ایجاب نماید، با قدرت و تأثیر عقل بر ماده، جسم فیزیکی قبلی خود یا صورتی دیگر از جسم فیزیکی را به وجود آورد.

امروزه در لابراتوارهای روح شناسی جهان، جسم تجسد یافته ارواح را مورد معاینات وآزمایشات قرارداده ومی دهندکه‌آنهاتوسط قدرت‌تن‌پوش‌به‌وجودمی‌آیند.

همکاری روح و تن‌پوش در خواب‌های مغناطیسی قابل تشخیص و درک است، یعنی کسی که به خواب مغناطیسی می‌رود، از محیط اطراف خود غافل است، ولی به سخنان عامل توجه کرده و دستورات او را انجام می‌دهد. در این حالت شخص عامل با ضمیر ناخودآگاه معمول که در جسم اثیری او قرار دارد، تماس حاصل می‌کند و در واقع جسم دوم شخص، با قدرت روح، عمل پاسخگویی و عکس‌العمل را انجام می‌دهد. در این شرایط، اگر عامل خواب مصنوعی معمول را عمیق‌تر کند، شخص خواب رفته، قادر خواهد شد روح و جسم اثیری خویش را از بدن خود خارج کرده و به محل‌های دور دست سفر نماید (برون‌فکنی) و یا با تماس مستقیم با ضمیر ناخودآگاه، معمول را به زندگانی‌های گذشته‌اش برگرداند. در موقع خروج روح و تن‌پوش از جسم، چنانچه فرد روشن‌بینی در جلسه حضور داشته باشد، قادر است، خروج آن را بخوبی مشاهده کند.

در وراثت‌های جسمی کودک، صفات و ویژگی‌ها و خصوصیات جسمی و مادی والدین را (برطبق مقررات قوانین وراثت) به ارث می‌برد، ولی درباره وراثت روحی باید گفت که قبل از انعقاد نطفه در رحم مادر، بنا به امر پروردگار عالم، روحی مأمور می‌گردد تا آن نطفه را باورکرده ورشد دهد و سپس خود جهت رشد دادن و ترکیب تخمک‌ها، حاکم بر آن جسم باشد. لذا کودکی که پا به این دنیا می‌گذارد، در اصل دارای دو وراثت است؛ یکی وراثت جسمی که از پدر و مادرش به ارث می‌برد و دیگری وراثت روحی، و این مربوط به روحی است که به کالبد او در آن زمان دمیده

می‌شود. این وراثت اخیر ربطی به پدر و مادر ندارد (فرزندانی که در یک خانواده دارای خصوصیات خلقی متفاوتند، مؤید این حقیقت است). قدرت وراثت روحی (درجه تکاملی فرد) در زمان حیات مادی و اثیری در اختیار خود روح است و هرگز تن‌پوش یا جسم، دخالتی در این مسیر تکاملی ندارند.

خود هیپنو تیزم یا دست یابی به ضمیر ناخود آگاه

اکثر افرادی که تحت تأثیر نیروهای مغناطیسی قرار نگرفته‌اند، بر این باورند، که اگرفردی به خواب مغناطیسی فرو رود، به وی حالتی مشابه خواب‌های طبیعی دست می‌دهد و از درک و احساس محیط خود عاجز می‌شود یا اینکه برای همیشه تحت تأثیر نیروی عامل قرار می‌گیرد و هروقت او بخواهد، می‌تواند تغییراتی را در روش و حالت آنها بوجود آورد و به همین علت هم، اغلب از انجام این عمل خودداری می‌نمایند، در صورتی که چنین نیست و زمانی که معمول در خواب است، از تمام وقایع اطراف خود باخبر است، ولی به دلیل رخوت و سست شدن عضلات جسم مادی، قدرت هیچ نوع حرکتی ندارد. این قبیل افراد زمانی که از خواب هیپنوتیکی بیدار می‌شوند، اظهار می‌دارند که ما خواب نبوده‌ایم و از تمام وقایع و حرف‌هایی که در پیرامون ما زده می‌شد، آگاهی کامل داریم. در صورتی که این قبیل افراد باید بدانند، اختلاف زیادی بین حالت خواب طبیعی و مغناطیسی وجود دارد و در اصل به این عمل، خواب نمی‌توان گفت، بلکه یک نوع نفوذپذیری است که معمول تحت تأثیر قدرت‌های عامل قرارگرفته است و این نوع تأثیرگذاری‌ها اصولاً به دو نوع تقسیم می‌شوند:

۱ ـ تأثیرگذاری امواج و تلقین بر دیگران (در این حالت سوژه تحت تأثیر فرد عامل قرار می‌گیرد).

۲ ـ تأثیرگذاری امواج و تلقین به خود (در این حالت افراد تحت تأثیر نیرو و قدرت‌های درون خود قرار می‌گیرند).

مطالب زیادی در مورد اثرات امواج و تلقین در مبحث جداگانه دیگری کاملاً بیان شده و در این بخش، فقط از چگونگی تأثیر و تلقین به خود گفتگو می‌نمائیم.

چون افراد با تأثیرگذاری تلقین به ذهن خود، می‌توانند از بسیاری ناراحتی‌های روحی و روانی و جسمی رهایی یابند.

یکی از بهترین روش‌هایی که می‌توان ضمیر ناخودآگاه، که در اصل معمار و مهندس جسم مادی و مرکز گنجینه اسرار گذشته افراد است را در اختیار در آورد، روش تمرین‌های خود نفوذپذیری است، چون هر چه فردی بتواند قدرت نفوذپذیری خود را بیشتر کند، به همان نسبت هم می‌تواند فشارهای روحی و حالت‌های ناسازگار روانی گذشته را که در ضمیر وی بایگانی شده‌اند، از خود دور سازد و به آرامش بهتری دست یابد.

قبل از تأثیرگذاری باید آرامش خود را بدست آورید:

زمانی که فردی قصد دارد خود را آماده تأثیرگذاری بر ضمیر یا خود هیپنوتیزم نماید، می‌بایست مراحل مختلفی را قبلاً طی کند، تا این که آمادگی آن را بدست آورد و آنگاه اقدام به انجام عمل نماید و اولین قدم آن این است‌که بتواند جسم و روح و روان خود را در آرامش کامل قرار دهد و این آرامش را با تمرینات مکرری منجمله بکار بردن لغات کلیدی می‌تواند بدست آورد.

لغات کلیدی می‌توانند هر جمله یا لغتی باشند که معمولاً اگر از الفاظ تأکیدی مانند سخت نگیر، آرام باش، گذشت کن، صبر داشته باش، خدا بزرگ است و... استفاده گردد به مراتب بهتر است.

برای انجام عمل تأثیر گذاری برخود می‌بایست به کلیه مطالبی که ذیلاً بیان گردیده‌اند توجه کامل از سوی هنرجویان مبذول گردد تا مثمرثمر واقع شوند.

اختلاف تأثیرگذاری در خود، با خواب‌های مصنوعی

گاهی افرادی درباره خود تلقینی اظهار می‌دارند: اکثر کتاب‌هایی راکه مربوط به خود هیپنوتیزمی است خوانده و به اکثر دستورات داده شده در آنها عمل نموده،

ولی موفق به انجام صحیح آن نشده‌ایم، زمانی که از آنها سئوال می‌شود که، درکجا و چگونه مرتکب انجام عمل خودتلقینی شده‌اند، اغلب آنها اظهار می‌دارند که در محل کار یا در منزل، نزد زن و فرزند یا در خیابان و اتوبوس و...، در صورتی که این اشخاص، روش تقویت روح را با جسم اشتباه گرفته‌اند و تصور می‌نمایند که، خودتلقینی، مانند عمل پرورش اندام مادی است که در هر محل بتوان آن را انجام داد، در صورتی که تقویت روح،توسط خود هیپنوتیزم ـ یوگا ـ مدی تیشن و... نیاز به محیطی مناسب و آرام داردولی با بکارگیری برخی از واژه‌ها می‌توان موجب تسکین روح در هر محلی شد، مانند بیان لغت کلیدی و... که در هر مکانی قابل استفاده است.

اگر شما قصد فراگیری عمل خودتلقینی را دارید، باید به این نکات زیرکه بسیار مهم هستندقبل از اجرا توجه داشته باشید وگرنه در این زمینه فقط زمان خود را از دست داده و هیچ عمل مثبتی را انجام نداده‌اید.

۱ ـ برای موفق شدن در عمل خودالقایی، باید به کار خویش عقیده و ایمان راسخ داشته باشید و بدانید که حتماًدر این امر موفق خواهید شد و قدرت ارادی و فکری و عقلی شما، هرگزکمتر از دیگران نیست.

۲ ـ به نیروی ذهنی خویش مطمئن باشید و بدانید که رابطه‌ای بسیار قوی و نزدیک و عمیق، بین شما و ضمیر ناخودآگاه و ذهنتان برقراراست و شما از شناخت آن تاکنون غافل بوده‌اید.

۳ ـ تأثیرپذیری را فقط برای بازسازی و معالجات جسم و روح خود بیاموزید و اگر دارای چنین هدفی هستید، حتماً خود را موفق بدانید وگرنه از انجام تمرینات نتیجه‌ای بدست نخواهید آورد.

۴ ـ دودلی و ترس و هراس را از وجود خود دور سازید و با اطمینان کامل، به سوی موفقیت و به ادامه خودهیپنوتیزمی بپردازید.

۵ ـ برای آموزش خودتلقینی، همیشه می‌بایست هدف خاصی را که مثبت و معنوی است، دنبال کنید.

۶ ـ می‌بایست تمام ناسازگاری‌های جسم و روح و روان را در زمان اجرای خود تلقینی از خود دور نمائید و آنگاه مبادرت به انجام عمل آن نمائید، در غیر اینصورت، نتیجه دلخواه را بدست نمی‌آورید.

۷ ـ در مورد آموزش و انجام عمل خود تلقینی، سعی نمائید که ذهن خود را در محدوده تفکرات منفی و بی‌اساس تخیلات خویش قرار ندهید، چون علاوه‌بر اینکه در این شرایط ذهن پذیرای آموزش نمی‌باشد، مسیرهای انحرافی و نامناسب زیادی رانیز طی خواهد کرد.

۸ ـ جهت موفقیت در این عمل، باید به ذهن خود همواره امواج و خواست‌های خیر و ثواب راه دهید و برای هیچ فردی حتی دشمن خود هم بدی نخواهید، چون این خواست‌ها هستند که موجب تقویت جسم و روح و روان و قوای عقلی افراد می‌گردند.

۹ ـ اگر قابلیت تطبیق محیطی را ندارید، یعنی ذهن خود را همیشه در مسیرهای مختلف و ناسازگار کشانیده‌اید، وقتی که بخواهید به آن جهت در تفکرات صحیح و منطقی بدهید، در اثر عادات، مدت‌ها در مسیر غیرمنطقی خود باقی می‌ماند و به سادگی اثرات تلقین را نمی‌پذیرد، در زندگی همیشه باید حقایق را پذیرفت تا ذهن آلوده نگردد.

۱۰ ـ چنانچه شب قبل دچار بی‌خوابی شده‌اید، هرگز اقدام به خودتلقینی ننمائید و این عمل را برای روز بعد بگذارید، چون در چنین شرایطی، ذهن پذیرای تلقینات نمی‌تواند باشد.

۱۱ ـ زمانی که به هر دلیلی تحت تاثیر برخی از عوامل خارجی مانند اعتیادها، الکل و... قرار دارید، هرگز مبادرت به خودتلقینی ننمائید، چون در چنین شرایطی، شما تحت تاثیر امواج منفی محیطی قرار دارید و نیروهای مثبت را نمی‌توانید بپذیرید.

۱۲ ـ باید به این نکته مهم توجه داشته باشید که گاهی در برخی از افراد، به دلایل مختلف محیطی یا خلقت، جایگاه تلقین‌پذیری در ذهن آنها وجود ندارد یا بسیار ضعیف است، در این صورت عمل تلقین‌پذیری در آنها بسیار مشکل و حتی گاهی امکان‌پذیر نیست، لذااین افراد در مرحله اول می‌بایست درصدد رفع اشکالات اولیه خود برآیند و پس از آن اقدام به انجام عمل خودتلقینی نمایند و آنهم توسط کسب علم و دانش روحی و تمرینات مختلف‌آن، میسر خواهد شد.

فردی که درصدد اجرای تمرین خودتلقینی است، در مرحله نخست باید از آرامش روحی برخوردار باشد و زمانی که با فردی مشاجره نموده یا عزیزی را از دست داده است و... نمی‌تواند برای انجام این عمل اقدام نماید، چون سوژه، احتیاج به یک محیط آرام و اطاق خلوتی که در آن یک محل استراحت و تمرکز قوای فکری وجود دارد، نیازمند است و زمانی که قصد انجام عمل آن را دارد، می‌بایست آسوده و آرام در آن محل دراز بکشد یا راحت بنشیند.

عده بسیاری از افراد که شناختی به حالت‌های مختلف تاثیرگذاری در خود یا دیگران و خواب‌های مصنوعی ندارند، تصور می‌نمایند که در خود تلقینی، فرد باید به خواب عمیق فرو رود و از محیط خود هیچگونه آگاهی نداشته باشد، در صورتی که در تاثیرگذاری بر دیگران، عامل قوی می‌تواند در هر زمان و محل مناسبی برروی سوژه اثر بگذارد و او را تحت نفوذ نیروهای تلقینی و نامرئی خود قرار دهد، چون در این حالت معمول فقط شنونده است و بتدریج تحت نفوذ عامل قرار می‌گیرد، ولی در خودهیپنوتیزم در خود، معمول، عامل هم می‌باشد، یعنی هم باید تاثیر بگذارد و هم تاثیر اعمال و ذهنیات خود را دریافت کند، لذا در آگاهی بیشتری خواهد بود.

وقتی که در محل مناسبی قرار گرفتید، تمام بندها را از جسم بگشائید و لباس سبکی به تن کنید و در محل به پشت دراز بکشید به طوری که سقف اطاق مقابل صورت شما باشد.

برای انجام تاثیرگذاری در خود، روش‌های بسیاری وجود دارند که در اینجا فقط به ذکر دو نوع ساده و عملی آن می‌پردازم:

روش تقویت نفوذپذیری ذهن و جسم

زمانی که شروع به انجام عمل خودتلقینی می‌نمائید، در مرحله نخست می‌بایست روزی نیم ساعت از وقت آزاد خود را جهت انجام این کار تخصیص دهید تا این که انقطاعی بین تمرینات مستمر شما به وجود نیاید، چون هرچه در تمرینات نفوذپذیری فاصله ایجاد شود، به همان نسبت هم وقفه‌ای در فراگیری و تسلط بر ذات و وجود شخص بروز می‌نماید.

اجرای این تمرین احتیاج به چهار هفته وقت دارد و اغلب افرادی که اعمال خود را به طور صحیح انجام دهند، پس ازگذشت این مدت، می‌توانند تا حد متعارف بر قدرت روح و جسم خود تسلط یابند و سپس درصدد رفع ناآرامی و نگرانی‌های خود برآیند. انجام روش فوق احتیاج به هفت جلسه تمرین مختلف دارد.

جلسه یکم:

همانگونه که به پشت خوابیده‌اید چشم‌ها را ببندید و سپس کلمه کلیدی یا آرام‌کننده روح و جسم را چندبار تکرار نمائید. پس از کسب آرامش، شروع به شمارش نمائید و از یک تا ده بشمارید و در هر شمارش حدود ۱۰ ثانیه فاصله دهید. زمانی که شماره یک را به صورت ذهنی گفتید، به خود بقبولانید که جسم شما در حال سنگین شدن است و این مطلب را تا عدد چهار تکرار کنید، سپس برای مطمئن شدن از این که بدن شما سنگین شد و پاها قدرت حرکت ندارند، آزمایش را با پنجه پای چپ خود انجام دهید و آن را به حرکت در آورید، اگر تلقینات شما مؤثرواقع شده باشند، باید در این آزمایش، نتوانید پنجه پای چپ خود را حرکت دهید، چنانچه در این امر موفق شدید و نتوانستید پنجه پای خود را حرکت دهید، آنگاه شماره پنج را تا هفت ادامه دهید و در هر شمارش به خود بگوئید که دست‌هایتان سنگین شده‌اند و نمی‌توانید آنها رابه حرکت درآورید و این آزمایش را

با پنجه دست راست خود انجام دهید. زمانی که نتوانستید آن را به حرکت درآورید، شماره هشت را بشمارید و به ذهن خود بقبولانید که پاهای شما سنگین‌تر شده‌اند و هیچ حرکتی ندارند، آنگاه برای آزمایش سعی کنید هردو پنجه پا را به حرکت درآورید، زمانی که مطمئن شدید که نمی‌توانید آنها را حرکت دهید، شماره نه را بشمارید و در این شماره، هر دو دست خود را آزمایش کنید که حرکت ندارند و با شمارش ده، دست و پاها را آزمایش نمائید که هیچگونه حرکتی نداشته باشند.

زمانی که تمام اعمال را به طور کامل و به نسبت خواست ذهنی خود انجام دادید، آنگاه می‌بایست مطمئن باشید که نفوذپذیری شما کامل انجام شده است.

اگر در تمرین روز اول توانستید در انجام موارد فوق موفق شوید و تمام حالات بالا را در خود احساس نمودید، آنگاه اقدام به شروع تمرین دوم نمائید، در غیر اینصورت تمرین اول را در روزهای مختلف می‌بایست آنقدر انجام دهید تا به راحتی بتوانید این احساس را در خود به وجود آورید.

وقتی که توانستید تمام قسمت‌های بدن خود را بطور ذهنی کاملاً سنگین احساس نمائید، حدود دو تا سه دقیقه به همان حالت استراحت کنید، سپس مجدداً به ذهن خود بقبولانید که قصد دارید بدن خود را به حالت اولیه برگردانید، آنگاه از شماره یک تا سه بشمارید و در هر شمارش به خود بقبولانید که پاهای شما به حالت اولیه برمی‌گردند و بتدریج سبک می‌شوند و زمانی که شماره چهار را شمارش نمودید، انگشتان پای راست خود را به حرکت درآورید و سپس همین آزمایش را با پنجه پای چپ انجام دهید و زمانی که پنجه هر دو پا کاملاً به حرکت درآمدند، شماره پنج و شش را بشمارید و در این شمارش‌ها به ذهن خود بقبولانید که دست‌های شما بتدریج سبک می‌شوند، به طوری که پنجه‌ها را با شماره هفت می‌توانید به حرکت درآورید و سپس چنین نمائید. زمانی که در انجام این تمرینات موفق شدید، شماره هشت و نه را بشمارید و ضمن این شمارش‌ها به ذهن خود

بقبولانید که تمام بدن شما سبک شده و می‌توانید از جای خود برخیزید و شماره ده را بشمارید و از جای خود بلند شوید و تمرین اول را خاتمه دهید.

تمرین جلسه یک

تمرینات جلسه یکم، حداقل می‌بایست چهار روز تکرار شوند تا این عمل ساده که در اصل عمل زیربنائی تاثیرگذاری در خود است، ازنظر ذهنی کاملاً تقویت گردد تا به سهولت بتوانید آن را انجام دهید، البته این زمان برای افرادی است که در همان جلسه اول موفق به انجام عملیات تاثیرگذاری در خود شده باشند، در غیراینصورت، از زمانی که فردی موفق به انجام صحیح آن شد، چهار جلسه باید تمرینات خود را تکرار نماید.

تمرین جلسه دوم

تمام شرایط محیطی و اولیه می‌بایست مانند جلسه اول باشد، چند نفس عمیق بکشید و هوا را به سرعت از ریه‌های خود خارج کنید و پلک چشم‌ها را برروی هم قرار دهید و حدود دو دقیقه استراحت مطلق نمائید، لغت کلیدی را در ذهن خویش بیان نمائید، سپس به ذهن خود بقبولانید که هر شماره‌ای را که ادا می‌کنید، پلک چشم‌هایتان سنگین‌تر می‌شوند.

فاصله هر شماره در این تمرین می‌بایست حدود سی ثانیه باشد. سپس شماره یک را ادا کنید، پس از ۳۰ ثانیه، شماره دو را بشمارید و به خود بقبولانید که پلک چشم‌هایتان سنگین شده‌اند و بعداً شماره سه را بگوئید و در این موقع، پلک چشم‌ها را آزمایش نمائید که از هم باز می‌شوند یا خیر، اگر باز نشدند، باید بدانید که تاثیرپذیری موثر بوده. اگر چشم‌ها از هم باز شدند یا قدری از هم فاصله گرفتند، باید عمل تمرین را از اول شروع کنید تا زمانی فرا برسد که، پس از ادای شماره سه، پلک چشم‌ها را نتوانید از هم باز نمائید.

زمانی که هرچه سعی نمودید تا چشم‌های خود را باز کنید، موفق به انجام آن نشدید، آنگاه سعی در بازکردن چشم‌های خود نمائید و از شماره یک مجدداً شروع نمائید و بتدریج به ذهن خود بقبولانید که پلک چشم‌های شما با هر شمارش، سبک می‌شوند و پس از شمارش عدد سه، متوجه می‌شوید که پلک چشم‌هایتان بدون خواست و به آرامی از هم می‌شوند. زمانی که چشم‌های خود را کاملاً باز احساس کردید، دو یا سه نفس عمیق بکشید و هوا را به سرعت از ریه خارج کنید تا زمانی که احساس گرمای مختصری در قسمت سر یا گردن بنمائید، سپس حدود دو دقیقه آرام دراز بکشید و آزمایش مرحله دوم چشم را آغاز نمائید. در این مرحله، چشم‌ها را کاملاً باز نگاه دارید و به ذهن خود بقبولانید که با شمارش هر عدد، چشم‌هایم سنگین می‌شوند و بتدریج شروع به شمارش نمائید، زمانی که شماره سه را می‌شمارید، پلک چشم‌ها می‌بایست کاملاً بسته شده باشند و برای بازکردن چشم‌ها نیز مجدداً مانند حرکت فوق عمل نمائید.

تمرین جلسه سوم

حالت مقدماتی اجرای تمرینات، مشابه یکدیگر است، یعنی در هر تمرینی باید به پشت خوابید وکف دست‌ها رو به زمین باشند، چون در این حالت آرامش کاملی را بدست می‌آورید. در این مرحله چشم‌ها را کاملاً از هم باز نگاه دارید و به ذهن خود بقبولانید که، تا شمارش عدد سه، چشم‌هایم کاملاً بسته می‌شوند، سپس چنین نمائید، زمانی که این عمل انجام شد، تا شمارش عدد چهار و پنج مجداً ببینیدپلک‌ها از هم باز می‌شوند؟ وقتی که تاثیرگذاری کامل بود و چشم‌های شما از هم باز نشدند، سپس به سراغ دست‌های خود بروید و به ذهن خود بقبولانید که تا شماره هشت دست‌هایم سنگین می‌شوند، زمانی که چنین شد، با شماره نه و ده سعی کنید دست‌هایتان را حرکت دهید، وقتی که حرکتی انجام نشد، آنگاه تمرین شما کامل است در غیراینصورت می‌بایست آزمایشات را مجدداً تکرار کنید. زمانی

که تمرین را به طورکامل انجام دادید، با روش فوق به ذهن خود بقبولانید که پلک چشم‌های شما، تا شماره عدد پنج از هم باز می‌شوند و دست‌ها تا شماره ده به حرکت در می‌آیند و حالت عادی را به خود می‌گیرند.

تمرین جلسه چهارم

در شروع این مرحله، کلیه تمرینات مقدماتی شماره سه را انجام دهید تا دست‌ها کاملاً سنگین شوند، سپس به ذهن خود بقبولانید که با شمارش هر عددی، دست راست شما سبک می‌شود و بتدریج روبه بالا حرکت می‌کند، سپس شماره یک را بشمارید، در این مرحله احساس سبکی در پنجه خود خواهید کرد. زمانی که این احساس به شما دست داد، شماره دو را بگوئید و پس از آن شماره سه را.

در این زمان، کف دست راست شما باید از روی تشک یا کف اطاق بتدریج بلند شود و به سوی بالا حرکت کند، در این موقع حدود یک دقیقه مکث کنید و اگر پنجه دست از زمین بلند شد، به ذهن خود بقبولانید که آرنج دست شما نیز از تشک جدا خواهد شد و سپس شماره چهار را بشمارید، در این زمان باید این احساس به شما دست دهد که آرنج دستتان نیز در حال بلند شدن از سطح تشک یا کف اطاق می‌باشد، و بعد از آن عدد پنج را بشمارید و به خود بقبولانید که دستتان کاملاً از سطح تشک بلند خواهد شد و آنگاه متوجه می‌شوید که پس از پایان شماره پنج، دست راست شما کاملاً از سطح تشک بلند شده است.

با شمارش عدد شش به ذهن خود بقبولانید که دست من بتدریج سنگین می‌شود و به سمت تشک برمی‌گردد . ملاحظه خواهید کرد که دست راست به آهستگی به سمت پائین حرکت می‌کند و در محل اولیه خود قرار می‌گیرد و سپس با شماره عدد هفت، به ذهن خود بقبولانید که، بتدریج دست من سبک می‌شود و سپس شروع به شمارش نمائید. وقتی که عدد ده را شمارش نمودید، دست به حالت عادی و اولیه خود باز می‌گردد. و بعداً، عیناً این تمرین را برای دست چپ

انجام خواهید داد (در تمام این تمرینات می‌بایست از لغات یا جملات کلیدی استفاده شود).

تمرین جلسه پنج

این تمرین اختلاف زیادی با تمرین جلسه چهارم ندارد، فقط اختلاف آن در این است که، ذهن را کاملاً متوجه پاهای خود می‌نمائید و در مرحله نخست از پای راست شروع می‌کنید و بعداً با پای چپ عمل خواهید کرد و در نفوذپذیری، همان اعمال جلسه چهارم که مربوط به دست‌ها است را اجرا خواهید نمود.

تمرین جلسه ششم

از این جلسه به بعد، فرد تمرین‌کننده، در حالت نفوذپذیری مناسبی قرارگرفته است و می‌تواند به هر صورتی که بخواهد اعضاء بدن خود را نفوذپذیر نماید و برای همین منظور هم، این بار از دست راست و پای چپ و پای راست و دست چپ، به طور توأم استفاده خواهد کرد، یعنی با شمارش اعداد، به ذهن خود می‌قبولانید که، دست راست و پای چپ من، به طور هماهنگ از زمین بلند می‌شوند و پس از اجرای این عمل، به ذهن خود بقبولانیدکه دست چپ و پای راست به طور هماهنگ این عمل را انجام خواهندداد.

پس از این که عمل فوق انجام شد، باید از دو دست به طور هماهنگ و سپس دو پااستفاده شود و بعد از انجام این عمل، به ذهن خود بقبولانید که دست و پاهای شما تماماً به طور توأم عمل می‌کنند و سبک می‌شوند و با هم از تشک جدا می‌گردند و در محل بخصوصی متوقف می‌شوند.

زمانی که به این مطلب پی بردید و دانستید که کنترل دست و پاهارا به گونه‌ای تحت کنترل خود در آورده‌اید، باید بدانید که سایر اعضاء جسم مادی را نیز با تمرینات مستمر می‌تواند در اختیار خود در آورید، یعنی می‌توانید به سایر اعضاء

جسم مادی نیز فرامینی را صادر نمائید و از آنها بخواهید که اعمالی را انجام دهند، البته هرچه تلقینات، منطقی و عقلانی باشند، اثرات آنها نیز به مراتب مؤثرتر خواهد بود.

وقتی که در رسانه‌های گروهی می‌خوانید یا می‌بینید که فردی قادر است اعمال محیرالعقولی را انجام دهد، فرضاً ضربان قلب خود را کنترل کند و آن را آهسته‌تر نماید و حتی از حرکت باز دارد، از این پس تعجبی به شما دست نخواهد داد، چون به این حقیقت معتقد شده‌اید که افراد با تمرینات سالم و مستمر می‌توانند حرکت برخی از ارگان‌های جسم مادی را تحت کنترل و نفوذ ارادی ذهن خویش در آورند و این حرکات و اعمال، برای شما به صورت ناشناخته یا معجزه جلوه‌گر نمی‌شوند، بلکه انجام دادن آنها را نوعی علم و عمل در اثر تمرینات مستمر می‌دانید.

باتوجه به این که یکی از بزرگترین نیروهای نهانی که درنسل بشر وجود دارد، نیروی ذهنی و تلقین‌پذیری ا ومی‌باشد، ولی متاسفانه اکثریت قریب به اتفاق مردم از وجود آن آگاهی کامل ندارند و در تمام طول حیات خود نمی‌توانند به آن دسترسی پیدا کنند و همیشه این تلقینات صحیح یا غلط هستند که موجب تغییر مسیر زندگانی عده کثیری از افراد جامعه می‌گردد.

افرادی که توانستند بر نیروی ذهنی و عقلی و جسمی خویش، با روش فوق مسلط گردند، از آن پس می‌توانند هر نوع درد و مرض و ناراحتی‌های روحی و روانی و... که دارند را توسط اجرای تمرینات فوق از خود دور نمایند و اجرای آن به این طریق است، فرضاً وقتی دست راست ناراحتی دارد و در زمان تمرین از جا بلند می‌شود، فرد از طریق ذهنی به خود می‌قبولاند که هرچه دستم بالاتر می‌آید، ناراحتی آن کمتر می‌شود و این نوع تلقینات را برای هر قسمت از بدن خود می‌توان اجرا نمود و برای قسمت‌های داخلی نیز به خود می‌قبولاند که هر چه دست بالاتر بیاید، درد آن قسمت کمتر می‌شود و سلامت خود رابدست می‌آورد و دراین رابطه

هر نوع تلقین دیگری را می‌توان انجام داد.

پس از انجام تمرینات فوق، می‌توان به مطالب و حقایق زیر دست یافت:

۱ - در بشر نیروهایی وجود دارند که گاهی طی شرایط خاص، نیروی خواست و اراده را تحت سیطره و کنترل خود قرار می‌دهند و این نیروها را با تمرین و ممارست می‌توان بدست آورد و آنها را افزایش داد.

۲ - نیروهای مرموز و ناشناخته‌ای در پیرامون ما قرار دارند که اگر بخواهیم می‌توانیم برخی از آنها را تحت کنترل خود درآوریم و از وجودشان بهره‌مند شویم.

۳ - بشر تلقین‌پذیر است و در تمام طول حیات خود تحت تسلط این نیروی مرموز قرار دارد و این نیرو، اغلب موجب تغییراتی در زندگی افراد بشر می‌شود، به طوری که گاهی مسیر زندگانی آن را برهم می‌زند و دگرگون می‌نماید.

۴ - بشر دارای قدرت مطلق مادی نیست که تمام ارگان‌های جسم مادی را تحت کنترل مادی خود درآورد، بلکه گاهی نیروهای دیگری هم در ذات وی وجود دارند که بر قدرت جسمانی و ارادی وی برتری دارند.

۵ - نفوذپذیری یک فرد، آنقدر زیاد است که گاهی تحت تأثیر یک حرف یا کلام از پیش تعیین شده کلیدی یا فوری، قرار می‌گیرد و از خود عکس‌العمل مناسب یا غیرمعقولی را بروز می‌دهد.

۶ - هر فردی می‌تواند در هر زمانی که خواسته باشد، قدرت‌های روحی و روانی خویش را تقویت کند که نیروهای جسم را تحت تسلط خود درآورد.

۷ - در اثر کسب اطلاعات و شناخت‌های لازم، افراد می‌توانند پزشک معالج جسم و روح خود باشند و از پیری زودرس نیز جلوگیری بعمل آورند.

۸ - کسی که به نیروی خود تلقینی دست می‌یابد، به سادگی قادر است از این نیرو، به نحو مطلوب استفاده نماید و در مقابل شدائد زندگی از خود ایستادگی نشان دهد و از هیچ شکستی وحشت نداشته باشد.

عوامل فوق، به اضافه صدها حالت مشابه دیگر، ثابت می‌کنند که، کلیه قدرت در وجود جسم مادی نسل بشر پنهان نیست و نیروهای دیگری از اطراف وی را احاطه کرده‌اند که قادرند در زندگی اثرات مثبت یا منفی از خود بجای گذارند.

تمرین جلسه هفتم

اگر افراد تمرینات فوق را به طور کامل و جامع انجام داده باشند، از این جلسه به بعد قادر خواهند شد تا درصدد علاج و درمان برخی از ناراحتی‌ها و حتی خو و خصلت نادرست خود برآیند و بدون نیاز مراجعه به پزشک، خویشتن را از نظر جسمی و روحی معالجه کنند. البته لازم به ذکر است، فردی که درصدد آموزش مطلبی برمی‌آید، می‌بایست بتواند در نهایت از آن آموزش به گونه‌ای به نفع خود یا خانواده یا جامعه خویش بهره‌برداری نماید، وگرنه آن آموزش هیچ تأثیری از خود بجای نخواهد گذارد و تنها آموختن آنها موجب وقت‌گذرانی می‌گردد.

چنانچه افرادی که تمرینات را به خوبی انجام داده‌اند، دچار ناراحتی‌های روحی و روانی خاصی مانند وسواس، اعتیاد، حسادت، کینه و... می‌باشند و قلباً مایل هستند که آنها را از وجود خویش دور سازند، به سادگی می‌توانند خود را از شر آنان برهانند. برای اجرای عملیات درمانی، می‌بایست به نکات زیر توجه شود.

الف) در مرحله نخست باید خواست باطنی خویش را به ذهن انتقال دهد و چندین بار آن خواست را از روی صدق و صفا و ایمان با خود تکرار نماید.

ب) شرایط محیطی تمرینات فوق را فراهم آورد.

پ) ذهن را آماده پذیرش تلقینات مثبت نماید، سپس آن خواست را به ذهن خود انتقال دهد.

ت) ضمن ادای تلقینات ذهنی، به خود بقبولاند که آن ناراحتی را با اجرای همین تمرین از وجود ذاتی خویش دور خواهد کرد.

ث) در اثر تلقینات ذهنی، خود را مقابل از بین بردن هر ناراحتی یا ترک آن اعتیاد، بسیار قوی و مصمم جلوه‌گر نماید و حتی درذهن‌از خود قهرمانی بسازد که در مقابل تمام سختی‌ها تاب مقاومت دارد.

ج) برای این که مطمئن شود تحت تأثیر ذهنیات خود قرار گرفته است، پس از ادای تلقینات، به خود بقبولاند که تمام قسمت‌های ذات وجود وی تحت تأثیر تلقینات فوق قرار گرفته و به طور مثبت نیز عمل نموده است، کما این که از هم اکنون، با سه شماره، از دست راست خود می‌خواهد که از جای خود بلند شود و به سوی بالا به حرکت درآید. زمانی که این تقلین در فرد مؤثر واقع شد، باید بداند که تمام قسمت‌های ذهنی و جسمی و عقلی و... تحت تأثیر تلقینات صحیح قرار گرفته‌اند و به زودی از شر آن ناراحتی‌ها خلاص خواهد شد.

اگر فردی درصدد است تا سیگار خود را ترک کند و یا عادت مشابهی را کنار بگذارد، پس از آمادگی تلقین‌پذیری، به ذهن خود بقبولاند که از این لحظه به بعد قصد دارد سیگار خود را برای همیشه کنار بگذارد یا فقط روزی سه عدد، آن هم پس از غذا، استفاده نماید، چون او می‌داند که از سیگار خوشش نمی‌آید و حتی از بوی دود آن نیز متنفر است، ولی تابحال قدرت کنارگذاردن آن را نداشته و اکنون که به نیروی خود تلقینی دست یافته است، می‌تواند از ارگان‌های مسئول جسمی و روحی خود بخواهد که از این پس دود سیگار را نپذیرند و این عادت را ترک کند، باید در ذهن خود بگوید : من از این لحظه به خود قول می‌دهم که از سیگار لذت نبرم و هرگز پولی بابت خرید آن ندهم و اگر مجانی هم بدستم رسید،از آن استفاده نکنم. البته تلقیناتی را که افراد به ذهن خود می‌نمایند، دلیلی ندارد که مشابه جملات فوق باشند، چون هر جمله مثبتی را که درباره تنفرداشتن از سیگار باشد و به ذهن خود راه دهد، در این زمان مثبت خواهند بود.

جهت آزمایش معیار تلقین‌پذیری، از دست چپ یا راست خود می‌خواهید که با سه شماره و بدون اراده قدرتهای مادی شما، از جای خود بلند شود و به سمت بالا حرکت کند. زمانی که این حرکت انجام شد، باید بدانید که نفوذپذیری کامل بوده و به زودی آن عادت زشت و نادرست یا مزاحم را از خود دور خواهید کرد.

اگر در چند روز اول موفق به ترک آن عادت ناپسند خود نشدید، هرگز ازادامه انجام عمل خودتلقینی آزرده و دلسرد نشوید، چون عادتی راکه سالیان دراز با آن خو گرفته‌اید، احتیاج به حد معینی از زمان دارد تا به طور کلی از شما دور شود، لذا باید بارها و بارها عمل فوق را انجام دهید تا این که آن عادت به طور کلی از شما دور شود و هیچ توجه و تمایلی نسبت به آن نداشته باشید.

فواید خودالقایی:

خودالقایی دارای فواید بسیاری است که هر فردی با بکارگیری صحیح آن می‌تواند بر تمام ناراحتی و گرفتاری‌های روح و روان و جسم خود تسلط یابد و حتی اغلب آنها را به طور کامل از وجود خویش دور سازد، مشروط بر این که، شخص باید دارای اعتقاد راسخ به وجود و بقای روح و قدرت‌های روحی باشد و شناخت کافی نسبت به ذات وجودی خویش و خداوند یکتا داشته باشد و خود را از هر نوع پلیدی، پستی، مانند ماده‌پرستی، خودخواهی، بدقلبی و... دور نگاه دارد و اگر هم عیوبی را در خود مشاهده می‌نماید، درصدد رفع آن عیوب و ناراحتی‌های خود، به طور جدی و واقعی باشد، در غیر این صورت، موفقیت چندانی عاید وی نخواهد شد تا در زمینه تمرینات روحی پیروز گردد.

با استفاده از روش خودالقایی چگونه می‌توان درد و مرض را از خود دور ساخت؟

چنانچه درباره انجام عمل خودالقایی دقت کافی مبذول داریم و با عقیده و ایمانی

محکم درصدد رفع ناراحتی‌های خود باشیم، با توجه به نکات زیر موفقیت‌های چشم‌گیری نصیب ما خواهند شد.

الف) در صورتی که فردی دارای محسنات کافی جهت خودالقایی بوده و تمرینات لازم را نیز طی کرده باشد، با استفاده از نیروهای درون و برونی خویش، طی شرایط ذیل، می‌تواند ناراحتی‌ها را از روح و روان و جسم خود دور سازد.

۱ ـ در زمان خودالقایی از ضمیر ناخودآگاه خود بخواهد، خوی بدی راکه مدنظر وی می‌باشد، بطور کامل از وجود او دور کند و می‌بایست این حالت یا عقده خویش را چندین بار به ضمیر خود گوشزد نماید و پس از بیداری و اتمام خودالقایی، احساس خواهد کرد که آن حالت از وجود وی دور یا بسیار اندک شده است که در تمرین بعدی، مابقی را نیز از بین خواهد برد.

۲ ـ از ضمیر ناخودآگاه بخواهد که به محل درد جسم مادی اثرگذارد و با قدرت سازنده و درمانی خویش، آن درد را از وجودوی دور سازد و از این پس اجازه ندهد که آن درد به جسم و روح او بازگشت نماید.

ب) شخصی که در وجود خویش احساس خستگی می‌کند، با استفاده از روش خودالقایی می‌تواند جسم مادی و روح خود را برای ادامه کار مجدد آماده سازد.

ج) افرادی که شب‌ها را به سختی می‌خوابند، با اجرای صحیح خودالقایی می‌توانند آرامش را به بستر خود بازگردانند.

د) در زمان خودالقایی و خواب‌های سبک، افراد دارای تفکر و تعمق کامل می‌باشند و می‌توانند به گذشته خود برگردند و اتفاقاتی راکه چند روز قبل برای آنها رخ داده‌اند، مجدداً مشاهده نمایند.

هـ) جهت تقویت حافظه و ذهن می‌توان از وجود خود تلقینی استفاده کرد.

قبل از شروع تمرینات خودالقایی، بهتر است قدری در خود فرو روید و ایرادات موجود خویش را به طور منطقی و عقلی بررسی نمائید و سپس بدانید که چه حالات و حرکات زشتی راکه قابل قبول جامعه یا خودتان نیستند، انجام می‌دهید و

بعداً درصدد آموزش و رفع مشکلات خود برآئید.

برای این که بتوانید پی به ایرادات خود ببرید، می‌بایست مدتی را تنها در گوشه‌ای خلوت بگذرانید و به اعمال خلاف و نادرست خویش بیاندیشید و آنها را بدون هیچگونه تعصبی در خود بیابید تا درصدد رفع آنها برآئید، در غیر این صورت در حین انجام عملیات تلقین‌پذیری، با اشکالات زیادی روبرو خواهید شد و در این زمینه می‌بایست همیشه مطالب زیر را مدِنظر خویش داشته باشید و از خود سئوال نمائید و درصدد رفع آنها باشید.

۱ ـ آیا در زمان فراقت از کار، در افکار در خود فرو می‌رویدو به اعمال خویش می‌اندیشید؟

۲ ـ آیا به زندگی دیگران حسرت می‌خورید؟

۳ ـ آیا به روزی‌ای که خداوند متعال برای شما و خانواده‌تان تعیین فرموده، قناعت می‌نمائید؟

۴ ـ آیا در زندگی اصراف می‌نمائید و غذاهای اضافی را دور می‌ریزند؟

۵ ـ آیا درزندگی به فکرتقویت روح خود هستید یافقط توجه به‌پرورش جسم دارید؟

۶ ـ آیا در مواقع بیکاری ناخن‌های خود را می‌جوید؟

۷ ـ آیا بدون دلیل برخی از قسمت‌های بدن خود را حرکت می‌دهید؟

۸ ـ آیا تمام وظایف خانوادگی رادر حد کمال انجام می‌دهید؟

۹ ـ آیا نسبت به‌حفظ مقررات در جامعه، در خود وظیفه‌ای احساس می‌نمائید؟

۱۰ ـ آیا آنچه بر خود روا نمی‌دارید، برای دیگران هم نمی‌خواهید؟

۱۱ ـ آیا وجود عقده‌ای را در خود احساس می‌نمائید؟

۱۲ ـ آیا هر عملی را بدون مشورت دیگران و به اتکاء درک خود که تصویر می‌نمائید ، از همه بیشتر می‌فهمید، انجام می‌دهید؟

۱۳ ـ آیا در خود احساس پوچی و بی‌ارزشی می‌کنید و خود را شخصی مفید

نمی‌دانید؟

۱۴ ـ آیا از مطلب یا چیزی وحشت دارید؟

۱۵ ـ آیا دچار خود کم‌بینی می‌باشید و دیگران را برتر از خود احساس می‌نمائید؟

۱۶ ـ آیا به نظر وخواست دیگران توجهی دارید و ایده دیگران را محترم می‌شمارید؟

۱۷ ـ آیا دارای نوعی وسواس فکری یا جسمی می‌باشید؟

۱۸ ـ آیا برای کار دیگران ارزش قائل هستید؟

۱۹ ـ آیا در طول زندگی، سود شمااز نظرمادی، معنوی، اخلاقی، الهی و... به فردی رسیده‌است؟

۲۰ ـ آیا دچار لکنت زبان می‌باشید یا زمانی که با فردی مهم، صحبت می‌کنید دچار لکنت زبان می‌شوید؟

۲۲ ـ آیا اعصاب خود را خراب احساس می‌کنید و تعادل روحی و روانی و جسمی خوبی رانداريد؟

۲۳ ـ آیا اتکاء به نفس دارید؟

۲۴ ـ آیا از نظر جسمی و روحی خود را فردی قوی و کامل می‌دانید؟

۲۵ ـ آیا در زندگانی دارای هدف خاصی می‌باشید و برای دست‌یابی به آن از هیچ کوششی فروگذار نمی‌نمائید؟

۲۶ ـ آیا خود رافردی جاه‌طلب می‌دانید وحب‌مقام، سراپای شما را فراگرفته است؟

۲۷ ـ آیا تصور می‌کنید اگر روزی شغل خود را از دست دهید، به فقر و فلاکت دست می‌یابید؟

۲۸ ـ آیادر انجام کار فردی مردد هستید و آنرا از تضادهای فکری خود می‌دانید؟

۲۹ ـ آیا به زندگی بهتری در حیات مادی خود معتقد هستید و از این زندگی رنج می‌برید؟

۳۰ ـ آیا دارای ناراحتی جسمی هستید و از آن رنج می‌برید؟

۳۱ ـ آیا در زندگی اهداء خانواده، برای اقوام و دوستان و منسوبین تابحال از

خودگذشتگی در زمینه خاصی، غیر از ارضاء غرایز خود، انجام داده‌اید؟
۳۲ ـ آیا تاکنون در مقابل اهداء مادیات، از مقاومت نشان داده‌اید و به نیازمندی کمک کرده‌اید؟
۳۳ ـ آیا اگر خواسته باشید به فردی کمک بنمائید بدون نظر و برگشت است؟
۳۴ ـ آیا اگر شکستی در زندگی متوجه شما یا خانواده‌تان گردد، در مقابل آن ایستادگی خواهید نمود و اصولاً از شکست وحشت دارید؟
۳۵ ـ آیا از حالات درونی خود باخبرید و می‌دانید که در مواقع به وجود آمدن اضطراب و ناراحتی چه عمل یا عکس العملی انجام خواهید داد؟
۳۶ ـ آیا احساس وظیفه‌شناسی در مقابل خانواده و اقوام و اجتماع در شما وجود دارد یا این که در این زمینه هیچ احساسی نداری؟
۳۷ ـ آیا از نظر جسمی و جنسی فرد سالمی هستی و تمایلات جسمی را به طور طبیعی و مطلوب انجام می‌دهی؟
۳۸ ـ آیا تابحال تحت تأثیر نیروهای خارج از فهم و درک خود که مربوط به خلقت است، قرارگرفته‌ای؟
۳۹ ـ آیا به سرنوشت معتقدی و می‌دانی که گاهی بشر در مسیر زندگی می‌بایست مسیرهایی را بدون خواست باطنی خویش بپیماید؟
۴۰ ـ آیا فردی مغرور و خودپسند هستی و غیر از خود و اعمال خویش حرف دیگران را نمی‌پذیری؟
۴۱ ـ آیا دچار و افسردگی هستنی و از مصاحبت با دیگران لذت نمی‌بری؟
۴۲ ـ آیا به تفریح و سرگرمی خارج از منزل معتقدی و از آن لذت می‌بری؟
۴۳ ـ آیا در زمینه‌های مختلف زندگی و شناخت‌ها دارای تعصبات خاصی می‌باشی؟
۴۴ ـ آیا پای‌بند به اصول علمی الهی هستی یا هر روایتی را که افراد از گذشتگان بگویند، به آن معتقد می‌شوی و به دنبال آن می‌روی؟

۴۵ ـ آیا تاکنون به خداشناسی روی آورده‌ای و به خلقت فکر کرده‌ای یا این که فقط مطالبی را که پدرانتان گفته‌اند، قبول داری؟

۴۶ ـ آیا به زندگانی پس از مرگ و جزا و پاداش معتقدی یا این که غیر از ماده چیز دیگری را قبول نداری؟

۴۷ ـ آیا در زندگی معرفت و کمالات انسانی را سرمشق خود کرده‌ای یا از ماده پرستی و خودبینی پستی‌ها پیروی می‌نمایی؟

۴۸ ـ آیا به وجود مرگ، مؤمن و معتقد هستی و می‌دانی روزی مانند فردا، باید از این جهان به عوالم روحی انتقال یابی؟

۴۹ ـ آیا در زندگی خانوادگی موجب به وجود آمدن آرامش می‌شوی و از آسایش خاصی در منزل برخورداری؟

۵۰ ـ آیا اعضاء خانواده بخصوص همسر و فرزندانتان حالت‌های روحی شما را درک می‌نمایند؟

البته باید گفت که در این موارد سئوالات بسیاری را می‌توان مطرح کرد که خود به تنهایی می‌تواند چندین کتاب گردد، ولی در اینجا چند نمونه از سئوالاتی را که ممکن است در ذهن افراد مطرح گردند و انجام مثبت و صحیح آنها موجب تقویت قدرتهای مختلف آنان در خودالقایی گردد را بیان نموده‌ام.

زمانی که فردی قصد دارد اعمال و حرکات خود را در زندگی به گونه‌ای تجزیه و تحلیل کند و برای خودشناسی آنها را از هم تفکیک کند در مرحله نخست می‌بایست تمام خصوصیات رفتاری خویش را به طور جزء به جزء بررسی و مطالعه نماید و در مورد هر یک از آنها بررسی‌های دقیق و سازنده‌ای را انجام دهد تا در اثر جمع‌آوری نتیجه کلی آنها بتواند وجود خویش را از هر بدی و پلیدی پاک سازد.

زمانی که فردی در طول زندگی خویش توانست به خودشناسی برسد، قادر است تمام ناراحتی‌های موجود را از خود دور سازد و از سوی دیگر به خداشناسی که موجب رستگاری افراد در حیات و ممات می‌باشد دسترسی خواهد یافت.

منبع ناراحتی‌های جسمی خارج از وجود مادی

قرن بیستم را میتوان در تمام دوران تمدن بشریت، قرن به وجود آمدن دردها و امراض مختلف و ناشناخته‌هایی دانست که در قرون گذشته وجود نداشتند. اکثر امراضی که در اواخر این قرن شناسایی شده‌اند، اصولاً به جسم مادی مربوط نیستند و ریشه اغلب آنها خارج از جسم مادی قرار دارند، ولی به گونه‌ای موجب آزار جسم می‌گردند و با وجود پیشرفت‌های شگرف پزشکی، معهذا راه علاج بسیاری از این ناراحتی‌ها، هنوز از نظر علمی همچنان ناشناخته باقی مانده‌اند.

برخی از امراض که در وجود جسمی افراد بشر ظاهر می‌شوند، معمولاً دارای ریشه میکروبی هستند که به وسیله مصرف داروهایی که در دسترس علم می‌باشند، به بهبودی می‌انجامند. در عصر حاضر تعداد زیادی از امراض که اغلب افراد را احاطه کرده و آنها را به گونه‌ای زجر می‌دهد، دارای ریشه میکروبی و بیولوژیکی نیستند و این گونه بیماری‌ها در جهان فراوانند به طوری که اکثر افراد نسل بشر، به نوعی با آن دست بگریبانند و از وجود آن زجر می‌برند و گاهی هم این نارحتی‌ها، تا لحظه مرگ از آنان دست‌بردار نیستند. این نوع بیماری‌ها را بیشتر در شهرهای بزرگ و در مراکز صنعتی و تجاری که افراد زیادی در آنجا زندگی می‌کنند، میتوان یافت.

هرچه بیشتر نسل بشر رو به صنعت و زندگانی ماشینی پیش می‌رود، به تدریج آثار و علائم اینگونه ناراحتی‌ها که مربوط به روح و روان هستند، در نقاط مختلف جهان، بیشتر خود را می‌نمایانند.

با وجود این که توسط متخصصین و دانشمندان مختلف جهان اقدامات وسیعی در زمینه رفع این ناراحتی‌ها صورت گرفته تا شاید بتوان مقداری از درد و رنج روحی و روانی و جسمی اجتماعات ماشینی را بگونه‌ای کاهش داد، ولی همانطور که

شاهد آن هستیم، هر ساله به تعداد افرادی که دچار ناراحتی‌های روحی و روانی می‌گردند، همچنان افزوده می‌گردد، به طوری که امروزه پزشکان و متخصصین، از عهده ویزیت آنها هم برنمی‌آیند.

اکثر این مریض‌ها با مصرف قرص و آمپول‌های آرام‌بخش و خواب‌آور، سال‌های دراز عمر خود را سپری می‌کنند و بدون این که نتیجه مثبتی از این قبیل درمانها حاصلشان شود، عمر خود را همچنان در رنج و درد سپری می‌نمایند. در بسیاری از کشورهای پیشرفته جهان، بیمارستان‌های روانی و زندان‌ها، مملو از بیمارانی روحی و روانی‌ای هستند که با درجات مختلف از شدت و ضعف، از بیماری‌های مزبور یا روان‌تنی رنج می‌برند و ظاهراً پزشکان هم علاجی قطعی برای رفع بیماری آنها غیر از یک سری داروهای آرام‌بخش و سست‌کننده عضلات جسم مادی و ...، در دست ندارند.

پس از بررسی‌های مختلفی که توسط دانشمندان جهان در زمینه ناراحتی‌های جسمی در افراد جوامع بشری صورت گرفته، اکثراً به این نتیجه رسیده‌اند که اغلب امراض و ناراحتی‌های روح و روان و حتی امراض جسمانی، ریشه‌های مادی ندارند و آنها مربوط به عوامل خارجی‌ای هستند که مرکز اصلی آن امراض، خارج از بدن می‌باشند.

گروهی از افراد و دانشمندان سایر علوم که به وجود روح اعتقاد چندانی ندارند، آنها را مربوط به برخی از امواج و نیروهای محیط جهان مادی اطراف خود و امواج کیهانی می‌دانند، ولی تقریباً اکثریت قریب به اتفاق این متخصصین، به این نتیجه رسیده‌اند که برای ریشه‌یابی علت چنین بیماری‌هایی، می‌بایستی به خارج از جسم فیزیکی مراجعه نمایند تا اینکه بتوانند علت آنها را بیابند. و درمان کنند.

گاهی اتفاق می‌افتد که بازتاب برخی از ناراحتی‌ها و فشارهای روحی، به اشکال گوناگونی در جسم نمایان می‌شوند و حتی دردهای موضعی را به وجود می‌آورند.

پزشکان برای تخفیف این دردها، داروهایی تجویز می‌نمایند، در اکثر مواقع، علاوه بر این که تأثیر چندانی به این نوع امراض نمی‌گذارند، اغلب سبب بروز برخی از ناراحتی‌های جسمی دیگر نیز در بدن می‌شوند.

افرادی که معمولاً به دلائلی دچار گرفتاری‌های روح و روان می‌شوند، کسانی هستند که روابط خوب و سالمی با محیط اجتماع خود ندارند و با درستی و صداقت و کمالات انسانی، قدری فاصله دارند، در نتیجه مرتباً تحت عذاب و شکنجه‌های ضمیر باطن خود قرار می‌گیرند.

گروهی دیگر از نظر جسمی و ظاهری، کاملاً خوب و سالم به نظر می‌رسند، ولی گه‌گاهی از آنها اعمال نامناسب و خلاف شئونات انسانی یا انتظار از یک فرد سالم سر می‌زند. این گونه افراد که معمولاً خود را از هر نظر سالم و بدون نقص و عیب می‌دانند، اگر تحت مراقبت متخصصین روان درمان قرار بگیرند، آنگاه متوجه خواهند شد که با چه گرفتاری‌های بزرگ روحی و روانی، به طور شبانه روزی مواجه می‌باشند، ولی بخاطر غرور و خودخواهی‌های مختلف، حاضر به بیان و یا شناخت و درمان آن ناراحتی‌های خود نیستند.

تشخیص و شناخت و تفکیک بیماری‌هائی که ریشه روحی یا جسمی دارند از یکدیگر، کار بسیار مشکل و دشواری است و بارها اتفاق افتاده که مریضی را پس از آزمایش‌های گوناگون به اطاق عمل برده و بدن او را شکافته‌اند، ولی با کمال تعجب مشاهده کرده‌اند که آن عضوی که بیمار تشخیص داده شده بود، کاملاً سالم است.

مداواهای روح درمانی را در افراد، معمولاً توسط خواب‌های روحی، به مراتب سریعتر و با نتایجی چشم‌گیرتر می‌توان انجام داد. کما این که، افراد زیادی وجود دارند که با اجرای خواب‌های مصنوعی روی آنها و ریشه‌یابی امراض و عقده‌های روحی، کاملاً سالم شده‌اند. یعنی وقتی که شخص عامل در زمان خواب‌های مصنوعی، پی به ریشه ناراحتیهای روحی معمول می‌برد، معمول پس از بیداری،

ناراحتی‌های قبل از خوابِ روحی خود را به سرعت فراموش می‌کند و سلامت جسمی خویش را بطور معجزه‌آسا بطور کامل باز می‌یابد و یا در بعضی مواقع بهبودی قابل ملاحظه‌ای در آن ناراحتیها، به وجود می‌آیند.

عوامل مریضی‌هائی که دارای ریشه مادی هستند، معمولاً در زمان‌هائی به سراغ افراد می‌آیند که جسم از نیرو و قدرت مادی کمتر برخوردار است، زیرا ماده زمانی می‌تواند بر ماده‌ای دیگر اثر بگذارد که قدرت بیشتری نسبت به آن دیگری داشته باشد. عوامل و ناراحتیهائی که دارای ریشه‌های خارج از جسم مادی هستند نیز زمانی در افراد اثر می‌گذارند که آنها دارای قدرت روحی کم و ناسالمی باشند.

اگر فردی بتواند عناصر و عوامل تشکیل دهنده وجود خود را بشناسد و بداند که در برخی از موارد، قدرت و نیروهای روحی، به کمک جسم مادی فرد می‌آیند و برای رفع بیماری‌های مختلف، به جسم کمک‌های شایان توجهی می‌کنند، آنگاه به مراتب بهتر می‌تواند با مریضی و ناراحتی‌های خود مقابله نماید.

اکثر افرادی که از وجود روح و قدرت‌های بی‌کران آن آگاهی چندانی ندارند، بعلت این عدم شناخت باعث می‌شوند که این روح لطیف و خیرخواه، تحت تأثیر خواسته‌های نامعقول و نیروهای ناسازگاری قرار بگیرد که در زمان نیازهای جسم مادی، نتواند به آن هیچگونه کمکی بنماید و آن را از ناراحتی‌ها برهاند.

حفظ تعادل روحی یکی از مهمترین اصول زندگانی مادی هر فرد بشری است و تا زمانی که این تعادل به طور نسبی برقرار باشد، آنها در آسایش خاصی بسر می‌برند و چنانچه بهر دلیلی این تعادل را افراد از دست بدهند، زندگی اجتماعی و جسمی آنها بگونه‌ای دستخوش عدم تعادل روحی قرار خواهد گرفت.

گریز از ناهنجاریها

وقتی که نسل بشر، پا به عرصه حیات مادی می‌گذارد، برخی از محسنات و خصوصیات ذاتی نیز با وی زائیده می‌شوند که سایر موجودات عالم از این موهبت‌های الهی برخوردار نیستند. فرضاً وجود عقل کامل و سالم یکی از این برتری‌ها است که با افراد زائیده می‌شود، و اشخاص در طول حیات مادی می‌توانند آن را، به رشد و تکاملی نسبی برسانند و در این راستا چنانچه افراد از مسیرهای پاک و درستی بگذرند، آنگاه می‌توانند، عقل خود را صاحب فضایل و کمالات بهتر و انسانی کنند و چنانچه در مسیرهای پست و بد و خباثت گام بردارند، آن را صاحب رذائل و پلیدی‌ها خواهند نمود.

گروه بسیاری از افراد، در طول عمر مادی خود، از عقل برای بالا بردن قدرت مالی و مقام و جاه‌طلبی و... که در نهایت تسهیلات دنیوی آنها می‌باشند، استفاده نادرست می‌کنند و هرگز در اندیشه رشد تکامل عقلی خود در مسیر معنویت و تعالی نیستند. ولی آنها باید بدانند که جاه، مقام، ثروت، قدرت و... در زمان حیات مادی بشر، فقط بعنوان یک آزمایش الهی محسوب می‌شوند و گاه نیز برای بعضی افراد، نوعی تغییر مسیر تکامل روحی در خلقت است، زیرا خداوند متعادل قدرت روحی برخی از افراد مختلف را با پرستش تجملات دنیوی، بخود آنها می‌نمایاند. بنابراین، آن افرادی که در قسمتی از مراحل زندگی، به مقام و ثروتی دست می‌یابند و خود را فردی سعادتمند و نیکوکار می‌پندارند، باید توجه به این حقیقت داشته باشند که، هدف الهی، در این مرحله از حیات، فقط آزمایش نمودن آنها از نظر خودشان است. زیرا اکثر خواسته‌های افراد، مربوط به حالت و خواست‌های نفسانی آنها است و معمول وجود این حالت‌ها در نسل بشر، از مادیات حیات

سرچشمه می‌گیرند و همین ماده‌پرستی‌های عقلی هستند که باعث گمراهی افراد در زمان حیات آنان می‌شود، البته وجود ماده خود به تنهایی نمی‌تواند عقل تمام افراد را تحت نفوذ و تأثیر خود قرار دهد و آنها را از مسیر حقیقت و درستی منحرف سازد. مگر اینکه خواست‌های نفسانی با آن همراه گردند.

افرادی که حقیقت زندگی خود را در درک حقایق حیات و فهم معنویت می‌دانند، برای دستیابی به عوالم بالا و شناخت واقعیت‌های آن، از هیچگونه تلاشی دریغ نمی‌کنند، لذا برای کسب مال و مقام، دست به هر عملی که نادرست است، نمی‌زنند. زیرا این قبیل افراد در فکر تکامل روح و نفس خود می‌باشند و وجود ماده را از موانعی می‌دانند که آنها را از رسیدن به هدف اصلی که همانا دست‌یابی به تکامل روحی می‌باشد، باز می‌دارد و آنان ماده را در حد نیاز زندگی خود می‌خواهند نه جهت زراندوزی و ذخیره‌کردن‌های بی‌مورد مادیات که موجب حرص و طمع و آلودگی فکر و عقل و ذهن می‌گردد.

از نظر برخی افراد ناآگاه، حبّ حیات مادی بسیار پرجلوه است و هرگز نمی‌توانند از آن چشم‌پوشی کنند و این حالت معمولاً در کسانی بروز می‌کند که معنویات را در مقابل مادیات حیات بکلی فراموش کرده‌اند و یا گروهی که دارای اعتقادات خاصی در این زمینه می‌باشند، ولی هدف و منظور این اعتقادات را به درستی نفهمیده‌اند و در نتیجه اعمال و کردار خلاف و نادرست را در هر زمانی انجام می‌دهند به امید آنکه در اواخر عمر خود به درگاه خداوند توبه خواهند کرد و خداوند نیز تمام اعمال خلاف آنها را از بدو تا ختم حیات مادی آنها خواهد بخشید. البته خداوند متعال، بخشندهٔ برخی از اعمال از زمان توبه بندگانش می‌باشد، ولی اعمال خلاف شئونات انسانی که فردی بارها و به طور آگاهانه و از روی قصد و عمد مرتکب شده باشد، آن را نخواهد بخشید. خداوند متعادل توبه را از کسانی که بدون قصد و عمد و به منظور ناآگاهی یا از روی استیصال و گرفتاری

عملی را یکبار مرتکب شده و پس از مدتی متوجه کار خلاف خود گردیده‌اند که انجام آن عمل مغایر با روش درست و صحیح انسانی و دستورات خداوند متعال بوده است را می‌بخشد.

کسی که در زندگی خود فقط بخواهد از مسیر حق و حقیقت منحرف نشود، به راحتی می‌تواند بر نفس و اعمال و کردار و رفتار خود تسلط یابد، چون در اصل حقیقت شناسی باعث نشان دادن راه سعادت به بشر می‌گردد. اگر کسی در زندگی خود، در هر مقامی که باشد، چشم عقل را ببندد و زندگی اطراف خود را فقط با چشم احساسی سر نظاره کند، مسلماً قادر به اجرای هیچ عمل مثبتی نخواهد بود و هرگز از معایب اعتقادی و عملی خود آگاه نخواهد گردید، لذا از انجام اعمال زشت واهمه‌ای هم ندارد و تمام اعمال بد و زشت و خلافی را که مرتکب می‌شود، در نظرش خوب جلوه می‌کنند.

چنین اشخاصی در واقع همیشه درصدد گول زدن روح و نفس خود می‌باشند، به طوری که پس از مدتی، کار بجائی می‌رسد که آن افراد، حتی دروغ‌های خودشان را نیز باور می‌کنند و اعمال خلاف و نادرست در نظرشان درست جلوه می‌نمایند. طبیعی است که برگشت این قبیل افرادی از چنین تصورات ذهنی، بسیار مشکل است، مگراینکه تحت معالجه روحی طولانی قرار بگیرند. با انجام برخی از تمرینات و آزمایشات سالم‌سازی روح و جسم، می‌توان بعضی حالات و اندیشه‌های بد راکه در وجود افراد جای گرفته‌اند، از آنها دور کرد، زیرا همیشه بدی و شرارت‌ها در اثر عدم تفکر صحیح به وجود می‌آیند. زمانی که فردی تصمیم به تفکر صحیح گرفت، از همان زمان تغییراتی در حالت‌های نفسانی و عقلی او به وجود می‌آید و در صورتی که به این تصمیم خود ادامه دهد، پس از اندک مدتی بخوبی قادر خواهد شد، ریشه بدی‌ها را از وجود خود دور سازد.

در جوامع افراد بسیار شریر و پستی هم وجود دارند و کسانی که دارای اراده‌ای

ضعیف و ایمانی سست می‌باشند را بگونه‌ای اغفال می‌کنند و آنان را تحت نفوذ خواست‌های خویش درمی‌آورند و به شرارت و اعمال خلاف شئونات انسانی وامی‌دارند، زیرا در این شرایط، هر نوع معاشرت‌های اجتماعی در رشد و تکامل عقلی آن افراد اثر می‌گذارد حال این رشد می‌تواند منفی یا مثبت باشد.

در طول عمر گاهی اتفاق می‌افتد، با فردی سال‌ها معاشر نزدیک و یا هم خانه بوده‌اید. به مجردی که سود شخصی وی به گونه‌ای ایجاب نماید، ناگهان به طور فاحشی تغییر شخصیت می‌دهد و شما که سال‌ها او را فردی سالم و با حالتی انسانی می‌شناخته‌اید و تا این زمان نیز از شخصیت واقعی وی بی‌خبر بوده‌اید. اکنون صاحب حالت و شخصیتی جدید و ناشناخته شده است که برایتان غیر قابل تصور بود.

اگر کسی بتواند با انسانی واقعی معاشر شود، هرگز نباید تا آخر عمر خود، از او دست بردارد تا لااقل در جوار او بتواند سیر عقلی خود را در راه تکامل انسانی به نقطه اوج برساند و در مسیر متعالی و خوبی قرار دهد و اگر کسی بتواند خود را در هر زمانی از عمر، از دام افراد شریر و نادرست بگونه‌ای برهاند، از آن پس توانسته است گامی مهم در راه تکامل و سعادت زندگی فردی و اجتماعی خویش بردارد.

افرادی که توانستند در زمان حیات، از مادیات مربوط به ثروت و سهم خود در برخی از مواقع گذشتی را بروز دهند و برخواسته‌های نفسانی و انتقام‌جوئی و جاه‌طلبی و خشم و خودخواهی و غرور و جمال‌پرستی و... فائق آیند و نیروی کمالات و فضائل، درستی را، در وجود خویش متجلی سازند، مسلماً باید بدانند که از آن هنگام، به دروازه انسانیت وارد شده‌اند. البته یافتن و درک چنین افرادی در جوامع، آن هم توسط افرادی که خود فاقد کمالات لازم هستند و قدرت تشخیص فضیلت‌ها را از نادرستی‌ها ندارند و اگر هم داشته باشند آنها را با معیارهای مادیات

حیات مقایسه می‌نمایند، کاری بس مشکل است، زیرا اکثر آنها که بی‌نیازی و درستی و پاکی و در اصل عرفان واقعی و الهی را پیشه خود ساخته‌اند، درگمنامی بسر می‌برند و هرگز درصدد کسب شهرت‌های مادی و اجتماعی و... برنمی‌آیند، مگر اینکه وظیفه‌ای در رسالت خلقت او آمده باشد که اجرا و انجام آن اجباری و در اختیار جبر زمان قرار دارد.

زمانی که هر فرد قلباً بخواهد اعمال نیک و پسندیده‌ای را فقط در راه خدا مرتکب شود و در این راه گام بردارد، مسلماً پس از مدتی شاهد کمک‌های الهی نسبت به خود در این مسیر نیز خواهد بود.

افراد زمانی می‌توانند در اعمال و کردار خود دگرگونی‌هایی را به وجود آورند که خواسته باطن آنها باشد و قلباً خواستار تغییر رویه خویش در آن زمینه شده باشند، نه این که مطالبی را بطور شفاهی فقط زباناً اظهار کنند و عملاً فعلی از آن را انجام ندهند، لذا برای درست کردن اجتماعات، می‌بایست افراد شریر را طوری آماده کرد تا این که خود آنها بتوانند به میل و اراده خویش از شرارت‌ها دست بردارند وگرنه هیچ نیرو یا قدرتی نمی‌تواند بدون خواسته و عقیده باطن و قلبی فردی، اعتقادات و خواست‌های او را تغییر دهد کما اینکه بصورت عینی شاهد این حقیقت هستیم که این افراد شرور سالها در زندان باقی می‌مانند و در آنجا به دلیل وجود چهارچوب مقررات خلافی را مرتکب نمی‌شوند و به اکثر آنها عفوهایی می‌خورد و از بند رها می‌شوند و به محض نجات یافتن، مرتکب اعمال خلاف گذشته خود می‌شوند.

رفع بیماری‌های ذهن و خیال

در طول گذران زندگی همیشه گروهی از افراد را می‌توان مشاهده کرد که به سلامت جسم خود به صورت وسواس گونه‌ای می‌نگرند و همیشه بر این خیال هستند که مبادا مریض شوند و به همین علت هم ذهنشان به طور دائم درگیر این نوع نگرانی‌ها است و با احساس اندک ناراحتی، خود را مریض می‌دانند و فوراً در بستر می‌خوابند و یا دست از کار می‌کشند و آن حالت بوجود آمده را نشان بیماری‌ای بسیار سخت و کشنده خود تصور می‌نمایند.

امروزه افراد زیادی را در جوامع بشری می‌توان یافت که به اینگونه امراض و ناراحتی‌های ذهن و خیال دچار هستند. گاه این بیماران خیالی، برخی از بیماری‌ها را آنقدر در وجود خود قدرت و قوت می‌دهند تا در نهایت کار بجائی می‌رسد که بدون وجود مرض یا ناراحتی حادی، خود را زمین‌گیر و بستری می‌کنند. پس از مراجعه به پزشک و انجام آزمایشات لازم معلوم می‌شود که این شخص، مطلقاً مبتلا به چنین مرضی که اظهار می‌دارد نیست و بیمار فقط گرفتار اوهام و تخیلات واهی‌ای بی‌اساس تصورات ذهنیات خود بوده است.

بعضی از این بیماران پس از مراجعه به پزشک به محض این که پزشک به آنها می‌گوید، مرض یا ناراحتی‌های آنچنانی ندارند، پس از خروج از مطب، به طور ناگهانی و در یک لحظه، در وجود خویش احساس سلامت می‌کنند و بیماری قبلی خود را به کلی فراموش می‌نمایند.

گروهی دیگر از این مریض‌های خیالی، به گفته یک پزشک اطمینان حاصل نمی‌کنند و به پزشکان دیگری هم جهت تشخیص صحیح مریضی سخت خود مراجعه می‌نمایند و پس از مدت‌ها، بالاخره باز به همان نتیجه و گفته پزشک اولیه می‌رسند.

بعضی از پزشکان که حالت خیالاتی بودن این نوع بیماران را درک می‌کنند، با دادن برخی از داروهای بی‌ضرر و تقویتی، آنها را مجدداً به مطب فرا می‌خوانند و بعد از مدتی به آنها می‌گویند که، با مصرف آن داروها بهبود یافته است و دیگر هیچ نوع آثار مریضی در او دیده نمی‌شود و مریض هم سالم می‌شود.

اینگونه افراد، معمولاً از قدرت اعتماد به نفس محرومند و وقتی پی به ریشه و علت این ناراحتی‌های آنها می‌بریم، متوجه می‌شویم که، افسردگی و ناراحتی‌های روحی آنها بدون هیچگونه دلیل منطقی و علمی به وجود آمده‌اند و تعبیر و تفسیر تخیلات ذهنی آنها در فرصت‌های نامساعد، احساس عدم اعتماد به نفس را در برخی از آنها به وجود آورده و در این نبرد روحی، نیروهای عقلانی، راه گریز منطقی و عاقلانه‌ای را نمی‌توانند بیابند و در نتیجه قدرت‌های ذهنی و تصورات واهی و نادرست، مسیر عقل را تابع خود می‌کنند.

بهترین روش منطقی و اساسی برای رفع مشکلات ذهنی و تخیلی این نوع افراد خیالاتی در این است که بتوانند با شناخت علت، به معلول برخی از رویدادها و انگیزه‌های ناراحت‌کننده گذشته زمان حیات خود پی ببرند، یعنی دلیل بروز اشکالات به وجود آمده را از درون سیستمهای عقلی خویش، ریشه‌یابی کنند. پس از آگاهی یافتن از انگیزه و ریشه‌های ناراحتی‌های زمان گذشته، آنگاه به سادگی می‌توانند این ناراحتیها را مداوا نمایند و از اوهام و تخیلات ذهنی درون خود رهایی یابند.

وقتی افکار و توهمات منفی به ذهن افراد هجوم می‌آورند، برای رهایی از ناراحتی‌ها، در وهله اول می‌بایست به آنها توجهی نکرد و حتی از چنین طرز تفکر و تخیلات نادرست گریخت. زمانی که فردی بتواند این نوع پدیده‌ها را تجزیه و تحلیل و از هم تفکیک کند، افکار تخیلی نیز پس از اندک مدتی از وی دور می‌شوند و آن فرد آرامش و حالت عادی خود را مجدداً باز می‌یابد. یعنی بهترین روش مبارزه با

افکار منفی در این است که هیچ نوع عمل و یا عکس‌العملی را نباید در مقابل بروز این پدیده‌ها از خود نشان داد.

اگر فردی نیروهای اعتماد بنفس خود را تقویت کند، پس از مدتی افکار پوچ و منفی از او فاصله می‌گیرند و برای تقویت نمودن قدرتها، آن شخص باید نیروهای ذهنی و قدرت اندیشه را در خود پرورش دهد و حتی در این مورد، گاهی هم اغراق بنماید، زیرا فقط این نوع تصورات خود بزرگ بینی هستند که در مقابل اندیشه‌های نادرست، اثرات مثبتی را در ضمیر باطن افراد، از خود بجای می‌گذارند و باعث ترقی و پیشرفت قدرت‌های تخیلی و ذهنی اشخاص می‌شوند.

فرضاً اگر کسی از انجام عملی وحشت دارد، با تلقین به این که قدرت زیادی جهت انجام آن در خود احساس می‌کند و برای اجرای آن عمل حتماً مصمم است، سپس شروع به اجرای آن نماید، ضمن اجرا، باید به طور دائم و مستمر به ذهن خود بقبولاند، این قدرت اعتماد به نفس من است که در اثر آن می‌توانم کار خود را در کمال مطلوب و خوب انجام دهم، و به این ترتیب، خود شخص می‌بایست موجب به وجود آمدن نیروی مثبت بیشتری در ذهن و اراده خود شود و در نهایت انجام آن عمل، موفق گردد که پس از آن، خود را از برخی ناراحتی‌های خیال، خویشتن را برهاند.

افراد عاقل معمولاً می‌توانند در هر زمانی که اراده نمایند، بر قدرت خلاقیت و آفرینندگی ذهن خود بیافزایند و سپس با این عمل، مسیر زندگی خویش را از نظر، کاری و اجتماعی و یا کارهای خصوصی، تغییر دهند، یعنی با روش‌های منطقی و مطلوب، می‌توانند هدف و منظورهای عملی و درستی را در ذهن خود بپرورانند و پس از تجزیه و تحلیل و استدلال‌های عقلانی، آنها را تعقیب کنند.

پیشرفت در زندگی را همیشه نمی‌توان به امید بروز یک نوع معجزه یا امدادهای غیبی واگذاشت، بلکه در این راستا می‌بایست از عقل و اندیشه و تفکرات صحیح

استفاده کرد و سپس آنها را به مرحله اجرا گذارد تا پس از آن معجزه‌ای را که در انتظار وقوعش بوده‌ایم، رخ دهد.

وقتی از برخی افراد مسن یا جوان که از نعمت سواد برخوردار نیستند سئوال می‌شود که چرا بفکر آموختن علم و دانش نیستند، گروهی از آنها اظهار می‌دارند: «ای بابا از من گذشته» یا این که «من حافظه و استعداد چندانی ندارم و نمی‌توانم چیزی یاد بگیرم» یا این که «من فراموشی دارم و هرچه می‌خوانم از یادم می‌رود». آنها این حقیقت را نمی‌دانند که اگر همیشه غرق در ساخته‌های منفی و غلط ذهنی خود باشند، یقیناً قادر نخواهند شد تا از قدرت خلاقه مثبت ذاتی خود بهره‌گیری‌های درست و سازنده بنمایند و هرگز نخواهند توانست مسیر موفقیت و شکوفائی را بپیمایند.

راز موفقیت افراد نامی جهان، همیشه در وجود اراده و خواسته آنها بوده است، چون موفقیت بشر، پس از اراده و جرأت او قرار دارد وکسی که جرأت انجام عملی را به صورت عاقلانه و منطقی نداشته باشد، مسلماً به موفقیتی هم دست نخواهد یافت.

گنجینه اسرار ضمیر ناخودآگاه

هر فرد در ذات وجودی خویش دارای دو آگاهی کاملاً متمایز نسبت به یکدیگر می‌باشد که به آنها ضمیر آگاه و ضمیر ناآگاه می‌گویند.

ضمیر آگاه مربوط به دانستنی‌های زمان حیات هر فردی می‌شود و آنچه را که افراد از علوم و تجارب زندگی می‌شناسند و بیاد دارند، تمامی آنها در این ضمیر جای دارند و هرکس برای گذرانیدن امور روزمره خود، از وجود این ضمیر استفاده می‌کند و با یادآوری فوری و آنی مطالب این ضمیر، تصمیم می‌گیرد، اجرا می‌کند، حرف می‌زند و درنتیجه، حرکات و زندگی خود را بگونه‌ای می‌گذراند.

ضمیر ناخودآگاه به صورت مرکزی است که تمامی آگاهی‌های زمان گذشته را

بتدریج در خود جمع‌آوری کرده است و در اصل محفوظات این ضمیر، به کارهای روزمره اشخاص ارتباط چندانی ندارد (مگر کسی بنا به دلائلی بخواهد به آنها دست یابد). در این مبحث سعی شده است تا اعمال عمده و کارهای ضمیر باطن، تا حد موردنیاز و شناخت افراد شرح داده شود.

همانگونه که می‌دانیم برخی از بیماری و دردهای جسمانی افراد، بایستی توسط پزشک و با مصرف دارو معالجه شوند، ولی درمان بیماری‌هائی که بدواً ریشه در عوامل فیزیک جسم مادی ندارند و از قدرت‌های روحی بخصوصی ناشی می‌شوند، عمدتاً مداوای آنها از طریق قدرتهای روحی و ضمیر ناخودآگاه خود شخص قابل درمان است. یعنی ضمیر ناخودآگاه، نقش پزشک معالج را برای معالجه این قبیل امراض خارج از وجود جسم مادی و فیزیکی عهده‌دار می‌شود، لذا اگر کسی مهارت لازم را در کاوش ضمیر ناخودآگاه (خود و دیگران) به دست آورد، آنگاه می‌تواند نسبت به معالجه خود و دیگران، از بیماری‌های روحی و روانی و عصبی، که اغلب آنها باعث دردهای عضوی جسم مادی نیز می‌شوند، اقدام نماید.

یکی از علل عمده بهبودی برخی از بیماریهای روانی افراد در این است که بتوانیم آنها را بگونه‌ای از ضمیر ناخودآگاه، یعنی از محلی که پنهان هستند خارج سازیم و سپس در معرض شناخت ضمیر آگاه و قضاوت‌های عقل قرار دهیم، تا رفته رفته، با سرپرستی و نظارت مستمر عقل، آن ناراحتی یا عقدهٔ ایجاد شده، به سطح آگاهی آید و پس از شناخته شدن، مداوا شود.

وقتی از ضمیر ناخودآگاه خواسته شود تا محفوظات نامطلوب و ناراحت‌کننده‌ای راکه در خود دارد، طی شرایطی خاص، به ضمیر آگاه انتقال دهد، ضمیر آگاه از طریق استدلال‌های عقلی و با روشی منطقی، آنها را از بین می‌برد و بجای آن، خاطرات مطلوب (مربوط به زمان برطرف شدن علل آن ناراحتی) را

جایگزین در بایگانی عقلی می‌نماید.

دست‌یابی به ضمیر ناخودآگاه کار بسیار ساده‌ای نیست، ولی اگر نسبت به شناخت و دسترسی به آن ازنظر علمی و عملی توجه داشته باشیم، می‌بینیم که کار دشواری هم نیست و ما می‌توانیم به وجود آن آگاهی پیدا کنیم. مثلاً گاهی اتفاق می‌افتد که بدون وجود هیچ دلیلی، فردی بی‌حوصله است و خود آن شخص علت این بی‌حوصلگی بوجود آمده را نمی‌داند، در این زمان است که ضمیر ناخودآگاه، وجود خود را به‌گونه‌ای در ذات خود می‌نمایاند. یعنی حالتی را در شخص بوجود میآورد که شبیه به حالت آن زمانی است که برای فرد بی‌حوصلگی و ناراحتی بوجود آمده بود و اکنون نیز ضمیر ناخودآگاه همان حالت را در آگاهی وی تداعی می‌کند و ضمیر آگاه با نیروی درونی خویش، به معنی همان حالت بی‌حوصلگی قبلی، به ستیز آن حالت بوجود آمده برمی‌خیزد. در این راستا گاهی هم عکس بی‌حوصلگی، یعنی شادی بی‌مورد به شخص دست می‌دهد که این مورد هم مربوط به ضمیر ناخودآگاه می‌باشد و از ضمیر ناخودآگاه خاطره مطلبی شاد از گذشته، به دلیل مشاهده اتفاق مشابهی، به سطح ضمیر آگاه آمده است و در این زمان آن وضع در وی به وجود آمده است.

افرادی که همیشه روی جنبه‌های منفی مسائل تکیه دارند، مرتباً ناخودآگاه خود را با منفی‌ها انباشته می‌کنند، لذا هرگاه حالت تداعی مطلبی ازگذشته‌ها به آنها دست دهد، از نظر ظاهری آن افراد حالتی اندوهگین پیدا می‌کنند و برخلاف کسانی که همیشه جنبه‌های مثبت مسائل را در نظر می‌گیرند و به عبارت دیگر، جنبه‌های مثبت را به ناخودآگاه خویش روانه می‌کنند، بهنگام تداعی آن موضوع گذشته، بطور ناخواسته شاد و خوشحال می‌شوند.

البته در هر دوی این حالت‌ها و در اکثریت قریب به اتفاق مواقع، شخص از دلیل به وجود آمدن این حالت‌ها بی‌اطلاع است. شخص مثبت‌اندیش یا فردی که سعی

می‌کند از هر رویدادی جنبه مثبت آن را ببیند، فرد خوشبختی است، گو این که ممکن است خود وی آن را به طوری که باید و شاید، احساس نکند.

ضمیر ناخودآگاه را بعضی از دانشمندان علوم روحی جدید به عنوان پزشک خصوصی و قدرتمند جهت درمان و معالجه فرد می‌دانند (جسمی و روحی و روانی).

اگر به این پزشک درون، در استمرار زندگی غذاهایی مانند درستی، خوبی، پاکی و امثالهم را بخورانیم، او نیز ما را با خوشبختی، شادی استغنای طبع و سرزندگی و موفقیت‌های بیکرانی قرین خواهد ساخت و اگر او را با بداندیشی، سوءظن و بدبینی، حسادت، دروغ‌گوئی، طمع و زیاده‌طلبی، تنفر، تکبر جاه‌طلبی و غرور و... تغذیه نمائیم، عکس‌العمل آن موجب به وجود آمدن ناراحتی روحی و روانی و پیچیده و سخت‌شدن زندگی و نهایتاً ناراحتی‌های فراوانی خواهد بود.

یکی از ساده‌ترین روش‌های خوراک‌دهی به این ضمیر زنده و فعال این است، هر روز صبح که از خواب بیدار می‌شوید افکار و امواج مثبت و سازنده‌ای را به ذهن خود روانه کنید، فرضاً با خود بگوئید «امروز روز شاد و موفقیت‌آمیزی خواهم داشت و سعی خواهم کرد مثبت فکر کنم و مثبت عمل نمایم و از راه راست منحرف نشوم و...» زمانی که چنین مطالبی را به ذهن خود تلقین و بازگو نمودید. آنگاه در دراز مدت اثرات بسیار مطلوبی در ضمیر شما بجا خواهد ماند.

برای تقویت ضمیر ناخودآگاه و نیروهای نهان، باید تمام افکار پلید و منفی و یأس‌آور را از وجود خود دور سازید، زیرا هر نوع بداندیشی، پس از مدتی به صورت باور درمی‌آید و بعد از چندی تحویل ضمیر پنهان می‌شود و به صورت عقده‌های گوناگون جلوه‌گر می‌شوند وکم‌کم در افراد زمینه ایجاد بیماری‌های روحی و روانی، که همان جهنم درون است فراهم می‌آید.

زندگانی آینده بازتاب باورهای گذشته ما و باورها نیز نتیجه و مجموعه‌ای از

اندیشه‌های خود ما هستند. حال این اندیشه‌ها می‌تواند مثبت یا منفی باشند و ثمر آن نیز در شروع ادامه حیات، به همان منوال، مثبت یا منفی خواد بود.

در بازسازی‌های روحی، علت هر یک از عقده‌ها یا ترس‌ها را طی شرایط خاصی می‌توان از ضمیر ناخودآگاه پرسید (در خواب‌های مصنوعی) و سپس آن را از وجود خود برطرف نمود.

پس از غلبه بر ترس‌های مختلف، باید هر روز چند بار به خود تلقین نمود که «من از قدرت‌های نهان خود باخبرم و از هیچ عاملی وحشت ندارم». این نوع تلقین‌ها باید تا موقعی که آن عقده یا ترس بخصوص، از وجود فردی به طورکامل برطرف نشده است، ادامه پیدا کند، چون مطالبی را که ما روزانه روانهٔ ضمیر آگاه خود می‌کنیم، پس از مدتی تمام آنها در ضمیر ناخودآگاه بایگانی می‌گردند و آن ناراحتی یا عقده را می‌پوشانند و خنثی می‌نمایند.

بدبینی معمولاً در اثر برخورد با اندیشه و رفتارهای بد دیگران، مثل دروغ‌گویی، بدقولی، تقلب، سوء نیت و...، در شخص به وجود می‌آید و نسبت به آمادگیهای روحی و روانی هر فردی که با درجه‌هایی ضعیف یا قوی، جزو شناخت‌های او شده‌اند، در ضمیر باطن وی نقش می‌بندند، به طوری که آن فرد پس از مدتی به همه چیز با نظر مشکوک و بدبینی می‌نگرد.

شکایت نکردن از رویدادها و وقایعی که در زندگی افراد، به طور ناخواسته رخ می‌دهند و توجیه کردن آنها، با روشی مثبت‌بینانه، اثری ثمربخش در حالت روحی و روانی اشخاص از خود بجای می‌گذارد و تکرار این خوش‌بینی‌ها باعث افزایش درجه صبر و بردباری و در نتیجه بالارفتن درجهٔ ایمان شخص می‌شود.

کسانی که قصد دارند بیماریهای صعب‌العلاج خود را با نیروهای درونی خویش معالجه کنند، حتماً باید از ایمان والای خود بهره گیرند البته ایمانی که، با شناخت حقایق حیات و تمرین و تکرارهای صحیح و آموزنده علم روح و روان و

خداشناسی تقویت یافته است، زیرا بسیاری از بیماری‌های جسمی افراد، از روح و روان نشأت می‌گیرند و به توسط همان قدرت‌ها نیز بهبود می‌یابند. اندیشه و تفکر مثبت و سازنده، پایه و اساس قدرت روحی و درجه تعالی فرد را تشکیل می‌دهد و هر نیازی که از روی خواست قلبی باشد، ضمیر باطن آن را به انجام می‌رساند.

تأثیرات دعا هم یکی دیگر از واقیعات زندگی است، زیرا وقتی شخصی از عمق وجودش، خواستار سعادت برای فرد دیگری می‌شود، در واقع اندیشه و تفکر مثبت خود را با اراده‌ای قوی و ایمانی قدرتمند در این راستا بکارگرفته است.

خیرخواهی برای دیگران از عواملی است که بر درجه مثبت‌بینی شخص و در نهایت تسریع در کسب درجه تکاملی بالاتر وی می‌افزاید. طبیعی است، کسی که برای دیگران بد می‌خواهد یا نفرین می‌کند، مرتباً در وجود خویش نیروهای منفی را تقویت می‌نماید، زیرا بد اندیشیدن برای دیگران و بد خواستن، بازتابی نادرست در ضمیر باطن افراد دارد و باعث تقویت بدخواهی در فرد نیز می‌گردد.

در هنگام خواب که روح به همراه جسم اثیری برای گرفتن انرژی به عوالم روحی سفر می‌کند، ضمیر ناخودآگاه هم به همراه او است. گاه اتفاق می‌افتد که بنا به بعضی دلائل خاص روحی، ضمیر آگاه نیز همراه آن می‌شود و این موقعی است که فرد قسمت‌هائی از آنچه را که روح و ضمیر ناخودآگاه دیده‌اند را می‌بیند و آن مطالب رؤیا، بیاد فرد باقی می‌ماند. اگر شخصی را به مدت چند روز از خوابیدن منع نمائید، به طوری که روح نتواند برای کسب انرژی و تقویت سیالات حیاتی به عوالم روحی سفر کند، کم‌کم فرد دچار حالت عصبی می‌شود و ادامه این کار موجب نوعی جنون خفیف یا دیوانگی می‌گردد و اگر این عمل ادامه یابد، بی‌خوابی موجب مرگ او خواهد شد.

اگر روح بتواند در محل کسب انرژی حیاتی به اندازه کافی توقف نماید و انرژی لازم را کسب نماید، حالت شخص طبیعی خواهد بود. در غیر این صورت، به

نسبتی که انرژی کمتری کسب کرده است، درجه بیماری عصبی و جنون شخص، بیشتر خواهد شد و سپس حالت عصیانگری به فرد دست می‌دهد که روح به علت فشارهای زیاد، تعدادی از ریسمان‌های نقره‌ای را از جسم مادی جدا می‌کند و گاه حالت ناراحتی‌های روحی وی به جایی می‌رسد که تمام ریسمان‌ها را قطع می‌نماید و در این موقع مرگ در اثر بی‌خوابی حادث می‌شود.

زمانی که ریسمانهای نقره‌ای از جسم جدا می‌شوند، روح قادر است به قسمت‌های بالاتری از عالم اثیر روحی، جهت کسب انرژی صعود کند و در این موقع هرچه روح از جسم فاصله بیشتری بگیرد، به همان نسبت هم حالت جنون بیشتری به شخص دست می‌دهد که در نهایت کار به مرگ منتهی می‌شود.

بی‌حسی ذهنی یا فراموش کردن برخی از مطالبی که در بعضی مواقع مورد احتیاج شخص می‌باشند و آن فرد نمی‌تواند مطلب را به یاد آورد و ما آن را به ضعف حافظه تعبیر می‌کنیم، یکی دیگر از نارسائی‌های ذهنی اشخاص است که با بکارگرفتن روش‌های تلقین و نفوذ در ضمیر ناخودآگاه، مانند خودصحبتی و ...، به مرور از بین می‌رود. البته با بکار بردن جملات مثبت تلقینی، درکوتاه مدتی، قدرت حافظه از دست داده خود را باز خواهد یافت.

اثرات خودصحبتی

درمان‌های روحی و روانی، برخلاف درمان‌های جسمی، احتیاج به دارو یا غذاهای بخصوصی ندارند و این در نوع معالجات با تغییر دادن حالت‌های روحی و روانی گذشته و به وجود آوردن حالت‌هایی جدیدتر صورت می‌پذیرند. چنانچه تغییر حالتی که در شخص به وجود می‌آید، در حد نیاز بوده و برای رفع آن ناراحتی کافی باشد، ناراحتیهای موجود نیز برای همیشه از فرد دور می‌شوند و در غیر اینصورت ، اثرات آن موجب می‌گردند که تاحدی از ناراحتی‌های بیمارکاسته گردد و در نتیجه، آن ناراحتی درمان قطعی نمی‌گردد.

همانگونه که قبلاً گفته شد، در وجود هر فردی دو ضمیر وجود داردکه هرکدام از آنها در زندگی عهده‌دار وظایف مخصوص به خود می‌باشند، این دو ضمیر طوری در جسم و روح اثر می‌گذارند که هیچ یک از آن دو، درکار دیگری دخالت مستقیمی ندارند، ولی اغلب از طریق غیرمستقیم به یکدیگر کمک‌هایی می‌نمایند. یکی از حالتهای مهمی که گاهی این دو ضمیر می‌توانند در کار دیگری دخالت نمایند، زمانی است که خود شخص خواستار دخالت آنها درکار یکدیگر باشد و معمولاً این خواسته به دو صورت انجام می‌گیرد.

گاهی شخص از وجود عقده درونی خویش مطلع است، ولی درصدد رفع آن برنمی‌آید، لذا روز به روز عقده‌های وی بیشتر و عمیق‌تر می‌شوند و وقتی که عمق عقده‌های وی به حد معینی از فشارهای درونی رسید، ضمیر باطن اقدام به بروز آن عقده‌ها می‌نماید و حالت آن را به گونه‌ای در ظاهر فرد می‌نمایاند.

چنین اشخاص گاهی اعمال و رفتار نادرستی را از خود بروز می‌دهند که اغلب افراد سالم، اصطلاحاً به آنان مردم نادرست و عقده‌ای، با اعمالی ناپسند می‌گویند. طبیعی است که معالجه این افراد بسیار مشکل است و هر فردی فقط بر

مبنای خواندن یکی دو کتاب و داشتن اطلاعات ناقص نمی‌تواند آنان را درمان نماید و فشارهای روحی و عقده‌ها را از وجود آنان دور کند.

نوع دوم این که، شخص از وجود عقده و ناراحتی درونی خویش اطلاع دارد و مایل است آن را بگونه‌ای از درون خود برطرف کند.

مداوای روحی و روانی این گونه بیماران، از نوع قبلی به مراتب سهل‌تر صورت می‌پذیرد، یعنی در اینجا با دخالت و کمک دو ضمیر در افراد و بکارگیری اعمال و روشهایی سالم، در مدتی معقول حالت تعادل روانی به شخص بیمار دست می‌دهد و سلامت خود را بتدریج یا دفعتاً باز می‌یابد.

ضمیر آگاه، تمام آگاهی و دانسته‌ها و خواست‌های زمان بیداری را عهده‌دار است و فعالیت‌های آگاهی اشخاص را به طور مستمر تحت کنترل خود دارد. این ضمیر قادر است محفوظات و دانسته‌ها را تا زمان معینی در خود نگهداری نماید و در صورتی که آن مطالب یا آگاهی‌ها مورد استفاده مجدد یا دائم فردی قرار نگیرند و به صورت عادت درنیایند، آنها را بتدریج به بایگانی عظیم و حجیم ضمیر باطن تحویل می‌دهد که از نظر ظاهر، این مطالب فراموش شده به حساب می‌آیند و در این زمان از محفوظات ضمیر آگاه خارج می‌گردند و در هر زمانی که ضمیر آگاه احتیاج به این دانسته‌ها داشته باشد، آنگاه از طریق به وجود آوردن خوابهای مصنوعی می‌شود از آن اطلاعات آگاهی بدست آورد.

برخی از این دانسته‌ها یا رویدادهای خوب و بد گذشته که در حال حاضر در بایگانی ضمیر باطن فرد نگهداری می‌شوند، گاهی بنا به بعضی علل روحی، مجدداً در ذهن افراد تداعی می‌شوند و به سطح خود آگاه می‌آیند. آنهایی که خاطره بدی را با خود حمل می‌کنند، در فرد تولید حالت‌های روانی نامناسب و در اکثر موارد بروز استرس و فشارهای روحی و افسردگی بی‌دلیل و... می‌نمایند و آن دسته از خاطرات گذشته‌ای که با خود خاطرات خوب را همراه دارند، موجب گشاده‌رویی و

خوشحالی‌های به ظاهر بی‌دلیل در افراد می‌گردند. با روش درمان‌های مختلف روحی، اغلب این ناراحتی‌هایی که از مدت‌ها قبل در ضمیر ناخودآگاه نفوذ کرده و امروز به گونه‌ای در فرد ظاهر شده‌اند، قابل درمان می‌باشند، به طوری که پس از معالجه روحی، آن خاطرات گذشته به ضمیر افراد باز نکردند.

یکی از ساده‌ترین روش‌های خود درمانی‌های روحی، روش «خودصحبتی» یا صحبت کردن با ضمیر باطن خویش است و برای انجام این تمرین می‌بایست حدود سه ماه و روزانه سه بار در مقابل آئینه‌ای ایستاد و برنامه‌هائی را که باید در آن روز انجام شوند، برای تصویر خود چند بار و بادقت بازگو نمود و سپس کار روزانه را دنبال کرد. در خلال مدتی که در سر کار هستید، این برنامه‌ها را یکبار دیگر با خود تکرار نمائید و در مدت روز نیز سعی کنید آنچه را که صبح به خود گفته و تصمیم گرفته‌اید را انجام دهید و پس از فراغت از کار، تصمیمات گرفته شده صبح را مجدداً بررسی نمائید و کارهای انجام شده را وارسی مجدد کنید و به علت عدم اجرای برخی از کارهایی که به خود قول داده‌اید بپردازید و در مقابل هر یک از اعمال و افعالی را که انجام داده‌اید، می‌بایست از ضمیر باطن خود سپاسگذاری نمائید و برای آنچه که مطابق برنامه‌ریزی‌های صبح انجام نشده، به دنبال علت عدم اجرای آن بگردید. پس از رسیدن به منزل (غروب یا شب) مجدداً جلو آئینه بایستید و درباره کارهایی را که در آن روز انجام نداده‌اید، به تصویر خود در آینه به این مضمون قول دهید: «آنچه را که امروز انجام نداده‌ام، فردا جبران خواهم کرد و آنها را کامل خواهم کرد.» این کار را باید هر روز انجام دهید تا پس از گذشت مدتی لازم، کاملاً بر اراده خود مسلط گردید و آن خواست باطنی را بتوانید بطور صحیح انجام دهید.

طبیعی است که در خلال این تمرینات، آن عادات زشت و اعمال و رفتار ناشایست که ناشی از ناراحتی‌های روح و روان و عقده‌های درونی می‌باشند، بتدریج در فرد فروکش کرده و کم‌کم از بین می‌روند.

البته انجام عمل خود صحبتی بهتر است در اطاقی خلوت و دور از سر و صدا صورت پذیرد.

بسیاری از افراد تصور می‌کنند، هرکار یا عملی که آموزش و تمرین و اجرای آن بسیار سخت باشد، نتیجه بهتری نیز در پایان دارد و باور نمی‌کنند که فردی بتواند با یک حرکتی بسیار ساده، مانند خود صحبتی، ناراحتی‌های درون و عقده‌های چندین ساله را از خود دور کند یا برخی از اعمال و عاداتی را که چندین سال متمادی موجب اذیت و آزار روح و جسم وی بوده است با روش ساده‌ای از بین ببرد و برای رفع آن حتماً باید کیلوها دارو مصرف کند یا زیر تیغ جراحی قرار گیرد، در صورتی که اگر فردی با خودشناسی کافی و ایمانی راسخ در صدد برطرف‌کردن هر نوع مرض یا ناراحتی در وجود خود باشد، با انجام اعمال روحی که خود صحبتی یکی از ساده‌ترین روش آنها است، بسیار سهل و آسان قادر خواهد شد از چنگ آنان رهایی یابد و چنانچه شما که خواننده این مطلب هستید به این حقیقت مسلم باور ندارید، عمل کنید و سپس پی به قدرت آن خواهید برد.

کد

حواس بشر

پــنبه انــدر گــوش حس دون کــنید
بند حس، از جسم خود بـیرون کـنید
پـنبه آن گـوشِ سـر، گـوش سـر است
تا نگردد ایـن کـر، آن بـاطن کـر است
بی‌حس و بی‌گوش و بی‌فکرت شوید
تــا خــطابِ ارجــعی را بشـنوید
حضرت مولانا جلال‌الدین بلخی

اکثریت می‌دانیم که ناشناخته‌های فراوانی در عالم وجود دارند که بشر در زمان حیات مادی خود هرگز نمی‌تواند به آنها دست یابد و یا آنها را بشناسد، زیرا حواس پنجگانه بشر جوابگوی درک و فهم چنین حقایقی که مـربوط بـه عـالم هسـتی و قدرت‌های نهان است نخواهد بود و اگر کسی مایل باشد به برخی از این حقایق پی ببرد، نخست باید با نیرو و قدرت‌های نهان برخوردی فلسفی و منطقی داشته باشد و پس از درک و فهم مـطلب و کسب اطـلاعات صـحیح در مـورد نـاشناخته‌های حواس، با آن حقایق آشنا شود.

هر فردی که با دیده‌ای منطقی به حـالتهای درون و ذاتـی و مـحیطی خـویش بنگرد، بزودی متوجه می‌شود که نیرو و قدرت‌های نهانی در اطراف او وجود دارند که باعث بروز برخی از اتفاقات و پدیده‌هائی می‌گردند که خـارج از فـهم و درک حواس ظاهری او می‌باشند. این نیرو و قدرت‌های نهانی که در عامل به صـورت پدیده‌های مختلفی بروز می‌کنند، مـی‌بایست از عـقل کـامل و تکـامل یـافته‌تری برخوردار باشند یا از آن پیروی کنند و تابع قدرت عظیم‌تری باشند تا موجب بروز چنین قدرتهایی گردد که فهم آن از درک و فهم اکثریت افراد بشر به دور است.

امروزه از نظر علمی این مطلب برای افراد نسل بشر به اثبات رسیده است که، حواس انسانی به علت محدودیت‌هائی که در آن وجود دارند، بسیاری از موارد را خطا و اشتباه درک می‌کنند، به طوری که اکثراً با واقعیت فاصله زیادی دارند.

متأسفانه نسل بشر در خلقت مادی، با همین حواس محدود خود متولد شده و رشد کرده است و به همین دلیل هم آن را یک حقیقت محض می‌داند و همیشه از این حواس محدود که نتیجه‌ای ناقص و غلط را به او نشان می‌دهند، متابعت و دفاع می‌نماید و آن را برای کلیه شناختها و ادامه تکامل خود کافی می‌داند. فرضاً می‌دانیم که تشخیص دید همگان یکسان نیست و شناخت رنگ برای همه افراد برابر نمی‌باشد و کلیه امواجی که به طور دائم در اطراف وی وجود دارند، برای او قابل تشخیص و درک نمی‌باشند و به علت محدودیت‌های مختلف و نیز ضعف و خطاهای حواس، از وجود آنها ناآگاه است یا اینکه حقیقت خلقت را فقط محدود به همان شناخت‌های خود می‌داند.

امواجی که عناصر عالم را به وجود می‌آورند، علاوه بر طول، دامنه و سرعت و قدرت، دارای نوعی رنگ و بوی مخصوصی نیز هستند که وجود چنین خصوصیاتی در امواج، از درک و احساس بشر کاملاً خارج است. امواجی که در عالم وجود دارند و اطراف کره زمین را فراگرفته‌اند، دارای اختلافات بسیار فاحشی نسبت به یکدیگر هستند، زیرا که برخی از این امواج به صورت اثیری و گروهی شکل مادی دارند.

گروهی از امواج، توسط اعمال و حرکات مختلف بشر تولید می‌شوند و بازتاب آنها اطراف کره زمین را احاطه کرده است و این امواج از اطراف کره زمین، به فضای لایتناهی کهکشان نیز کشیده می‌شود. امواج اثیری ضمن این که بسادگی قابل درک نیستند، ولی در برخی از شرایط بخصوص و طی مراحلی، قابل لمس و درک و رویت می‌شوند و عناصری را به وجود می‌آورند که دارای جسم مادی هستند.

برای شناخت برخی از حقایق خلقت حیات، بشر باید دست از این حواس پنجگانه مادی خود بردارد و آن را فقط جهت اداره نمودن نیازهای جسم مادی خویش بداند تا اینکه بتواند حقیقت‌های موجود در عالم هستی را قدری گسترده‌تر ببیند و آنها را بپذیرد. بهترین و ساده‌ترین راه دستیابی به حقایق حیات این است که افراد کاوشگر، در مرحلهٔ نخست به وجود و اصل شناخت ماده پی ببرند و پس از شناخت کامل ماده، از تعاریف لُغَوی آن چشم پوشیده و به حقیقت ذاتی آن توجه نمایند، زیرا ماده را نباید چیزی دانست که فقط دارای شکل و حجم و وزن و بعد و... است. بلکه در مورد تشریح لغت و معنی و مفاهیم ماده، باید چنین بیان کرد که «در جهان هر عنصری می‌تواند طی شرایط خاصی تحت نفوذ و قدرت امواجی با دامنه و طول و سرعت‌های مختلف قرار بگیرد و تغییرشکل یابد یا این که امواج، تحت شرایط بخصوصی می‌توانند به عنصری مادی تبدیل شوند و این اجسام در اثر وجود و قدرت برخی از طول موج‌ها، به صورت مرئی و در مقابل برخی دیگر از امواج به صورت نامرئی درمی‌آیند. یعنی ماده در اصل، هم می‌تواند دارای حجم و وزن و طول وعرض و عمق باشد و هم می‌تواند تابع این شرایط نباشد و این حالت موجود در بود و نبود ظاهری آن، مربوط به وضع خاصی است که در زمان‌های بخصوص و طی شرایط جداگانه‌ای، جهت هر نوع عنصر مادی فراهم می‌شود». در آینده‌ای نه چندان دور، پیشرفت علم موجب می‌گردد که حتماً ماده تبدیل به موج و امواج به ماده تبدیل گردند.

با این که امواج فراوانی پیرامون افراد بشر و محیط کره زمین را احاطه کرده‌اند، مع‌الوصف ضمن گذشتن از مسیرهای خود، هیچگونه مزاحمت و آزار و تداخلی را برای یکدیگر ببار نمی‌آورند.

حس باصره بشر در مقابل شناخت و درک برخی از پدیده‌های موجود در خلقت، بسیار محدود و ناچیز است و از این رو، کسی نمی‌تواند به دقت و صحت

قدرت حواس بینائی خود مؤمن و مطمئن باشد و آنچه را که قوه بینائی وی تشخیص می‌دهد، یک اصل کلی و یقین بداند. فرضاً همه می‌دانیم که در اطراف ما مقداری آب به صورت بخار آب یا عناصری مانند اکسیژن، ازت و... در هوا وجود دارند، ولی با قوه بینائی خود نمی‌توانیم آنها را بطور واضح و کامل ببینیم و این عدم دید و تشخیص، دلیل بر عدم وجود آن عناصر در اطراف ما نمی‌باشد و چشم ما فقط قادر است، برخی از امواج را به راحتی ببیند و امواج محیط خود را تشخیص دهد و هرگاه این امواج از مقدار فرکانس معینی (بین چهار تا هشت نانومتر) نیز بیشتر یا کمتر شوند، پس از آن چشم ما قادر به تشخیص آنها نیست و یک نوع تاریکی در اطراف خود احساس می‌نمائیم و محیطی را که ما تاریک می‌دانیم و در آن هیچگونه حرکت و یا فعل و انفعالی را نمی‌توانیم انجام دهیم، مسلماً خالی از امواج نوری نیست ولی این نور در قدرت احساس بینائی ما نمی‌باشد، کما این که حیواناتی در همان محیط وجود دارند که قادرند در آن زمان، با نورهای موجود، محیط خود را کاملاً تشخیص دهند و در شرایطی که ما آن را تاریک و سیاهی مطلق می‌پنداریم، زندگی کنند و طعمه و خوراک خود را نیز در همان تاریکی بدست آورند و در اصل آنچه را که چشم نسل بشر نور و روشنایی می‌پندارد را تاریکی مطلق بدانند و به همین علت هم روزها می‌خوابند و شب حرکت می‌نمایند.

از نظر علمی می‌دانیم که قدرت بینائی بشر می‌تواند فقط انواری را که بین رنگهای بنفش و قرمز قرار دارند ببینند و انواری که امواج بالاتر از بنفش و یا پائین‌تر از قرمز قرار دارند، به وسیله چشم تن احساس و درک نمی‌شوند، در صورتی که نورهای فراوانی خارج از فاصله این دو رنگ در عالم وجود دارند.

اگر در امواج نوری تغییرات جداگانه‌ای به وجود بیاید، اغلب باعث تولید حرارت خواهند کرد که حرارت حاصله را با درجاتی متفاوت از حس لامسه خود درک می‌نمائیم. البته در این زمینه، تمام افراد جهان با هم یکسان نیستند و

کسانی یافت می‌شوند که قادرند امواج نوری بیشتر یا کمتر از حد معمول افراد عادی را هم مشاهده کنند، ولی این حد بسیار محدود است و این اختلاف دید گروهی از افراد موجب بوجود آمدن قدرت مدیومی در آنها می‌گردد، یعنی این قبیل افراد که از دامنه دید وسیع‌تری نسبت به دیگران برخود دارند، می‌توانند به سادگی یا در حالت‌های خاص، برخی از امواج یا اجسام موجی اطراف خود را مشاهده کنند که دیگران از تشخیص و شناخت آن عاجزند، چون بسیاری از اشخاص جامعه، وسعت دید آنان را ندارند و در همان حد متعارف اکثریت قریب به اتفاق سایرین می‌بینند.

از تغییر حالت و وجود فرکانسهای محیط به این نتیجه می‌رسیم که وقتی بشر نور، روشنایی، حرارت یا رنگی را مشاهده یا حس می‌کند، اصولاً در ذات امواج محیط تغییری حاصل نشده است، بلکه تغییراتی در ضرایب نوری چشم و حالت آن فرد به وجود آمده که آن شخص با درک فعلی خود از وجود امواج نوری، به چنین استنباطی رسیده است.

همانگونه که در حس بینایی اشتباهاتی از نظر تشخیص صحیح امواج و درک محیط وجود دارد، در سایر حس‌ها نیز خطاهائی مشهود است. فرضاً گوش، اشتباهاتی کمتر از چشم ندارد. این عضو هم در مقابل ارتعاشات معینی که در محدودهٔ بخصوصی قرار دارند، حساس بوده و از وجود و اثرات امواج دیگری که از آن محدوده بیرون باشد، آگاهی نخواهد یافت، زیرا افراد معمولی می‌توانند امواجی را که فرکانس آنها بین ۲۰ تا ۲۰ هزار ارتعاش در ثانیه باشند تشخیص دهند و ارتعاشات کمتر از این مقدار یا بیشتر از آن را درک نمی‌نمایند. افرادی که مدیوم شنوا هستند، بسته به درجه قدرت مدیومی‌ای که دارند، گاهی می‌توانند برخی از نداها و فرکانس‌های صوتی را که خارج از این محدوده قرار دارند و دیگران نمی‌توانند درک کننند، بشوند و این گروه خود دسته‌ای از مدیوم‌ها را تشکیل

می دهند.

در خلقت تمام افراد از نظر احساس روحی و شکل و قیافه، یکسان آفریده نشده‌اند، کما اینکه در سطح تمام جهان، دو نفر را نمی‌توان یافت که از نظر جسمی و روحی با هم برابری کامل داشته باشند، حتی از نظر جسم مادی هم برخی از افراد دارای چهار یا شش انگشت دست یا پا هستند، عده‌ای محدود، دارای دو قلب می‌باشند و یا کبد یکی از دیگری بزرگتر است و بسیاری ازتغییرات و اختلافات دیگر که بصورت عینی قابل تشخیص می‌باشند، به همین نسبت هم عده‌ای از افراد دارای دیدی وسیع‌تر و خارج از ۴ تا ۸ نانومتر هستند که می‌توانند امواج دیگری را هم در اطراف محیط خود تشخیص دهند و آنها را بشناسند که سایرین از این تشخیص محرومند، یا عده‌ای قدرت گیرایی گوش آنها بالاتر از گیرایی فرکانسهای معمولی است که اکثریت با آن آشنایی دارند، لذا برخی دیگر از امواج را با فرکانس‌های بالا یا پایین‌تر از حد متعارف می‌شنوند.

در مورد خطاهای حس بویائی در نسل افراد بشر نیز نمونه‌های فراوانی جود دارند. چون کلیه امواج، همواره تمام مشخصات و مختصات موجی بودن خود را دارا هستند. بو نیز یکی از خواص آنها است و هر موجی دارای بوی مخصوصی می‌باشد، ولی متأسفانه اکثر آنها توسط حواس بشر قابل درک نیستند و حتی می‌توان گفت که هر یک از افراد بشر دارای بوی بخصوصی می‌باشد که توسط خود او یا دیگران قابل درک نیست، ولی بعضی از حیوانات بخوبی می‌توانند این مطلب را به اثبات برسانند و آن را حس کنند.

سگ با شامه مخصوصی که دارد می‌تواند بوی صاحب خود را از فاصله‌ای نسبتاً دور تشخیص دهد. حتی قادر است با بوئیدن تکه‌ای از لباس فردی، آن شخص را پی‌گیری و پیدا کند، زیرا اثرات بوی هر شیئی به فوریت از محیط خارج نمی‌شود و تا مدتی در آن جا باقی می‌ماند به طوری که ساعت‌ها پس از عبور شخصی از یک محل، سگ‌های تربیت شده قادرند مسیر او را ردیابی کنند.

امواج مختلف و گوناگون، بر حواس مختلف افراد نسل بشر، بگونه‌ای تأثیر می‌گذارند و آن تحریکات را اعضاء حسی مختلف و متناسب با آن موج، از طریق سلول‌های عصبی به مغز هدایت و پس از آن سبب درک آن طول موج توسط عقل می‌شود و حالت درک و تشخیص و شناخت را در افراد به وجود می‌آورد. به عبارتی دیگر، حواس هر فردی، امواج و فرکانس‌هائی را می‌تواند درک کند و آنها را تشخیص دهد که، عقل آن فرد بتواند آن دسته از امواج را تجزیه و تحلیل نماید، لذا تمام امواجی را که ضمیر آگاه از تشخیص و درک آنها عاجز باشد، حواس پنجگانه بشر نیز قادر به درک و فهم و شناخت آنها نخواهد بود.

روح، اصلی‌ترین عنصر ذاتی در وجود بشر است که بر عقل و مشتقات آن، در زمان حیات زمینی و هم در حیات اثیری سلطه کامل دارد. این عنصر در زمان حیات می‌تواند کلیه ادراک و نیروهای عقلی را به وجود آورد و پس از مرگ نیز تمام حالات و ملکات و شعور عقلی و ادراک را با خود به عالم روحی ببرد.

قوانین روحی با اکثر قوانین موجود در حیات بشر مغایرت دارد، زیرا اصولاً عالم ماده، با عالم اثیر تفاوت دارد. امواج اثیری یکی از عناصر و پایه‌های اصلی تشکیل‌دهنده قوانین روحی هستند و گاهی اتفاق می‌افتد که این امواج برخلاف قوانین مادی و جاذبه زمین عمل می‌کنند. مثلاً ارواحی که جسم اثیری آنها تجسد یافته و شکل و حجم و وزن پیدا می‌کنند، گاهی دیده می‌شود که آن جسم در هوا معلق است و پس از مدتی تظاهرات روحی، ناپدید می‌گردد، در صورتی که آن جسم تجسد یافته، دارای وزن، حجم، بعد، طول، عرض و... می‌باشد ولی از قوانین جاری زمینی تبعیت نمی‌کنند و قوانین جاذبه درباره آنان حاکم نمی‌باشد و به همین علت است که من معتقدم که تعریف ماده می‌بایست تغییر یابد.

کمک‌های روحی در بازیافتن سلامت در جسم

اگر فرد سالم و عاقلی بخواهد مسیر زندگانی حیات مادی خود را به طور مطلوب و دلخواه و با بهره گیری از وجود عقل و ادراک و هوش خود بدست گیرد و آن را به سوی درستی و حقیقت هدایت کند، مسلماً پس از گذشت زمان کوتاهی می‌تواند به نتیجه مطلوب و دلخواه خود برسد و با نیروی استدلال و تعقل درست و منطقی و پشتکار، به زندگانی آرام و آسوده‌ای در زمان حیات مادی خود دست یابد، زیرا آدمی از بدو تولد تا زمان مرگ جسمی خود، معمولاً در داخل دریای بی‌انتهای خواسته‌ها و امیال نفسانی و ذهنیات خویش غوطه‌ور است و به علت ناآگاهی از این حالت خود، از حقایق حیات بی‌خبر می‌باشد. لذا کمتر کسی در زمان حیات مادی می‌تواند به نیروی حقیقی و سازنده فکر و اندیشه و عقل خود پی ببرد و آن را درک کند و اگر فردی توانست قدرت‌های روحی خود را که، عقل شاخه‌ای از آن است، به طور کامل بشناسد و سپس بر آن چیره شود، می‌تواند بر شگفتی‌های بزرگی در زمان حیات مادی خود دست یابد و هرگونه کار سالم و غیرممکنی را عملی و ممکن سازد.

گاهی برخی از افراد، برای کسب آرامش موقت خود، با طبیعت و جهان و زندگی، همیشه در ستیز هستند و هیچ مرکز و سنجش و معیاری را برای نگاهداری و حفظ آرامش، در زمان حیات مادی، در نظر نمی‌گیرند و گروهی نیزبا رویدادهای زندگی، برخوردهای منطقی و مسالمت‌آمیزی دارند و با آرامش زندگی می‌کنند و برای حفظ تعادل معیشت نسبی خود، معیارهای مشخص و معینی را در نظر می‌گیرند، به همین علت هم همیشه کوشش می‌نمایند تا پای خود را از حد معمول و متعارف آن فراتر نگذارند و خود موجب سلب آرامش خویش نگردند.

اگر افراد برای بدست آوردن خواسته و نظریات خود که در رأس آن آرامش قرار دارد، درصدد جنگیدن با حقایق حیات نباشند و از روز نخست با زندگی صلح و سازش نمایند و با آن از در دوستی وارد شوند، مسلماً در اثر این حسن برخورد و اندیشه‌های مثبت و سازنده، پس از مدتی در مسیر خوشبختی قرار خواهند گرفت و مهمترین عمل آن، بی‌نیازی است.

جنگیدن در زمان حیات، گاهی یک نوع برکت و قدرت الهی است که از سوی خداوند چنین شهامت و جسارتی به برخی از افراد عنایت می‌شود، مشروط بر این که جنگیدن بر علیه ظلم و جور و ستم باشد، نه برای ستیزه‌جویی با حقایق حیات و حالات عقلانی و قدرت‌های نهان عالم و جمع‌آوری ثروت و جاه‌طلبی و...، زیرا زندگی هر فردی بر پایه و اساس سرنوشت و نیروهای عالم کائنات استوار است و قدرت اصلی حیات بشر نیز بدست قدرتمند آن نیروها اداره می‌شود.

کسانی که در طول عمر خود، بدون دلیل موجهی با زندگی و محیط اجتماعی خود در ستیز هستند، پس از مدت زمانی می‌بایست غم تنهایی و انزوا را پذیرا باشند و زندگانی خود را به صورت تنها و بدون وجود اقوام و دوستان یکرنگ، سپری سازند. این افراد در زندگی پس از مرگ خود نیز موفق نخواهند بود، زیرا این ستیزه‌جویی‌های آنها در زندگی، اثرات مخرب و بدی را در حالت روحی آنان از خود به جای خواهد گذارد که نتیجه اعمال و کردار و رفتار نامطلوب آنها، در زندگانی روحی، گریبانگیر خودشان خواهد بود.

قدرت‌های روحی (ضمیر ناخودآگاه و عقل) که در اصل تابع روح می‌باشند، دارای نیروهای عجیب و سازنده‌ای در هر دو حیات هستند که بشر با بهره‌گیری هریک از آنها در طول عمر، می‌تواند درصدد بازسازی و یا آمادگی ادامه حیات و سلامت روح و روان و جسم و ارگان‌ها و حالات وجودی خود برآید.

درک و فهم حقایق قدرت‌های روحی، به مراتب بالاتر از سطح دانش و بدست

آورده‌های علمی بشریت است و معمولاً افرادی می‌توانند از چنین حقایقی آگاهی داشته باشند که به نحوی در زندگی حیات مادی خود با ارواح در ارتباط بوده و یا آنها را رویت و لمس کرده‌اند، وگرنه پذیرش آن تا اندازه‌ای برای همگان و افراد عادی دشوار است. مگر اینکه دارای علم روحی کافی باشند تا مطالب روحی را در وجود خود لمس و درک نمایند.

زمانی که افراد مؤمن و معتقد بتوانند با نیروی اعتقاد و ایمان، تماس‌های روحی مناسب و درستی با نیروهای خارج از بعد مادی برقرار نمایند، پس از برقراری چندین تماس روحی توجه خواهند کرد که آنها می‌توانند با ناشناخته‌های حیات، بخصوص ارواح مترقی تماس حاصل نمایند و از وجود آنان بهره‌گیری‌های گوناگونی بنمایند، منجمله یکی از کمک‌هایی که ارواح می‌توانند برای تماس گیرندگان روحی انجام بدهند، مداوا نمودن برخی از ناراحتی‌های جسم و روح آنها یا سایر افرادی است که در آن جلسات روحی حضور دارند.

درمان‌های روحی را می‌توان به طور کلی به دو بخش جدا از هم تقسیم‌بندی نمود:

۱ ـ گاهی ارواح قصد دارند، شخصاً بیماری را مداوا کنند و پس از یک یا چند جلسه تماس، بیمار به طور ناگهانی و خارج از چهارچوب درک و فهم و علم محیط، بدون استفاده از دارو یا غذای ویژه، سلامت کامل خود را بدست می‌آورد. ارواح معمولاً بیماری را شفا می‌دهند که زندگانی مادی و اجتماعی خود را در زمان خواب یا بیداری در میان ارواح گذرانیده یا شناخت‌های کافی از وجود و بقای روح داشته باشد. این درمان‌ها از بهترین و عالی‌ترین نوع معالجات روحی است که بدون توجه و خواست خود بیمار، کلیّه اعمال درمانی از طرف خود ارواح انجام می‌شود.

۲ ـ در این روش خود ارواح بیماری را درمان نمی‌کنند، بلکه برای درمان برخی از افراد، احتیاج به یک نفر واسطه قوی بنام مدیوم دارند که اطلاعات و معلومات

روحی خود را در مورد درمان بیمار، در اختیار او قرار دهند و مدیوم بتواند خواسته‌های ارواح را جهت چگونگی درمان‌ها به‌گونه‌ای بیان دارد. در این شرایط، مدیوم بنا به درخواست ارواح، محل درد را با دست لمس می‌کند و بیمار با انرژی و قدرت القایی ارواح شفا می‌یابد.

در برخی از مواقع مشاهده می‌شود که مدیوم با دست خالی و بدون هیچ وسیله‌ای، اقدام به جراحی عضوی از بیمار می‌نماید و عضو فاسد را از بدن بیمار خارج می‌کند و با استفاده از قدرت نامرئی، ارواح محل جراحی را بدون هیچ اثری از زخم، بهم وصل می‌نمایند.

۳ ـ گاهی ارواح با استفاده از نیروی اکتوپلاسمی مدیومی که در حال خواب مصنوعی است، نوری را به محل درد بیماری که درازکشیده است می‌تابانند و محل بیماری را به مدیوم یا تماشاچیان که معمولاً پزشک معالج هم در این جلسات روحی حضور دارد، نشان می‌دهند که در چنین شرایط گاهی مدیوم دلیل به وجود آمدن ناراحتی بیمار را با صدای بلند برای پزشک معالج تشریح می‌کند و اغلب نوع درمان و داروی مؤثر بیمار را نیز ارواح به وسیله مدیوم اظهار می‌دارند و پس از ختم جلسه، پزشکان بیمار را بنا به خواسته ارواح درمان می‌کنند که مسلماً بهبودی بیمار پس از دارو و درمان، از طرف ارواح تضمین شده خواهد بود. زیرا در این شرایط پزشکان روحی، تنها عوامل اجرائی ارواح هستند و خواسته آنها را انجام می‌دهند.

زمانی که ارواح، برخی از حقایق روحی که مربوط به ناراحتی‌های بیمار است را به وسیله مدیوم اظهار می‌دارند، هدف آنها فقط مداوای بیمار یا رفع ناراحتی آن فرد، به وسیله پزشکان زنده نیست، بلکه آنها این کارها را برای شناسانیدن قدرت ارواح به افراد زنده از خود بروز می‌دهند.

۴ ـ در زمان بیماری معمولاً نور یا هاله‌های اطراف بدن بیمار، برای مدتی تغییر رنگ می‌دهد و افراد روشن‌بین قادرند این رنگ‌ها را در شرایط ویژه‌ای ببینند و

کسانی که اظهار می‌دارند، در هر وقت و زمانی می‌توانند هاله بدن افراد را مشاهده کنند، صحیح نیست. زمانی که ارواح می‌خواهند بیماری شفا یابد، نورهای جداگانه و قوی و مفیدی را روانه عضو مریض بیمار می‌کنند و پس از این که بیمار از رنج و درد خلاص شد. همان فرد روشن‌بین می‌تواند به وضوح مشاهده کند که آن محل درد تغییر رنگ داده و حالت طبیعی محیط تن‌پوش و جسم مادی، رنگ اصلی خود را بازیافته است.

۵ ـ در جلسات روحی گاهی اتفاق می‌افتد که ارواح خوردن دارویی را به مدیوم پیشنهاد می‌کنند که به مریض بدهد و آن دارو اغلب آبی است که به وسیله سیالات روحی مانیه‌تیزم شده و برای این منظور، ارواح از مدیوم می‌خواهند تا اطرافیان ظرف آبی را در آن جلسه در نزدیکی مدیوم قرار دهند و سپس ارواح این آب را از نیروهای شفابخش و سیالات روحی پر می‌کنند و آنگاه از مدیوم می‌خواهند که به بیمار بگوید که روزانه، یک یا چند نوبت از این آب بنوشد و شفا و سلامت خود را بدست آورد و بیشتر مریض‌ها با نوشیدن این مایع، معالجه می‌شوند.

اگر مدیوم بصیری در جلسه شفادهی‌های روحی حضور داشته باشد و تمام شرایط برای او مهیا باشد، بناگاه مشاهده خواهد کرد که چندین رنگ از نورهای مختلف، اطراف بیمار را فراگرفته است و این انوار برای مدتی در اطراف بدن بیمار باقی می‌مانند. رنگ این انوار اغلب بصورت طلایی، نقره‌ای، سفید و زرد و سرخ و یا رنگ تیره کبود و خاکستری و... دیده شده‌اند و زمانی که از ارواح دلیل وجود این رنگ‌ها سئوال می‌شود، اظهار می‌دارند: رنگ‌ها اثر ویژه‌ای در شفابخشی افراد دارند. این رنگ‌ها اثرات و درد بسیاری را به خود جذب کرده و باعث درمان بیمار می‌شوند.

روش درمان‌های روحی را در اصل می‌توان در اثر تکامل و شناخت و آموزش‌های روحی دانست و زمانی افراد می‌توانند به چنین روش‌هایی دست یابند

که دارای شرایط زیر باشند:

۱ ـ اعتقاد و ایمان کامل در مورد وجود و بقای روح داشته باشند.

۲ ـ روش تماس با ارواح را کاملاً آموخته و بتوانند با آنها به سادگی در هر محل و زمانی تماس برقرار کنند.

۳ ـ ارواحی را که با آنها تماس می‌گیرند، طی قرارداد و شرایطی بخوبی بشناسند و در این زمنیه شناخت کاملی درباره وجود ارواح بخصوص داشته باشند.

۴ ـ تشخیص و شناخت مدیوم‌ها را برای برقراری ارتباط‌ها می‌بایست بدست آورده باشند و بتوانند از وجود مدیوم‌های مختلف نسبت به نیروی ذاتی آنها در تماسهای روحی استفاده کنند.

۵ ـ کسانی که می‌خواهند از درمان‌های روحی برای خود و یا دیگران بهره‌مند شوند، باید کوشش نمایند تا خویش را به مرحله قدرت مدیوم اکتسابی برسانند.

در بدن افراد زنده نقاط مشخصی وجود دارند که ارتباط بین تن‌پوش و جسم مادی را فراهم می‌سازند و رشته‌هایی نیز در بین این دو نقطه وصل می‌باشند که باعث بهم پیوستن این دو عنصر ذاتی نسبت به یکدیگر می‌شوند که به آنها رشته‌های عمر یا طنابهای نقره‌ای و یا ریسمانهای عمر می‌گویند.

هر یک از این نقاط اتصال، دارای قدرت و انرژی و حساسیت بخصوصی نسبت به خود می‌باشد که ارواح با نفوذ گذاردن موجی بر آن نقاط، باعث بهبود بخشیدن ناراحتی‌های افراد زنده می‌گردند. تعداد این رشته‌های زندگی چهارده رشته می‌باشد که به ترتیب عبارتند از:

۱ ـ رشته‌هائی که به سمت چپ بدن و مقابل قلب و در محل خورشیدی کوچک (دو سانتیمتر زیر قلب) با جسم مربوط می‌شود.

۲ ـ سمت فوقانی و وسط جمجمه سر، یعنی در محل چرخش موها و چنانچه فردی دارای دو یا سه نقطه چرخش موی سر باشد، انتهای این رشته‌های نقره‌ای به دو یا سه شاخه شده‌اند و هر یک از این شاخه‌ها به یک نقطه آن وصل است.

۳ ـ مقابل پیشانی و اول رستنگاه مو.

۴ ـ مقابل ریه‌ها و قسمت سمت راست سینه و قرینه خورشیدی کوچک.

۵ ـ قسمت پشت جمجمه، یعنی در قسمت عقب گوش‌ها و در محل اتصال گوش به جمجمه.

۶ ـ انتهای جناق سینه و در محل خورشیدی بزرگ که مرکز تقسیم برخی از رشته‌های عصبی است.

۷ ـ مرکز مثلثی شکل بین دو ابر و بالای بینی که اصطلاحاً به آن نقطه، چشم سوم هم می‌گویند.

۸ ـ انتهای چانه در قسمت پائین صورت که قوی‌ترین رشته‌های نقره‌ای است و در موقع مرگ، بعد از تمام رشته‌ها از بدن جدا می‌شود.

۹ ـ مهره‌های پشت کمر.

۱۰ ـ انتهای آخرین مهره‌های کمر که به باسن ختم می‌شوند. (مهره خاجی).

۱۱ ـ در قسمت عقب و زیر دو زانو.

۱۲ ـ در قسمت دو دست (آرنج‌ها).

۱۳ ـ در قسمت مقابل زانوها، یعنی درست در محل دو کشکک زانو.

۱۴ ـ در قسمت انتهای ساق دو پا، یعنی در محل زرد پی آشیل.

افرادی که قدرت انرژی درمانی دارند، حتماً باید از نیروی هر یک از ریسمانها در هر نقطه اتصال باخبر باشند و پس از آن بتوانند اقدام به درمان‌های روحی نمایند، در غیر اینصورت، پس از مدتی خود درمان‌کنندگان دچار ناراحتی‌های مختلف روحی و روانی و عصبی و جسمی می‌گردند.

روش تماس‌های روحی

ساده‌ترین روش تماس با ارواح، روش استفاده از گردونه دوار است. گردونه دوار عبارت است از صفحهٔ گردی که در زیر آن سه یا چهار ساچمه کوچک کار گذارده شده باشد تا با کمترین نیرویی در سطح کاملاً صاف به حرکت درآید. در صورت عدم دسترسی به گردون دوار، می‌توان از یک نعلبکی با لبه‌های صاف استفاده کرد و برای استفاده، یک سمت آن را با فلش علامت‌گذاری می‌کنیم.

مقوای سفید و براق و لغزنده‌ای به ابعاد تقریبی ۶۰ × ۶۰ انتخاب می‌نمائیم و حروف الفباء را تا به آخر در فاصله حدود دو سانتیمتری نسبت به یکدیگر، در سه یا چهار سطر از بالا به پائین صفحه می‌نویسیم و بعد از خاتمه حروف، اعداد ترتیبی را از صفر تا نه در یک خط دیگر با ماژیک و یا خودکار پررنگ، رسم می‌کنیم.

پائین مقوای سفید را که در آن چیزی نوشته نشده است، بصورت یک علامت + ذهنی در نظر می‌گیریم که طول هر یک از اضلاع آن حدود ده سانتیمتر باشد. در دو انتهای خط عمودی، علامت + در بالا کلمه سلام و در پائین، کلمه خداحافظ و در دو نوک اضلاع شرقی و غربی، در سمت راست، بلی و در سمت چپ کلمه، خیر را خواهیم نوشت.

در قسمت پائین نیم صفحه کاغذ، سمت راست و چپ آن که هنوز سفید است، به ترتیب کلماتی را که هر یک معنی جمله کاملی را خواهد داشت، با رعایت فاصله، مانند انشاءالله، نمی‌دانم، نمی‌توانم، خسته شدم، بزودی، ابداً و کلماتی از این قبیل را در سمت راست و در سمت چپ روبروی همین قسمت که سفید باقی مانده است از بالا به پائین کلماتی مانند، عالی، خوب، خبیث، شیطان، بد، زن و مرد را می‌نویسیم. کلماتی که هر یک دارای معانی و مفهوم کاملی هستند، در مواقع

تماس موجب می‌شوند که ارواح برای پاسخ دادن به برخی از سئوالات، دچار مشکل نشوند و جمله و خواسته‌های خود را با نشان دادن این کلمات توسط فلش روی نعلبکی ابراز دارند.

این صفحه نوشته شده را می‌توان بر روی یک سطح صاف قرار داده و سپس طی شرایط خاصی که گفته می‌شود، تماس را برقرار کرد. اشخاص حاضر در این جلسات باید از توان مدیومی خوبی برخوردار باشند تا تماس‌ها بهتر و آسانتر صورت گیرند و هادی جلسه با جابجایی افراد مختلف می‌توانند بهترین مدیوم‌ها را از دیگران جدا سازد و بهترین‌ها را در بین آنان انتخاب کند و همیشه از آنها که بعداً از همه قوی‌تر هستند استفاده نماید، چون وجود مدیوم خوب و قوی و باایمان، باعث برقراری تماس‌های خوب و با ارواح تکامل یافته‌تری می‌شود.

در جلسات جهت برقراری تماسهای روحی از طریق گردونه دوار، در مراحل اولیه بهتر است از وجود خانم‌هایی که سن آنان بین بیست تا چهل سال و دارای صورتی گرد و هیکلی درشت و چهره‌ای گندمگون هستند استفاده کرد چون در بین این تیپ زنان، بیشتر می‌توان افراد مدیوم را انتخاب کرد ضمن اینکه دلیلی ندارد حتماً مدیوم باید چنین وضعی داشته باشد. ولی حاضرین در جلسه حتماً باید از ایمان قوی و شناختی کافی در زمینه علوم روحی برخوردار باشند.

جهت اجرای تماس بوسیله گردونه دوار، باید به نکات زیر کاملاً توجه شود.

۱ ـ در جلسه باید حدود شش نفر که از نظر ظاهری همه دارای قدرت مدیومی هستند و دارای صورتی گرد و هیکلی قوی و چهره‌ای تقریباً گندمگون و یا حالتی عصبی دارند را انتخاب کرد، در غیر اینصورت، از هر فردی می‌توان استفاده نمود.

۲ ـ گردونه دوار یا نعلبکی که در پشت آن فلش رسم است را در یک قسمت صفحه کاغذ نوشته شده با حروف الفبا و...، بصورت پشت‌رو قرار دهید.

۳ ـ تمام افراد جلسه باید معتقد و مؤمن به وجود و بقای روح باشند و ایمان راسخی نسبت به ذات و قدرت پرودگار، داشته باشند تا امواج محیط کافی باشند.

۴ ـ تمام افراد با قلبی پاک، از خداوند یکتا می‌خواهند که روح پاکی را جهت تماس با آنها، به جلسه بفرستد تا ایمان آنان نسبت به نیروهای خلقت قوی‌تر گردد.

۵ ـ هادی از سه نفر مدیومهای انتخابی می‌خواهد که درکنار گردونه دوار بیآیند و نوک یکی از انگشت‌های دست خود را، بصورت مماس بر سطح نعلبکی قرار دهند.

۶ ـ در این موقع هادی جلسه با صدای عادی می‌گوید، «اگر روحی در این جلسه حضور دارد، خود را معرفی نماید و با حرکت دادن نعلبکی در روی کاغذ، فلش آنرا روی سلام قرار دهد» و این جملات یا مشابه آن را چندین بار تکرار می‌نماید.

۷ ـ اگر حدود پنج دقیقه حرکتی به وجود نیامد، عامل باید یکی از مدیومها را تعویض نماید و از فرد انتخاب شده دیگری بخواهد که نوک یکی از انگشتان خود را بطور مماس بر نعلبکی قرار دهد و پس از آن، عامل، جملات قبلی را تکرار کند تا حرکتی بدون فشار فیزیکی دست افراد بوجود آید و چنانچه این بار هم حرکتی بوجود نیامد، هادی باید یکی دیگر از آن دو مدویم قدیمی را عوض کند و این عمل را آنقدر انجام دهد تا حرکتی بوجود آید و فلش نعلبکی روی سلام بایستد.

۸ ـ پس از آن، عامل می‌تواند سئوالات خود را از روح بنماید و روح هم با به حرکت درآوردن نعلبکی در روی حروف مختلف، به ترتیب پاسخ او را می‌دهد که در اینجا فردی دیگر باید مطالب اشاره شده با فلش نعلبکی را یادداشت نماید.

۹ ـ زمانی که حرکت بخوبی انجام شد و پاسخ سئوالات داده شد، آنگاه عامل از یک مدیوم می‌خواهد که در موقع حرکت نعلبکی، دست خود را از روی گردونه دوار بردارد، چنانچه حرکت بصورت قبل ادامه داشت، دیگر نیازی به وجود این مدیوم نیست، ولی چنانچه سرعت گردونه دوار کمتر شد، عامل باید به این مدیوم بگوید، انگشت خود را مجدداً روی گردونه قرار دهد و از دیگری بخواهد تا دست خود را بردارد و این عمل را باید آنقدر انجام دهد تا در نهایت قوی‌ترین مدیوم در آن جلسه مشخص شود و گردونه توسط همان یک نفر به گردش درآید.

باید بدانیم که در زمان تماس با ارواح تنها روح حاضر در جلسه نیست

بلکه روح مددکار و مرشد نیز در جلسه حضور دارند که مواظب ارواح شرکت کننده در جلسه هستند تا اینکه:

اولاً روح تماس گیرنده، اطلاعاتی خارج از حد مجاز خود را در اختیار کسی قرار ندهد و یا اطلاعات نادرستی به افراد جلسه نگوید و باعث گمراهی آنان نشود.

ثانیاً اگر توسط هادی جلسه خواسته شد که روح حاضر به دلیل عدم آگاهی‌های لازم یا ایجاد مزاحمت‌هایی که انجام می‌دهد، از جلسه خارج گردد، باید خواسته وی انجام شود در غیر اینصورت، به وسیله روح مددکار و مرشد از جلسه رانده خواهد شد. وجود روح مرشد و مددکار و... در جلسات به این دلیل است که وقتی از روحی خواسته می‌شود که گروه و وضعیت روحی خود را بیان کند در حضور آنها قادر به دروغ گفتن نباشد و نمی‌تواند خود را از ارواح عالی معرفی نماید.

باید بدانیم که ارواح پس از مرگ جسم مادی فوراً تبدیل به عقل کل عالم هستی نخواهند شد و آنها فقط جوابهایی را می‌توانند به ما بدهند که در زمان حیات مادی، فراخور درک و فهم و شعور آنان بوده است و اکنون هم آنها را با گسترش بیشتری جواب می‌دهند، زیرا پس از مرگ، عقل گسترش می‌یابد و به صورت بهتری درمی‌آید و ضمیر ناخودآگاه نیز جز و ضمیر آگاه ارواح خواهد شد و فقط در حد دانسته‌های تکاملی گذشته خود قادر خواهد بود پاسخ‌های درست به افراد بدهند، گاهی ارواح بی‌سواد قادرند مطالبی را در این جلسات بنویسند و دلیل آن این است که نوشتن ارواح بی‌سواد، با نفوذ در ضمیر افراد زنده و تسلط بر عقل و دانش آنان و به دست گرفتن قدرت عقلی، از سواد آنان برای نوشتن و خواندن جملات استفاده می‌کنند و از طرفی ارواح از فرکانس‌های عقلی افراد زنده استفاده کرده و با بهره‌گیری از این امواج است که می‌توانند پاسخگوی برخی از مطالب باشند، ضمن اینکه ارواح به افرادی که قصد شناخت و ذخیره علمی نداشته باشند یا سئوالات مادی نمایند، جواب صحیح و درستی نمی‌دهند و به همین علت هم گاهی دروغ پاسخ می‌دهند.

جلسات تماس

زمانی که صحبت از روح و قدرت‌های روحی و زندگانی پس از مرگ به میان می‌آید، برای اکثر افراد ناآگاه جهان این سئوال پیش می‌آید که، چگونه ممکن است فردی که مرد، روح وی زنده باشد و برخی از افراد بتوانند تماس‌هایی را هم با روح او برقرار نمایند و اگر هم قدرت ناشناخته‌ای از او باقی مانده باشد، نیروی تماس را ندارد و کسی نمی‌تواند با آن نیرو صحبت کند و اطلاعاتی را از زمان مرگ و حتی زندگانی پس از مرگ از آنها دریافت نماید. این قبیل افراد می‌گویند: مگر ارواح در جهان‌های روحی تحت تسلط قدرت بشر می‌باشند که بتوان با آنها تماس برقرار نمود و یا هر زمانی که افراد زنده بخواهند، ارواح در جلسات آنها حاضر شوند و تبادل افکار بین فرد زنده و روح مرده برقرار گردد؟

این قبیل افراد از شناخت واقعیت علوم روحی ناآگاهند و نمی‌دانند تماس‌های روحی بنا به خواست هر فرد زنده‌ای برقرار نمی‌گردند، چون در زمان تماس روحی، خود ارواح هستند که مایل به برقراری ارتباط با زنده‌ها می‌باشند و هیچ روحی را نمی‌توان یافت که بنا به حکم اجبار افراد زنده، در جلسات روحی شرکت نماید و مطالبی را بیان نماید.

زمانی که در جلسات روحی، از پروردگار تقاضای برقراری تماس‌های روحی با ارواح می‌شود و از روح حاضر در جلسه تقاضا می‌گردد که روح خاصی را در آن محل حاضر نماید، این روح یا ارواح، در صورت مساعد بودن کلیه شرایط محیط، در صورت موافقت نیروهای الهی که در جلسات حضور دارند، تدارکات لازم را جهت انجام برقراری آن تماسها پیش‌بینی می‌نمایند و چنانچه امکان تماس با آن روح خواسته شده برقرار باشد، این حالت اجرا می‌گردد، در غیر اینصورت هرگز

نمی‌توان با روح خاصی تماس حاصل نمود.

البته لازم به ذکر است که اکثر ارواح، مشتاق به برقراری تماس‌های روحی، بخصوص با خویشان و نزدیکان خود می‌باشند، ولی به علت عدم شناخت و آگاهی اکثر افراد زنده، این ارواح نمی‌توانند با آنان تماس‌های روحی برقرار نمایند. زمانی که ارواح حاضر در جلسه، به روح خواسته شده خبر می‌دهند که تعدادی از افراد زنده مشتاقانه در محلی گرد آمده‌اند و در انتظار تماس با وی می‌باشند، این روح که از مدت‌ها قبل آرزوی برقراری چنین تماس‌هایی را داشته است، اگر اشکالی از نظر خلقت و قدرت‌های روحی برای برقراری تماسهای وی وجود نداشته باشد، فوراً پیشنهاد ارواح پیام‌آور را می‌پذیرد و با آنها به جلسه مزبور حرکت می‌کند و در حد مقدورات خود و علم و شناخت حضار جلسه و به نسبت قدرت‌های فی مابین، با آنان مکالمه و گفتگو می‌نماید.

ارواحی که به طور رهگذر و اتفاقی در جلسات تماس‌های روحی شرکت می‌نمایند، اکثریت قریب به اتفاق آنها جزو ارواح پاک و مترقی نیستند و عمدتاً جزو ارواح برزخی، که در اطراف کره زمین زندگی می‌کنند می‌باشند، به همین علت هم آن ارواح نمی‌توانند اطلاعات باارزشی را در اختیار مدیوم‌ها یا افراد جلسات روحی قرار دهند، چون هنوز این ارواح حالت مادی خویش را از دست نداده و به جهان‌های روحی انتقال نیافته‌اند تا این که بتوانند از عوالم یا جهان‌های روحی خبر جالب و مهمی را به آنان بدهند.

ارواحی که در جهان‌های بالای روحی قرار دارند، زمانی که درجلسات برقراری تماس‌های روحی حضور می‌یابند، اطلاعات باارزش و ذیقیمتی را از زمان مرگ و نحوهٔ خروج روح از جسم مادی و سفر به عوالم یا جهان‌های روحی و حتی زندگانی پس از مرگ در اختیار افراد قرار می‌دهند.

گاهی عده‌ای از مردم می‌پرسند که چگونه ممکن است یک فرد زنده بتواند

روحی را «احضار کند»، چون احضار نمودن، یک حالت اجباری را به وجود می‌آورد و روح هرگز نمی‌تواند تحت تأثیر نیروهای یک فرد زنده قرارگیرد، در پاسخ به سئوال آنان باید گفت که، به این لغت نباید از دید ریشه دستوری و لغوی آن نگریست، احضار نمودن چون یک لغت عربی و متأسفانه معنی فارسی آن به عنوان حاضر کردن فردی بالاجبار در محیط خاصی است، ولی این لغت به صورت عامیانه دربین اکثریت افراد رایج می‌باشد و به سادگی نمی‌شود لغت دیگری را جایگزین این واژه نمود، درست است که در اکثر کتابهای خود بجای این لغت، واژه «تماس با ارواح» را آورده‌ام، ولی برای این که در آینده همگان بتوانند از این واژه جدید استفاده نمایند، نیاز به زمان زیادی می‌باشد.

جهت تشکیل جلسات برای برقراری تماس‌های روحی، می‌بایست نکات زیر در نظر گرفته شوند تا این که آن جلسات، پربارتر و مثبت باشند، در غیر این صورت، کمتر اتفاق می‌افتد که تماس‌های مناسبی در آن جلسات صورت گیرد.

۱ ـ افرادی که در جلسات روحی شرکت می‌نمایند، می‌بایست دارای خلوص نیت کامل و معتقد به وجود و قدرت پروردگار و فرستادگان او به نام ارواح باشند، چون زمانی که افراد دارای چنین حالت‌های روحی و معنوی هستند، امواجی که در آن جلسات روحی وجود دارند، تمامی آنها مثبت است و در نتیجه وجود این امواج از نظر تماس‌های روحی بسیار مهم خواهد بود.

۲ ـ تهیه محیط مناسب جهت برگزاری جلسات روحی، چون وجود محیط مناسب از چندین نظر مورد توجه است:

الف) ارواح به مراتب راحت‌تر در محلی که مربوط به آنها است، مانند خانهٔ ارواح حاضر می‌شوند.

ب) این محیط هرچه ساکت و آرام‌تر باشد، اثرات مثبت‌تری در برقراری تمرکز و تماس به وجود می‌آورد.

پ) وسایل مورد نیاز در محل‌هایی که مخصوص حضور ارواح است، همیشه یافت می‌شوند.

۳ـ جهت برقراری هر نوع تماس روحی، نیاز به مدیوم خاصی است و وجود آنها ضروری است و چنانچه مدیوم حائز شرایط در جلسه حضور نداشته باشد، نمی‌بایست در انتظار رخدادی روحی و غیرمترقبه هم بود.

۴ـ قبل از این که عامل قصد دارد با روح فرد بخصوصی تماس حاصل نماید، در مرحله نخست باید مطمئن شود که روح مرشد یا راهنما در آن جلسه حضور دارد، در صورتی که در جلسات تماس، روح مرشد یا راهنما و مددکار و... حاضر نباشند، تماس‌های مناسب و پرباری صورت نمی‌گیرد و اگر هم تماسی برقرار شود، ارواح مختلف و برزخی در آن شرکت می‌نمایند که نتیجه مطلوبی را از چنین جلساتی نمی‌توان بدست آورد و این شناخت نیاز به هادی ورزیده‌ای دارد که روح شناسی را کاملاً بداند. (در کتاب روح‌شناسی تشریح گردیده است).

۵ـ در برخی از جلسات برقرای تماس‌های روحی، باید از مدیوم‌های زیادتری استفاده گردد تا این که نتیجه خوبی از آن جلسات عاید افراد گردد و هرچه مدیوم‌های واقعی در جلسات بیشتر باشند، یقیناً تماسهای بهتری نیز برقرار می‌گردد و در زمان انجام آن تماس‌ها می‌توان از نتایج بیشتری برخوردار بود.

۶ـ زمانی که درصدد برقراری جلسات روحی هستید، به نسبت عملی که در آن جلسه قرار است انجام پذیرد، می‌بایست از حضار معتقد و مؤمن استفاده شود و در برخی از جلسات روحی نمی‌توان از افراد کم استفاده کرد. فرضاً جهت برقراری تماس‌های تحرکی یا تجسدی، تعداد حضار شرکت‌کننده (غیر از مدیوم‌ها و هادی) نمی‌بایست از شش نفر که نیمی از آنها زن و نیم دیگر مرد هستند، کمتر باشند.

۷ـ وجود موزیک‌های متن ملایم در جلسات روحی، بسیار مفید است، چون همانگونه که ارواح اظهار می‌دارند، زندگانی روحی با موزیک توأم است و در اصل

یکی از غذاهای روح را تشکیل می‌دهد، لذا در جلساتی که موزیک‌های مناسب پخش می‌شوند، موجب هدایت ارواح به آن محیط می‌گردد.

یکی دیگر از دلایلی که وجود موزیک در جلسات روحی ضروری می‌باشد این است، زمانی که موزیک در هر محلی پخش شود، اغلب افراد به آن گوش فرا می‌دهند و ذهن خود را از سایر امواج متشنج محیط پاک و خالی نگاه می‌دارند و همین عمل موجب می‌گردد که افراد جلسات روحی، دارای امواج مثبت بیشتری شوند و افکار منفی و نابجا را برای مدتی از خود دور سازند، که این امواج مثبت زیاد، موجب جلب بیشتر و رضایت ارواح پاک می‌گردد.

۸ ـ وجود گل در محل جلسات روحی یکی از ضروریات است، چون ارواح از وجود گل و عطریات و موزیک لذت می‌برند.

۹ ـ وجود میز چوبی کوچک و مداد و کاغذ جزو ضروریات جلسات تجسدی یا تحرکی در اطاقک تاریک است.

۱۰ ـ کسانی که در جلسات روحی شرکت می‌نمایند، می‌بایست از قوانین و مقررات خاصی نیز آگاهی داشته باشند. فرضاً بدانند که اگر روحی تجسد یافت، شروع به سر و صدا ننمایند، یا این که اگر روح در نزدیکی آن فرد قرار گرفت، بدون اجازه خود روح، دست به بدن یا لباس او نزنند و سئوالاتی را از وی ننمایند. مگر این که خود روح اجازه انجام این اعمال را بدهد.

۱۱ ـ کسانی که در جلسات روحی شرکت دارند، هرگز نباید در زمان بروز پدیده‌های روحی چراغی را روشن نمایند، چون در این صورت، ضمن این که ارواح برای مدتی در آن جلسات شرکت نمی‌نمایند، مدیوم نیز دچار ناراحتی و حتی نوعی تشنج یا سکته می‌گردد، چون اکتوپلاسمی که از وی خارج شده است، اکثر آنها در اثر وجود نور زیاد پراکنده می‌شوند و گاهی هم از بین می‌روند و این حالت موجب بروز ناراحتی‌هایی در روح و جسم مادی مدیوم می‌گردد.

۱۲ ـ حالت نشستن مدیوم، هادی، حضار، در جلسات روحی بسیار مهم و حائز اهمیت است که قبل از شروع برقراری تماس روحی، این مطلب می‌بایست کاملاً در نظر گرفته شود. طرز نشستن به طریق زیر است.

الف) مدیوم می‌بایست در اطاقک تاریک که در یکی از زوایای اطاق و روبروی حضار است، جای گیرد (اتاقک تاریک عبارت از محلی است که در یکی از زوایای اطاق پرده‌هایی که از سقف تا کف اطاق آویزان می‌نمایند و داخل آن یک صندلی برای نشستن مدیوم و یک میز و کاغذ و مداد و دسته گل وجود دارد).

ب) هادی جلسه می‌بایست در صف اول بین حضار بنشیند.

پ) حضار می‌بایست در صفوف منظم و به صورت یک در میان زن و مرد به طوری که دست‌های یکدیگر را در دست هم گرفته و بدن آنها از هم فاصله زیادی ندارند، بنشینند تا امواج بیشتری در فضا بوجود آید.

اگر تمام شرایط فوق صورت گیرد، آنگاه هادی جلسه ازکلیه حضار می‌خواهد که از خداوند بزرگ، با قلبی پاک بخواهند تا روحی را در آن جلسه برای بالا بردن شناخت و معرفت آنان اعزام نماید و سپس مدیوم را به اطاقک تاریک می‌برد و روی صندلی می‌نشاند و او را به خواب هیپنوتیکی می‌برد و سپس به جای خود برمی‌گردد و همگی درحال دعا خواندن، تقاضای ورود روح پاکی را در جلسه می‌نمایند تا اینکه پدیده‌ای بوجود آید.

چنانچه از شروع جلسه بیش از یک ساعت گذشت و روحی در جلسه حاضر نشد، هادی باید چراغها را روشن کند و مدیوم را از خواب بیدار نماید و پس از نیم ساعت دیگر مجدداً عملیات خود را مانند زمان قبل آغاز نماید و این عمل را در یک جلسه، بیش از سه بار نباید انجام دهد و مجدداً چنانچه هیچ پدیده‌ای بوجود نیامد، جلسه را برای زمان دیگری به تعویق اندازد، ولی هرگز نباید از انجام عمل خود دلسرد گردد، چون در اثر استمرار و ادامه تشکیل جلسات، پس از مدتی حتماً به نتیجه مطلوبی دست خواهند یافت.

مفهوم محبت‌های روحی

محبت از قدرت و ذات روح سرچشمه می‌گیرد و هیچگونه رابطه‌ای با جسم مادی ندارد. وقتی فردی به دیگری محبت می‌کند، یعنی کشش‌هایی از طریق روح، بین آن دو نفر به وجود می‌آید و در مدت زمانی کوتاه یا طولانی، رابطه‌ای که ما آن را عاطفه می‌نامیم، در این میان ظاهر می‌شود، زیرا درزندگی همگان به اثبات رسیده است که همنشینی، قرابت، مجاورت و امثالهم، الزاماً عامل جلب محبت و به وجود آمدن عاطفه در بین افراد نیستند کما اینکه در بین افراد فامیل و حتی یک خانواده، این حالت را بخوبی می‌شود درک کرد. ممکن است یک خواهر و برادر یا دو برادر و حتی زن و شوهر و...،سالها زیر یک سقف با هم زندگی کنند، ولی ذره‌ای مهر و محبت و عاطفه در بین آنها وجود نداشته باشد، گو این که ممکن است تماسهای مستمر و دائمی، در این میان بی‌اثر هم نباشند، و ممکن است کششی از نظر روحی بین دو نفر به وجود آید. ابراز محبتی که روی تظاهر باشد، یعنی این عمل از روح سرچشمه نگیرد، اثر آن در دل دیگری نمی‌نشیند، زیرا گاهی ممکن است که ضمیر آگاه تحت توجه ساختگی بودن محبت‌های بی‌اساس قرارگیرد، ولی روح اظهار محبت واقعی و غیرواقعی طرف مقابل را به خوبی درک کند و می‌فهمد که این محبت لفظی و مقطعی است و فقط برای برآوردن حاجتی می‌باشد یا اینکه آن محبت واقعی و بی‌چشم داشت است، چون علاوه به اینکه ضمیر آگاه و ناخودآگاه پس از مرگ یکی می‌شوند، امواج مثبتی که حامل نیروهای محبت است و از جانب یک نفر به سوی فرد مقابل روانه می‌شوند، طرف مقابل هم آن امواج را با همان اثر فرستاده شده درک می‌کند. یعنی اگر محبت‌کننده آنرا با حالتی واقعی ابراز نماید، باید مطمئن باشد که گیرنده محبت هم امواج او را به همان کیفیت دریافت خواهد نمود. و مسلماً به محبت‌های ظاهری فرد محبت‌کننده هم، طرف مقابل

عکس‌العمل ظاهری نشان می‌دهد.

در عالم ارواح که روح افراد زنده، به آنجا رفته‌اند، همه چیز برای آنها آشکار و علنی است و پنهان‌کاری وجود ندارد. لذا در چنین محیط فقط بایستی توافق روحی وجود داشته باشد، یعنی ارواح بدون ظاهرسازی و تظاهر با همدیگر رفتار می‌کنند. نتیجه و حاصل از چنین رفتار اجتماعی، پیدا کردن و داشتن محبت واقعی در بین ارواح با فرکانسهای متجانس با یکدیگر است، در غیر این صورت آنها نزد همدیگر خجل و شرمسار خواهند گشت. لذا تأثیر متقابل رفتاری و روابط سالم در عالم بالا، موجب تجربه این مطلب می‌گردد که محبت والاترین و ارزشمندترین اصل قانون زیستن در جهان‌های روحی گردد و هرچه درجه تعالی و تکامل ارواح بالاتر برود، ابراز محبت‌ها نیز بدون چشم داشت نسبت به دیگری، افزون‌تر می‌گردد.

به قول ما زمینی‌ها، محبت واقعی محبتی است که از قلب‌ها نشأت بگیرد نه از زبان. روح فردی که عاری از محبت است، همیشه به سوی تاریکی، خودخواهی، غرور و شرارت‌ها کشانده می‌شود. چه مُلک داران بلند آوازه‌ای که پس از مرگ روحشان در دوزخ به عذاب‌های سخت الهی گرفتار می‌شود و چه انسان‌های عادی، ولی شریفی که حاصل محبت‌ها و انسان دوستی‌هایشان در زمان حیات، موجب می‌شود که مرفه‌ترین طبقات جهان روحی را از سوی پروردگار بدست آورند و صاحب قدرت‌هایی گردند. چه بسیار افرادی که سال‌های متمادی را با همدیگر در زیر یک سقف گذرانیده‌اند، ولی موفق نشده‌اند نسبت به هم محبتی واقعی پیدا کنند، لذا با دروغ و فریب‌کاری و ظاهرسازی، مرتباً یکدیگر را گول زده یا تحمل نموده‌اند و گاهی هم تا آخر عمر همچنان ادامه زندگی مشترک داده یا در حین زندگی از هم جدا شده‌اند.

همانگونه که قبلاً اشاره شد، ارواح متجانس در جهان‌های روحی، به صورت مجتمع‌های روحی یا عشیره‌ای زندگی می‌کنند؛ یعنی جامعه‌ای که افراد آن از نظر تکاملی و عقلی خیلی شبیه و نزدیک به یکدیگر هستند و از نظر محبت، عاطفه،

پاکی نیت، درستی و... در یک سطح روحی می‌باشند، در جهان پس از مرگ زندگانی مشترکی را دارند. اصولاً زندگی و همزیستی در عوالم روحی به توافق اخلاقی بستگی کامل دارد و اصولاً آن هم با محبت متقابل نسبت مستقیم دارد.

بهترین راه شناخت محبت واقعی افراد این است که شخصی بتواند رفتار آن فرد را مورد توجه قرار دهد، اگر کسی برای همیشه در راه خیر و صواب گام بردارد و از بدی‌ها پرهیز نماید و از خشم و غرور و کینه و نفرت احتراز کند و در زندگی انتقام‌جو نباشد و همیشه خالق خود را ناظر بر رفتار خود بداند و مکر، فریب و حیله در کارش وجود نداشته باشد، این شخص انسانی واقعی است و محبت‌هایش راستین و حقیقی می‌باشد.

افراد عاری از محبت راستین در زندگانی نمی‌توانند بهتر از خود را ببینند و همیشه به دیگران حسادت می‌ورزند و دائماً نسبت به شناخت عقلی و اجتماعی، و برحسب استنباط خود به دیگران کینه‌توزی می‌نمایند. با نمایان شدن این حالتها، مسیر و قدرت تکاملی خویش را به وضوح به دیگران می‌نمایانند و این حقیقت را می‌دانند که ریشه محبت در اصل، از پروردگار یکتا است و کسی که در مسیر انسانیت یا انسانیت اولی قرار داشته باشد، از این موهبت‌های الهی برخوردار است و در اصل فردی که شناخت کافی از علوم روحی دارد، هرگز نباید از تمام طبقات نسل بشر انتظار دوستی و یا بذل محبت و صمیمیت و... را داشته باشد، چون در بین این نسل گروههای مختلف فراوانی مانند بشر و آدم وجود دارند که تا مرز انسانیت، راه درازی را در پیش دارند، و در اصل نوعی افراد با خصوصیات حیوانی می‌توان در بین این اشخاص یافت که هرگز قابل اعتماد و دوستی و رفاقت نیستند و متأسفانه در بین اکثر اقوام، چنین اشخاصی را به وضوح می‌توان یافت. البته ادعای زیادی هم این اشخاص در عقل و کمال دارند، ولی ریشه عقل آنها از منبع حیوانی است و تا انسانیت مسیر بسیار درازی را می‌بایست در طول تکامل‌های خویش بپیمایند.

ازدواجهای روحی

ارواحی که دارای فرکانسی متجانس و نزدیک بهم هستند، در جهان سوم، در یک عشیره روحی زندگی می‌کنند و تماماً نسبت به یکدیگر کشش‌های عاطفی و قلبی و معنوی فراوانی از نظر هم فرکانس بودن دارند، و در آنجا محبت جزو لاینفک حیات ارواح است.

تمام ارواحی که با افراد زمینی ارتباط برقرار می‌کند، در گفتار اولیه، بر محبت کردن افراد نسبت به یکدیگر تأکید دارند، چون محبت در واقع جزئی از وجود روح اعظم کائنات است و ارواح در جهان‌های روحی، با ابراز محبت (بی‌دریغ و بدون چشم داشت) می‌توانند خود را به مقام و مدارج بالاتری ترقی دهند.

محبت ارواح در یک عشیره، گاه بین دو نفر (زن و مرد) عمق بیشتری پیدا می‌کند، یعنی اثرات آن در ذات و وجود روح زن یا مرد روحی رسوخ می‌کند و نتیجتاً این دو نسبت به همدیگر حالت جذب‌شدگی بیشتری را نسبت به سایرین پیدا می‌نمایند و در نتیجه عمیق‌تر شدن آن، این کشش‌های روحی، به نوعی زندگی مشترک و مجاورت یکدیگر می‌انجامد که در اصطلاح ما زمینی‌ها، این حالت‌ها نوعی ازدواج نامیده می‌شود.

در این ازدواج‌ها مراسم خواستگاری، عقد، عروسی، جهیزیه و... وجود ندارد. مهمترین شرط آن، همان توافق اخلاقی و جذب محبت‌های طرف مقابل به نسبت کشش‌های روحی است، یعنی فرضاً هرگاه یکی از آن دو، خواسته‌ای را طلب کند، طرف مقابل هم کاملاً با آن خواسته موافق و همراه است. در واقع می‌توان گفت که همیشه نوعی ارتباط تله‌پاتی مثبت بین آنها برقرار است. حال آن که ما افراد زمینی، اکثراً ازدواج‌هایمان بخاطر ارضای شهوات جسمانی، ثروت، مقام، جاه‌طلبی، رهایی از تنهایی، رنج، حسادت و... می‌باشد و کمتر کسی را می‌توان یافت که واقعاً

بخاطر محبت و عشق واقعی ازدواج نماید، چون این چنین ازدواجها اگر به وقوع بپیوندند، مسلماً تا آخر عمر در آن کوچکترین اختلافی وجود ندارد.

بسیاری از ارواح مترقی درباره لذت بردن در بهشت چنین اظهار داشته‌اند:

لذت‌های فراوانی در بهشت و عوالم بالاتر از آن وجود دارند که ارواح به نسبت تکامل عقل و روح خود می‌توانند از آنها به نحو دلخواه و مطلوب استفاده کنند و لذت بردن از آنها، به مراتب بالاتر از لذت‌های جنسی است، ولی نوع بهره‌گیری از چنین لذائذی برای افراد زنده مادی قابل توصیف و بیان نخواهد بود. در زمان حیات مادی برخی از افراد بشر هم لذائذی وجود دارند که کسی نمی‌تواند به آسانی آنها را لمس و درک و بیان نماید. فرضاً کسی که خلبان نیست، از لذات پرواز بی‌بهره است و نمی‌تواند چنین لذتی را در زمان حیات مادی خود لمس کند و آن خلبان هم نمی‌تواند چگونگی و حالت و مقدار لذت بردن خود را از عمل پرواز، برای دیگران توصیف بنماید.

در عوالم روحی، باگذشتن از برخی لذائذ کوچک و ناچیز، می‌توان به لذت‌های بسیار بهتر و والاتری دست یافت و هیچ فرد زنده‌ای در زمان حیات مادی خود نمی‌تواند اطلاع و یا احساس و درکی از وجود چنین لذت‌های روحی داشته باشد. به همین دلیل هم ذکر چگونگی بهره‌گیری از سایر لذائذ موجود در عوالم روحی، برای بشر قابل درک و فهم نخواهد بود.

در مورد چگونگی زندگی مشترک در جهان سوم، ارواح مترقی چنین بیان می‌نمایند:

درکره خاکی انواع و اقسام زندگانی‌های مشترک مادی را به صورت دوستی یا ازدواج‌ها میتوان یافت که اکثریت آنها بر مبنای خواست‌های باطنی و امیال شخصی و فطری آنها نیست. ولی مع‌الوصف، زندگانی مشترکی بین آنها صورت خواهد گرفت و سال‌های متمادی به دلایل مادی و یا به حکم اجبار و گاهی هم از روی عشق و محبت ادامه خواهد داشت.

در اکثر اوقات، مشاهده می‌شود که دو نفر نسبت به یکدیگر علاقه چندانی ندارند، ولی تا آخر عمر با هم زندگی مشترکی را ادامه می‌دهند. چنین افراد، با ظاهرسازی‌های بی‌حساب و خود فریبی، زندگانی خود را سپری می‌سازند، به طوری که هیچ یک از این زوج‌ها نمی‌توانند تا آخر عمر از افکار درون یکدیگر مطلع شوند و یکدیگر را به طور کامل بشناسند و درک کنند. البته زوج‌هایی که واقعاً یکدیگر را درک کرده‌اند و از بودن با هم لذت می‌برند هم در جهان خاکی وجود دارند؛ ولی تعداد آنها بسیار کم و نادر است.

یکی از عمده‌ترین دلایل ازدواج‌های مادی بشر، لذت بردن جسمی از وجود یکدیگر است و گاهی هم این ازدواج‌ها، صرفاً به خاطر مادیات و یا جاه و مقام است، ولی در همزیستی‌های روحی، هیچ یک از معیارهای فوق حکمفرما نخواهند بود و هدف از تشکیل دادن زندگانی‌های مشترک، لذت بردن وجودی و یا بخاطر ارزش مادیات و... نیست، بلکه پس از تشکیل زندگی مشترک، هر یک از ارواح درصدد برخواهد آمد، تا هر چه زودتر طرف مقابل خود را به مرحله تکامل روحی برساند و او را در رسیدن به جهان‌های بالاتر روحی، یاری دهد و به سر منزل مقصود که همان جهان هفتم روحی است برساند و ضمن انجام این همکاری‌ها، نیاز به لذت بردن‌های روحی را از وجود یکدیگر دریغ ننمایند و این امر در مرحله دوم هدف زندگانی مشترک روحی آنها قرار گرفته است.

پس از بروز مرگ و انتقال روح به عوالم روحی، روح افراد خانواده، بخصوص زن و شوهری که در تمام دوران حیات مادی در حال نزاع و ناراحتی و ناسازگاری‌های مختلف بوده‌اند؛ به یک جهان روحی و یا در یک طبقه و یا عشیره مخصوصی انتقال نمی‌یابد، زیرا که چنین افراد، در طول زندگانی خاکی خود به اثبات رسانیده‌اند که آنها تجانس روحی با یکدیگر ندارند وگرنه نزاع و یا اختلافی در بین آنها در حیات مادی به وجود نمی‌آمد و معمولاً این ارواح در عالم روحی مقابل یکدیگر قرار

نخواهند گرفت و هر یک از آنها زندگانی جدیدی را برای خود شروع می‌نماید و اگر روح هر دو نفر آنها به بهشت انتقال بیابد، مسلماً هرکدام در طبقات و عشیره‌های روحی بخصوص، زوج‌های مناسبی را برای خود انتخاب می‌کنند که فرکانس امواج روحی آنها با هم مطابقت کامل داشته و وجود آنها نیز سرشار از مهر و محبت به نسبت طبقه یا عشیره خود هستند.

زوجاتی که از بدو زندگانی، عشق و مهر و محبت را پیشه خود ساخته و تا آخرین مراحل عمر، هیچ نوع اختلافی بین آنها دیده نشود و هیچ کدام؛ گذشت و بذل محبت را نسبت به دیگری دریغ نکند، در زمان پس از مرگ نیز احتمالاً زندگانی مشترکی با هم خواهند داشت و هر یک از این زوجات که قبلاً فوت شده‌اند، روح او جزو اولین ارواحی است که در زمان مرگ، بر بالین دیگری حاضر خواهد شد و پس از جدائی کامل روح از جسم مادی، در مرحله نخست او را دلداری می‌دهد و سعی می‌کند تمام اطلاعات و تجربیات روحی خود را در اختیار او قرار دهد؛ تا هرچه سریعتر آن روح تازه‌وارد را آماده زندگی پس از مرگ کند، تا بتواند به عقل کامل زمان حیات خود دست یابد و علوم روحی را نیز بیاموزد و از حقیقت مرگ و زندگانی پس از آن و عوالم روحی، آگاه شود و زودتر بتوانند در بهشت؛ زندگانی مشترک خود را به نحو دیگری ادامه دهد.

البته این حالت در صورتی رخ می‌دهد که روح این زن و مرد، تجانس کاملی نسبت به یکدیگر داشته و از نظر اعمال و رفتار و کردار و اخلاق و... در زمان حیات مادی با هم یکسان بوده باشند و هر دو شایستگی احراز یکی از طبقات روحی را به دست آورند و در عشیره بخصوصی، نیز قرار بگیرند و از همه مهمتر، این دو روح، قلباً مایل به ادامه زندگی مشترک با یکدیگر باشند؛ در غیر این صورت نحوه زندگانی روحی پس از مرگ هر یک از آنها، به شیوه و کردار دیگری خواهد بود.

ارواح نسل بشر پس از رسیدن به عوالم روحی و دستیابی به حد تکامل عقلی،

برخی از تعصبات خشکی را که در زمان حیات، نسبت به زن و فرزندان و وابستگان خود داشته‌اند، از دست می‌دهند و حقایق حیات مادی و روحی را خواهند پذیرفت. فرضاً، مردی که در زمان حیات مادی دارای تعصبات زیادی نسبت به خانواده خود است و فوت می‌کند، از روح او پس از رسیدن به تکامل عقلی در مورد ازدواج دختر و یا حتی همسر سابقش سئوال شود، مسلماً بدون هیچ گونه تعصبی با حقیقت‌بینی کامل با ازدواج آنها موافقت می‌کند و حتی در برخی از مواقع، این روح آزاد، شوهر همسر قبلی خود را نیز انتخاب خواهد کرد و یا از مردی که او میل دارد شوهر همسرش شود می‌خواهد که با زن زمان حیات او ازدواج کند، چون عوالم روحی تابع مقررات دیگری است و این عوالم خارج از بغض و حسد و کینه و تعصبات بی‌جای زمان حیات مادی بوده و در عوالم روحی فقط عقل و منطق و برهان و حقیقت خداشناسی حاکم هستند و از جهل و نادانی و فساد خبری نیست.

درباره فرار از جهل و نادانی، حتی ارواحی که در جهان‌های پست قرارگرفته‌اند، درصدد به سازی وضعیت روحی خود هستند، تا بتوانند از آن جهان‌های پرزجر و عذاب، بگونه‌ای رهایی بیابند.

برخی از تمایلات و خواست‌های نفسانی و عواطف و مهر و محبت‌های زمان حیات بشر؛ تا طبقه هشتم بهشت، به نسبت‌های کم و زیاد در ارواح باقی می‌مانند و از آنجا به بعد است که این نوع خواست‌ها بتدریج ثقل خود را از دست می‌دهند، زیرا در طبقات مختلف بهشت، خواست‌ها و مهر و محبت، شکل جدیدتری را بخود خواهد گرفت و ارواح نهایتاً تا آخرین طبقات بهشت است که می‌توانند، برخی از ملکات زمان حیات و ثقل اعمال و رفتار خود را در عوالم روحی حفظ کنند چون تا زمانی که ارواح نتوانند خود را به طبقه نهم بهشت برسانند؛ احتمال برگشتن آنها به ماده برای تکامل مجدد روحی، وجود خواهد داشت و به همین علت هم ارواحی که در بهشت زندگی می‌کنند، بنا به حکم فطرت روحی؛ نمی‌توانند تمام

خاطرات و احساس و عواطف زمان حیات خود را در یک مرحله و یک جهان و یک باره از دست بدهند، زیرا با این عمل، تمام خاطرات و ملکات خود را که ازگذشته‌های بسیار دور می‌باشند و با خود آورده‌اند، از دست می‌دهند و فراموش می‌کنند و به همین دلیل هم محیط زندگانی در بهشت تقریباً شباهت زیادی، با محیط کره خاکی دارد تا این که ارواح در این جهان تغییرات چندانی را احساس ننمایند و در صورت مراجعت مجدد، جهت تکامل روحی، بتوانند محیط‌های مادی را بپذیرند.

وجود مهر و محبت و عاطفه، تا آخرین طبقات جهان سوم روحی، تقریباً به صورت محبت‌های حقیقی حیات مادی است، ولی از این جهان به بعد است که معنی محبت به شکل جدیدتری جلوه‌گر می‌شود و در ذات وجودی ارواح تجلی خواهد کرد، زیرا هدف خلقت از تکامل روحی، از این جهان به بعد کاملاً تغییر می‌نماید و ادامه محبت‌های جهان سوم روحی در این جهان امکان‌پذیر نخواهد بود و ارواح از این جهان روحی به بعد، خود را آماده رسیدن به جهان‌های بالاتر می‌کنند، تا هرچه سریعتر بتوانند به جهان هفتم روحی دست یابند. چون از این جهان به بعد، تکامل جای خود را به تبدیل می‌دهد، یعنی در هر جهان بالاتر، روح دارای امواج مناسبت‌تری نسبت به جهان هفتم می‌گردد.

در مورد چگونگی روابط جنسی در جهان سوم نظریه ارواح چنین است:

زن و مردی که در زمان حیات مادی وابستگی‌های عاطفی عمیقی را که توأم با عشق و محبت است؛ نسبت به یکدیگر دارند، چنانچه آن دو به عوالم پس از مرگ هم انتقال یابند، در صورتی که در یک طبقه روحی جهان سوم قرار بگیرند، آن رابطه عاطفی با همان شکل باقی خواهد ماند و ادامه محبت‌های زمان حیات مادی، در عوالم ارواح، بگونه خاصی تجلی می‌نماید و آن دو در یکی از طبقات بهشت نیز به زندگانی مشترک روحی خواهند پرداخت و همان همزیستی مشترک را ادامه

می‌دهند و زندگانی روحی آنها که تقریباً تا آخرین طبقه جهان سوم ادامه خواهد داشت؛ جلوه خاصی را برای آن دو به وجود می‌آورد و در تمام مدت حیات روحی، از وجود یکدیگر لذت می‌برند؛ تا زمانی که وارد جهان چهارم روحی گردند و از جهان چهارم روحی به بعد، نحوه لذت بردن ارواح به شکل دیگری است و جلوه جدیدتری را به خود خواهد گرفت که درک فهم آن به طور کلی، برای افراد نسل بشر غیرممکن است چون از میسر مادی و تکامل گذشته و به تبدیل رسیده‌اند.

ارواحی که در بهشت زندگی می‌کنند، توسط امواجی که از جسم اثیری آنها ساطع می‌شود، قادر به درک و کسب لذت خواهند بود و با ارسال این امواج روحی که شدت و ضعف آن در اختیار خود ارواح است؛ می‌توانند حداکثر لذت جنسی را نسبت به خود و یا طرف مقابل به وجود آورند، زیرا در عوالم ارواح، درهم آمیختن‌های امواج اثیری جسم ثانی است که موجب به وجود آمدن حالت و لذائذ جنسی در ارواح می‌شود. کما این که چنین حالتی در افراد زنده نیز، تا اندازه‌ای صدق می‌کند و لذائذ جنسی هم که در تمام افراد بشر، همیشه با گونه‌ای ارتعاشات همراه است. این ارتعاشاتی که، از منبع مادی سرچشمه می‌گیرند، در اصل تنها تغذیه روح از ماده در زمان حیات مادی فرد می‌باشد، ولی ارتعاشات روحی از منابع اثیری و با فرکانسهایی بسیار بیشتر و قوی‌تر است.

لذت‌های جنسی که در جهان سوم، در اثر همزیستی‌های روحی بروز می‌نمایند، به مراتب بیشتر و طولانی‌تر از لذائذ جنسی بشر در زمان حیات مادی او است و نمی‌توان حدی را در این مورد تصورکرد، زیرا بشر به علت ادراک محدود خود، از شناخت برخی حقایق عالم حیات محروم است و به همین علت هم نمی‌تواند آنها را بپذیرد، ولی عدم آگاهی دلیل بر عدم وجود شیئی، نخواهد بود.

ارواح در عوالم روحی، جهت نزدیکی‌ها در شکل اثیری، خود می‌توانند یکدیگر را در آغوش بگیرند و ببوسند و حالت‌های مشابه جسم مادی را در جسم

اثیری خود به وجود آورند. البته با این اختلاف که، شدت لذت بردن‌های جنسی و زمان آن، به خواست و اراده خود ارواح بستگی دارد و آنها تا زمان دلخواه خود می‌توانند این حالت بخصوص را در جسم اثیری خود حفظ کنند. چون لذت بردن‌های اتحاد روحی، به مراتب افزون‌تر از لذت بردن‌های اتصال جسمی است که بشر در قید حیات مادی آن را انجام می‌دهد.

در اثر نزدیکی‌های روحی، گاهی اتفاق می‌افتد که در جهان سوم بنا به حکم خالق، نطفه روحی تولید می‌گردد که نتیجه آن به وجود آمدن کودک روحی یا کوکبی یا ستاره‌ای است. (زائیدن ارواح در عوالم روحی، به صورت افراد مادی نمی‌باشد و در این مرحله مادر روحی فقط برخی از فرکانس‌ها را در رحم خود احساس می‌کند که بتدریج قدرت می‌یابند و پس از زمان معینی این فرکانس‌ها به صورت نطفه روحی متولد می‌شوند)، این کودکان پس از رشد کامل در عوالم روحی؛ وظایف خاصی را بنا به حکم قوانین فطرت روحی انجام می‌دهند و گاهی هم از طریق خالق، به دلایل خاصی، به جهان‌های پست فرستاده می‌شوند و برای مدتی با ماده همراه می‌گردند. این ارواح برای تکامل یافتن روحی به جهان‌های پست فرستاده نمی‌شوند و چنانچه به آنجا انتقال یابند، هر یک از آنها دارای وظیفه و رسالت‌های خاصی هستند که می‌بایست آن را به نحو مطلوب در آن محیط ماده انجام دهند.

گاهی اتفاق می‌افتد، یکی از دو روحی که در عوالم روحی (بهشت) با شریک زندگی خود در حال گذرانیدن و ادامه حیات روحی می‌باشد؛ به دلائل مختلف روحی و قدرت‌های فطرت و ذات کائنات؛ تغییراتی در ارتعاشات موجی جسم اثیری وی به وجود می‌آید و آماده انتقال به یکی از جهان‌های پائین و یا بالاتر از بهشت می‌شود و یا برای تکامل ابدی به جهان چهارم روحی انتقال می‌یابد و یا جهت ادامه تکامل روحی، به جهان‌های ماده و پست مراجعت می‌کند.

چنین اعمال و یا اتفاقات روحی. در اصل جزو قوانین و نوامیس عوالم روحی است و ارواحی که به عقل کامل دست یافته‌اند؛ پذیرای چنین اعمال و یا قوانینی که از طرف ذات الهی انجام می‌شود، می‌باشند و اصولاً قوانین روحی پس از دستیابی به عقل کامل روحی، جزو فطرت ارواح محسوب می‌گردد و قبول آن برای ارواح به صورت ذاتی درخواهد آمد. بنابراین در چنین شرایطی؛ این زوج روحی، باید یکدیگر را برای همیشه ترک گویند. این حالت و رویدادهای روحی را هر دو طرف به سهولت پذیرا خواهند شد و با خوشحالی تمام، این جدایی را می‌پذیرند و زن یا مردی که در آن طبقه قبلی خود باقی می‌ماند؛ مانند افراد بشری که در قید حیات مادی هستند؛ شروع به گریه و زاری و ناراحتی و... نخواهد کرد. چون او در عوالم روحی پذیرای قوانین و نوامیس روحی در کائنات شده است و این عمل را یک اصل کلی می‌داند و آنرا پذیرفته است.

انتقال ارواح از طبقه‌ای به طبقه دیگر و یا جهان‌های بالا و پائین‌تر، در اصل یک نوع حالت ادامه تکامل روحی را به وجود خواهد آورد، زیرا در زمان مرگ مادی، در حقیقت یک نوع تغییر موجی صورت می‌گیرد که روح بشر از حالت وابستگی به امواج مادی خارج می‌شود و مستقلاً به یک نوع از امواج اثیری تبدیل می‌شود تا امواج اثیری در چنین شکل و حالتی بتواند خود را به عوالم روحی دیگر برساند و در این مسیر از ترقی و تکامل یا دگرگونی‌های قوانین روحی سرپیچی نخواهد کرد.

زمانی که ارواح از طبقه یا جهانی از عالم ارواح، به نقطه دیگری نقل مکان پیدا می‌کنند؛ یک نوع تغییرات موجی، مانند تغییرات زمان حیات مادی می‌بایست در آنها صورت پذیرد تا این جابجایی و انتقال بتواند عملی شود.

بروز چنین حالت‌هایی معمولاً باعث می‌شوند تا یک نوع مرگ و نابودی امواج قبلی پدید آید و در اثر از بین رفتن آن امواج قبلی، یک سری ارتعاشات و امواج جدیدتری به وجود بیایند که روح بتواند جذب عالم دیگری شود.

عمل انتقال و جذب شدن ارواح به طبقات بالاتر (یعنی امواج روحی به امواج عالی‌تر)، بر طبق ناموس جاذبه، یعنی جذب شدن دو چیز که موجشان متجانس یکدیگر است، انجام می‌گیرد. در تولد کودکان اثیری یا کوکبی یا ستاره‌ای، پدر یا مادر هیچگونه اراده و دخالتی در آن ندارند و بارداری و به دنیا آوردن فرزند، فقط بنا به امر خداوند رحمان است. البته باردار شدن در عالم روحی بسیار نادر است و بندرت اتفاق می‌افتد.

در حالت باردار شدن و تولد این نوزادان، تصمیم پدر و مادر هیچ دخالتی ندارد و فقط اجازه و اذن پروردگار معلوم می‌دارد که از این زوج باید فرزندی متولد گردد یا خیر. لذا مرد یا زن روحی هیچ دخالتی در امر باردار شدن خود نمی‌تواند داشته باشد. چگونگی تولد نوزادان طبق اظهارات ارواح چنین است:

باردار شدن مادران در عوالم روحی، مانند زمان حیات مادی نخواهد بود و در این حالت‌ها اختلافات فراوانی، بین آنها وجود دارد، چون نوزادان از دگرگونی حالت‌های مختلف ارتعاشات جسم اثیری و اثیر عالم به وجود می‌آیند، لذا باعث تغییر حالت چندانی، در مادران نخواهند شد.

تمام قدرت و نیروی ادامه حیات ارواح را در عوالم روحی، اثیر عالم هستی به وجود می‌آورد و نوزادانی که از جسم اثیری مادرها منشعب می‌شوند، از همان اثیر عالم روحی استفاده خواهند کرد و مادران مسئولیت نگاهداری و بزرگ کردن فرزندان خود را به عهده ندارند، زیرا امکان دارد که در این زمان، فرکانس و امواج بدن اثیری آنها تغییر بیابد و به عوالم روحی دیگری انتقال پیدا کنند و به این دلایل است که والدین اطفال کوکبی خود را پس از تولد، به یکی از مراکز نگاهداری و پرورش کودکان روحی تحویل خواهند داد و از این پس، مسئولین آن سازمان‌ها هستند که مسئولیت‌های مربوط به نگاهداری و پرورش این اطفال را برعهده می‌گیرند و از آنها مراقبت می‌نمایند.

این حالت‌های زاد و ولدهای روحی، فقط در طبقات مختلف جهان سوم دیده می‌شوند و در جهان‌های دیگر روحی نوزادی متولد نمی‌شود، زیرا معاشرت‌ها و همزیستی‌های ارواح در عوالم دیگر روحی، به صورت بهشت نخواهد بود و در عوالم بالاتر از بهشت، سیر تکاملی ارواح کاملاً تغییر خواهد یافت و معیارهای تکاملی، صورت دیگری را به خود می‌گیرند و به همین علت هم تولدهای روحی فقط در طبقات جهان سوم روحی رخ می‌دهد و در جهان‌های دیگر روحی نوزادی متولد نمی‌شود. در جهان‌های پائین‌تر، ارواح به محبت خالص و بی‌ریای کافی دست نیافته‌اند و از جهان سوم به بعد هم سیر تکاملی ارواح به صورت تبدیلی است که با مراحل تکاملی قبلی تفاوت فاحشی دارد.

نوزادانی که بدین طریق زاده می‌شوند، برخی بصورت ملائکه و فرشته در خدمت خلقت خواهند بود عده‌ای از آنها مسئولیت‌های امور روحی را در جهانهای روحی اداره می‌کنند و معدودی جهت منظور خاص الهی به یکی از جهانهای مادی فرستاده می‌شوند که رسولان الهی را در بین افراد معمولی بوجود می‌آورند.

نحوهٔ آرام‌سازی جسم مادی

عللی که اکثر ناراحتی‌های جسمانی را به وجود می‌آورند، عمدتاً دارای ریشه‌های روانی هستند و از منابع روحی سرچشمه گرفته‌اند. این ناراحتی‌ها پس از مدتی به صورت اگزما، کهیر، خارش، چاقی، ورم روده، سوزش و زخم معده، کم‌اشتهایی، فشار خون، ادرار بی‌اراده، طپش نابهنگام قلب، انواع اعتیادها، وسواس، خستگی، عضلانی، عدم توانایی جنسی، سرد مزاجی و... در اشخاص ظاهر می‌شوند و تا زمانی که اصل و انگیزه این بیماری‌ها که عمدتاً، عاطفی و روحی می‌باشند، مداوا نشوند، ناراحتی و درد و بیماری جسم مادی نیز از بین نمی‌رود و همیشه با فرد مریض همگام و همسفر می‌گردد.

بهترین راه رهائی از چنگ چنین دردهایی، استفاده از حالت تأثیرگذاری و نفوذپذیری به خود یا دیگران است.

روش بدست آوردن آرامش جسمی، یکی از ساده‌ترین روش‌های عملی‌ای است که برخی از دردهای جسمانی و روحی و روانی را به سادگی و در چند جلسه و بدون مصرف دارو یا غذای خاصی در افراد برطرف می‌سازد.

برای اجرای آن باید به مراتب زیر توجه نمود.

۱ ـ جای آرام و مناسبی را انتخاب کرد و به پشت خوابید.

۲ ـ چند بار نفس عمیق کشیده تا آرامش نسبی را در خود بازیابید (می‌توان این عمل را، روی زمین، مبل یا صندلی راحتی هم انجام داد).

۳ ـ سر و گردن خود را بلند کنید و آنقدر از زمین بالا نگهدارید تا عضلات گردن کاملاً خسته شوند. بعد از آن که عضلات کاملاً خسته شدند، سر خود را به محل و حالت اولی برگردانید.

۴ ـ پای راست خود را حدود ۵۰ سانتیمتر از زمین بلند کرده و آنقدر در همان حال نگهدارید تا عضلات پا کاملاً خسته شوند.

۵ ـ پس از خسته شدن، پا را یکدفعه به زمین رها سازید (نباید آهسته به زمین بگذارید). با این عمل عضلات پای شما به طور اتوماتیک شل می‌شوند.

۶ ـ این تمرین را با پای چپ به همان حالت پای راست انجام دهید. تمام مراحل انجام این اعمال باید با اراده و تمرکز کامل باشند.

۷ ـ پس از پاها، همین تمرینات را باید با دست‌ها انجام دهید و دست را عمود بر سطح بدن نگه دارید و آرنج و مچ را خم کنید تا عضلات آن کاملاً خسته شوند و سپس دست‌ها را به پهلوی خود بیاندازید.

۸ ـ عمل بعدی روی عضلات شکم است، برای انجام این عمل بایستی قدری نیم‌خیز شوید و حدود ۵۰ سانتی‌متر کمر خود را از زمین یا تشک بالا نگاه دارید و هر دو پا را هم حدود ۵۰ سانتیمتر از زمین بلند کنید تا به عضلات شکم فشار بیاید و پس از خستگی کامل عضلات شکم، خود را به کف اطاق یا روی تشک رها نمائید.

۹ ـ پس از اتمام این تمرینات، همانطور که دراز کشیده‌اید، با چشم بسته در سقف اطاق دایره‌ای را مجسم کنید و به طور ذهنی چند بار از چپ به راست و از راست به چپ دور آن دایره حرکت کنید. سپس با همان چشم بسته، چند نفس عمیق بکشید، آنوقت ملاحظه می‌کنید که در حالت بسیار آرام و مطبوعی قرار گرفته‌اید و دیگر ناراحتی و درد قبل از انجام عمل را در وجود خود احساس نمی‌نمائید.

در ترک اعتیادها و از جمله ترک سیگار، تا فرد معتاد، از ته دل مایل به ترک اعتیاد خود نباشد، ترک دادن وی غیرممکن است و در این راستا حتی خواب‌های مصنوعی هم تأثیری بر آنها نخواهد گذاشت. زمانی که فرد معتادی تصمیم به قطع اعتیاد خود می‌گیرد، دچار حالت‌های مختلفی می‌شود که دو نمونه از آن حالتها

بشرح زیرند:

اول: اعتیاد یا عادت زشت خود را کنار می‌گذارد و دیگر آن را دنبال نمی‌کند. در این حالت بر اراده و تصمیم مثبت خود تسلط لازم پیدا می‌کند. این حمایت می‌تواند توسط خوابهای روحی صورت گیرد یا توسط نصایح ثمربخش از جانب افراد صالح و مطلع و خانواده دوستانی که قصد کمک واقعی به فرد معتاد را دارند انجام شود.

فرد دومی که قصد دارد اعتیاد خود را ترک کند، کسی است که هیچ عمل یا دارو یا پند و اندرزی در وی مؤثر واقع نمی‌شود، زیرا این فرد هنوز به طور قطع مصمم به ترک عادت زشت خود نیست، لذا هر نوع حمایتی که به این نوع افراد شود، موقتی بوده و حاصل آن بی‌نتیجه و منفی است، زیرا در این شرایط، بین اراده و تمایلات نفسانی این شخص، جنگی درگرفته است که معلوم نیست کدام یک از آنها در این نبرد پیروز می‌گردند. در این کشمکش‌ها، تا زمانی که ارادهٔ او بر تمایلات نفسانی وی پیروز نشود، ترک اعتیاد امکان‌پذیر نمی‌گردد.

لذا در مورد ترک اعتیاد و عادت‌های غلط به این نتیجه می‌رسیم که، فقط یک راه‌حل صحیح و منطقی برای این عمل وجود دارد و آن این است که باید شخص با اراده‌ای قوی تصمیم بگیرد که آن عادت را کنار بگذارد و از همان لحظه تصمیم‌گیری، سراغ آن عادت یا اعتیاد نرود.

البته از طریق قدرت‌های تلقین و نیروی امواج نیز می‌توان برخی از ناراحتی‌های مختلف و درد و رنج و عذاب‌های زمان ترک عادت و اعتیاد را برطرف نمود و همچنین در فرد معتاد حالتی القاء کرد که بعداً دچار دودلی و یا وسوسه و واکنش‌های دوباره اعتیاد نشده و تحمل بیشتری بدست آورد.

من غالب

یکی از پیچیده‌ترین عوامل هستی، شناخت ذات وجود بشر می‌باشد، زیرا که در این ذات، شگفتی‌هایی نهفته است که از بدو خلقت تاکنون کسی نتوانسته به قسمتی از زوایای آن پی ببرد و شناخت کافی نسبت به آن بدست آورد.

علما و دانشمندان فراوانی در مورد شناخت ذات این مخلوق، در سراسر جهان به بررسی و تحقیق‌های علمی و عملی پرداخته‌اند و تاکنون فقط توانسته‌اند، قسمتی از جسم مادی او را بشناسند و آن را نامگذاری کنند، بدون این که از چگونگی رشد و تکامل سلولی آن آگاهی کامل داشته باشند، ولی در مورد ذات نهان که روح و روان و عقل و ضمیر و... جزو آن هستند، اطلاعات بسیار کم و ناچیزی کسب کرده که از نظر حقیقت حیات و علم محیط، جوابگویی چندانی ندارد.

اگر کسی خواسته باشد شناختی نسبت به ذات خویش بدست آورد، در مرحله نخست می‌بایست دانش و علوم روحی و خودشناسی را بیاموزد و پس از آن، از وجود ضمیر ناخودآگاه خویش مطلع گردد و شناخت کافی بدست آورد و بداند که این دو ضمیر، چه نقشی را در زمان حیات و ممات بشر ایفا می‌نمایند.

زمانی که کتاب‌های روان یا فرا روان‌شناسی را مطالعه می‌نمائیم، گاهی به لغتی برخورد می‌کنیم به نام منِ غالب، که کمتر کسی نسبت به این لغت شناخت کافی دارد یا تفصیلی کامل از آن بیان کرده است، برمی‌خوریم.

در اینجا باید بگویم که قدرت‌های مرموزی در اطراف نسل بشر قرار دارند که نیروهای جسم مادی را گاهی تحت نفوذ و قدرت خویش قرار می‌دهند و در اینجا قدرت، من غالب که از عناصر جسم و روح و... تشکیل یافته است، در مقابل آن نیرو تاب مقاومت ندارد و تسلیم امواج مادی آن می‌شود.

اگر قدری به زندگانی روزمره خویش توجه نمائید، بهتر می‌توانید به مفهوم مَنِ غالب پی ببرید و آن را بشناسید. زمانی که فردی به خواب می‌رود، من غالب، جسم مادی یا من را ترک می‌کند و در مسیرهایی حرکت می‌نماید، گاهی با حقایقی از آینده مواجه می‌شود و آنها را مشاهده می‌کند و پس از بیداری، آن فرد (من) تمام آن مطالب را به یاد می‌آورد و هرآنچه را که من توسط من غالب در شب‌های گذشته شاهد دیدار عینی آن در زمان خواب بوده است، به وقوع می‌پیوندند.

زمانی که در خواب‌های روحی یا هیپنوتیکی، معمولی توسط عامل به خواب می‌رود، اگر معمول و عامل دارای قدرت کافی باشند، می‌توانند روح شخص و تن‌پوش وی را از جسم مادی جدا سازند و به روح مدیوم (من غالب) دستور دهند که از نقطهٔ الف، به نقطه، ب، برود و در آنجا عملی فیزیکی انجام دهد یا این که مشاهداتی داشته باشد و پس ا زمدتی به همان محل اولیه خود بازگردد، و اغلب مشاهده می‌شود که پس از مدتی، تمام مطالبی را که از وی خواسته شده، به زبان می‌آورد و در همان حالت خواب هیپنوتیکی یا خلسه، حقایقی را از آن محل که بسیار دور است بیان می‌نماید و پس از تماس گرفتن با افراد آن محل متوجه می‌شویم که وی کلیه مطالب و حقایقی را که از آن محل بخصوص بیان نموده است.

اگر قدری به خود آئیم و به حقایق حیات و امواج محیط خود بنگریم، از خود سئوال خواهیم کرد، چگونه ممکن است این اتفاق بطور واضح و کاملی رخ دهد. در صورتی که جسم مدیوم در این محل بوده، چه نیرویی موجب گردیده است تا وی بتواند از فاصله‌ای بسیار دور، مطالبی را بیان دارد که عین واقعیت باشند؟

در نهایت بررسی‌های علمی و عملی به این نتیجه می‌رسیم که نیروی برتری در این شخص یا معمول وجود دارد که جسم وی را ترک کرده و به محل اصلی رفته و حقایقی را دیده که عین آنها را در محلی دیگر بیان نموده است، این نیروی ذاتی که آن را بعد دوم، فانتوم، جسم اثیری و... می‌نامند، در اصل همان من غالب است که در چنین حالت‌هایی خودنمایی می‌کند و وجود خویش را به اثبات می‌رساند.

گاهی اتفاق می‌افتد که برخی از دوستان به دیگری می‌گویند که ترا در فلان محل دیدم و صدا کردم جواب من را ندادی یا این که صحبت کردیم و قراری با یکدیگر گذاشته‌ایم، به چه علت سر قول خود حاضر نبودی و سر قرار نیامدی و یا اتفاقاتی دیگر را می‌گویند و در اینجا طرف مقابل شروع به قسم خوردن می‌نماید که، من ترا ندیدم یا اصولاً مدت‌ها است در آن محلی که می‌گویی من نرفته‌ام ، ولی آن شخص اول که محققاً می‌دانسته او را دیده است، به گفته‌های وی توجهی نمی‌کند و همچنان شروع به گله گذاری و شکایت می‌کند.

در اینجا هر دو نفر درست می‌گویند، چون نفر اول بعد دوم یا من غالب فرد را در آن محل دیده و نفر دوم هم درست می‌گوید، چون خبری از اعمال و حرکات من غالب خود ندارد.

گاهی اتفاق می‌افتد که فردی در دنیا قادر است، من غالب خود را مشاهده کند و با آن صحبت نماید و حتی قول و قرارهایی هم با وی بگذارد و در برخی از مواقع، من قالب، بجای من در مجالس و محل‌های خاصی حضور یابد.

من غالب، مطلب یا حقیقتی نیست که تازه شناخته شده باشد، بلکه از زمان‌های بسیار قدیم شناخته شده بوده و هر قوم و قبیله‌ای آن را به نام خاصی می‌شناسد.

این نیروی ذاتی را ایرانیان به نام همزاد می‌شناسند، چون پیشینیان معتقد بودند که هر فرد دارای یک همزاد است که کاملاً شبیه وی می‌باشد و در زندگی افراد، زمانی مرئی می‌شود و اعمال و حرکاتی را به نفع یا ضرر وی انجام می‌دهد و پس از مدتی از دیده‌ها پنهان می‌گردد و آنان معتقد بودند که این نیروی نهان یا همزاد، موجب اعمال و افعال مثبت و منفی زیادی در طول زندگانی اشخاص می‌گردد.

دستیابی به من غالب کار نشدنی نیست و چنانچه فردی خواسته باشد به این نیرو دست یابد، توسط اعتقاد و ایمان و علم و کمالات الهی و شناخت ذات وجودی خویش قادر است آن را بشناسد و حتی در اختیار من مادی درآورد.

رسیدن به هدف

هر فرد عاقلی در گذران زندگانی، دارای خواست و آرزوهایی است که در ذهن خویش آنرا می‌پروراند تا این که روزی بتواند به آنها جامه عمل بپوشاند و جهت رسیدن به آن، از هیچگونه سعی و کوششی دست برنمی‌دارد، تا روزی که موفق گردد همچنان به دنبال آن خواست خود می‌گردد و در این زمینه، افراد تصویرهای مختلفی را در ذهن خویش ترسیم می‌نمایند و مسیرهای متفاوتی را نسبت به عقل و شعور و فهم و درک و مقدورات عقلی خویش، می‌پیمایند.

عده‌ای از این افراد در زمان ادامه مسیر زندگی، تصور می‌کنند که، دسترسی به آن هدفی که از قبل برای خود تعیین کرده و مدت‌ها به دنبال آن بوده‌اند، امر عبثی است و به سادگی نمی‌توانند در به ثمر رسانیدن آن موفق شوند، لذا از دنبال کردن هدف قبلی منصرف می‌شوند و از آن دست برمی‌دارند، گروه دیگری از این افراد، چون می‌بینند که به سادگی قادر نیستند، مسیر رسیدن به هدف خود را از این طریق دنبال کنند، لذا از آن مسیر قبلی دست برمی‌دارند و راه دیگری را برای نیل به همان هدف اصلی خویش دنبال می‌کنند.

زمانی که فردی مسیری را برای رسیدن به هدف خود دنبال می‌کند، مسلماً در طول زمان با رویدادهای گوناگون و اتفاقات مختلفی روبرو می‌شود و آن وقایع اغلب موجب می‌گردند که اثرات مثبت یا منفی از ادامه آن اهداف در ضمیر آنها از خود بجای بگذارد که گاهی سبب تشویق و پیشرفت در ادامه مسیر می‌گردد و زمانی هم موجب دلسردی و عدم رضایت آنان می‌شود. ضمن این که چنین اتفاقات و رویدادهایی از نظر همگان دارای یک نوع معیارهای مشخص و معینی نیستند و هر فردی در مورد آنها برداشت‌هایی به نسبت دانش‌های عقلی و تجربه و پشت‌کار و زندگی و موقعیت‌های شغلی و اجتماعی و... خود دارد.

وقتی که فردی هدف اصلی‌ای را در ذهن خود می‌پروراند و جهت رسیدن به آن، مسیر معینی را می‌پیماید، از همان موقع خواست و افکار و کشش‌های نفسانی درون خویش را به گونه‌ای آشکار می‌سازد و کسانی که مسیر مشخصی را جهت هدف اصلی خویش انتخاب می‌کنند، معمولاً سعی دارند جهت رسیدن به آن هدف، از دیگران پیشی گیرند و گوی سبقت را از همگان بربایند و در ادامه چنین مسیرهایی، اصولاً هیچ فردی انتخاب مسیرهای ذهنی و عقلی خویش را بد نمی‌داند، چون اکثر افراد همیشه پایبند به شناخت و اعتقادات و طرز تفکر برداشتهای عقلی خود می‌باشند و بر این باورند که آنها راه و روش صحیح و درستی را انتخاب کرده‌اند، به همین علت هم در جوامع مختلف شاهد این همه نابرابری‌های فکری و عقلی و شغلی و اختلاف سلیقه مردمان می‌باشیم، چون خواست و تصمیم و ارادهٔ هر فردی، مربوط به دانش و علم و شناخت همان شخص است و دید او با دیگری در آن زمینه، دارای نوسانات و اختلافات بسیاری می‌باشد که نظریات و خواست آنها اغلب تحت نفوذ عوامل دیگری قرار می‌گیرد و اصولاً هیچ فردی بدون هدف و خواست‌های باطنی نمی‌تواند موفق گردد.

داشتن هدف در زندگانی افراد بسیار مهم و مؤثر است، ولی اهدافی قابل احترام و پی‌گیری می‌باشند که از نظر عقلی، علمی، اجتماعی و... سازنده و پربار و سودمند باشند، به همین علت هم نمی‌توان دنبال نمودن هر هدف مخرب و منفی‌ای را که با عمل غیرانسانی توأم است، پذیرفت و جزو اهداف درست و متعالی دانست.

در بین حیوانات موجود، نسل بشر را جزو اشرف مخلوقات کره خاکی می‌دانند. گروهی بر این باورند که این برتری مربوط به قوه ناطقه‌ای است که در این نسل وجود دارد، در صورتی که امروزه از نظر علمی به اثبات رسیده است که، تمام حیوانات با انواع هم نسل خویش و حتی سایرین، نوعی سخن می‌گویند و دیگری را از هدف و خواست‌های خود توسط امواجی آگاه می‌نماید.

حال توجه می‌فرمائید که برتری نسل بشر بر حیوانات، تنها قوهٔ ناطقه وی نیست، بلکه مربوط به روح و عقل کامل او می‌باشد و موجودی که دارای این دو برتری و حسن است، می‌بایست در مسیر زندگانی خویش، همیشه از اهداف مثبت و سازنده پیروی نماید، وگرنه هنوز خوی حیوانی در وی، کاملاً برطرف نشده است، زیرا همیشه آن فردی در زندگانی خود موفق می‌باشد و به اهداف خود می‌رسد که همیشه درصدد انتخاب بهترین مسیرهای عقلانی، جهت رسیدن به اهداف زندگی خود باشد.

این فرد هرگز نباید اجازه دهد تصمیم و خواست و اراده وی از قوانین الهی و اجتماعی و خانوادگی و... تجاوز نماید. برای مثال، زمانی که شخصی قادر است زندگانی و معیشت خود را از راه درست و صحیح و سالم اداره نماید، دلیلی وجود ندارد که با گدایی، دزدی و حیله و نیرنگ و... روزگار خود را بگذراند.

کسانی که در زندگانی خود می‌توانند مسیرهای سالم و درستی را انتخاب کنند، ولی از آن پیروی نمی‌نمایند، می‌توان گفت که این افراد، هنوز نتوانسته‌اند به درک و فهم و شعور و اراده خویش تسلط یابند و همچنان جزو ذات اولیه خویش که می‌گویند، نسل بشر از حیوانات است، باقی مانده‌اند و در اصل این اشخاص، اختلاف چندانی هم از نظر برداشتهای عقلی با حیوانات ندارند، زیرا تمام حیوانات از محل مناسب و غذای مخصوص و دلخواه خود لذت می‌برند، ولی به علت عدم درک و فهم کافی، برای تهیه آن غذاها اشتباهات فراوانی را مرتکب می‌شوند، به طوری که اکثر آنها فقط جهت تهیه غذای مناسب، جان خود را از دست می‌دهند و به همین علت هم می‌گویند که حیوانات از فهم و شعور و ادراک کافی برخوردار نمی‌باشند و متأسفانه گاهی می‌تواند این نوع امیال و خواست‌های پست حیوانی را در وجود برخی از نسل بشر نیز مشاهده نمود.

اگر افراد در زندگانی خویش دارای نیروی اراده و تصمیم و خواست‌های مثبت و

سازنده و سالمی نباشند و همواره خیر و ثواب را برای اطرافیان دور و نزدیک خود نخواهند، پس ازگذشت اندک زمانی، در آنها تضاد تصمیم و اراده به وجود می‌آید که همین تضادهای فکری موجب بی‌ارزشی و بی‌ثباتی آنان در جوامع کوچک و بزرگ خواهد شد و نتیجتاً، فردی منفی یا درون‌گرا در هر قسمتی از زندگی مشاهده می‌گردد.

اگر از فرد معتادی سئوال شود که چرا دست از اعتیاد خود برنمی‌دارد و آن را کنار نمی‌گذارد، مسلماً عده زیادی از آنها اظهار می‌دارند که، اراده این کار را ندارند. حال اگر درباره همین فرد قدری دقیق‌تر شوید و به نحوه ادامه زندگانی روزمره وی بنگرید، متوجه خواهید شد که همین شخص، زمانی که خمار است، برای رفع آن حالت خود، کاملاً صاحب اراده می‌شود و هر عملی را انجام می‌دهد تا این که بتواند رقمی را بدست آورد و با آن رفع خماری از خویش بنماید در صورتی که همین فرد اظهار می‌دارد که برای ترک اعتیاد دارای اراده‌ای قوی نمی‌باشد. البته مثال‌های مشابه فوق زیاد هستند و نیازی به ذکر تمامی آنها نیست و با توجه به همان مثال فوق، توجه می‌فرمائید که در جهان فرد بی‌اراده مطلق وجود ندارد، ولی هر فرد، شناخت بخصوصی نسبت به آن دارد، چون وجود اراده در ضمیر همگان تقریباً به صورت یکنواخت قرار دارد، ولی هر فرد آنرا بگونه‌ای پرورش داده و از آن به نحوی بهره‌مند می‌شود و جهت بکارگیری و تقویت نیروی ارادی می‌بایست فرد هدف مشخصی را در هر کار یا زندگی خویش تعقیب کند تا اینکه بتواند از نیروی ارادی مثبت خود بهره‌مند شود، زیرا تقویت قدرت‌های ارادی، در اجرای هر امری، وقتی به تحقق می‌پیوندد که، تمام دلایل و انگیزه‌های شخص صاحب ارادهٔ درست و منطقی و مثبت و عقلانی و از پیش تعیین شده باشد، در غیر این صورت، لغتی به نام اراده، خود به تنهایی نمی‌تواند عمل مثبت یا منفی‌ای را در زندگی فردی انجام دهد. در بکارگیری قدرت ارادی و تقویت نمودن آن، عوامل بسیاری مانند فهم،

شعور، درک و... مؤثر هستند، زیرا این عوامل نقش بسیار مهمی را در اراده افـراد دارند. برای مثال اگر دو نفر کار بخصوص را با یکدیگر شروع نمایند، پس از مدتی یکی از آنها کار خود را تعطیل کند و دیگری ادامه دهد و در نهایت فرد دوم موفق شود، دراینجا ملاحظه می‌شود که در روز نخست هر دو با یک هدف بـخصوص کاری را آغاز نمودند، ولی به دلایلی که مربوط به عوامل دیگر عقلی آنها است، فرد اول کار خود را ترک نمود و شخص دوم ادامه کار داد تا در آن زمینه موفق گردید.

در به ثمر رسانیدن کار ارادی می‌بینیم که سایر عوامل دیگر نیز مؤثر می‌باشند، یعنی فرد اول تحت تأثیر نیروهای منفی عقلی قرارگرفته و کار خود را از دست داده و هنوز بی‌کار است، ولی دومی تحت نفوذ و قدرت مثبت عقلی خویش قرارگرفته ودر به ثمر رسانیدن آن کار، پس از مدتی موفق گردیده است.

اگر هدف و خواست بخصوصی در عمل یا کاری وجود نداشته باشد، اراده خود به تنهایی قدرت و عملکرد چندانی ندارد، زیرا در مثال فوق متوجه می‌شوید که نفر اول از انجام کار خود، دارای هدف خاصی نبوده و تنها برای رفع بیکاری و سرگرمی مبادرت به انجام عملی نمود است و در اثر سرگرمی جدیدتری، آن را رها کرده و به دنبال آن دیگری رفته است، در صورتی که نفر دوم، مصمم بوده که کار خود را با همه دشواریها به پایان برساند و از همان روز اول تصمیم گرفته بود تا زندگانی خود را با سودی که از آن کار عاید وی می‌شود، تأمین نماید، به همین دلیل هم تحت تأثیر هیچ نیرو یا انگیزه دیگری قرار نگرفته و با اراده‌ای قوی، شغل خود را تعقیب و دنبال کرده تا این که در انجام و اجرای آن موفق شده است.

در به ثمر رسیدن کارهای ارادی، مـعمولاً سـلامتی جسـم مـادی بـدون تأثـیر نمی‌باشد، زیرا بسیار دیده شده است، افرادی که در گذشته دارای نـیروی ارادی بسیار قوی‌ای بوده‌اند، پس ا زمدتی که دچار ناراحـتی‌های جسـمی گـردیده‌انـد، قدرت ارادی خود را بطور کلی از دست داده و تبدیل به اشـخاص بـدون اراده و

خواست منطقی شده‌اند و با توجه به مطالب بالا، به این نتیجه می‌رسیم که، قدرت ارادی در بدو تولد در همگان تقریباً یکسان است، ولی در اثر اتفاقات و بروز تحولات محیطی و تربیت خانوادگی بخصوص اعمال احساسی برخی از مادران، بتدریج تغییراتی در آن بروز می‌نماید که گاهی منجر به قدرت مثبت ارادی می‌شود و زمانی هم باعث ضعف نیروی ارادی در اشخاص مختلف می‌گردد و باید گفت که نیروی ارادی افراد با قدرت روح و روان و جسم و عقل سالم آنها، رابطه مستقیم دارد و اگر فردی هر یک از این قسمت‌ها را دارا نباشد یا ضعفی در آنان وجود داشته باشد، از نیروی ارادی وی نیز کاسته می‌شود.

گاهی در زندگانی خانوادگی یا اجتماعی، از اطرافیان خویش می‌شنوید که آقای ایکس دارای قدرت ارادی زایدالوصفی است. با شنیدن این مطلب، نباید تعجب کنید و چنین تصور نمائید که در خلقت او، خداوند متعال تغییرات فاحشی را به وجود آورده است و به این دلیل وی شخصی است کاملاً متمایز از سایر افراد جامعه، بلکه اگر به نحوه زندگی و علم و شناخت‌هایی که او در طول حیات خود بدست آورده آگاه شوید، درمی‌یابید که او در مرحله نخست شروع به خودشناسی کرده و از نیرو و قدرت‌های ذاتی خود باخبر است و حتی نقاط ضعف خویش را بدست آورده و در اثر قدرت‌های ذاتی، تمام آنها را از وجود خود دور کرده است. زمانی که فردی بتواند تمام قسمت‌های ذات و وجودی خویش را بشناسد و بر آنها تسلط یابد، آنگاه به سادگی می‌تواند تمام ناراحتی و عقده‌های منفی را از وجود خود دور سازد و بجای آنها نیرو و قدرت‌های مثبت و سازنده جایگزین نمأید.

زمانی که به صحبت‌های افراد موفق جهان گوش فرا می‌دهیم یا زندگی‌نامه برخی از آنان را مطالعه می‌کنیم، با این حقایق مواجه می‌شویم که، اکثریت قریب به اتفاق این اشخاص، در زندگی خود با مشکلات و سختی‌های فراوانی دست به گریبان بوده‌اند و بتدریج یکایک آنها را از سر راه خویش برداشته‌اند، زیرا آنان

معتقدند، فردی که با نیروی عقل و خرد خویش، نتواند ناراحتی و سختی‌هایی که در زندگانی روزمره وی به طور خواسته و یا ناخواسته بروز می‌نمایند را از سر راه خود بردارد، محکوم به فنا می‌باشد و حتماً می‌بایست با ناملایمات و ناراحتیهای زندگی، برخوردهای عقلانی و منطقی داشت تا بر آنان پیروز شد.

کسانی که هیچگونه شناختی نسبت به افراد موفق جوامع خویش یا جهان ندارند و تنها از دور شاهد موقعیت یا موفقیت‌های فعلی آنان می‌باشند، معمولاً در ذهن خویش آنها را افرادی خوش‌شانس و راحت می‌دانند که در اثر برخورد تقدیر و سرنوشت به این رتبه یا مقام و... دست یافته‌اند، در صورتی که از این واقعیت غافلند، شانس هر فردی در شناخت‌های وجود ذاتی وی پنهان است و این لغت یا حقیقت شانس را افراد می‌بایست در عقل و خرد و دانش و بینش و ذات خویش بجویند و از آن بهره‌مند شوند.

اکثر افراد موفق جهان کسانی بوده‌اند که در خانواده‌های متوسط و سالم و بدون عقده رشد و نمو کرده‌اند. آنان با نیروی اتکاء به نفس و قدرت‌های ذاتی و نهان خویش و توکل به ذات پروردگار، توانسته‌اند مسیر زندگانی سالم و مثبتی را برای خود انتخاب نمایند و تمام سختی و ناراحتی‌های آن مسیر را تحمیل کنند و در نهایت، موجب افتخار خود و خانواده و حتی کشور خویش گردند. زیرا که آنها هرگز هراسی از کار و کوشش به دل راه نداده‌اند و با قدرت‌های عقلی و ارادی و تصمیم‌گیری به دنبال هدف سالم خود بوده و در نهایت موفق شده‌اند.

برداشت‌های عقلی بشر

این جهان هستی از موجودات گوناگونی به وجود آمده که گروهی از این موجودات را جانداران تشکیل می‌دهند، آنها از نظر طبقه‌بندی ریشه‌ای، به دسته‌هایی مشخص و کاملاً متمایز از یکدیگر تقسیم‌بندی شده‌اند که یکی از آنها را حیوانات و یا موجودات زنده متحرک و دسته دیگر را جانداران نباتی و بدون

حرکت تشکیل می‌دهند و تمام اعمال و حرکاتی را که این دو گروه در زمینه ادامه حیات فردی یا طبیعی از خود بروز می‌دهند، مربوط به خواسته و امیال و نیازهای ذاتی آنان است که باعث به وجود آمدن کشش‌هایی در آنها می‌شود و در نتیجه به وسیله نیروهای درونی و مادی و قدرت‌های برونی و عقلی، به کمک احساس و ادراک و سایر نیروهای نهان و تحت شرایط بخصوص زمان و مکان، به وجود مادی خود شکل می‌دهند و تا زمانی مشخص و معین به ادامه حیات می‌پردازند و به طور استوار پا بر جای باقی می‌مانند تا مرگ جسمی و مادی آنها فرا برسد.

زمانی که به زندگانی بشر به صورت فردی و اجتماع دقت کنیم، متوجه خواهیم شد که تمام آنها دارای یک نوع طرز فکر و اندیشه و خرد زیربنایی هستند که خود را به طور کلی اداره می‌کنند، ولی در این نسل، نوعی انشعابات عقلی وجود دارد که بینش‌های مختلفی را در زندگانی آنها نمایان می‌کند و باعث طرز تفکر و عقاید و درک و فهم در آنان می‌شود و این اختلافات پدید آمده، مربوط به عقل زیربنایی نسل بشر است که سیستم‌های فکری جداگانه‌ای را در هر کس سبب می‌شود و در نتیجه نقش عمده‌ای در زمینه شکل و جهت دادن، به روش‌های ادامه حیات مادی و معنی‌دار کردن و ارزش بخشیدن به تلاشهای زندگانی و یا پوچ و بی‌حاصل جلوه دادن آن دارد.

زمانی عملی را عقلانی می‌توان دانست که بر یک شالوده و بنیاد منطقی که مورد تأیید علم اجتماع، محیط و خواسته ذات است، قرار گرفته است و از طرفی دیگر، باید بر مبنای حقیقت‌بینی و واقعی نیز استوار گردد نه اینکه بر پایه تمایلات و خواسته‌های نفسانی و اعمال تقلیدی و غیرمنطقی و نادرست.

هیچ کس در جهان نمی‌تواند اظهار نماید که تمام اعمال خود را از روی عقل و منطق انجام می‌دهد. حتی اگر این فرد تصمیم‌گیرنده عقلی، دارای چندین مدرک علمی هم باشد هرگز نباید چنین ادعایی نماید، زیرا دارا بودن مدرک و سواد تنها، دلیلی بر عقل سالم و اختیار تصمیم‌گیری هیچ کس نخواهد بود، چون همیشه در

اعمال عقلی افراد نوعی خطا وجود دارد و عقل و خرد هر فردی در اصل در اختیار قدرت‌های روحی او قرار دارد، لذا حل تمام مشکلات و گرفتاریها را باید از قدرت‌های روحی هرکس انتظار داشت نه از مدرک تحصیلی و جسم مادی او.

باید به این حقیقت بیاندیشیم و بدانیم که، نیرویی قدرتمند و متفکر، که اندیشمند است، شالوده اساس حیات و هستی عالم را به عهده گرفته و عقل را تحت کنترل و هدایت خویش درآورده است. به طوری که کنترل تمام عناصر و موجودات عالم هستی و عقل حیات ذرات را، نیز تحت سیطره و قدرت خود اداره می‌کند و کوچکترین خللی در نظم و نظام عقلی عالم به وجود نمی‌آید و این قدرت عظیم در خلقت می‌بایست بزرگترین نیروی کائنات و هستی باشد و آنچه مسلم است، غیر از خالق، هیچ عقلی برازنده دارا بودن چنین نیرویی نخواهد بود.

نیروهایی که در نسل بشر وجود دارند، بسیارند که گروه بسیار کمی از آنها تا حدی شناخته شده و بسیاری هنوز، بصورت ناشناخته باقی مانده‌اند، یکی از آن نیروهای شناخته شده حالت تأثیرگذاری امواج مغزی و عقلی بر دیگری است که آنرا تله‌پاتی می‌نامند.

قدرت و نیروی تله‌پاتی حالتی است، بین کسانی که دارای کشش‌های روحی فراوان بوده و روابط عاطفی و احساسی تکاملی نسبت به یکدیگر دارند و می‌توانند در شرایطی ذهن یکدیگر را از فاصله‌های دور یا نزدیک، تحت کنترل فکری خود درآورند و از عقاید یکدیگر آگاهی کامل بدست آورند. در تله‌پاتی، حواس پنج‌گانه مادی بشر، دارای هیچ نقشی نیست و تنها نیروهای ذاتی و قدرت‌های روحی که خارج از وجودِ مادی افراد هستند می‌توانند تأثیر امواج تله‌پاتی را بین دو یا چند نفر برقرار کنند که متأسفانه در این مورد، هنوز آگاهی کافی و شناخت چندانی جهت درک چگونگی بوجود آمدن این حالت‌ها در دست نیست، تا اینکه از نظر جنبه علمی آن بتوان جوابگوی همگان بود.

تله‌پاتی یکی دیگر از قدرت و نیروهای نهان افراد بشر است که تا به حال، کسی

به طور مطلق، به نیروی آن دست نیافته است، چون تله‌پاتی را یک نوع تأثیرپذیری مرموز و ناشناخته‌ای در بین برخی از افراد می‌توان به شمار آورد که کمتر کسی از دلیل چگونگی آن آگاه است.

در امر آموزش تله‌پاتی در جهان کسی وجود ندارد که از نظر ظاهری و فیزیکی بتواند فرد دیگری را به طور کامل از راه دور تحت کنترل و نفوذ امواج ذهنی خود درآورده و به او فرمان بدهد و یا از او عملی را بخواهد تا او انجام دهد، بلکه شخصی که در فاصله زیادی نسبت به فرد مقابل خود می‌باشد، فقط گاهی تحت تأثیر نیرو و امواج خواست‌های او قرار می‌گیرد و نظریات و خواست‌های وی را به طور ناقص یا کامل و دقیق انجام می‌دهد.

زمانی که فردی به یاد شخص دیگری که وابستگی فراوانی نسبت به او دارد، باشد، گاهی یک نوع حالت تله‌پاتی بین آن دو نفر به وجود می‌آید و در این موقع بُعدِ مکان مطرح نیست و در هر فاصله‌ای که از هم قرارگرفته باشند، امواج صادره از مغز یکدیگر را به راحتی درک می‌کنند و از آن آگاهی می‌یابند.

حیوانات هم می‌توانند با صاحب خود از طریق نوعی تله‌پاتی، رابطه‌ای را برقرار کنند و حتی روح صاحب خود را پس از مرگ جسم مادی رویت نمایند.

امواجی اطراف جسم مادی نسل بشر را احاطه کرده‌اند که وی قادر به درک و تشخیص تمام آنها نیست و چنانچه فردی بتواند تمام امواج محیط خود را بشناسد و درک کند، مشکلات فراوانی را می‌تواند از خود و اطرافیان خویش دور سازد.

گیرنده امواج در بشر، مانند رادیویی است که تنها دارای یک موج می‌باشد و می‌تواند همان موج مخصوص که مربوط به آن است را بگیرد و از سایر امواج محیط خود بی‌خبر است.

درباره وجود قدرت تله‌پاتی در نسل بشر، باید گفت، افرادی که در زنجیره دایرهٔ خلقت از نظر قدرتهای روحی و روانی و تکاملی بیکدیگر پیوسته هستند، توانائی گیرایی امواج یکدیگر را دارند، و هر چه این فاصله در این افراد بیشتر باشد، قدرت گیرایی و تجانس امواج آنها نیز تغییر می‌یابد و ضعیف‌تر می‌شود.

مسیر و حالت حرکت در خلقت

با گذشت زمان، در هر موجودی تغییرات و دگرگونی‌هایی روی می‌دهد و در مسیر آن، تمام جمادات، گیاهان، حیوانات و نسل بشر و...، هرکدام با حالت و انواع مختلف، تغییراتی پیدا می‌کنند. اگر به محیط جمادی اطراف خود بنگریم، تغییراتی را در شکل ظاهری آنها بطور وضوح احساس می‌کنیم، برخی از این تغییرات سریعتر صورت می‌پذیرند و بعضی به کندی انجام می‌شوند، مثلاً با گذشت چندین سال، متوجه می‌شویم که، در اثر گرما و سرما، قسمتی از کوه‌ها متلاشی شده و به دامنه و پائین کوه سرازیر گشته‌اند و در اثر گذشت سال‌ها، در مسیر یک رودخانه تغییراتی پیدا می‌شود. گیاهان و حیوانات هم شامل این قانون تحول و تغییر هستند. در وجود بشر نیز با گذشت زمان تغییراتی در حالت‌های زیستن، تعقل و تفکر و عادات وی به وجود می‌آید و تغییراتی هم در شکل ظاهری و قیافه فیزیکی و مادی او دیده می‌شود.

از نظر علمی می‌دانیم که تمام موجودات عالم، از ذره‌های بسیار ریزی به وجود آمده‌اند و هر یک از این ذرات، دارای حرکت و انرژی‌هائی مختص به خود می‌باشند. به مجموع حرکت‌ها و انرژی‌های جمع شده در یک عنصر یا ماده یا شیئی، قدرت و حالت درون آن شیئی گفته می‌شود و اصولاً شناخت این حالت‌هاست که یک شیئی را از دیگری تمیز می‌دهیم. این نوع حرکت و انرژی‌ها در ذرات و یا کرات عالم، از طریق عقل که خود یک انرژی متعالی‌تری است، کنترل و اداره می‌گردد.

درک و فهم زمان از دیدگاه مبهم بشر مربوط به توالی اجزاء بسیار کوچک لحظه‌هاست که در بین این لحظه‌ها توقف‌هائی از نظر علمی و جریان فکری وجود دارند، ولی از آنجایی که این توقف‌ها بسیار کوتاه هستند و بلافاصله بعد از هر

لحظه، درک زمان بعدی آغاز می‌شود، لذا توقف‌ها و سکون‌های زمان را به سادگی درک نمی‌نمائیم و آن را بصورت مداوم و بهم پیوسته می‌بینیم یا تشخیص می‌دهیم، زیرا بلافاصله زمان و لحظه بعدی در هر توقفی آغاز می‌گردد.

برای بررسی و شناخت حرکت، در مرحله نخست می‌بایست اطلاعات کافی از حالت و چگونگی زمان داشته باشیم. چون اصولاً زمان است که همه معیارهای تغییرات مادی را کنترل و اداره می‌کند و این زمان می‌تواند از یک صدم ثانیه شروع شود و تا ساعت‌ها و یا سال‌ها و... ادامه یابد و ما را به رسیدن هدف یاری نماید.

حرکت در آفرینش همیشه به سوی جلو و در مسیر ادامه حیات و تکامل به پیش می‌رود و این حرکتی که به سوی بی‌نهایت ادامه دارد، هرگز توقفی ندارد، یعنی هیچگونه گسیختگی یا توقف یا سکون، در مداومت آن پیدا نمی‌شود. فرضاً اگر مسیر موج صوتی که به وجود می‌آید را تا بی‌نهایت تقسیم کنیم، کوچکترین ذره زمانی آن، باز هم قابل تقسیم شدن مجدد است و این تقسیم‌بندی زمان، ممکن است به صفر نزدیک شود، ولی هرگز صفر نمی‌شود.

در این شرایط هرگز نمی‌توانیم از تجزیه اجزاء حرکت، به سکون برسیم و در ادامه مسیر و خط حرکتی نیز هیچگاه به گسیختگی در آن مسیر برخورد نمی‌نمائیم.

به عبارت دیگر، حرکت انقطاع ندارد. لذا فعل حرکت باید چنین بیان گردد؛ حرکت دگرگونی‌های پشت سرهمی است که به طور دائم و به صورت یکنواخت و مستمر و با حالتی مشخص و بدون هیچگونه بهم پیوستگی ادامه دارد که در آن هیچگاه توقفی مشاهده نمی‌شود.

از سوی دیگر، حرکت دارای ویژگی‌های خاصی است که وجود آنها سبب می‌شوند تا قدرت، چگونگی، مشخصات و... آن حرکت، معین گردد، یعنی هر حرکتی در مرحله نخست دارای جهت مشخص و بخصوصی است که ذات واقعی آن را بیان می‌نماید و هیچ حرکتی نمی‌تواند دارای بیش از یک جهت باشد. (ولی یک شئ در یک زمان می‌تواند دارای چندین جهت حرکت باشد).

حرکت الکترون‌ها در اتم یکنوع حرکت مخصوص به خود و مستقل است که دارای جهت و قدرت و سرعت و مداری مشخص‌می‌باشند. این حرکت‌ها با حرکت‌های ملکولی کاملاً تفاوت دارند. گرچه سلول‌های گیاهی یا حیوانی از ملکول‌های فراوان و جداگانه‌ای تشکیل یافته‌اند، اما حرکت ملکولی با حرکت سلولی، حرکت مشابهی نیستند، زیرا در زمان حیات بشر، مواقعی فرا می‌رسد که این حرکت‌ها، وضعیت خود را مشخص می‌کنند و تغییرات آنها کاملاً مشهود می‌شوند و حتی در زمان مرگ جسم مادی نیز، تمام حرکات سلولی آن متوقف می‌گردد و در نتیجه تمام سلول‌ها به دلیل عدم وجود قوه جاذبه بدن، از همدیگر جدا گشته و متلاشی می‌شوند. اما پس از مرگ بشر، حرکات ملکولی همان سلول‌ها، کماکان ادامه دارند.

با وجود اینکه جسم مادی از عناصر مختلفی تشکیل یافته است، ولی از نظر ظاهری آن عناصر را نمی‌توانیم در جسم مشاهده نمائیم و این عناصری را که در وجود ما به صورت‌های گوناگون متجلی می‌گردند، نیروئی جان داده و هماهنگ می‌کند که بجز انرژی روحی نمی‌تواند چیز دیگری باشد.

زمانی که فرمانده یا قدرت جاذبهٔ اصلی این ملکول‌ها از بدن خارج شد، آنگاه کلیه حرکات سلولی بدن بتدریج از ادامه حرکت باز می‌ایستند و سلول‌ها شروع به جدا شدن از همدیگر (متلاشی شدن) می‌کنند، ولی ملکول‌های باقیمانده از سلول‌های متلاشی شدهٔ بدن، مانند سایر ملکول‌های مشابه‌شان در طبیعت، حرکات خود را به همان گونه و در حالی که مستقل هستند (درون سلول نیستند) در دنبالهٔ سیر تکاملی ادامه می‌دهند.

به این ترتیب مشاهده می‌شود که، با توقف یکی از حرکت‌های جسم مادی، از ادامه سایر حرکات آن جلوگیری بعمل نمی‌آید، یعنی اگر حرکات سلولی جسم مادی به هنگام مرگ متوقف شود، در عوض حرکات ملکولی و الکترونی ملکول‌ها و اتم‌های همان سلول‌ها، بجای خود باقی هستند.

با توجه به مراتب فوق به این نتیجه می‌رسیم که در وجود هر بشری سه نوع حرکت وجود دارد که هر یک از آنها در جهتی معین و مشخص ادامه مسیر پیدا می‌کنند

۱ـ حرکات سلولی

۲ـ حرکات ملکولی

۳ـ حرکات الکترون‌های روحی.

مجموع هماهنگ شده این سه حرکت‌ها هستند که حیات نوع بشر را به وجود می‌آورند. توقف یا بهم خوردن هماهنگ و توازن هر یک از آنها از مسیر مشخص خود، موجب توقف حیات مادی در نسل بشر می‌گردد و اولین عمل یا عکس‌العمل مرگ، بهم زدن هماهنگی و توازن و تجزیه شدن این سه حرکت از یکدیگر است، لذا پس از آن هرکدام از آنها به ادامه مسیر مستقل خود می‌پردازند.

زمانی که حرکت‌های ملکولی از جسم جانداری در طبیعت رها می‌شوند، آن شیئی از حرکت باز نمی‌ایستد، وسعی دارد حرکت جدیدتری را به وجود آورد تا در اثر آن، همان حرکت ملکولی بتواند، حرکات سلولی و روحی را در ادامه حیات خویش، بگونه‌ای جدید و در مسیر تکاملی بالاتر از نو بسازد، لذا با این انگیزه، از طریق ریشه گیاهان مجدداً جذب بدنه گیاهی می‌شوند و یک زندگی مشترک جدید گیاهی راکه دارای سلول ملکول و روح است به وجود می‌آورند.

اگر این گیاه از هر طریقی مورد استفاده حیوانات قرارگیرد، وارد بدن حیوان شده و برای مدتی همان زندگی گذشته خویش را مجدداً احیا می‌نماید. تا زمانی که این موجود زنده، حیات مادی را به حرکت ملکولی خود در درون سلول‌های زنده آن موجود ادامه می‌دهد و پس از مرگ آن موجود، مشابه حالت قبلی تجزیه شده و مدت‌ها به زندگی مستقل خود در طبیعت ادامه می‌دهد تا باز مجدداً فرصتی پیش بیاید و از طریق گیاهان، حیات حیوان تکامل یافته دیگری را به وجود آورد.

وقتی سخن از حرکت به میان می‌آید، اکثر افراد در ذهن خود جابجائی و نقل

مکان شیئی را از محلی به محل دیگر در نظر خود مجسم می‌کنند، حال آن که، فرضاً رشد گیاهک یک بذر هندوانه و تبدیل شدن آن به بوته و سپس گل و میوه دادن، همه آنها حرکت‌هائی را به دنبال یکدیگر تشکیل می‌دهند، یا انعقاد نطفه در درون رحم یک حیوان و سپس رشد جنین و تولد نوزاد و بزرگ شدن آن و مرگ، همه نوعی حرکت به حساب می‌آیند.

حرکت دارای حالتهای بخصوص زیر است

۱ ـ حرکت کمی: این نوع حرکت موجب کمیت شیی یا موجود و گیاهی در طبیعت می‌شود، فرضاً زمانی که تخم هندوانه در زمین کاشته می‌شود و رویش می‌کند و بوته بزرگ می‌شود و چند هندوانه از بوته تولید می‌شود، تمام این قسمت‌ها مربوط به حرکت کمی آن تخم هندوانه است که جوهر ذاتی درون آن، موجب بوجود آمدن چنین حالتی شده است.

۲ ـ حرکت کیفی: این نوع حرکت در ادامه حرکت کمی پیش می‌آید. در ادامه مثال فوق، زمانی که درون هندوانه شکل می‌گیرد و قرمز می‌شود و شیرینی خود را بدست می‌آورد، یک نوع حرکت کیفی در این گیاه شکل گرفته است که موجب بروز رنگ قرمز و شیرینی آن شده است.

در طبیعت هر نوع حرکتی را که مشاهده می‌نمائیم، رو به تکامل است و برای تعالی بخشیدن به مسیر، از خود پایمردی و ایستادگی فراوانی نشان می‌دهد و هیچ نوع حرکت طبیعی، به عقب برنمی‌گردد، زیرا تمامی حرکات در مسیر رسیدن به هدف خاصی می‌باشند.

تابحال بحث ما از حرکت فقط مربوط به حرکات سلولی و ملکولی بوده و از حرکت الکترون‌های روحی سخنی به میان نیامده است و اکنون با دانستن مطالب فوق، بهتر می‌توانیم در مورد چگونگی تکامل بشر در مسیر رسیدن به هدف خلقت، شناخت داشته باشیم و بدانیم هدف از تکامل بشر چیست و چرا نیاز به تکامل دارد.

زمانی که عمر جسم مادی بشر به پایان می‌رسد و روح آن را ترک می‌نماید، برای ادامه مسیر تکاملی خود حرکت جدیدی را آغاز می‌کند و در صورتی که به آن درجه از خلوص که معیار مشخص شناخت آن در خارج از محیط مادی و فیزیکی است رسیده باشد، آنگاه به جهان سوم روحی جذب می‌شود. گاه اتفاق می‌افتد که ارواح نمی‌توانند به درجات بالاتر و یا بعبارتی دیگر، به درجه خلوص بیشتر در مسیر تکاملی خود برسند، لذا برای ادامه تکامل مجدداً می‌بایست یکنوع حرکت دیگری را آغاز کنند و این حرکت ترکیب مجدد آن نیرو با ماده و گذرانیدن مسیرهای تکاملی مادی دیگری است.

از آنجا که حرکت همیشه در جهت کمال است، لذا در این تکامل، اهداف خاصی نیز وجود دارند و روح مسیر بهتری را خواهد پیمود. این حرکت‌ها آنقدر تکرار می‌شوند تا اینکه روح بشر لیاقت رسیدن و یکی شدن با انرژی کل و اصلی کائنات را پیدا کند، زیرا هیچ انرژی تکامل نیافته‌ای در خلقت پیدا نمی‌شود که بتواند خود را به روح اعظم کائنات برساند و تا زمانی ک حرکت عقلی در فردی به وجود نیاید، شناخت کافی نیز برای وی پیدا نخواهد شد، لذا به حقایق حیات نیز دست نخواهد یافت و وجود این حرکت‌ها در خلقت و افراد، از بدو تولد وجود دارند و هرگز از بین نمی‌روند.

مسیر تکاملی روح جهت رسیدن به هدف

در این قسمت درباره حالت و وضع روح نسل بشر در حد نیاز افراد صحبت می‌شود که چگونه قبل از تولد هر فردی وجود داشته یا اینکه در زمان تولد هر فرد، به چه صورت از سوی پروردگار عالم، روح به کالبد دمیده می‌شود. برای درک و شناخت این منظور، در مرحلهٔ نخست باید مطلب را از دیدگاه عقلی و فلسفی تحت بررسی قرار دهیم.

هر یک از افراد بشر، به طور کلی، در وجود خود دو نوع فطرت دارد. یکی از آنها

ذاتی و دیگری اکتسابی است.

فطرت ذاتی هر فرد از بدو تولد در وجود او قرار دارد و فطرت اکتسابی را در اثر مرور زمان از محیط‌های اطراف خود و به تدریج در طول عمر کسب کرده است. علاوه بر این دو فطرت که اصل ذات و وجودی رفتار نسل بشر را تشکیل می‌دهند، ذات دیگری هم در نسل بشر وجود دارد که فقط مربوط به عقل است و در اثر توازن عقلی است که شیئی نسبت به شیئی دیگر سنجیده می‌شود و چنین اعمال و رفتاری را فقط با بررسی تفکرات ذهنی می‌توان بیان داشت و آنها را سنجید و درک کرد، مانند اختلاف خوب و بد یا زشت و زیبا را فقط توسط شناختهای محیط و برداشتهای عقلی می‌توان از هم تفکیک نمود. وگرنه در جهان نه چیزی زشت مطلق است نه زیبای مطلق، چون شناخت‌ها و سلیقه‌ها هستند که آنرا در اشخاص بوجود می‌آورند.

زمانی که به ذات و وجود ماده می‌نگریم، به وضوح درمی‌یابیم که علاوه بر وجود ماده در وراء کلیه عناصر مادی، واقعیات عالی‌تری به نام روح و عقل نیز قرار دارند و در اصل این دو عامل هستند که باعث به وجود آمدن ذات وجودی و قدرت شناسائی آنان می‌شوند و به هر یک از آنها شکل واقعی حیات و زندگی کردن را می‌دهند و در زندگی هر فرد به سوی اهداف خاصی می‌رود.

هیچ عنصری را در این عالم نمی‌توان یافت که فاقد عقل و روح باشد، لذا هر ماده و موجودی برای بقای خود، حداقل نیازمند به وجود و قدرت عقل و یا هر دوی آنها، یعنی عقل و روح می‌باشد.

چنانچه درجه ارتعاش و سرعت موجی روح پس از فرا رسیدن مرگ جسم مادی تغییر نمی‌کرد، به طور یقین، همه افراد می‌توانستند بُعدِ دوم افراد یعنی مردگان را به طور وضوح و با چشم سر مشاهده کنند. اکنون به علت وجود همین اختلافات امواج اثیری و مادی است که ما بسادگی قادر به رؤیت ارواح نیستیم، در حالی که،

همیشه بسیاری از ارواح در اطراف ما در حال آمد و شد هستند.

برای درک بهتر چگونگی سرعت امواج مادی و اثیری، مثال ساده زیر را در نظر می‌گیریم. اگر پره‌های یک بادبزن برقی (یا پرده‌های موتور هواپیما) را در نظر بگیریم، در ابتدا که پره‌ها نمی‌چرخند و به طور وضوح و کامل دیده می‌شوند، وسایلی که در پشت آن پره‌ها قرار دارند، مورد رویت نمی‌باشند. وقتی این پره‌ها را با سرعتی کم به حرکت درمی‌آوریم، از آن پس پره‌ها بطور کامل قابل تشخیص نیستند، ولی احساس می‌کنیم که پره‌ها در حال چرخش می‌باشند. اگر باز هم بر سرعت پره‌ها بیافزائیم، آنها را مانند ابری که دارای هاله‌ای است، مشاهده می‌نمائیم و سمت حرکت و گردش آنها را هم تشخیص نمی‌دهیم. با افزودن به سرعت این پنکه، زمانی می‌رسد که تصور می‌شود پره‌ها در جهت عکس می‌چرخند و چنانچه مجدداً به سرعت آن بیافزائیم، آن حالت ابر مانند بودن حرکت پره‌ها از بین می‌روند به طوری که به خوبی می‌توانیم اشیاء پشت پره‌ها را که قبلاً قابل رویت نبودند، ببینیم.

وقتی روحی به امر خداوند متعال برای به وجود آوردن فرد جدیدی به نطفه‌ای دمیده می‌شود، در این زمان، تن‌پوش اعمال و فعالیت‌های بسیاری را از خود بروز می‌دهد. اکثراً این اعمال و آمادگی‌ها را تن‌پوش از بدو ترکیب دو سلول نر و ماده تا سن هفت سالگی افراد نسل بشر به وجود می‌آورد، تا این که روح به طور کامل بتواند در قالب تن‌پوش و جسم مادی خود جای گیرد و تکامل جدیدی را شروع بنماید.

اگر بدون تعصب‌های قومی و ملی و مذهبی و... به حقیقت تکاملی روح نسل بشر توجه نمائیم، حالت‌های فراوانی را در یک زمینه روحی اشخاص مشاهده خواهیم نمود. فرضاً مشاهده می‌نمائیم که فرزندان یک خانواده از نظر جسمی مشابهت‌های زیادی با والدین خود دارند، ولی از نظر خصوصیات شخصیتی و

خصلت‌های درونی و روحی، کاملاً با والدین خود متفاوتند و حتی در مواقع حاضر و حالتهای بسیاری، گاهی می‌بینیم که کاملاً مخالف خصوصیات اخلاقی آنها می‌باشند. دلیل این امر آن است، روحی که در زمان انعقاد نطفه در رحم مادر حاضر شده و موجب ترکیب دو تخمک نر و ماده به یکدیگر گردیده است،

اولاً: قبلاً در عالم دیگری وجود داشته است.

ثانیاً این روح هیچگونه نسبتی با این پدر و مادر ندارد.

ثالثاً: هر روحی در تکامل مسیر زندگی، برای خود مستقل عمل می‌کند، حال در این راستا فرزند باشد یا مادر و پدر هیچ فرقی ندارد.

رابعاً: این فعل و انفعالات روحی به فرمان خداوند یکتا صورت می‌گیرند و کسی در چگونگی تکاملی و حالتهای موجود آن فرد، دخالتی ندارد.

گاهی اتفاق می‌افتد که فردی به شهر یا کشوری برای اولین بار سفر می‌کند، ولی محیط آنجا را از نظر شناختهای عقلی و ذهنی خود آشنا می‌یابد. چنین امری مؤید این حقیقت است که، دست سرنوشت، این فرد را برای باری دیگری، به نقطه‌ای کشانده تا مشاهدات تکاملی قبلی خود را مجدداً ببیند.

البته برای این امر توجیه دیگری از نظر روحی نیز وجود دارد و آن سفر روح فرد به آن مکان، در زمان خواب می‌تواند باشد.

جدا شدن روح از بدن در هنگام خواب، می‌تواند دو هدف داشته باشد.

هدف اصلی و هدف فرعی.

هدف اصلی آن این است که روح به عالم اثیر سفرکرده و انرژی حیاتی لازم را از عوالم روحی جهت ادامه حیات بدست آورد. در این سفر فقط ضمیر ناخودآگاه همراه روح است.

هدف دوم: زمانی است که روح انرژی لازم را برای ادامه و اداره نمودن حیات روز بعد، از عالم انرژی دریافت کرده و به محیط بازگشته و آنگاه به سیر و سفرهای دیگری می‌پردازد. در این سفرها، ممکن است علاوه بر ضمیر باطن، ضمیر آگاه را

هم روح به همراه خود ببرد و در نتیجه آن رویاهائی که ضمیر آگاه در سفر شب گذشته روح مشاهده کرده است، صبح به یاد آن شخص می‌ماند. (ضمیر ناخودآگاه در اختیار روح و تن‌پوش است، ولی ضمیر آگاه در اختیار جسم مادی و روح می‌باشد.)

شناخت دیگری از حالت‌های تکامل روحی، مربوط به نوابغ و اطفال تیزهوش یا کندذهن و... می‌باشد و آن بدین گونه است. ارواحی که برای ترکیب تخمک در درون رحم حاضر می‌شوند، دلیلی وجود ندارد که فقط از ارواح کره زمین باشند. هر زمان خالق متعال صلاح بداند، روح مترقی‌ای را از یک کره دیگر سماوی برای هدایت و راهنمائی‌های علمی، مذهبی و... به کره‌ای دیگر مأمور و اعزام می‌فرماید. فرضاً زمانی که نیوتون و ادیسیون و... از سوی پروردگار مأمور شدند تا به این کره بیایند و علوم لازم را به بشر یاد دهند، در اصل راه آینده را برای سایر دانشمندان هموار ساختند و مدتی بعد، انیشتن به جهان خاکی اعزام گردید. خود انیشتن نیز راه را برای علوم دیگر هموار کرده است که در آینده ارواح دیگری با تخمک در رحم مادری ترکیب شوند و برای آموزش علوم تازه‌ای، به زمین اعزام خواهند شد.

اعتقادات بسیاری در زمینه وجود و بقای روح از زمانهای بسیار گذشته وجود داشته و همگان معتقد به زندگی ابدی آن بوده‌اند، کما اینکه، در تعالیم هندویی (ودها) آمده است که: «روح بشر متولد نمی‌شود و هرگز نمی‌میرد، در ایام قدیم هم تولدی نداشته است. روح بدون ابتدا و انتها بوده و ازلی است. روح تجدید ولادت ندارد. چنانچه بدنی را بکشند، او کشته نخواهد شد. فقط روح در زمان مرگ، لباس کهنه و مندرس خود را ترک می‌کند و لباسی دیگر و نو می‌پوشد.»

فیثاغورث از اولین دانشمندان قدیمی است که از او درباره اعتقاد به وجود و بقای روح، نوشته‌ای مکتوب در دست است. زیرا او پس از مسافرت‌هائی که به مصر و ایران نمود، به تکامل روح اعتقاد پیدا کرد، ولی بیان این اعتقاد را به دو طریق

خاص اظهار داشته است: «یکی برای خواص و کسانی که جزو شاگردان حوزه او بودند و دیگری برای عوام.» رفته رفته عقیده او باعث به وجود آمدن اعتقاد به تراسخ و تناسخ نیز شد و عوام را به خطای فاحشی انداخت و آن این بود که روح تدریجی و مداوم است، بدون این که از مقام و منزلت خود تنزل نماید یا رتبه‌ای پست‌تر از رتبهٔ قبلی خود را داشته باشد. ولی برای افراد عامی اینطور توضیح داده بود که ارواح پست و بدکار، در مراتب دیگر، در قالب مخلوقات پست حیوان مانند، ولادت خواهند یافت.

یکی از شاگردان فیثاغورث این حالت را برای عوام چنین بیان کرده بود: «نظر به عقیدهٔ تناسخیون، بایستی یک عقوبت موقتی برای ارواح قائل بود، زیرا در این نقل و انتقالات، ارواح مردان ترسو و جبون، بعد از مرگ جسم مادی، به بدن زنان حقیر و بدبخت منتقل می‌شوند و ارواح جانی و قاتل، در قالب حیوانات وحشی درمی‌آیند تا در آن دورهٔ زندگی، مجازات اعمال و کرده‌های خود را بچشند. ارواح افراد شهوانی و بی‌عصمت، در قالب خوک و گراز تجدید حیات می‌یابند و ارواح اشخاص عیاش و بوالهوس، در لباس طیور و ارواح مردمان تنبل و بیکاره و جهال و مجانین، به صورت حیوانات بحری درمی‌آیند.»

افلاطون نیز عقیده پیروان فیثاغورث درباره اعاده روح و تکامل روحی را قبول داشت. او بر این عقیده مطالبی افزوده و آن این بود که: «اگر روح ما بخاطر بیاورد که قبل از ورود به بدن مادی، حیاتی دیگر داشته است، چرا باور نکنیم که پس از مرگ همان بدن، متوالیاً به بدن‌های آتیه وارد نشود». او همچنین افزود «ارواحی که خود را از جمیع نواقص مبرا سازند، مقدس شده و دیگر به زمین مراجعت نخواهند نمود».

عقیده عود و تجدید حیات یا تکامل های روحی، درکتاب مقدس تورات به طرز

مستوری بیان شده، ولی درکتاب مقدس انجیل، خیلی روشن و ساده تصریح شده است.

برخی تعالیم مربوط به عود ارواح و عالم پس از مرگ و زندگی‌های متوالی و تکثیر کرات مسکونی در خلقت، به صورت تعالیمی سری که از عوام مستور بوده و به گروه خاصی از علما و دانشمندان بنی‌اسرائیل (یهود) آموزش داده می‌شده، در کتاب کابالای (KABBALH) مضبوط و مندرج است.

کلیات جامع دیگری از این مسائل درکتاب دیگری به نام زهار (ZOHAR)که در اوائل قرن سوم میلادی (۱۲۱ م) تدوین شده است. درکتابخانه‌های معتبر جهان موجود است که در مورد زندگی دوباره روح مطالب بسیاری در آن نوشته شده است چون روح در یک سفر نمی‌تواند به هدف اصلی خلقت برسد.

در انجیل مقدس آمده است که سنت ژان (SAINT JEAN) و نیکودِم (NECODEME) درباره به دنیا آمدن مجدد بشر از حضرت عیسی سئوال می‌کنند و حضرت در این‌باره چنین می‌فرماید: «به طور تحقیق به شما خبر می‌دهم احدی نمی‌تواند وصل به مبدأ شود، مگر اینکه تجدید زندگانی حاصل کند». نیکودم درست ملتفت نمی‌شود و مجدداً سئوال می‌کند. حضرت در جواب وی می‌فرماید: من به شما می‌گویم اگر کسی مجدداً به دنیا نیاید (تجدید حیات نکند) ممکن نیست بتواند داخل حوزه سلطنت خدائی بشود. شما ابداً تعجب نکنید از آنچه که به شما خبر می‌دهم. شما هم باید دوباره متولد شوید. روح آرزومند جائی است که مناسب اوست. شما هم حس می‌کنید، ولی نمی‌دانید ازکجا آمده و به کجا می‌روید.»

دانشمندان و روح‌شناسان مختلفی در طی قرون مختلف و مخصوصاً در قرن گذشته، درباره تکامل روحی مطالعات بسیار نموده‌اند. به طوری که خود ارواح در علم روحی جدید حقایق حیات و تکامل یافتن روح را جهت رسیدن به هدف به

صورت امری بدیهی و لازم می‌دانند.

روحی که از طرف خداوند متعال بر کالبدی دمیده می‌شود تا نطفه اولیه را به وجود آورد، باید در حد تکامل ذاتی خویش باشد تا این که بتواند نمونه‌ای از ذات خود را برای مسیر تکاملی دیگر خلق کند، یعنی روحی که برای انعقاد نطفه در کالبد نسل بشر دمیده می‌شود، با روحی که جهت به وجود آوردن یک حیوان حاضر می‌گردد، نمی‌تواند دارای یک ریشه تکاملی باشد.

زمانی که به زندگانی گیاهان و حیوانات توجه می‌نمائیم، متوجه تیره و دسته‌بندی‌های خاصی در آنها می‌شویم که اعضاء آنها در اثر آمیزش‌های جنسی، می‌توانند از یکدیگر بارور شده و موجودی را با شکل جدیدتر یا همانند خود به وجود آورند. مانند سگ و گرگ، اسب و الاغ، الاغ و گورخر و...، ولی از نزدیکی نسل بشر با حیوانات، فرضاً میمون که از نظر ظاهری نزدیکترین گونه حیوانی به بشر است، نطفه‌ای به وجود نمی‌آید، زیرا روح این دو موجود، که به وجود آورنده واقعی جسم مادی آنها است، از یک جنس نیستند، یعنی روح بشر دارای سیاله‌های قوی و سیر تکاملی بیشتری نسبت به میمون است و قدرت‌های روحی نسل بشر، به مراتب بیش از قدرت روحی میمون است، لذا روح نسل بشر باید به صورت مخلوق تکامل یافته‌تری حیات پیدا کند.

عنصر هوشمندی که در نسل بشر وجود دارد، بدواً از روح اولیه وی سرچشمه گرفته است و برای این که این عنصر لطیف و الهی از اول خلقت خود بتواند شایسته مقام عالی‌ترین موجودات خلقت، یعنی ذات انسان اولی در نسل بشر گردد، تا به هدف اصلی خلقت برسد، می‌بایست مسیرهای نردبانی شکل ترقی و تکاملی را در دورانهای مختلف طی نماید و در این مسیر باید تا حدود ۸۶۰۰۰۰۰ بار این مسیرها را از جمادی بپیماید تا روزی بتواند به مقام و مرتبه‌های والای روحی انسانیت اولی

برسد و پس از آن به اصل خود مراجعه نماید و به هدف برسد.

اگر بدقت به زنجیره‌های بهم پیوسته عناصر و موجودات خلقت بنگریم، متوجه می‌شویم که تمام موجودات و حیوانات جاندار، به ترتیب از تک یاخته گرفته تا حیوانات پرسلولی، هرچه در حلقه زنجیره‌ای بالاتری قرار می‌گیرند، توانائی برخورداری از هوشمندی برتری را بدست می‌آورند، ولو این که این مقدار بسیار ناچیز باشد و هرچه درجه هوشمندی مخلوقی بیشتر باشد، جسم مادی آن حیوان هم نسبت به حلقه زنجیر تکاملی قبل از خود، کاملتر می‌باشد و در این مسیر، هوشمندی را بنام نسل بشر در اشرف مخلوقات این زنجیر تکاملی می‌بینیم.

گروهی از حیوانات که در حلقه‌های پائین‌تر زنجیر تکاملی قرار دارند، از نظر برخی حواس و احساس، نسبت به نسل بشر برترند، ولی این برتری فقط برای ادامه حیات آنها است. اگر این حیوانات دارای چنین احساس یا حواسی نبودند، مسلماً در زندگی نمی‌توانستند نیازهای حیاتی و بقائی خود را بدست آورند.

خداوند متعال به بشر قوهٔ عقل و هوش و روح کامل عنایت فرموده که با آن بتواند هرآنچه را که نیاز دارد بسازد و در خدمت خود درآورد و به اهداف عالیه دست یابد ولی سایر حیوانات از این نعمت سازندگی و خلاقیت محرومند و به همین علت هم برای بقای زندگی خود، می‌بایست دارای حالت و نیروهای خاص یا ویژه دیگری باشند، تا با بکارگیری آنها بتوانند، حیات مادی خود را بگذارند.

خواب درمانی

یکی از بزرگترین اسرار هستی در خلقت نسل بشر، خوابیدن و خواب دیدن او است. چون حالت خواب در این نسل، در اصل یک نوع مرگ موقتی می‌باشد که به تمام افراد دست می‌دهد و با کمی دقت و توجه در این باره درمی‌یابیم که عمل خوابیدن و حالت مرگ، اختلاف چندانی نسبت به یکدیگر ندارند، منتهی در زمان خوابیدن برخی از حرکات فیزیکی بدن تحت کنترل ضمیر ناخودآگاه، به اعمال و فعالیت‌های خود ادامه می‌دهند، ولی در زمان مرگ، حرکات این ارگانها برای همیشه از بین می‌روند.

روح نسل بشر، برای گذرانیدن زندگی، احتیاج فراوانی به انرژی کسب شده از جانهای روحی دارد، لذا بهترین زمان دریافت انرژی، هنگام خواب است، چون روح در این زمان بطور آزادانه می‌تواند برای کسب انرژی‌های لازم، خود را به عوالم روحی برساند و انرژی لازم را از آنجا کسب نماید و اگر اختیار خوابیدن را به هر طریقی از افراد سلب نمایند، می‌بینیم که بتدریج حالتهای روحی بسیار بدی در آنها مشاهده خواهد شد که در نتیجه گاهی منجر به جنون یا مرگ آنان می‌شود تا در این حالت جدید، روح بهتر بتواند جهت کسب انرژی و ادامه حیات، جسم مادی را ترک نماید.

اختلاف این حالت با خواب در این است که، هنگام بروز حالت جنون و عصیانهای روحی، تعدادی از ریسمانهای نقره‌ای از بدن جدا شده و روح می‌تواند بدین وسیله خود را در شرایط متعادل‌تری، برای کسب انرژی نگاه دارد، ضمن اینکه با انجام چنین اعمالی، جسم در حالت نامتعادل قرار می‌گیرد، ولی در خواب، این ریسمانها امتداد می‌یابند و گسیختگی در آنها وجود ندارد.

گاهی در عصیانهای روحی، ممکن است ریسمانهای نقره‌ای از بدن جدا شده و پس از مدتی مجدداً ارتباط خود را با جسم مادی برقرار کنند و فردی که مدتها در حالت جنون و یا دگرگونیهای روحی بسر می‌برده است، حالت عادی خود را بازیابد و گاهی هم روح اجازه این اتصال را نمی‌دهد و تا آخر عمر، این ریسمانها به جسم مادی متصل نمی‌شوند و در نتیجه این اشخاص تا پایان زندگی، در حالت بخصوصی از جنون یا ناراحتی‌های روحی بسر خواهند برد.

اگر کسی قصد خوابیدن دارد و ما نظاره‌گر جسم مادی او در آن موقع باشیم، در یک زمان بخصوص، حرکت جزئی و کاملاً مشهودی را در جسم مادی وی مشاهده می‌کنیم و با شروع این حرکت باید بدانیم که او از این زمان به بعد است که به خواب کاملی فرو می‌رود و این حرکت مؤید این است که روح از جسم فاصله گرفته و در این زمان جسم و روح توسط ریسمانهای نقره‌ای در یک خط مستقیم قرارگرفته‌اند و این حرکت به دلیل کشش‌های حرکتی روح به وجود می‌آید.

زمانی که فردی در بیداری بسر می‌برد، ضمیر آگاه وی در حالت فعالیت است و ضمیر ناخودآگاه، فعالیت مشهود چندانی را از خود بروز نمی‌دهد، ولی در زمان خواب وظائف این دو ضمیر کاملاً تغییر می‌یابد، یعنی در این شرایط، ضمیر آگاه در حال استراحت است و ضمیر ناخودآگاه موجب درک و شناخت‌های فرد در زمان خواب و رویاهای او می‌گردد و این دو ضمیر، معمولاً با یکدیگر همکاری مستقیم و دائم ندارند.

هر فردی جهت تقویت قدرت‌های ارادی و دستیابی به ضمیر ناخودآگاه خود در زمان خواب، می‌تواند با اجرای تمرین و روشهای خاصی، فاصله بین ضمیر آگاه و ناخودآگاه را نزدیکتر نماید. بطوریکه حالت قبلی ضمیر آگاه را که در حال استراحت، رابطه چندانی با ضمیر ناخودآگاه ندارد، تغییر دهد بگونه‌ای که ضمیر آگاه را در زمان خواب، آگاه سازد و ضمیر ناخودآگاه را در مسیر خواسته‌های خود،

در زمان بیداری، به فعالیت وادارد، یعنی زمانی که فردی در بستر خود آرمیده و آماده خوابیدن است، با روش خود تلقینی و بطور آگاهانه، از ضمیر ناخودآگاه خود بخواهد تا تمام رویاهایی راکه در زمان خواب مشاهده می‌کند، به ضمیر آگاه انتقال دهد تا پس از بیداری، فرد آنها را بیاد داشته باشد، زیرا اکثر رویاهایی راکه افراد در زمان خواب مشاهده می‌کنند، در زمان بیداری فراموش می‌شوند، بطوریکه آنها نمی‌توانند حتی ذره‌ای از آن رویاهایی راکه چند لحظه پیش شاهد آن بوده‌اند بیاد آورند.

دلیل فراموشی رویاها پس از خواب، یک امر فیزیکی و طبیعی است. چون بشر در عالمی زندگی می‌کند که از امواج گوناگون بوجود آمده است و مشاهدات و رویاهای وی نیز چیزی خارج از قاعده و قانون امواج نمی‌باشد و در این حالت، امواج و فرکانسهای مشاهدات ضمیر ناخودآگاه، در درون امواج اثیری با ضمیر آگاه که در امواج محیط مادی است مطابقت ندارند، یعنی بشر در زمان خواب، مشاهدات خود را با امواج دیگری تشخیص می‌دهد و یا آنها را می‌شنود و یکی از مهمترین دلایل فراموش‌کردن رویا پس از خواب، عدم تجانس امواج زمان خواب و بیداری است.

وقتی که قبل از خوابیدن به ضمیر آگاه و ناخودآگاه خود تلقین کنید که موقع خواب جسم مادی، این دو عنصر عقلی با یکدیگر همکاری نزدیک داشته باشند و تمام رویدادها را به یکدیگر انتقال دهند، هدف نزدیک نمودن فرکانسهای عقلی این دو عنصر نسبت به یکدیگر است تا بتوانند پس از خواب، خاطرات رویاها را به هم انتقال دهند.

یکی دیگر از دلایل وجود اختلاف موجی بین این دو ضمیر این است که، فرکانسهای رویا، از امواج عوالم روحی یا اثیری هستند و در زمان بیداری نمی‌توانند مورد استفاده در عالم بیداری با امواج محیط مادی قرار گیرند.

برای اینکه فردی بتواند در زمان خواب از وجود این رویاها باخبر گردد، می‌بایست پیش از خوابیدن، چندین بار به ذهن خود بقبولاند که، ضمیر ناخودآگاه وی در خواب، تمام رویاها را به ضمیر آگاه انتقال دهد. بطوریکه فردا صبح پس از خواب، کلیه آنها را به یاد داشته باشد. این عمل را هرشب قبل از خوابیدن باید آنقدر انجام داد تا زمانی فرا رسد که هر روز صبح پس از خواب، بتوانید تمام خاطرات رویاهای شب گذاشته خود را بطور کامل بیاد آورید.

زمانی که فردی موفق شد نحوه خواب دیدنهای خود را تحت کنترل ارادی ضمیر آگاه خویش درآورد، از آن پس می‌تواند برخی از ناراحتیهای جسمی و روحی خویش را در زمان خوابیدن بوسیله ضمیر ناخودآگاه درمان کند. یعنی در موقع خوابیدن از ضمیرهای خود بخواهد که، در خواب به یکدیگر کمک کنند و ناراحتی‌های جسمی و روحی و روانی را از شخص دور نمایند و پس از مدتی، در این زمینه حتماً موفق خواهند شد.

شفابخشی توسط قدرتهای روح

اکثریت قریب به اتفاق افراد نسل بشر نسبت به قدرت‌های روحی خود، شناخت کافی و آگاهی چندانی ندارند و بهمین علت هم تنها متکی به نیروهای جسم مادی و یا خرج کردن پول‌های فراوان می‌باشند تا بتوانند ناراحتی را از بین ببرند. اگر آنان قدری بخودشناسی بپردازند و از قدرتهای ذاتی خود آگاهی یابند، به زودی درخواهند یافت که، علاج اکثر ناراحتی و بیماریهای آنها، در درون حالتهای مختلف روحی و جسمی خودشان نهفته است، ولی بعلت عدم اطلاع صحیح در این مورد، برای دفع آنها باین و آن مراجعه می‌نمایند.

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد

آنچه خود داشت زبیگانه تمنا می‌کرد

اگر بخواهیم در بین نیروهائی که در زندگی بشر دخالت مستقیم یا غیرمستقیم دارند، قویترین آنها را انتخاب کنیم، مسلماً باید برای قدرتهای روحی، بیشترین امتیاز را قائل گردیم.

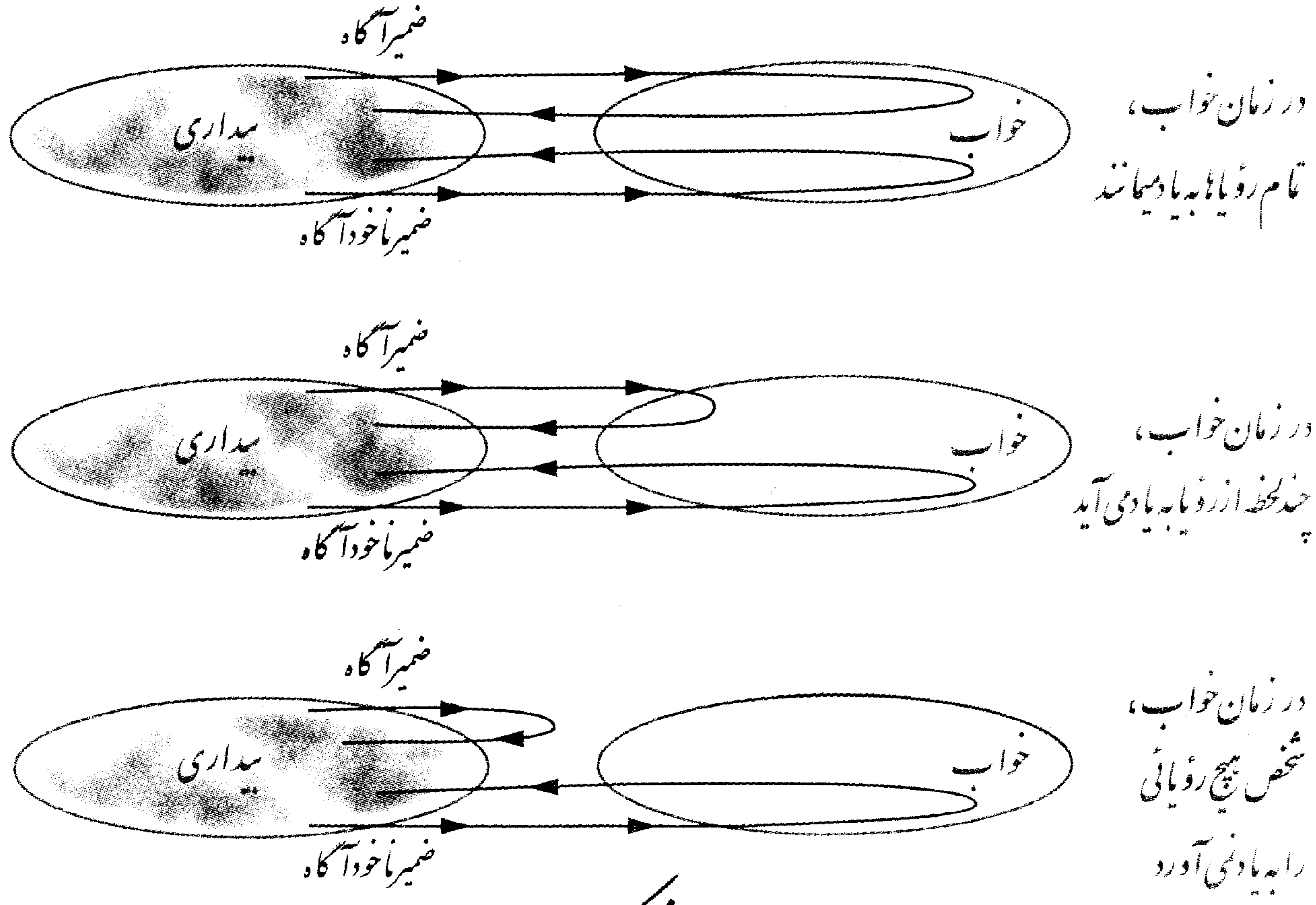
اگر بدلائلی قدرت‌های روحی فردی کاهش یابد، تغییرات منفی و حالت‌های افسردگی و ناامیدی و یأس، بسرعت در چهره او هویدا می‌گردد. و چنانچه این حالت ادامه پیدا کند، پس از مدتی موجب نوعی سرخوردگی یا جنون در افراد می‌گردد و برعکس، اگر به فرد ضعیف و بیماری روحیه کافی داده شود، پس از مدتی تبدیل به شخصی سالم و پرجرأت و مقاوم می‌شود.

زمانی که فردی دارای روحیه‌ای قوی باشد، بین بافت‌ها و سلول‌های عصبی وی، همکاری بیشتری بوجود می‌آید و در نتیجه قدرت بازدهی فرد در هر کاری افزایش پیدا می‌کند.

عمل و علم شفابخشی روحی، بتوسط امواج الهی و ماورائی، بطور روزافزون در سراسر جهان در حال گسترش است. زیرا از نظر علمی امروزه این مطلب به اثبات رسیده است که بسیاری از بیماریهای عصبی، روانی، روحی و حتی جسمی، نه تنها با مصرف داروهای مختلف شیمیائی یاگیاهی درمان نشده‌اند، بلکه مصرف بیش از حد یا بی‌رویه آنها، سبب بروز برخی از ناراحتیهای دیگر هم در افراد مریض شده است، لذا افراد آگاه از نیروهای شفابخش ماوراء، در زمان بروز هرگونه ناراحتی روحی و روانی و حتی جسمی، استفاده کرده و در مرحله نخست، سعی دارند بهنگام بروز بیماریها، به افراد روح درمان و شفادهندگان روحی مراجعه نمایند. چنانچه آنها تشخیص دادند که بیماری آن فرد عضوی است و هیچ وابستگی به اعصاب و روح و روان ندارد، آنگاه به پزشکان متخصص برای معالجه خود مراجعه می‌نمایند و بدون دلیل، معده و بدن خود را تبدیل به انبار انواع و اقسام داروهای معدنی و شیمیایی و... نمی‌کنند و جان خویش را بیهوده نثار نخواهند کرد.

زمانی که فرد شفابخش توسط امواج ماورائی خود به قسمتی از جسم مادی بیمار انرژی بدون خطر می‌دهد، این امواج موجب می‌گردند تا سلولهای عصبی آن عضو یا محل، بتدریج فعال و فعال‌تر گردند، چون وقتی اعصابی که به سلولهای جسم مربوطند، به دلائلی قدرت خود را از دست دادند، آن سلولها بدون دفاع می‌شوند. وقتی سلولی قدرت دفاعی خود را از دست داد، تحت تأثیر هر نیروی منفی و مخرب داخلی یا خارجی قرار می‌گیرد. وقتی فرد شفابخش باین سلولها انرژی می‌دهد، در ابتدا این انرژی‌ها باعث تحریک و فعال کردن رشته‌های عصبی آن عضو گشته و فعالیت این رشته‌ها باعث تقویت و بازسازی سلولهای آن می‌گردد و به حال تعادل برگشتن سلولهای یک عضو نیز، باعث از بین رفتن بیماری و ناتوانی در آن قسمت از بدن یا محل عضوی می‌شود.

اگر افراد بتوانند در زمان خواب بر ضمیرهای خود تسلط یابند، پس از مدتی خودصحبتی قبل از بخواب رفتن و ارسال پیام و تلقینات کافی و لازم، پس از مدتی یقیناً قادر خواهند شد بر اکثر ناراحتی‌های روحی، روانی و حتی جسمی خویش تسلط یابند و حرکات و جابجایی‌هایی را در آن زمان انجام دهند.



علت به یاد ماندن یا فراموش کردن رؤیا در زمان خواب

با عادت‌ها چگونه مبارزه کنیم؟

در ذات بشر قدرت‌های نامریی فراوانی نهفته است که در برخی از شرایط بخصوص روحی، این نیروها بطور مستقیم خودنمائی می‌نمایند و بگونه‌ای وارد عمل می‌شوند و شروع به فعالیت‌هائی می‌نمایند و در همین راستا، از خود واکنش‌هایی را نیز بروز می‌دهند، که گاهی وجود این کنش و واکنشها، بصورت برخی از شناختهای روحی و روانی و... در زندگانی افراد جلوه‌گر می‌شوند و در نتیجه اثرات مثبت یا منفی در وجود روح و جسم مادی و یا زندگانی آنها از خود بجای می‌گذارند که علت بروز آن حالتها برای هر فردی به سادگی قابل درک و فهم نیست.

با شناخت این نیروهای ذاتی است که عده‌ای از افراد می‌توانند تسلط کاملی بر وجود خویش بیابند و بدین وسیله اکثر ناراحتی‌های روحی و جسمی خود را درمان کنند و در برابر هر نوع عمل ناگواری که در زندگانی آنها رخ می‌دهد، از خود مقاومت و ایستادگی نشان دهند و با بروز عکس‌العمل‌های درست و بموقع و منطقی، بر تمام مشکلات بوجود آمده خود تسلط یابند.

زمانی که فشارهای روحی به بعضی از افراد که تاب مقاومت و یا عکس‌العمل منطقی و درستی را در مقابل آن ندارند وارد می‌شود، در همان محلی که هستند، آرام می‌نشینند و تمام عضلات جسم مادی خود را شل و آزاد نموده و جسم مادی را رها می‌سازند تا اینکه نتوانند عکس‌العمل فیزیکی در مقابل بروز آن واقعه از خود بروز دهند و یا از شدت ترس و وحشت به این حالت می‌افتند. در صورتی که اگر در زمان بروز مشکلات و ناراحتی‌های جمسی و روحی بتوانند کمی ایستادگی از خود نشان بدهند و فشارهای محیط و زندگی را تحمل کنند، زمان به یاری آنها خواهد

شتافت و حتی آن فشارهای زندگی را، خود زمان تحمل می‌نماید، بطوریکه مرور زمان باعث می‌گردد تا آن ناراحتی‌ها به تدریج بدست فراموش سپرده شده و پس از مدتی از خاطرات پاک گردند زیرا ضمیر ناخودآگاه به کمک زمان آمده است.

هر فردی در زندگی واکنش ویژه‌ای در برابر بروز رخدادهای ناگهانی از خود نشان می‌دهد برخی از اعمالی را بروز می‌دهند فرضاً عده‌ای از افراد با سیگار کشیدن خود تصور می‌کنند که به مقابله با آن اتفاق ناگهانی می‌روند و از نظر ظاهر ادعا می‌کنند آرام می‌شوند و برخی خشمگین می‌گردند و در نهایت عصبانیت تصمیم‌هایی که اغلب آنها غلط هستند می‌گیرند و گروهی هم با راه رفتن‌های سریع با اتفاقات ناگهانی برخورد می‌کنند تا به آرامش برسند یا شیوه و روشهایی را دنبال می‌کنند.

هدف از بیان مطالب فوق این است که، اکثر افراد در زمان بروز اتفاق و یا ناراحتی‌های مختلف، برای مدتی در خود فرو می‌روند و پس از سپری شدن آن زمان کوتاه، عمل یا عکس‌العملی را در مقابل آن ناراحتی‌ها از خود بروز می‌دهند.

اقدامات اولیه‌ای را که این قبیل افراد، پس از بروز آن ناراحتی‌ها از خود نشان می‌دهند: مانند حرکت کردن، سیگارکشیدن و بی‌حرکت شدن یا سر به جیب فرو بردن و...، مسلماً نباید به حساب تصمیم‌گیری صحیح یا نادرست آنها در آن زمان گذاشته شوند، بلکه این حرکات غیرارادی و اقدامات ناخودآگاه، فقط به این علت در افراد بروز می‌کنند که از بار فشارهای اولیه‌ای که بطور ناگهانی بر آنها وارد شده است تا حدی کاسته شود.

افرادی که در اثر بروز هرگونه ناراحتی، از خود نوعی ضعف نشان می‌دهند و برای کاهش فشارهای وارده، به روشهای نادرست و حرکات و اعمال زشتی مانند روی آوردن به مسکرات و دودها متوسل می‌شوند، از این حقیقت غافلند که عکس‌العمل کارهای غیرمنطقی آنها گاهی باعث می‌گردد تا علاوه بر اینکه درد و

گرفتاری و ناراحتی‌هایشان برطرف نشود، بلکه در اثر استفاده از وجود افیونهای محرک و خانمانسوز گرفتاری و درد تازه‌ای را برای خود بوجود آورند و سلسله اعصاب آنها نیز بصورت دائمی تحریک شود و بزودی در برابر واکنش این تحریکات، اثرات خطرناک و مهلک دیگری را برای خود تدارک ببینند، به نحوی که این ناراحتی‌های جدید تا آخر عمر گریبانگیر آنها گردد.

معمولاً کمتر کسی می‌تواند وجود خود را از زیر بار فشار و ناراحتی‌های بوجود آمده ثانوی که به دلیل ناآگاهی و جهت دستیابی به آرامشی موقتی پدیدار شده‌اند، رهایی دهد. لذا پس از سپری شدن یک زمان کوتاه، ناراحت اصلی از بین می‌رود، ولی شخص به حالت جدیدی معتاد شده، و در منجلاب درد و رنج فرو می‌رود، و اطرافیان، او را یقیناً رها می‌کنند که سایر افراد خانواده یا نزدیکان دچار چنین ناراحتی نشوند.

برخی از اعتیادهای بشر در زندگی او یکنوع حالت عادت است و گروهی هم بصورت یک بیماری درمی‌آیند، که همگی آنها دارای ریشه‌های روحی و روانی هستند و ارتباط چندانی با جسم مادی آنان ندارند.

بنابراین، در مواقعی که اقدام به ترک دادن اعتیاد این دسته از افراد می‌شود، بایستی درمان جسمی و روحی آنها با هم انجام گیرد، تا پس از بهبود یافتن جسم، کشش‌های غیرارادی روحی هم در آنها از بین برود. زیرا در این شرایط، فقط درمان و تقویت جسمی، هیچگونه تأثیری در بهبود کامل آنها ندارد.

افراد معتادی که پس از مدتی توانسته‌اند خود را از شر آن بلای خانمانسوز برهانند، می‌بایست تا مدتها وجود مادی و روحی خود را بطور دائم آرام سازند و درصدد ماجراجویی و بهانه‌گیری برنیایند و رفت و آمد خود را با افراد بد و حقه‌باز و بدون گذشت و معتاد و... قطع کنند و کوشش نمایند تا در تمام مدت، عضلات جسم مادی خود را شُل و آرام نگهداشته و همیشه چهره خندان و شادی را بخود

بگیرند و هر وقتی که تنها بودند، در مکان آرامی بنشینند و با چشمان بسته به مناظر خوب و زیبا و اتفاقات مثبت زندگی فکر کنند و اجازه ندهند که افکارشان در پیرامون مسائل و مناظر بد دور بزنند.

انجام چنین اعمال ذهنی و جسمی و تخیلی، موجب می‌شوند که تطابق عقلی و حقیقت‌بینی، به نحوی بین جسم مادی و قوای عقلی و روحی بوجود آید. پس از مدتی ادامه تمرینات ذهنی و روحی و جسمی افراد می‌توانند مسیر حرکت این دو عنصر ذاتی، یعنی روح و جسم را کنترل کنند و آنها را در یک جهت مثبت و سازنده راهنمایی نمایند. پس از زمانی که این افراد توانستند از نیروی ذهنی و عقلی خود کمک بگیرند و به نحوی در آنها نفوذ کنند، می‌بایست ضمن اجرای تمرینات قوه اراده و ذهن و تخیل، روش خود هیپنوتیزمی را به آنان آموخت و روزانه حداقل دوبار و هر مرتبه نیم ساعت خود را تحت نفوذ و قدرت نیروهای هیپنوتیکی و خودتلقینی خویش درآورند. در صورتیکه کلیه تمرینات آنها از روی میل و خواست باطنی صورت گرفته و در آن هیچگونه اجباری وجود نداشته باشد، پس از مدتی کوتاه خواهند توانست یک هماهنگی مناسب و خوبی را بین جسم مادی و قوای عقلی و روحی خود بوجود آورند که این هماهنگی‌ها باعث می‌شوند تا ضمیر آگاه بر ناخودآگاه چیره شده و خواسته و تنش‌هایی که به طور ناخودآگاه پس از ترک اعتیاد در افراد بوجود می‌آیند، برای همیشه از بین برود و فرد معتاد بتواند به زندگی عادی خود برگردد.

در زمان مراقبت از بیمار برای ترک اعتیاد، در مدت سه هفته اول باید او را در حالتی نگاه داشت که مرتب در حال التماس و خواهان غذا باشد و غذا به اندازه‌ای به وی داده شود که فقط او ازگرسنگی نمیرد، در این شرایط نباید به خواستهای او توجهی کرد و چنانچه در حالت بی‌تابی فراوان بود، در فاصله غذاها می‌توان دو یا سه لیوان دوغ که از ماست شیرین تهیه شده است، در اختیارش قرار داد، زیرا اگر این

افراد در مضیقه خوراکی باشند، کمتر به یاد اعتیاد گذشته و خوش‌گذرانی و لذت‌دادن به جسم مادی خود می‌افتند، لذا پس ازگذشت هفته سوم می‌توان کمی غذاهای آنها راکاملتر نموده و از هفته پنجم آنها را در تمام غذاهای خانواده شریک کرد تا در حد نیاز از غذاهای مختلف استفاده کنند.

این روش غذایی برای معتادین، بصورت تجربی و عملی بدست آمده و تابحال چندین بار آزمایش گردیده و نتیجه بسیار خوب و ثمربخشی بدست آمده است. زمانی که افراد خانواده توانستند او را چون سایر خانواده خود بپذیرند و تفاوتی بین وی و دیگران قائل نشوند، این اشخاص در خود نیروی اتکاء به نفس و غرور تازه‌ای احساس خواهند کرد و با انجام عملیات ورزشی و تمرینات تقویت ذهن و اراده، بزودی خواهند توانست بر وجود عقلی خود مسلط شوند و اعتیاد گذشته را بکلی و برای همیشه بدست فراموشی بسپارند. از این زمان به بعد، افراد خانواده نباید در مورد معتاد بودن او را سرزنش کنند یا آن زمان را به وی گوشزد نمایند و هر روز باید به او بگویند، که حالت جسمی قوی‌تر از دیروز دارد و روحیه وی کاملاً تغییر یافته و سلامت کامل روح و جسم و روان را بدست آورده است.

در طول زمان درمان بیمار معتاد نباید کسی از نزدیکان و خویشان به دیدار وی بروند و باید همیشه تنها باشد. بیمار باید تا سه ماه پس از درمان تحت کنترل و مراقبت شدید و آموزش‌های قوای جسمی و روحی قرارگیرد، لذا برای درمان کردن یک معتاد از چنگال درد و رنج اجتماعی، باید به تقویت قوای روحی و عقلی و تقویت قوای جسمی و مادی وی پرداخت. تا اینکه عمل درمان در وی سودمند باشد، در غیر اینصورت نتیجه‌ای از ترک دادن یا ترک کردن اعتیاد، بدست نخواهد آمد و پس از مدتی مجدداً معتاد به ادامه روش و رفتار گذشته خود می‌پردازد.

افراد چگونه تحت تأثیر امواج قرار می‌گیرند؟

همانگونه که در جهان هر یک از افراد بشر دارای صفات و مشخصات جداگانه‌ای مخصوص به خود هستند و حتی از نظر جسمی، قیافه یا خطوط دست هرکس مشابهی ندارد، درجه نفوذپذیری و تأثیرگذاری هم با یکدیگر متفاوت است. به همین علت هم، افراد به نسبت‌های کم یا زیاد، تحت نفوذ تلقین یا انرژی‌های محیط یا دیگران قرار می‌گیرند.

بعضی‌ها بسهولت به خوابهای مغناطیسی می‌روند و برخی دیگر مقاومت بسیاری در این زمینه از خود نشان می‌دهند و خیلی دیرتر از دیگران بخواب می‌روند و یا اصولاً تحت تأثیر قرار نمی‌گیرند و بخواب نمی‌روند، بین این دو، افراد بسیاری نیز وجود دارند که می‌توانند توسط عامل به خواب‌های سبک، بی‌حسی، بی‌خبری و خلسه برده شوند.

در خوابهای مصنوعی گاهی مشاهده می‌شود که عده‌ای از اشخاص را نمی‌شود در جلسات اول بخواب برد، ولی با تجدید جلسات (نهایتاً تا ۳۰ جلسه) تأثیرگذاری، معمول مقاومت خود را بتدریج از دست می‌دهد و تأثیرپذیر خواهد شد. در این مواقع تمایل قلبی معمول در کاستن تعداد جلسات تأثیر بسزائی دارد، زیرا وقتی بیمارانی از این نوع، به امید بهبودی خود نزد عامل می‌روند، بمراتب زودتر از زمان سلامت بخواب برده می‌شوند، ولی بطورکلی، افرادی هستند که در مقابل عامل مقاومت می‌کنند و سعی دارند که به خواب مصنوعی نروند و در این زمان، عامل عمل مثبتی در همان جلسه اول نمی‌تواند انجام دهد.

در زمینه تأثیرگذاری، تجربه ثابت کرده است که تقریباً بین ۱۰ تا ۲۰ درصد افراد، به خوابهای سنگین فرو می‌روند و مابقی آنها در خواب‌های سبک‌تری قرار

می‌گیرند. کسانیکه به خوابهای سنگین می‌روند، در این حالت می‌توانند تحت عمل جراحی بدون درد قرار گیرند، ولی در خوابهای سبک نمی‌توان افراد را تحت درمان جراحی و... قرار داد، زیرا در این شرایط، عامل بطور کامل بر ضمیر باطن معمول نفوذ ننموده است تا مطالب مورد نیاز خود را بتواند در اختیار ضمیر قرار دهد.

افرادی که قدرت نفوذپذیری یا تلقین‌پذیری کمتری دارند، پس از اینکه چندین جلسه تحت تأثیر نیروهای عامل قرار گرفتند، بتدریج قادر می‌شوند به خوابهای سنگین‌تری دست یابند. بعضی از افراد، معمول گروهی هستند، یعنی بطور انفرادی تحت تأثیر عامل قرار نمی‌گیرند، ولی در بین جمع، تأثیرپذیر می‌شوند، زیرا امواج موجود در جو و محیط جلسه، باعث می‌گردد تا درجه تأثیرپذیری اینگونه افراد افزایش پیدا کند. چون این اشخاص از اینکه به تنهایی تحت تأثیر فردی بنام عامل قرار گیرند، ترس دارند، ولی وقتی در جمع یا در بین چند نفر باشند، وحشت آنها از بین می‌رود و براحتی تحت‌تأثیر قرار می‌گیرند و بخواب می‌روند.

گروهی از افراد،توانائی نفوذپذیری دارند، ولی مشاهده می‌شود که توسط یک عامل بخصوصی به خواب نمی‌روند. علل آن ممکن است بشرح زیر باشد:

۱ ـ عامل به کار خود تسلط ندارد.

۲ ـ تلقینات را بطور ناقص انجام می‌دهد.

۳ ـ لکنت زبان دارد و مطالب را بطور کامل نمی‌تواند به معمول بیان نماید.

۴ ـ ممکن است برخی از عاملین دارای حالت‌هائی باشند که توجه سوژه را بخود جلب نمایند. فرضاً عاملی که پلک چشم‌های خود را مرتب بهم می‌زند، و یا بصورت عادتی چشمک می‌زند و...، در این حالت تأثیرگذاری عامل کم می‌شود.

۵ ـ زمانی که خود عامل دارای ناراحتی و عدم تعادل و آرامش باشد نمی‌تواند سوژه را بطور کامل تحت کنترل و اراده خود درآورد، زیرا سوژه براحتی به حالات وی آگاه می‌شود و تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد.

۶ ـ رابطه بین عامل و معمول بسیار مهم است، چون زمانی که عامل با فردی شوخی دارد یا بسیار صمیمی است، معمول دیرتر تحت نفوذ تلقینات وی قرار می‌گیرد و یا توسط آن عامل اصولاً به خواب نمی‌رود.

۷ ـ شخصیت عامل و شهرت و وضع ظاهری او تأثیر زیادی در حالت روحی معمول از خود بجای می‌گذارد و زودتر تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

تأثیرگذاری و تأثیرپذیری در افراد گوناگون مختلف است. فرد عامل بایستی با اتکاء به نفس و اطمینان باینکه روش وی حتماً در معمول مؤثر واقع خواهد شد دست به اقدام عمل نفوذگذاری بزند در غیر اینصورت، موفقیتی نخواهد داشت.

تأثیر امواج مثبت و منفی در افراد

زمانی که با افراد پرخاشجو یا پرخاشگر روبرو می‌شوید و احتمالاً به دلایلی مورد عتاب و هتک حرمت از طرف آنان قرار می‌گیرید، بایستی سعی نمائید با خونسردی کامل حرفهای پوچ و زشت آنها را نادیده بگیرید و بطور آرام و بدون درگیری، از آن صحنه دور گردید و سپس تمام خاطره‌هائی که آن فرد مزاحم یا ناراحت در شما بوجود آورد را از خاطره خود دور کرده و آن اتفاقات رخ داده را بفراموشی بسپارید و نگذارید که آن بر خودها، در وجود شما جای‌گیر شوند و به ضمیر ناخودآگاه انتقال یابند، چون در غیر اینصورت، فکرهای باقی مانده از اینگونه رفتارها و کار زشت و غیر انسانی در ضمیر، روزی باعث عذاب شما خواهند گردید.

در مواردی که فردی گستاخ و پرخاشگر و یا بی‌بهره از ادب و خرد لازم، باعث ناراحتی فردی گردد یا با سنگ و چوب و امثالهم به وی حمله‌ور شود، بایستی با یک روش عقلی و بدون درگیری، فرد عاقل آن محیط را ترک کند و قدری پس از دور شدن از آن صحنه، شروع به ایجاد اندیشه‌های مثبت در ذهن خود نماید. فرضاً با خود بگوید" خدا را شکر که توانستم صحیح و سالم از چنگ آن فرد نادان و فاسد رهائی یابم، اگر او وسیله دیگری در دست داشت، ممکن بود مرا مضروب کند یا

بمن صدمات جسمی بدی وارد آورد" این تلقین‌های مثبت و آرام‌کننده ذهنی باعث می‌گردند، که آن افکار بد و ناراحت‌کننده، نتوانند با همان شکل مزاحم و دردآور و منفی، در ضمیر ناخودآگاه جای بگیرند.

در هنگام مراجعه با افراد عصبانی و تندخو، راه منطقی و عاقلانه اینست که از او بسادگی و بدون درگیری بگذرید و در نهان خود برای او آرزوی سلامت و سعادت نمائید، زیرا با آرزوی سعادت و سلامت روحی و روانی یا جسمی برای چنین افرادی، توانسته‌اید. از انجام آن عمل بد دوری نمائید و هم علاوه بر آن، از بجا ماندن تأثیر بد در ضمیر خود جلوگیری بنمائید، و باید بدانید که آرزوی سلامت و خوبی برای دیگری کردن، روزی عکس‌العمل مثبت آن به شما برخواهد گشت، زیرا گذشت کردن درباره دیگران، یکی از قدرت‌های مفیدی است که از طرف خداوند به بشر عنایت گردیده است.

گذشت کردن در هر زمینه‌ای موجب آرامش خیال و روح در افراد می‌گردد، چون آنچه را که در زندگی ما رخ می‌دهد، تا آخر عمر نباید دنبال کرده و مرتباً بیاد آن بود یا افسوس آن را خورد، زیرا گذشت باعث می‌گردد، تا امواج منفی‌ای که ناشی از رفتارهای ناپسند هستند، به ضمیر ناخودآگاه راه نیابند و اثرات نامطلوبی را که گاهاً باعث ایجاد عقده در افراد خواهند شد، اثری از خود بجای نگذارند.

اگر در گذشته، روزگاری بد و خطرناک و ناراحت‌کننده داشته‌اید، اکنون باید سعی کنید جنبه‌های مثبت خاطرات خود را در ذهن مجسم نمائید، و سعی کنید بدی‌های گذشته را هرگز در نظر خود ظاهر نکنید و روح و ذهن را گرفتار افکار بد و منفی ننمائید.

برای خوب اندیشیدن، در وهله اول می‌بایست عملی را انجام بدهید که وجود باطن خود را از نفرت، کینه، حسادت، خودخواهی، جهل، ترس و هر عمل منفی که در زندگی رخ داده است پاک نمائید.

بهترین روش برای از بین بردن آنها اینست که در یک مقطع زمان تمام‌گذشته بد و نفرت‌بار خود را فراموش کنید حتی یک روز بصورت عقلانی با خود صحبت نمائید و از پی‌گیری افکار و اتفاقات گذشته دست بردارید و یا حل آنها را بدست خداوند بزرگ بسپارید و از آن لحظه به بعد، افکار ذهنی خود را تا حدی تخلیه نمائید و تمام اتفاقات را در همان مرحله نخست، درنطفه خفه کنید و نگذارید که افکار نادرست، بگونه‌ای نامناسب و آزاردهنده در ذهنِ شما اثر سوئی را بوجود آورند. هر زمان که خصلت بد و ناپسندی را از وجود خود دور می‌کنید باید سعی نمائید تا یک خصلت خوب و پسندیده را جایگزین آن بنمائید و گذشت بهترین آنها است.

در گذران زندگی، اگر فردی بتواند بنحوی از خطاهای دیگران بگذرد و باطن خویش را ازکینه و نفرت پاک نماید، بزودی شاهد سعادت و خوشبختی در ذهن و افکار و نتیجتاً ضمیرهای خود خواهد بود و کارهای شخصی و اجتماعی و... وی نیز رونق خواهند گرفت.

افرادی را در جوامع مشاهده می‌کنیم که با اندک ناراحتی و سردردی برای خود بیماری لاعلاج می‌سازند. و برای درمان خود، به این پزشک و آن پزشک مراجعه می‌کنند. به محض اینکه اولین پزشک اظهار نمودکه بیماری آنها مهم نیست و اصلاً نباید نگران حال خود باشند، بلافاصله پس از خروج از مطب پزشک، احساس بهبودی می‌نمایند: یعنی امواج مثبت گفته‌های پزشک بسرعت در آنها کارگر می‌شود و احساس بهبودی در وجود خود می‌نمایند. ولی عده‌ای دیگر با اظهارات اولین پزشک قانع نشده و به پزشکان مختلف برای پی‌گیری همان ناراحتی خیالی خود مراجعه می‌کنند، مدتها به متخصصین گوناگون بدون هیچ ناراحتی جسمی و فقط به دلیل تخیلات و تصورات واهی خود رجوع می‌کنند و داروهای مختلف مصرف می‌نمایند و دائماً در حال دلهره و ناراحتی بسر می‌برند و مقادیر قابل ملاحظه‌ای در این زمینه هزینه می‌کنند. و در آخر کار متوجه می‌شوند که بدواً بیماری آنها بسیار ناچیز و مطلب قابل ملاحظه‌ای نبوده است. دلیل آن این است

که این گونه افراد از قدرت اعتماد به نفس کافی برخوردار نیستند.

گاهی افکار و توهمات منفی، بطور ناخواسته به ذهن فردی هجوم می‌آورند و موجب تزلزل و تغییر در افکار مثبت او می‌گردند و ویرا به سوی اعمال و حرکاتی نادرست می‌کشانند. در چنین حالت‌ها، نوعی بیماری، که ناشی از طرز تفکر منفی است، باین گونه افراد عارض می‌شود و سبب عذابی طولانی مدت برای آنها می‌گردد.

بهنگام هجوم این گونه افکار منفی، در مرحلهٔ نخست نباید بآنها توجه نمود. فرضاً اگر کسی از انجام عملی ترس و وحشت دارد، باید بخود تلقین کند که با شروع آن عمل، بطور قدرتمندانه خواهد توانست آن کار را از پیش پابردارد، و در ضمن اجرای عمل نیز، بطور مداوم بخود بقبولاند که، قدرت اعتماد به نفس من، مرا قادر ساخته است تا این که بتوانم کار را اینطور موفقیت‌آمیز به پیش ببرم. با انجام این روش، آن فرد در یک زمانی متوجه خواهد شد که کارش را بنحو احسن بانجام رسانیده است و برای اتمام کار، در واقع این خود او بوده که قبل از شروع عمل در خود نیروی منفی ایجاد کرده و سپس از دست ساز خود به وحشت افتاده است، ولی بعداً با نیروی تلقین توانست موفق گردد.

هر فردی می‌تواند با بهره‌گیری صحیح از منبع قدرت و انرژی روحی و ذات درون خود، بطور کامل به پیش برود و به آرزوهای مثبت و دلخواه خود برسد.

راز پیروزی افراد موفق همیشه در وجود اراده و خواست خود آنهابوده است، چون موفقیت بشر بعد از اراده و جرات او قرار دارد و کسی که جرات انجام کاری را بصورت عاقلانه و منطقی نداشته باشد، مسلماً به موفقیتی هم دست نخواهد یافت.

شناخت امواج مثبت در جهان

هر فردی که در این عالم متولد می‌شود، از بدو تولد تا واپسین دم زندگی، در دل

دریای بی‌کرانی از خواست و تمایلات ذهنی خویش غرق است. گاهی برخی از آنها می‌توانند از این دریای تمنیات نفسانی خود بگونه‌ای عقلانی رهایی یابند و در زندگانی خویش، حد تعادل معیشت زندگی را پیش گیرند و با آرامش کامل، عمر خود را سپری سازند و گروهی دیگر همچنان در آن خواست‌های بی‌کران ذهنیات خویش باقی می‌مانند تا زمانی که مرگ جسمی آنان فرا رسد و پس از رهایی از مادیات حیات، در عوالم روحی بتوانند به شناخت‌هایی دست یابند که مربوط به عالم ماده نمی‌باشد.

زمانی که فردی توانست، با خودشناسی بر نفس خویش غلبه کند، در حقیقت توانسته است بر نیروی ذاتی‌ای که در وجودش قرار دارد، تسلط یابد، چون قدرت‌های فراوانی در ذات نسل بشر وجود دارند که اکثریت قریب به اتفاق مردم، بدون این که شناخت کافی از وجود آن داشته باشند، بطور دائم و بدون استفاده، این نیروها مصرف می‌گردند و از بین می‌روند.

زمانی که فردی توانست نیروهای ذاتی خویش را بشناسد، از آن زمان به بعد است که می‌تواند طی شرایط خاصی وجود خویش را تحت تأثیر برخی از نیروهای محیط و ذاتی خود قرار دهد یا دیگران را به گونه‌ای تأثیرپذیر نماید.

با استفاده از وجود این نیروها، افراد می‌توانند اکثر ناراحتی‌های روح و روان و اعصاب خود را بطور کامل مداوا نمایند و اگر علم آنها قدری بیشتر در این زمینه گسترش یابد، قادر خواهند شد ناراحتیهای جسمی خود یا دیگران را نیز بگونه‌ای مداوا کنند که در این کتاب روشهای بسیاری در این زمینه گفته شده‌اند.

در زندگی با کمتر کسی مواجه می‌شوید که به سادگی و بطور کامل توانسته است به شناخت‌های ذاتی خویش دست یابد و سپس درصدد درمان‌های جسمی و روحی خود یا دیگران برآید، مگر این که در شرایط بسیار خوب علمی و الهی و عرفان حقیقی قرار گرفته باشد و با شناختی کامل و کافی، ناراحتی و فشارهای

روحی را از زندگانی خود دور سازد.

نفوذپذیری یا تأثیرگذار امواج بر سایرین نیز، یکی از این پدیده‌ها و قدرت‌های روحی شناخته شده برخی از افراد است، ولی باید گفت که قدرت انجام این عمل، در ذات وجود تمام افراد نسل بشر، بصورت متفاوت و متغیر وجود دارد که هر فردی می‌تواند با فراگیری علوم روحی و شناخت فنون آن، قدرت‌های درونی خویش را افزایش دهد. یکی از این نیروهای نهان، هیپنوتیزم شدن و یا هیپنوتیزم کردن خود یا افراد دیگر است.

در کتابهای دکتر پیر رآل و لسلی م ـ لوکردن آمده است که ریشه لغوی واژه هیپنوتیزم از یونان باستان سرچشمه گرفته شده و مفهوم آن، خواب کردن است.

برخی از افراد کشورهای پیشرفته آن زمان، مانند مصریان با عمل هیپنوتیزم آشنایی داشتند و بیماران خود را در معابد درمان می‌کردند و در آغاز دوره مسیحیت در اروپا، گروهی از رومیان مسیحی، از این کار استفاده کرده و بیماران بی‌شمار خود را شفا می‌دادند، و عقیده داشتند که دلیل درمان کردن بیماران، تابش نور مستقیم حضرت مسیح بر روی بیماران است که آنها در اثر قدرت آن شفا می‌یافتند، ولی رفته رفته این کار شفابخشی روحی، بدست مشتی از افراد فرصت طلب افتاد که باعث سوءاستفاده نامناسبی در اجتماعات گردید، لذا کلیسا و کشیشان در برابر چنین افراد، از در مخالفت برآمدند و در مقابل آنان جبهه‌گیری سختی کردند.

در این دوران، کلیسا اعلام نمود که، هیپنوتیزم کردن از کارهای شیطانی است و این عمل، بیش از این نباید ادامه یابد و چون در آن زمان روحانیون و افراد کلیساها دارای قدرت نفوذ زیادی در حکومت و بین مردم بودند، لذا هیپنوتیزم کردن منسوخ گردید و بتدریج عمل آن در بین مردم فراموش شد.

سالها بعد، یک پزشک اطریشی بنام مسمر (۱۸۱۵-۱۷۳۴) سر فصل جدیدی را در مورد هیپنوتیزم در جهان گشود و با حرکات و اعمالی که انجام می‌داد، همگان را

شیفته برخی از نیروهای نهان خود کرد و سپس اعلام نمود که آن نیروها در برخی از افراد به طور وفور وجود دارند و بااستفاده از این نیروهای روحی، شروع به مداوای بیماران مختلفی نمود و در آن موقع، افراد زیادی در این زمینه او را تحسین و در برخی از مواقع پشتیبانی نمودند و این گروه خود را به نام مسمریسم قلمداد کردند.

مسمر در یکی از سخنرانیهای خویش اظهار نمود "نیروهای شگفتی در برخی از افراد وجود دارند که با بکارگیری این نیروها می‌توان بیماران بسیاری را مداوا کرد و نام این نیروی شگرف را (مغناطیس حیوانی) نامید." اعمال شگفت‌آوری را که مسمر با تشریفات خاصی اجراء می‌کرد، موجب عدم تعادل و پیدایش ناهماهنگی‌هایی در برخی از علوم آن زمان شد و نتیجتاً باعث بروز مخالفت‌هایی از سوی افراد جامعه و پزشکان ناآگاه و خودخواه آن دوره که علم و دانش خود را سرآمد و ختم تمام علوم می‌دانستند گردید و آنها باقدرت و نفوذ و نیروهایی که در اجتماع داشتند، موجب گردیدند تا کلیه اعمال و روش‌هایی را که او به جامعه خویش ارائه داده بود، مردود دانستند و پس از چنین اظهار نظریاتی در جامعه پزشکی و برخی از سازمانهای دیگر، مسمر تا آخر عمر در منزل خویش، در فقر و گمنامی بسر برد و از آن پس در هیچیک از محافل علمی یا پزشکی حاضر نشد.

پس از گذشت چند سال ادامه دهنده کارهای دکتر مسمر به شکل بهتری در جوامع ظاهر شدند یکی از آنها پزشک انگلیسی به نام جیمز برید بود که پس از بررسی و آزمایشهای زیادی توانست به حقایق شگرف و نیرویی تازه در وجود نسل بشر دست یابد و سپس نام آن نیرو را هیپنوتیزم نهاد.

این پزشک اظهار کرد که با انجام عمل هیپنوتیزم می‌تواند بر بسیاری از ناراحتیهای روح و روان و حتی جسم اکثر افراد بشر فائق آید و به تدریج اثرات منفی ناراحتی های روحی و جسمی آنها را از میان بردارد.

فروید که در آن زمان به عنوان پدر روانکاوی دنیا لقب گرفته بود (۱۹۳۹-۱۸۵۶)

روزی به پاریس سفر کرد و برای بررسی درباره چنین نیرویی، همکاری با دکتر فرانسوی (ژان مارتین شاکو) را آغاز نمود و پس از مدتی متوجه شد که می‌توان با هیپنوتیزم بسیاری از بیماری‌های عصبی، به ویژه هیستری را به سادگی درمان نمود.

در قرن بیستم دو جنگ بزرگ اول و دوم جهانی دامنگیر بشریت گردید و کم بودن دارو و وسایل درمان و ازدیاد بیماران و زخمی‌ها، باعث گردید که عمل انجام هیپنوتیزم، بار دیگر در جهان رواج یابد و بوسیله پزشکان و متخصصین گسترش یابد، بطوری که اکثر اعمالی را که بر روی زخمی‌های جنگی، در آن زمان انجام می‌دادند، با موفقیت‌های چشمگیری همراه بود، زیرا با همان نیروهای هیپنوتیزمی، در بیماران حالت‌های بی‌حسی بوجود می‌آوردند تا بیماران در زمان جراحی، درد کمتری را تحمل نمایند، لذا شناخت وجود این نیروهای مرموز در افراد بشر، موجب گردید که در پزشکی رشته‌های مختلفی به وجود آمدند، یکی از این رشته‌ها، روانکاوی است که دانشمندان، هنوز هم بطور دائم درصدد شناخت بیشتر انرژی‌های موجود در نسل بشر و کاوش درباره این علم می‌باشند تا برای درمان اکثر ناراحتی‌های روانی و عصبی، این علم را بتوانند بصورت مؤثرتری بکار گیرند.

یکی از شگفتی‌هایی را که در نفوذپذیری و نفوذگذاری اکثر افراد، به وضوح می‌توان مشاهده کرد این است که، وجود قدرت‌های روحی برخی از افراد نسل بشر، بطور وضوح آشکار میگردند و وجود این نیروها می‌توانند بر گنجینه اسرار بشر که همان ضمیر ناخودآگاه است، به سادگی دست یابند و حقایق فراوانی را از آن استخراج کنند.

علم روحی، امروزه در مراکز و محافل علمی بسیاری توانسته وسیله بارزی برای درک و شناخت منشاء و چگونگی بروز بازتاب‌های شرطی در بشر باشد، زیرا با استفاده از روش‌های مختلف روحی، ضمیر ناخودآگاه فرد، به سادگی در تحت

کنترل و اختیار نیروهای شخص دیگری به نام عامل قرار می‌گیرد و معمول یا شخص خواب رونده، در ضمیر ناخودآگاه خود، در همان زمانی که در خواب مصنوعی قرار دارد، به دنبال وقایع و خاطراتی که عامل به آن نیاز دارد، می‌گردد تا به گونه‌ای آن را در ناآگاهی خویش بیابد و خاطره گذشته بسیار دور را که مدت‌ها پیش رخ داده و در حال حاضر فراموش شده است را به صورت رخدادی تازه بیان کند تا اینکه آن ناراحتی یا عقده وی، بوسیله عامل مورد درمان قرار گیرد.

در اصل می‌توان گفت که مجموعه جسم مادی بشر، غیر از توده‌ای از امواج فشرده به هم، چیز دیگری نسبت و در اثر بروز برخی از اتفاقات، امواج عده‌ای از این عناصر کمتر یا بیشتر از حد معمول و مجاز فرد می‌گردند، یعنی در این شرایط آمادگی تغییر حالت یافتن به عنصر دیگر را می‌یابند. در این زمان است که هیچگونه داروی مادی، برای مداوا مفید و موثر نخواهد بود و تنها علاج و درمان این قبیل افراد بیمار در این است که، امواج برخی از عناصر آنها را که کمبود یا ازدیاد آن موجب بروز ناراحتی‌هایی در آنها شده‌اند را بتوانیم تغییر دهیم.

این امواج شفابخش، در همگان به گونه‌ای وجود دارند، ولی شناخت و درک و تفکیک آنها از یکدیگر، کار ساده‌ای نیست و احتیاج به استاد یا موسسات آموزشی و کلاسهایی دارند تا افراد مجرب و متخصص بتوانند سایرین را تحت آزمایش و آموزش‌های لازم علمی و عملی قرار دهند تا افراد بتوانند به شناخت‌هایی دست یابند و پس از آن اقدام به تأثیرگذاری امواج بر دیگری یا به خود نمایند.

مقدمه‌ای از برون‌فکنی

اکثر بی‌هوشی‌هایی که بر اثر خواب‌های مصنوعی به برخی از افراد نسل بشر دست می‌دهند، مربوط به تأثیرگذاردن امواج روحی و عقل یک بشر بـر عـقل و ادراک شخص دیگر است، یعنی فرد عامل با بکارگیری انرژی عقلی و ادراک طرف مقابل، او را به خواب مغناطیسی می‌برد و اراده او را برای مدتی تحت کنترل خود درمی‌آورد.

معمولاً در این زمان، باکمال تعجب مشاهده می‌شود که سوژه معمول به خواب رفته و در همان حالت بی‌هوشی، تا حد مقدورات و امکانات خود، کلیه دستورات و خواسته‌های عامل را انجام می‌دهد.

خواب و بی‌هوشی روحی و یا مدیومی، جهت برقرای ارتباط روحـی، در اثـر تأثیرگذاری عقل ارواح بر عقل و اراده یک فرد زنده صورت می‌پذیرد و هیچگونه اختلاف دیگری بین خواب مغناطیسی و خـواب روحـی وجـود نـدارد و از نـظر چگونگی و حالت‌ها، فقط همین فرق عمده را در بین آنها می‌توان دید.

زمانی که مدیوم در خواب روحی و به حالت بیهوشی و در شرایط استراحت است، جسم اثیری وی، توسط اعمال و حرکات و قدرتهای عامل، از جسد مادی جدا شده و سپس بنا به خواسته ارواحی که در جلسه روحی حضور دارند،اعمال و یا حرکاتی را انجام می‌دهد، یعنی این جسد ثانی در اختیار ارواح قرار می‌گیرد و از خواسته آنان متابعت می‌کند، ولی در خواب‌های مغناطیسی این جسد اثـیری در اختیار عامل، که شخص زنده‌ای است قرار دارد و بنا به خواست و دستور او اعمالی را انجام می‌دهد وگرنه اختلافات چندانی از نظر فیزیکی در این دو خواب مشاهده نمی‌گردد.

در زمان خواب‌های طبیعی نیز، همین عمل برون‌فکنی تن‌پوش، بصورت طبیعی و همیشگی صورت می‌گیرد، ولی این جسم اثیری، در اختیار و اراده و فرمان روحی است که در وجود افراد زنده حضور داشته و فرماندهی می‌نماید و هر کجایی که روح بشر بخواهد و اراده کند، به آنجا خواهد رفت. در آزمایشات ثابت شده که برون‌فکنی‌هایی که در خوابهای روحی انجام می‌گیرند، اغلب دارای قدرت بیشتر و اثرات مهمتر و مثبت‌تری نسبت به خوابهای هیپنوتیکی و مغناطیسی می‌باشند.

بوسیله برون‌فکنی‌های روحی می‌توان روح و روان شخصی را که در سالن اتاقی نشسته است، در لحظه‌ای چند، بسوی دیگر کره زمین فرستاد و از آنجا اخبار صحیح و درستی را به جلسه بازگرداند، درحالیکه تمامی آنها عین واقعیت باشند.

یکی از زیباترین و پرارزش‌ترین اثرات پدیده‌های روحی، حالت زوجی بودن آن می‌باشد و این حالت بسیار نادر است، زیرا شخص معمول و یا مدیوم، در آن واحد، دارای دو جسم مادی می‌شود، یعنی جسم ثانی و یا اثیری وی، مانند جسم مادی او قابل رویت و دیدن و صاحب نوعی عقل و درک و احساس خواهد بود که این حالت را پدیده‌های زوجی بودن شخص می‌نامند و در این موقع، افراد در یک نقطه‌ای از زمان، دارای چندین صورت و حالت حقیقی می‌شوند که در این زمینه، شناخت و عقاید بسیاری وجود دارند.

تئوصوفیها عقیده دارند که بشر دارای یک جسم اثیری نبوده بلکه دارای چندین جسم است و هریک از آنان در زمان‌های بخصوص و تحت شرایط جداگانه‌ای قادر به تجسد در نقاط متفاوت می‌باشد و هر یک از این جسدها، دارای حالات مخصوص و جداگانه موجی نسبت به دیگر جسمها است.

یکی از حالات ناشناخته روحی نسل بشر، همین برون‌فکنی او است که می‌تواند، گاهی با اراده و تصمیم و تلقین و یا بدون اراده شخص، از جسد فیزیکی خود خارج شود. حالات برون فکنی، در جسم اثیری و یا تن‌پوش افراد به وجود

می‌آید و در تمام زمانی که جسم ثانی قابل رویت شده است، آن کالبد دارای ادراک و عقل نیز می‌باشد و وجود این عمل ثابت می‌نماید که عقل و ادراک بشر مربوط به مخ وی نیست و مغز تنها باعث تصمیم‌گیری و ادراک فرد نمی‌شود، بلکه خود این ماده، تابع نیروی دیگری است و تنها عملی که مغز در زندگانی نسل بشر می‌تواند انجام می‌دهد، این است که قابلیت پیوند با عقل را دارا می‌باشد و عقل بشر در خارج از جسم مادی وی بوده و هیچ ربطی به جسم او ندارد و عقل نیز خود تابع روح است.

در برخی از مواقع، و شرایط بخصوصی، بین جسد مادی و جسم اثیری افراد بشر فاصله‌ای بوجود نمی‌آید و هر دو جسد، از حالت ماده سفت خارج شده و به صورت سیال درمی‌آید، یعنی هم جسم مادی و هم جسم اثیری هر یک به تنهایی می‌توانند از اجسام سخت، مانند دیوار و آهن و درخت و کوه و غیره عبور نمایند.

در چنین مواقعی، معمولاً فاصله بسیارکوتاهی در بین آنان بوجود خواهد آمد که فوراً با یکدیگر متصل شده و داخل هم می‌شوند.

هر یک از افراد بشر، در اصل دارای دو جسم می‌باشند و در شرایط خاصی، این دو جسم می‌توانند تواماً در یک محل و یا در دو محل ظاهر شوند و یکی از این دو جسم مرئی و قابل رویت و لمس و دیگری، تنها در بعضی مواقع و طی شرایط خاصی قابل دیدن و لمس خواهد بود.

گاهی امکان این وجود دارد که برخی از افراد بتوانند جسم دوم خود را در برابر خویش، بصورت تجسد یافته مشاهده کنند و حتی گاهی با این جسم مکالمه و گفتگو نمایند، یعنی زمانی که جسم اثیری از بدن خارج می‌شود، آن را به شکل فرد زنده دیگری خواهند یافت. البته این حالت در جهان بسیار نادر است و در علم روحی جدید چنین پدیده‌هایی را به نام دیدن القایی یا همزاد می‌نامند.

مردن و زنده شدن مجدد ـ مرگ تنها هدیه‌ای است که خداوند بزرگ بین بندگان

خود به عدالت و مساوات تقسیم کرده است و بطوری که ارواح در این زمینه سخن می‌گویند، هیچ لذتی در جهان بالاتر از فرا رسیدن زمان مرگ و حضور در عوالم روحی نیست. اگر روزی بشر از بند جسم مادی خود رها شود، چون پرندگان سبکبال، به آسانی می‌تواند در آزادی کامل، در جهان ارواح و دنیای پس از مرگ به پرواز درآید و از آن حالت بوجود آمده حداکثر استفاده را بنماید. البته کسانی می‌توانند از این حالت بهره‌مند شوند که در زمان حیات مادی خود به فکر آن جهان بوده و توشه‌ای جهت معاش روحی خود قبلاً به جهان بقاء فرستاده‌اند، در غیر اینصورت، هر فرد خطاکاری نمی‌تواند پس از مرگ انتظار رحمت خداوندی را در حق خود داشته باشد و از موقعیت ارواح مترقی و پاک بهره‌مند شود.

درباره مرگ و زندگی پس از آن، علاوه بر ارواح مترقی و پاک و مومن که مطالب بسیاری از حالت و چگونگی آن گفته‌اند، عده‌ای از افراد که در زمان حیات خود، در اثر اتفاقی مرده و مجدداً زنده شده‌اند، مطالب بسیاری گفته‌اند که در اکثر کتب روحی دنیا، به اشکال گوناگون مندرج است و در اینجا یک حالت مرگ که برای من (نویسنده کتاب) بوجود آمده است که چگونگی آن را در کتاب «روش تماس خانوادگی با ارواح» بطور کاملی نوشته‌ام، قسمتی از آن را که حالت زندگی و آرامش و قدرت روح آزاد فرد را تشریح می‌نماید، در اینجا مجدداً ذکر می‌نمایم.

در اواخر تابستان ۱۳۲۸، با خانواده‌ام در شهر بندرگز استان گلستان زندگی می‌کردم و تازه وارد کلاس پنجم ابتدائی شده بودم که روزی ساعت حدود سه بعدازظهر برای بازی از منزل خارج شدم، منزل ما روبری گورستان متروکه‌ای قرار داشت که در آن چند درخت کهنسال سر به فلک کشیده وجود داشتند و بچه‌ها برای چیدن میوه‌ای خاص، از آنها بالا می‌رفتند.

با بیرون آمدن از منزل، به دوستم که در انتظار من بود برخوردم و پس از سلام و احوالپرسی، دوستم پیشنهاد کرد که برویم بالای درخت و قدری میوه بچینیم (میوه داغ داغان) و منهم پیشنهاد او را پذیرفتم.

اول او از درخت بالا رفت و پس از او من از درخت بالا رفتم تا به شاخه پرمیوه‌ای در قسمتهای بالای درخت رسیدم و به سمت نوک شاخه رفتم که ناگاه شاخه زیر پایم شکست و من با سر به طرف زمین سقوط کردم، ولی در بین راه، با شاخه دیگری برخورد کردم و مسیر سقوط من عوض شد، لذا فریادکنان با پشت و سر و باسن، بر روی یک سنگ گور افتادم.

دوستم به مجرد دیدن این جریان، فریادکنان از درخت پائین آمد و فرارکرد، ولی تعدادی از رهگذران و مادر و بردار و خواهرم به کمک من آمدند. در آن بین، مرد نیکوکاری بنام حسن حمامی و کارگرش جسد مرا به دوش گرفتند و به نزدیک دکتری بردند، آن دکتر پس از معاینه کامل، به مادرم گفت که پسرتان به دلیل خونریزی مغزی شدید فوت کرده و کاری از دست من یا کسی برای او برنمی‌آید، و مادرم شیون‌کنان به سوی منزل به راه افتاد و جسد مرا به همراه دیگران روی لنگه در مغازه گذاشته به منزل بردند و در اطاق کم رفت و آمدی گذاشتند، ولی زمانی که من با زمین اصابت کردم، در لحظه برخورد با زمین، چشمهایم سیاه شد و جز تاریکی چیز دیگری در اطرافم نبود، گاهی در آسمان ستاره‌ای می‌دیدم و خود را در فضا و در وسط تاریکی احساس می‌کردم، ولی این جریان چند دقیقه‌ای بیشتر ادامه نیافت، ناگهان حس کردم در بین مردم هستم و جسم خود را می‌دیدم که بر دوش شاگرد حمامی در حال حرکت است.

وقتی جسد مرا نزد دکتر بردند، در اطاق درمان من هم حضور داشتم و شنیدم که دکتر فوت شدن جسم مرا به مادرم گفت و او را ناراحت کرد، لذا در آن هنگام دکتر را با شدتی زیاد تکان دادم و فریاد زدم که، مادر براند من نمرده‌ام، دکتر دروغ می‌گوید، ولی کسی به حرفهای من توجهی نکرد.

به سمت مادرم رفتم و اشکهای او را با دست پاک کردم و چند بار سوگند

یادکردم و گفتم که مادر ببین، من نمرده‌ام، این همه بی‌تابی نکن، او هم به هیچیک ازگفته‌های من توجهی ننموده و مرتب شیون و زاری می‌کرد.

در این موقع من درگیجی کامل بسر می‌بردم و اصلاً نمی‌توانستم بفهمم چه اتفاقی رخ داده و این کارها چه معنی و مفهومی داردکه دکتر و مادرم انجام می‌دهند. ولی در آن وقت احساس خوبی داشتم و از این حالت در وجود خود، لذت می‌بردم، اما به این رسیده بودم که آن بدن خوابیده، اجازه نمی‌داد که من اینهمه لذت ببرم و وجود او باعث زحمت من شده بود، ضمن تنفر از آن جسم، گاهی هم آن را از خود می‌دانستم، برخی از بچه‌های همکلاسی و همبازیهایم که خبر مرگ مرا شنیدند، وارد حیاط خانه ما شده بودند و بسیار ناراحت بنظر می‌رسیدند، من با آنها شروع به شوخی و بازی نمودن کردم، ولی بازی یکطرفه بود، چون آنها نمی‌توانستند با من بازی کنند، گاهی با آنها شوخی می‌کردم، ولی کسی توجهی از خود نسبت به اعمال من از خود نشان نمی‌داد، به طوری که یکبار از عصبانیت دست یکی از آنها را به شدت گازگرفتم، ولی او واکنشی از خود بروز نداد.

لحظه‌ای بعد از منزل خارج شدم و به محل افتادن خود رفتم. چند قطره خون هنوز روی زمین ریخته بود و من تعجب می‌کردم که چگونه از این بلندی به زمین افتاده‌ام و هیچگونه خراشی ندیده‌ام، و با خود گفتم، اگر زخمی نشده‌ام، این قطرات خون چیست، به منزل برگشتم و فهمیدم که برادرم آماده می‌شود تا به محل مأموریت پدرم برود و او را از جریان باخبر کند. در این موقع در من یک دوگانگی روحی بوجود آمده بود و اصلاً نمی‌توانستم بفهمم که چه اتفاقی افتاده است.

در منزل کسی به گفتار من توجهی نداشت، تصمیم گرفتم با برادرم همراه شوم و به نزد پدرم بروم. در ماشین سوار شدیم و من درکنار برادرم بودم و او هیچ توجهی به من نمی‌کرد، زمانی که به نزد پدرم رسیدم، پدرم با دیدن برادرم متوحش شده و

پرسید" چه اتفاقی افتاده؟ برادرم گفت هیچ اتفاقی نیافتاده و چیزی نشده. من نزد پدرم رفتم و او را در بغل گرفتم و با او به گفتگو پرداختم و جریان را برایش گفتم، چون بی‌توجهی پدرم را نسبت به خود دیدم، از او دور شدم و به کنار رودخانه‌ای که از وسط آن ده می‌گذشت رفتم. با خود فکر می‌کردم که چرا هیچکس به گفته‌های من توجهی ندارد، شاید واقعاً مرده باشم. بعد بدنم را لمس می‌کردم و چون تمام اعضاء بدن خود را سالم می‌دیدم و آنها را حس می‌کردم، از این فکر بزودی دست برمی‌داشتم.

در همان موقع تصمیم گرفتم که از وضع مادرم باخبر شوم. به محض خواستن، نزد آنان رسیدم و چون نتوانستم به آنها بفهمانم که من نمرده‌ام، مجدداً به نزد پدرم بازگشتم. برادرم درگوشه‌ای خوابیده و پدر، فقط سیگار می‌کشید. در یک زمان کوتاه متوجه شدم که برادرم حالت مرا پیدا کرده، یعنی خود درگوشه‌ای از اتاق خوابیده، ولی یکی دیگر که شبیه برادرم بود از بیرون در مرا صدا می‌کند. خیلی خوشحال شدم و فوراً نزد برادرم رفتم و به او گفتم، چرا این داستان دروغی را سرهم کردی و پدرم را ناراحت کردی، تو که می‌بینی من نمرده‌ام، گفت درست است که تو نمرده‌ای، ولی دیگران چنین فکر می‌کنند و به کالبد خودش که درگوشه اطاق به حال خواب بود، اشاره کرد و گفت او بی‌خود شلوغ کرده است، مهم نیست برویم کنار رودخانه و قدری بازی کنیم و مدتی کنار رودخانه با هم بازی می‌کردیم و حتی یکبار هم به نزد مادر آمدیم و به برادرم گفتم، به او بگو که من زنده‌ام و مادرم را از نگرانی خارج کن، ولی مادرم به حرف برادرم هم توجهی نداشت. دوباره هر دو نزد پدر برگشتیم.

من بدون توجه به بی‌اعتنایی پدرم وقتی که دیدم درازکشیده که بخوابد، سرم را روی بازوی او گذاشتم و من هم درکنار وی درازکشیدم.

در این حالت می‌توانستم مادرم و جسم دوم خود را که در اتاق دربسته‌ای دراز

کشیده بود به راحتی ببینم.

پدرم خوابید و ناگهان سرمای زیادی را در وجود خود احساس کردم. هرچه خود را به پدرم چسباندم تا شاید گرم شوم، نتوانستم بدن خود را گرم کنم، ناگاه تصمیم گرفتم نزد جسم خود که ملافه‌ای به عنوان رانداز روی خود داشت بروم و زیر آن ملافه بخوابم تا بدنم گرم شود، و به سرعت از نزد پدرم به منزلمان رفتم و زیر ملافه‌ای که روی جنازه‌ام انداخته شده بود خوابیدم و از آن پس متوجه هیچ اتفاقی نشدم و چیز دیگری به یاد ندارم، مادر و خواهرم در اتاق دیگر تا دیروقت مشغول گریه و زاری بودند و حدود ساعت سه صبح به حالت اغماء به خواب رفتند، در بین خواب و بیداری، ناگاه خواهرم از جا بلند می‌شود و فریاد می‌زند، مادر، مادر نگذار آن خانم‌ها بیرون بروند و مادرم بیدار شد و جریان را پرسید و خواهرم گفت که خانمی در بالین برادرم حاضر شد و سر او را بر زانوی خود گذارد و گفت برادر شما نمرده است، قدری آب انار بیاور و به او بده و او آب انار را خورد و از جا بلند شد.

مادرم با پافشاری فراوان خواهرم، به اتاقی که جنازه من در آن بود وارد شد. خواهرم آینه‌ای را از روی طاقچه اتاق برداشت و روبروی دهان و بینی من قرار داد و با کمال تعجب مشاهده کرد که بر صفحه آینه بخار مختصری نشست و آینه تار شده با دیدن این بخار فریاد زد که مادر، برادرم زنده است برویم انار بیاوریم. پس از نیم ساعت کوشش و آب اناری که با قطره‌چکان به دهان من ریختند، در کمال تعجب مشاهده می‌کنند که قطرات عرق بر پیشانی من ظاهر شدند و قلبم به کندی شروع به تپیدن کرد و پس از چند لحظه تمام آب اناری که بصورت قطره وارد دهان من کرده بودند را قورت دادم و سپس نشانه نفس کشیدن در من دیده شده و تا وقتی که هوا روشن شد کاملاً به هوش آمده و زنده شده بودم وقتی که پدرم برای دفن کردن من آمده بود، مرا زنده یافت.

عرفان چیست و عارف کیست؟

در خلقت، هر فردی برای رسالت و وظیفه جداگانه و ادامه مسیر خاصی متولد شده است، بطوری که در تمام دنیا دو نفر را نمی‌توان یافت که اعمال و حرکات و روحیات، رفتار و... آنها با یکدیگر برابری کامل داشته باشند، زیرا عده‌ای از مخلوقات خداوند، بدون هیچ دلیلی دچار گرفتاری، مریضی، بدبختی، خوشبختی و... می‌شوند و با حالتهای روحی جدیدی مواجه می‌شوند که این اتفاقات، معمولاً دو اثر کاملاً متمایز نسبت به یکدیگر را در زندگانی و روحیه آنان به وجود می‌آورد.

اول: گاهی دست تقدیر و سرنوشت، دگرگونی‌های عجیبی در وضع زندگانی افراد به وجود می‌آورد که کمتر کسی در مقابل رویداد و سختی‌های آن تاب مقاومت دارد و از سوی دیگر، کسی هم به هیچ عنوان نمی‌تواند از آن گرفتاری یا ناملایمات بگریزد، مگر اینکه، با توسل به ذات پروردگار و بکارگیری نیروهای عقلی، بگونه‌ای بتواند از آن رویداد ناخواسته رهائی یابد.

افرادی که معتقد به قدرتهای لایزال الهی و دست تقدیر و سرنوشت هستند، اگرنتوانستند خود را از آن مصیبت و گرفتاری برهانند، بهترین راه بدست آوردن آرامش آنها این است که، آن واقعه را بعنوان سرنوشت و تقدیر خود بپذیرند و چون آن اتفاق بطور ناخواسته و از سوی پروردگار یکتا بر آنان وارد شده است سختی‌های آنرا بگونه‌ای تحمل نمایند تا اینکه زمان بخصوصی، بنا به مشیت الهی از آن خلاص شوند و یا اینکه آن را به دست زمان بسپارند، تا بتدریج رفع گردد.

دوم: برخی از افراد با دست خود برخی از ناراحتی‌ها را برای خویش یا دیگران به وجود می‌آورند و پس از گذشت اندک مدتی، گرفتار تاروپود ساخته‌های دست ساز خود می‌شوند.

برای رهایی از این نوع گرفتاری‌ها، معمولاً افراد مختلف، به نسبت عقل و دانش

خود چاره‌اندیشی‌های جداگانه‌ای می‌نمایند که عده‌ای می‌توانند از زیر بار آن گرفتاری‌ها نجات یابند و گروهی همچنان در ریسمانهای بهم‌تابیده امواج گرفتاری‌ها، دربند باقی می‌مانند.

غیر از دو قسمت عمده و اصلی فوق، در جوامع، گروههای دیگری از افراد را می‌توان یافت که در اثر بروز این ناراحتیها، تاب و توان خود را از دست می‌دهند و مدتها گرفتار افکار و ذهنیات خود می‌شوند و در این مدت، حالتهای روحی بخصوصی به آنان دست می‌دهد که مدتها در خود فرو می‌روند یا بصورت فردی وحشی، اعمال و حرکات بسیار ناشایسته‌ای را از خویش بروز می‌دهند. عده‌ای از این درخور فرورفتگان تصمیم می‌گیرند که، مابقی عمر را به‌گونه‌ای دیگر و خارج از دغدغه مادیات و شغل و مقام و... بسر برند و بر این جهان و هرچه در آن است، آنچنان وقعی نگذارند و درصدد شناخت حقایق حیات، که در رأس آن علوم الهیات و قدرتهای لایزال پروردگار قرار دارد برآیند.

گروه بسیاری از این افراد که در اصل قدرت‌های ذاتی خویش را در اثر بروز سانحه یا اتفاقی از دست داده‌اند و در حقیقت خود را گم کرده‌اند، در جوامع به دنبال افرادی هستند که بتوانند از آنان پند گیرند و راه و رسم شناخت حقایق حیات و خداشناسی و... را بطور سالم و سریع بدست آورند و به همین علت هم درصدد این برمی‌آیند که با فردی آشنا شوند تا او بتواند آنان را در این زمینه هدایت و ارشاد و راهنمایی به سوی معنویت و عرفان نماید.

برخی از این اشخاص بدست گروهی دیگر از خود گم‌گشتگان که برای سودجویی یا کسب شهرت و مقام و... خود را در بین مردم عارف و خداشناس معرفی می‌نمایند، می‌افتند و به دلایل مختلفی از نظر ذهنیات و عقاید و ایده‌ئولوژی تا آخر عمر در دام آنان بگونه‌ای باقی می‌مانند و به مسیر خداشناسی که هدف آنان بوده است، هرگز راه نمی‌یابند، چون این اشخاص به افرادی روی

آورده‌اند که خود آنها هیچ شناخت حقیقی از خداشناسی و حقایق حیات، غیر از ماده‌پرستی و حقه‌بازی و دروغگویی و... ندارند و آن تازه از راه رسیدگان، چون از نظر شناخت از آنان بسیار ضعیف‌تر هستند، آن راهنمایان دروغین با استفاده و بیان چند جمله یا کلامی که با الفاظ و لغات بازی می‌کنند، آنان را می‌فریبند.

متأسفانه در تمام جوامع جهانی از نظر اعتقادی، ملی، سنتی، قبیله‌ای و... افراد زیادی وجود دارند که هیچ نوع شناختی از عرفان واقعی و اصول اخلاق و خداشناسی ندارند و عده‌ای بی‌دانش‌تر از خود را گرد خویش جمع کرده‌اند و با توجه به این که هیچ گونه اطلاع یا آگهی از حقیقت حیات ندارند، و خود را بعنوان عارف، صوفی، مرشد، پیر، قطب و... معرفی می‌نمایند و در حقیقت موجب می‌گردند که نام عرفا و پیران دیر واقعی را در هر محل یا کشوری لکه‌دار نمایند.

این قبیل اشخاص که گاهی خود را بعنوان یک مقام روحانی معرفی می‌نمایند، معمولاً با خواندن چند بیت شعر عرفانی و الهی از شعرای مشهور، جلوه و رنگ و روغن خاصی به گفته و ادعاهای خود در مجالس می‌دهند، زیرا عده بسیاری از افراد ناآگاه در جامعه وجود دارند که عارف یا پیر و مرشد و... را بر مبنای دانستن و خواندن چند بیت اشعاری از حافظ و مولانا و... یا داشتن تخته پوست، شولای بلند، پوستین، کلاه چند ترک تخم‌مرغی، تسبیح سیاه هزار دانه، خرقه پشمینه، شلوار چلوار بنددار، تبرزین، کشکول، سجاده چهل تکه، قندیل‌های ضد طلسم، عبای پشم یمانی زری دوز شده، نگهداری عکسها و مجسمه عروسکی چند درویش، کمربند هفتاد و دو گره ابریشمی، شال سفید از ترمه یمانی، آویختن نظر قربانی یا دانه‌های تسبیح، کیسه چرم همیانی آویخته به کمر، یوق شاخ عاج فیلی، منقل و سینی بزرگ پردود، موهای بلند و آشفته یا بصورت دم اسبی درآمده، عصای آبنوس مرصع، هشت انگشتری پرنگین، انگشتان حنا گرفته قرمز، درگوشه عزلت و تنهایی نشستن یا زندگی در غارهای دور و اطراف شهرها و دهات، کم

صحبتی با دیگران و در خود فرو رفتن و... می‌دانند. در صورتی که عارف بودن و مرد خدا شدن، به داشتن هیچ یک از وسایل فوق ارتباط ندارد و امروزه به نظر من نویسنده عارف کسی است که در مرحله اول به خود شناسی کامل رسیده باشد و پس از آن با علم و دانش، جامعه خود را بشناسد (جامعه کوچک و بزرگی که مربوط به دوایر متحدالمرکز خانوادگی و اجتماعی آنها است) و پس از اینکه فردی توانست به خصوصیات کامل فوق دست یابد، آنگاه می‌تواند به سراغ خداشناسی برود و پروردگار خویش را بشناسد و ادعا نماید که من خدا را می‌شناسم. فردی که دارای شناخت‌های فوق، از نظر علمی و الهی و مذهبی اجتماعی بود، از آن زمان به بعد است که می‌تواند ادعای علم خداشناسی که عرفان و عارف بودن شاخه کوچکی از آن علم است را بنماید.

عارف کسی است که از درد دل خانواده، اقوام، جامعه خویش باخبر باشد و در حد مقدورات خود بتواند گره از کار دیگران از نظر مادی، معنوی، الهی، گفتاری، کرداری، رفتاری و... بردارد و فردی که فقط به فکر خود باشد و در صدد رفع گرفتاری و ناراحتی دیگران نباشد، چه عارفی است؟.

عارف آن نیست که خود را از بدی‌های محیط برهاند، بلکه عارف کسی است که موجب رهایی دیگران از ناراحتی و پلیدی‌های فردی، اجتماعی و... شود.

عارف می‌بایست تمام وقت خود را صرف آموزش و تعلیم و تعلم همنوعان و بندگان خدا بنماید تا گمراهان را بتواند به راه خداشناسی واقعی که در کتب الهی درج است هدایت کند نه اینکه مردم را به سوی خرافات و روایات و نظریات مشخص و ایده‌ئولوژی‌های خویش بکشانند.

عارف کسی است، تا گرسنه‌ای را می‌شناسد، سیر به بستر خود نرود، تا در حد مقدورات بتواند به او کمک کند.

عارف کسی است که از درد پیاده و شکم گرسنه باخبر باشد و در حد امکان خود

به گونه‌ای خداپسندانه دست آنها را بگیرد و از گرفتاری نجاتشان دهد و به فکر زر اندوزی و جمع مال نباشد و از خدای خود فقط طلب روزی روزانه نماید و مازاد را انفاق کند.

عارف شخصی است که علاوه‌بر فکر فرزندان خود، به یاد بچه‌های بی‌سرپرست و خیابان گرد و گرسنه و لخت دیگران نیز باشد، در غیر اینصورت، ادعای عارف بودن ساده است، ولی عمل عرفان کار افراد بخصوصی است که لطف و محبت خداوندی در دل آنان جای گرفته است و زمانی که بندگان خاص خداوند یکتا در طول عمر خود توانستند بر ذره‌ای از صفات نیکو و برجسته‌ای که مخصوص ذات پروردگار است دست یابند و بخش کوچکی از آنرا نصیب خود کنند، آنگاه با خضوع و خشوع تمام، به ستایش ذات خداوند یکتا می‌پردازند و پس از آن در جستجو و شناخت حقایق حیات برمی‌آیند.

این افراد پس از مدتی می‌توانند با استفاده از نیروی شناخت عقلی و روحی خویش، چشم‌دل را بگشایند و به عظمت و قدرت خالق خویش آگاهی بیشتری نسبت سایر افراد جامعه بدست آورند و حتی از پیام آوران الهی که همان ارواح هستند، حکمت بیآموزند و به کمک دیگران بشتابند.

وقتی که فردی درصدد شناخت ذات پروردگار برمی‌آید، در مرحله نخست دست از منیت برمی‌دارد و خود را در مقابل عظمت خلقت و پروردگار خویش بسیار ناچیز و حقیر می‌داند و تمام وقت خود را در راه خداشناسی و آموزش آن به دیگران می‌گذارند، عارف با رنج و مشقت و ترس از خداوند یکتا، رشد می‌کند و با تحمل سختی و هزاران گرفتاری‌های مختلف، علم می‌آموزد و با دست خالی و تنها با اتکاء به قدرت و مشیت الهی، تمام علوم آموخته و شناختهای مثبت خود را بدون کوچکترین ترس یا درنگی در اختیار همنوعان خویش قرار می‌دهد.

در زمانها گذشته، عارف به کسی اطلاق می‌شد که غیر از مسیر خداشناسی و

فعالیت برای رستگاری روح خود در عوالم پس از مرگ، به هیچ چیز دیگری نمی‌اندیشید و در گوشه‌ای دور از انظار دیگران به ادامه حیات می‌پرداخت و موهای سر و ریش او هر چه بلندتر و ژولیده‌تر بود، درجه عرفان بیشتری داشت و از جامعه و آنچه مربوط به آن است، گریزان بود، اما به عقیده من عارف امروزی با عارف دیروزی باید فرق کاملاً فاحشی داشته باشد و تقلید از شیوه گذشتگان صحیح نیست. چون عارف این دوره از حیات که در جهان مادی و پرآشوبی زندگی می‌کند و اکثریت مردم آن محتاج و مریض و عاصی هستند و از سوی دیگر علوم بسیاری، بدست افراد افتاده و از شناختهای بسیاری افراد جامعه آگاهی یافته‌اند، می‌بایست دارای شناخت و علمی مافوق آنها باشد و از حقایقی سخن گوید که نیاز افراد جوامع مختلف است تا اینکه مردم را به سوی وحدت و بی‌نیازی به وابستگی‌های مادی و... راهنمایی نماید و این مردم لجام‌گسیخته را به سوی خداشناسی هدایت کند و عارف امروزی اوایل قرن بیست‌ویکم نمی‌تواند درباره سرنوشت دیگران بی‌تفاوت باشد و فقط درصدد این باشد تا اینکه خود را در زندگی پس از مرگ، از عذاب الهی برهاند، در صورتی که باید ضمن اینکه خود به سوی خالق خویش در حرکت است، دیگران را هم با خود به آن سو بکشاند و از حقایق حیات آگاه نماید تا پس از مرگ رستگار شود.

حالت روح در خوابهای مغناطیسی

حقیقت وجود و بقاء و رفتار ارواح در دنیای مادی، جزو پیچیده‌ترین علومی است که تاکنون بشریت توانسته است در اثر تعالیم الهی و کتب آسمانی تا حدی از آن آگاهی یابد و به قسمتی از آن پی ببرد، ولی همین اطلاعات بسیار ناچیز و ناقصی که تاکنون بدست آمده، افراد را از گذشته‌های دور به فکر و فعالیت در این زمینه واداشته و امروزه کلیه دانشمندان روح‌شناس جهان را به حیرت انداخته است. چون هیچ یک از پدیده‌های روحی در جهان مشابهتی با دیگری نداشته‌اند و همین امر باعث پیچیدگی و حیرت محافل علمی و روح‌شناسی جهان شده است.

این حقیقت را می‌دانیم که بشر پس از مرگ، وابستگی‌های مادی خود را به حکم اجبار، کاملاً از دست می‌دهد و نیازی به ماده یا عنصر مادی ندارد و از طرف دیگر مشاهده می‌شود که ارواح در زمان تجسد یافتن، به نیروی مادی بشر دیگری بنام اکتوپلاسم نیازمندند تا بتوانند با استفاده از سیالات بدن او، خود را بگونه و در حالت خاصی تجسد بخشند.

زمانیکه ارواح تجسد می‌کنند، ملاحظه می‌شود که به خود شکل اصلی مادی می‌دهند، یعنی در اصل شکل مادی خود را از دست نداده و این جسم مادی روحی، عیناً مانند جسم او در زمان حیات و زنده بودن وی است.

در پدیده‌های روحی که با حضور مدیوم‌ها بوقوع می‌پیوندند، در نحوه و چگونگی بوجود آمدن آثار و علائم روحی، مدیوم در به وجود آمدن آن هیچگونه دخالتی ندارد، زیرا اگر پدیده‌ای در جلسات روحی بوسیله مدیومی بوجود آمد، به طور یقین این پدیده برای بار یگر بوسیله همان مدیوم با همان حالت قبلی بروز نخواهد کرد و چنانچه پدیده دیگری بوجود آید، مسلماً با حالت قبلی آن تفاوتهای فراوانی خواهد داشت.

درخصوص بوجود آمدن خوابهای مصنوعی نیز می‌توان گفت که، هرکدام از آنها شرایط و وضعیت‌های مربوط به خود را دارند و بین خواب‌های مصنوعی یا مغناطیسی، با خواب‌های روحی، در بوجود آمدن حالتهای روحی نیز اختلاف فاحشی وجود دارد که هر یک از آنها قابل توجه است.

در خواب‌های مصنوعی یا مغناطیسی که آنرا هیپنوتیزم می‌نامیم، شخص خواب رونده دارای قدرت روحی مربوط به خود است و روح بطور کامل در تن‌پوش وی جای دارد و گاهی هم برای سیر و سفر، با کل یا قسمتی از تن‌پوش، به هر نقطه دلخواه می‌رود و پس از مدتی به کالبد جسمی باز می‌گردد. در این نوع خوابها، قدرت‌های روحی فرد زنده‌ای درشخص زنده دیگری اثر می‌گذارد و او را به حالت خواب در می‌آورد.

در خواب‌های روحی برخلاف خوابهای مغناطیسی یا مصنوعی، روحی دیگر از عالم روحی در جلسه تماس با ارواح شرکت می‌کند و این روح می‌تواند هیچگونه آشنایی و یا وابستگی و شناختی نسبت به روح شخص خواب رونده، نداشته باشد. در این شرایط، وجود روح خارجی و حضور مدیوم در جلسه لازم و ملزوم یکدیگرند.

مدیوم‌های تجسدی و حرکتی، ضمن تماس روحی می‌توانند دو نوع پدیده را در جلسات تماس بوجود آورند.

اول آنکه، برخی آثار و پدیده‌هایی که بوجود می‌آیند، را می‌توان از سر منشاء قدرت عقلی دانست، یعنی حرکاتی از آنان بروز می‌کند که خارج از حواس پنجگانه بشر است، مانند نیروهایی که گاهی در مدیوم‌های الهامی - حلولی - شنوا - بینا و غیره مشاهده می‌شود.

دوم، پدیده‌های فیزیکی‌ای که بوسیله مدیوم‌ها در جلسات روحی بوجود می‌آیند، با علم فیزیک محیط هیچگونه مطابقتی ندارند، مانند صداهای مختلف یا

کتابت و نقاشی و حرکات جابجایی اجسام و تجسد ناقص و کامل ارواح. در این حالات است که با اثرگذاردن عقل (که در اصل همان روح است) بر ماده، می‌توان بوجود آنان پی برد که شناخت آنها، کاملاً قابل لمس و درک می‌باشند.

قابلیت زمان نفوذپذیری در افراد مختلف متغیر است، گاهی می‌توان شخصی را در چند ثانیه اول به خواب مصنوعی یا روحی فرو برد و گاهی هم احتمال دارد تا چندین جلسه فردی را تحت آزمایش‌های روحی قرار داد و در این زمینه توفیقی به دست نیاورد، ولی این آزمایشات نفوذپذیری، حداکثر از سی جلسه تجاوز نخواهد کرد، یعنی اگر افراد منفی و مخالف، در جلسات مختلف از خود مقاومت زیادی نشان دهند و کوشش کنند که به خواب‌های مصنوعی ویا روحی نروند، هرگز بیش از سی جلسه تاب مقاومت آنرا نخواهند داشت، چون تا این زمان، بتدریج نفوذپذیر شده‌اند و سپس تحت تأثیر امواج هادی یا محیط قرار خواهند گرفت.

زمانی که مدیوم بوسیله هادی به خواب می‌رود، برای مدتی از شناخت محیط خارج شده و به درون خود گرایش می‌یابد. دراین حال، روح بر جسم مسلط است و عقل بطور کامل قدرت خود را نمایان می‌سازد و دریچه ضمیر ناخودآگاه را می‌گشاید و اسرار نهان و اندوخته زمانهای مختلف آنرا بر مبنای خواست و نیاز هادی جلسه فاش می‌کند.

در این خوابها، گاهی اتفاق می‌افتد که روح مدیوم بطور کامل ازکالبدش خارج شده و در همان زمان روح دیگری جای آنرا می‌گیرد و این حالت جایگزینی روح خارجی، کاملاً شبیه زمان خوابیدن افراد است، یعنی روح خود شخص، از بدن فاصله می‌گیرد و روح دیگری بر جسم تسلط می‌یابد که آنرا حالت حلولی می‌نامند.

البته این جایگزینی روحی، تنها برای مدتی کوتاه است که مدیوم در خواب است و پیش از بیداری، روح تازه وارد از وجود شخص بطور کامل خارج می‌شود. در این زمان خواب یا بیداری، روح تازه وارد، بر روح و جسم مدیوم کاملاً مسلط

است و مدیوم از توان عقلی و روحی خود به هیچ عنوان استفاده نخواهد کرد، بلکه تنها از نیروی عقل و اراده روح حاضر در جلسه برخودار می‌شود و اعمال و حرکات و یا سخنانی را بنابه خواسته آن روح، توسط کالبد مادی خود انجام خواهد داد.

در زمان نفوذ روح ثانوی در جسم مدیوم، کلیه حرکات و اعمال مدیوم، در اختیار روح حاضر است و اگر در این زمان مدیوم با پای برهنه از روی آتش گداخته عبور کند، احساس سوختگی نخواهد کرد و در چنین شرایطی است که می‌توان مدیوم را مورد عمل جراحی قرار داد بدون آنکه احساس درد کند.

در بعضی از مواقع که مدیوم در خواب روحی قرار دارد، شخص عامل می‌تواند تمامی یا قسمتی از تن‌پوش و روح وی را از بدن خارج نماید و از او بخواهد که به محل دیگر که آنجا را می‌شناسد برود و اطلاعاتی را از آن نقطه باز گوید. روح و تن‌پوش با سرعتی وصف‌ناپذیر، این عمل را بطور دقیق و کامل انجام خواهد داد و در صورت انجام کار، حقایق بسیاری را ابراز خواهد نمود.

یکی دیگر از علت‌های خوابیدن معمول در خوابهای هیپنوتیکی، نفوذ هاله‌ای بدن عامل در هاله‌های بدن خواب رونده است، کسانی که دیگران را می‌خوابانند با پاس دادن‌ها، هاله‌های بدن طرف مقابل را تغییر حالت می‌دهند و تکرار این عمل و یکنواخت و یکسو کردن این هاله‌ها، موجب بوجود آمدن حالت بی‌حسی و خواب در معمولهای نفوذپذیر می‌شود.

چنانچه جسم را پوشیده از مخمل تصور کنیم، باید مجسم نمائیم که با انجام این پاسها، کلیه پرزهای مخمل را در یک جهت بطور مساوی و آرام روی هم قرار خواهیم داد و زمانیکه کلیه پرزها در یک جهت و روی یکدیگر قرار گرفتند، از آن زمان است که آرامش مطلق در امواج اطراف معمول بوجود می‌آید و آن حالتی است که معمول در خواب و بیهوشی کامل قرار می‌گیرد.

زمانی که خواسته باشیم او را از این حالت بیهوشی درآوریم، کافی است که

پاسها را بصورت عکس، از پائین به بالا چندین بار انجام دهیم، یعنی پرز مخملهایی را که در یک جهت روی هم خوابیده بودند، از آن حالت درمی‌آوریم و شکل اول را به آن خواهیم داد و پس از آن، فرد از خواب بیدار خواهد شد که روش کاملتر آن در جای دیگری شرح داده شده است.

اثرات تلقین ـ در مبارزات نفسانی، همیشه نیروئی به پیروزی دست می‌یابد که قدرت پایداری آن نسبت به دیگری بیشتر باشد و بتواند مقاومت زیادتری را از خود بروز دهد، زیرا این دریای بیکران که افکار بشر را به آن تشبیه کرده‌ایم، برخلاف امواج دریا از نیروی عقلانی و ارادی قابل کنترل و مهار شده‌ای برخوردار است که هرگاه کسی بخواهد، با خواسته‌های باطنی خود در این کشاکش عقلی و نفسانی پیروز شود، در مرحله نخست باید قدرتهای ذاتی خویش را بشناسد و بر آنها تسلط کامل بیابد تا موفقیت کاملی بدست آورد.

اجرای درست و مستمر تمرینات ویژه تقویت روح و روان باعث خواهد شد، تا افراد صاحب قدرت ذهنی و ارادی بسیار خوبی گردند و نیروی حافظه و اراده خود را که تا اندازه‌ای از دست داده‌اند مجدداً بازیابند. ذیلاً به شرح یکی از آن تمرینات که موجب پرورش قوای روحی و حتی جسمی می‌گردند، می‌پردازیم.

۱ ـ انجام و اجرای این تمرینات، نیاز به تمرکز قوای فکری بیشتری نسبت به برخی دیگر از تمرینات دارد که در محل پر سروصدا، امکان‌پذیر نیست، لذا باید جای تمرین کاملاً ساکت و آرام باشد.

۲ ـ به پشت دراز بکشید بطوریکه پاها بالاتر از سر و سینه قرار گیرند (برای انجام اینکار می‌توان یک بالش را زیر ساق دو پا قرار داد.) و دو دست در کنار بدن باز و با زاویه‌ای حدود ۴۵ درجه و کف دست‌ها رو به زمین باشند و چند دقیقه‌ای دراز بکشید تا بدن و روح و روان آرام گردند.

۳ ـ پس از دستیابی به آرامش، چند نفس عمیق بکشید. سپس فقط به پای راست

خود فکر کنید و در ذهن چنین تصور نمائید که آن عضوی توخالی است و شما می‌توانید با انجام عمل دم بطور ذهنی، با هوای تنفس خود، آن را از هوا پر کرده و سپس با بازدم آن را خالی کنید و این حالت باید درست به شکل یک بادکنک در ذهن مجسم گردد که آن را از هوای دم پر می‌کنید و سپس تخلیه می‌نمائید.

وقتی که چندین بار این عمل را در ذهن خود تکرار کردید، آنگاه متوجه خواهید شد که در هر دم، پای راست خود را که بصورت یک بادکنک توخالی تصور کرده‌اید، از هوا پر کرده و در بازدم، آنرا تخلیه نموده‌اید، پس از انجام صحیح این تمرین،تمامی اعضاء بدن خود را به چندین بخش تقسیم نمائید. این قسمت‌های جدا شده می‌بایست شامل پاها ـ دست‌ها ـ سروگردن ـ سینه و شکم ـ ریه ـ قلب و... باشند.

تمرین پای راست باید حدود سه دقیقه ادامه یابد وکلیه نیروهای فکری و عقلی فرد در زمان تمرین می‌بایست به همان پای راست معطوف گردد و انجام این تمرینات برای زمانی است که اگر عضوی از بدن ناراحتی داشت یا درد گرفت، با اجرای چنین تمرینات ذهنی می‌توانید، ضمن تخلیه هوا از آن بادکنک خیالی دست یا پا، درد را نیز همراه هوای بازدم تصوری در ذهن، از آن عضو ناراحت خارج کنید و چنانچه انجام آن صحیح باشد، به احتمال قوی پس از پایان تمرینات، هیچ دردی را احساس نخواهید کرد.

البته رفع این قبیل ناراحتی‌های عضوی، باید پس از تسلط بر ذهن، شعور و اراده و مغز و اعضاء بدن شروع گردد و طی شرایط خاصی که در اثر اجرای همان تمرینات، انجام می‌گیرند صورت پذیرند. زمانی که توانستید به این احساس دست یابید که قدرت ارادی پای راست خود را در اختیارگرفته‌اید، پای راست را رها کرده و همین عملیات را با پای چپ انجام دهید.

در هفته دوم، همان شرایط محیطی و جسمی را چون هفته اول رعایت نمائید و

به پشت دراز بکشید و بالش نرم و کوتاهی را زیر بازوان دست راست یا چپ قرار دهید. بطوریکه کف دستها رو به سقف اطاق قرار بگیرند و بالش نرمی را زیر زانوی پاهای خود نیز بگذارید تا جریان حرکت خون، در بدن بهتر انجام پذیرد و آنگاه عمل دم و بازدم را با دست راست یا چپ خود آغاز کنید.

این تمرینات را سه الی چهار دقیقه در هر روز انجام دهید و در زمان اجرا هر چه تمرکز بیشتری داشته باشید، به همان نسبت هم سریعتر به نتیجه مطلوب دست می‌یابید و در پایان تمرین اول اینکار بادکنک ذهنی را با دست دیگر خود انجام دهید.

اگر زمان این تمرینات را چند ساعتی پس از صرف شام و چند دقیقه قبل از خوابیدن، در بستر خود انجام دهید، آنگاه متوجه می‌شوید که با آرامشی بهتر و سریعتر از شبهای قبل، بخواب خوشی فرو خواهید رفت.

در هفته سوم، تمرینات مربوط به سروگردن است. برای انجام آن، هچنان باید به پشت دراز بکشید و بالش کوتاه و نرمی را زیرگردن خود بگذارید بطوریکه سر از آن بیرون بوده و بالش تنها در زیر گردن قرار گرفته باشد. (چشمها در تمام تمرینات ذهنی باید بسته باشند) آنگاه شروع به تمرکز و تنفس کردن می‌نمائید. در هر دم تصور می‌کنید، هوا وارد سروگردن شما می‌شود و در هر بازدم، آن هوای تصوری، از سروگردن خارج می‌گردد که در نتیجه این تصورات بنظر می‌رسد که سر بزرگ‌تر از حد معمول می‌شود و به تدریج وزن خود را از دست می‌دهد و بصورت بادکنکی درمی‌آید.

پس از پایان تمرین سر و گردن، تلقینات ذهنی را برای شکم خود تصور کنید و بصورت خیالی شکم را پر از هوا نمائید، بطوریکه معده و تمام روده‌های خود را باد کرده از هوای دم فرض کنید و با بازدم آن را خارج نمائید و از روز سوم، حرکت توام سر وگردن و شکم را با هم انجام دهید.

روزهای بعد تمرین‌ها مربوط به قلب و ششها می‌باشد. در این تمرینات باید حالت بدن در شیب بسیار ملایمی قرارگرفته باشد یعنی اگر تمام بدن را در یک خط افقی تصور بنمائیم، سر باید حدود چهار یا پنج سانتی‌متر، پا پائین‌تر از پا باشد و این حالت را باید در سطح افقی بدن بوجود آورید. در انجام این تمرین بصورت ذهنی تصور خواهید کرد که در هر بار نفس کشیدن، هوا وارد قلب می‌شود و قلب شما بزرگ و بزرگ‌تر از حد معمول می‌شود. بطوریکه گنجایش آن هوای دم را پیدا می‌کند و در موقع بازدم که هوا از قلب خارج می‌شود، قلب کاملاً تخلیه و سبک می‌گردد. پس از اینکه تسلط کامل اجرای این آزمایش را بدست آوردید، به تمرین تنفسی ذهنی ریه‌ها بپردازید.

با اجرای انجام تمرینات قلب و تسلط کامل بر آن، می‌توانید حرکات و تپش قلب خود را کند و یا تند بنمائید و حتی در برخی از مواقع و طی شرایط بخصوصی می‌توانید قلب را برای مدتی از حرکت بازدارید.

زمانی که حالتهای تصوری دم را در ذهن خود می‌پرورانید و هوا را وارد یکی از ارگانهای مادی بدن خود می‌نمائید و پس از مدتی هوا را با همان نیروی تخیل از آن عضو خارج می‌کنید، ضمن تقویت قدرتهای اعصاب و روان، یک عمل بازسازی ارادی در جسم مادی خود بوجود آورده‌اید و بتدریج می‌توانید قوای ذهنی و عقلی را بر ماده مسلط نمائید.

زمانی که تمرینات چند هفته‌ای روش تنفس‌های ذهنی به پایان رسید، نباید وقفه‌ای در اجرای کامل این تمرینات بوجود آورید بلکه می‌بایست تمام تمرینات را به نحو فشرده‌تری ادامه دهید، یعنی دو روز در هفته اول را با تمرینات دست و پاها و سروگردن، بصورت تک‌تک و تواماً به پایان می‌رسانید و دو روز دیگر را به تمرینات قلب و ریه و شکم به شکل فوق ادامه می‌دهید و سه روز دیگر هفته را در هر روز یک بخش از قسمت دوم را به تمرینات دو روز اول هفته اضافه می‌کنید، بطوریکه در آخر هفته، تمام تمرینات را با هم و یکجا انجام می‌دهید.

از هفته بعد می‌توانید هر روز بمدت پانزده دقیقه تمرینات را بصورت دلخواه (با هم و یا تک‌تک) انجام دهید و این حالت تمرینات را برای مدت دو ماه حفظ کنید. زمانی که بطور کامل برای انجام این تمرینات آماده شدید، از آن پس نیازی به ادامه دائم و مرتب آن نیست و در هر روزکه توانستید، یکی دو دقیقه، در هر محل و یا زمانی، این آزمایشات را برای آرام‌سازی روح و جسم یا رفع درد خود ادامه دهید.

این حرکات را می‌توانید پس از تسلط کامل، در پشت میز، داخل ماشین، منزل و... انجام دهید و اثرات مثبت آن را در بهبود حالتهای روحی و روانی و جسمی زندگانی روزمره خود مشاهده کنید.

برای اینکه بتوانید سلامت و این حالت بوجود آمده را تا آخر عمر در خود حفظ و نگاهداری نمائید، لازم است به نکات زیر توجه کامل داشته باشید.

۱ ـ در زمان قبل از خواب شب، کوشش کنید، اجرای تمرینات مزبور را حتی برای چند دقیقه و یک قسمت از ارگانهای عضو جسم مادی هم که شده است انجام دهید تا صبح سالم و سرحال از خواب برخیزید.

۲ ـ پس از بیداری از خواب شب، روبروی آینه قرار بگیرید و بخود بگوئید که امروز روزی بسیار زیبا و خوب خواهد بود و بایستی کار نیکی را امروز انجام دهم. حال اگر این عمل نیک، فقط سلام به یک فرد ناشناس باشد را خواهم کرد.

۳ ـ زمانیکه برای انجام کاری از منزل خارج می‌شوید، باید در ذهن خود چنین جملاتی را بپرورانید.

سعی دارم که هیچ عمل خلافی که موجب آزار روح من یا دیگری شود را امروز انجام ندهم. اگر کسی بدون دلیل به من اهانتی کرد، از او می‌گذرم و مسیر خود را ادامه می‌دهم و...

۴ ـ اگر روز قبل یا در گذشته باعث رنجش و یا عذاب کسی شده‌اید، امروز به خود بقبولانید که اگر او را در مسیر خود مشاهده کردید، از وی دلجویی خواهید کرد.

۵ ـ اعمالی را که در طول روز انجام می‌دهید. تمام آنها باید بطور آگاه صورت گیرند، یعنی هر قدمی را که برمی‌دارید باید جای قدم بعدی را بدانید.

۶ ـ در تمام روز باید حرکات و اشکال عضلات صورت خود را در کنترل داشته باشید، و چهره شاد و گشاده‌ای را به خود بدهید که هیچ اثری از ناراحتی و درد در آن دیده نشود و ناراحتی از حرکات و سخنان بی‌جا و پوچ دیگران را در چهره خود منعکس نکنید. برای کنترل چهره، باید هر چند مدت یکبار از خود سئوال کنید که صورت من به چه شکل است؟ آیا خندان و شاد است یا خشن و اخمو؟ و اگرچهره شما گرفته است، حالت خندان و شاد به خود بگیرید.

۷ ـ در زمان کودکی بازیهای گوناگونی وجود دارند که بزرگترها می‌توانند با اجرای آن خیلی از مشکلات روحی و جسمی خود را کم کرده و به آرامش بیشتری دست یابند. یکی از این بازیهای کودکانه، بازی ایست می‌باشد که یک داور انتخابی به دیگران فرمان می‌دهد که همگی بازیکنان باید در هر حالتی که هستند در جای خود میخکوب شوند و هیچ حرکتی را از خود بروز ندهند. اجرای درست و به موقع ایست دادن‌های شخصی و ذهنی، نقش بسیار عمده‌ای را در تقویت اراده و تسلط بر نفس ایفا خواهد کرد، بشرط آنکه تمام این اعمال و دستورات، در مواقع بسیار حساس و ضروری صورت گیرند و شما را از انجام کارهای نادرست و زشت باز دارند.

زمانیکه گرسنه هستند و غذای بسیار لذیذی را در برابر خود مشاهده می‌کنید. در بین غذا خوردن که هنوز سیر نشده‌اید، به خود درباره خوردن غذا ایست دهید و از آن پس، لقمه‌ای از آن غذا را در دهان نگذارید و یا در حال حرکت، ناگاه بخود ایست بدهید و در همان حالت، چند ثانیه‌ای مکث کنید و به هیچ چیز دیگری توجه ننمائید.

انجام عمل ایست، برای رفع ناراحتی و عادتهای ناخودآگاه و زشت، که برخی از

افراد اجتماع بطور ناخواسته دچار آن هستند، بسیار مفید و مؤثر است، مانند سیگاری‌ها که می‌توانند با اجرای تمرین ایست، عادت بد سیگارکشیدن را بتدریج ترک نمایند.

چنانچه بتوانید اعمال و حرکات فوق را تا مدت چهل و پنج روز انجام دهید و پس از پایان این مدت ارزیابی مجددی از وجود روحی و جسمی و ارادی خود بنمائید، آنگاه متوجه خواهید شد که تغییراتی به شرح زیر در شما بوجود آمده‌اند.

۱ ـ بخشی از بدن مادی تحت کنترل ارادی شما درآمده است.

۲ ـ مقاومت‌های منفی جسمی و روحی در شما کاهش پیدا کرده‌اند.

۳ ـ با اجرای این تمرینات توانسته‌اید نیروی اراده ـ شعور ـ عقل و مغز و سلسله اعصاب جسم مادی را با یکدیگر هماهنگ نمائید.

۴ ـ در زمان اجرای تمرینات، کلیه افکار مغشوش و ناراحت‌کننده را از وجود خود دور کرده‌اید.

۵ ـ با اجرای تمرینات مزبور توانسته‌اید رفتار ناپسند و زشت را از خود دور نمائید.

۶ ـ برای رسیدن به اهداف خود در آینده، به مراتب آماده‌تر شده‌اید و با اراده‌ای قوی می‌توانید هر خواست درست و منطقی را دنبال کنید.

۷ ـ با تمرینات می‌توانید ضمیر آگاه را مالک نیروهای مادی و روحی خویش نمائید و در زندگی از این پس کوشش خواهید کرد، تا این برتری و امتیار را برای ضمیر آگاه خود نگاهداری نمائید و به همین دلیل، از خود شگفتی‌های عجیبی را بروز خواهید داد.

۸ ـ شتاب‌زدگی از وجودتان بتدریج دور خواهد شد.

۹ ـ هر اندازه اجرای تمرینات در زمینه‌های پروش قدرتهای روحی افزایش یابند، به همان نسبت هم به قدرت و نیروهای نهان خودآگاه‌تر خواهید شد.

هرگز اجرای چنین تمریناتی را بر مبنای اجبار و وظیفه انجام ندهید، چون در چنین حالتی، علاوه بر اینکه تمرینات مزبور برای شما سودمند و مفید نخواهند بود. زیان‌آور و مخرب نیز می‌باشند.

افراد نسل بشر، علاوه بر عقل، دارای نیروی دیگری بنام ضمیر ناخودآگاه نیز می‌باشند، این ضمیر با روح فرد نزدیکی زیادی دارد بطوری که در زمان حیات و پس از مرگ، با روح همراه است.

اکثر اعمال و رفتار و خصوصیات اخلاقی افراد، ناشی از تجربیات قبلی آنهاست و در زندگانی، زمانی که بعضی از غرایز در افراد به طرق مختلف سرکوب می‌شوند، پس از چندی به ضمیر ناخودآگاه انتقال می‌یابند، و پس از مدتهای طولانی بصورت گفتار و رفتار و خصوصیات اخلاقی و یا بگونه‌ای دیگر، وجود خود را نشان می‌دهند.

برای رهائی از چنگ ناراحتی‌های سرکوب شده، تنها یک راه منطقی وجود دارد، و آن اینکه بتوان آنها را از اعماق ضمیر پنهان، به سطح ضمیر آشکار (ضمیر آگاه) کشانیده و با استفاده از قدرتهای روحی و عقلی و با روشی مناسب، آنها را از بین برد.

اگر فردی قادر باشد در ضمیر باطن خود و یا دیگران نفوذ کند و آن را برای مدتی در اختیار نیروهای خویش درآورد، از آن پس قادر خواهد شد تا بر قسمتی از حرکات و اعمال سرنوشت‌ساز خود یا دیگری تسلط یافته یا در آنها تغییراتی بوجود آورد.

ضمیرهای افراد، همواره تحت شرایط بخصوصی تلقین‌پذیر می‌شوند و وقتی که این تلقین‌ها به ضمیر باطن انتقال بیابند، در آنجا تأثیر بیشتری پیدا می‌کنند، زیرا در ضمیر، تلقینات گذشته، بتدریج حکم ملکات را پیدا کرده و بصورت وظیفه‌ای درمی‌آیند که حتماً باید بگونه‌ای اجرا شوند.

تأثیرپذیری‌های افراد گاهی نیز می‌تواند بصورت زشت و ناپسند باشد. گاه ات
می‌افتد که فردی در مقابل گفته‌های شخص دیگر بگونه‌ای تحت‌تأثیر کلام او و
می‌شود که گوئی عقل خود را بطورکامل از دست داده و محو گفته و خواست‌ه
او گشته است، لذا تمام گفته و خواسته‌های او را، چه خوب و چه‌بد، بدون فکرکر
صحیح، جامه عمل می‌پوشاند.

تلقین‌پذیری همیشه و بطور الزامی، از طریق صحبت‌کردن نیست، بلکه ممک
است از طریق نوشتن، یک حرکت یا اشاره، و یا یک علامت شرطی و غیره نی
باشد. تلقین‌ها ممکن است گاهی توسط افرادی مومن و در جهت خیر و صلاح
فردی دیگر باشد، و یا زمانی هم توسط افرادی مفسد و سوءنظر دار و در جهت
نادرست و سودجوئی‌ها اعمال گردد.

تلقینات همیشه از سوی افراد نیستند، بلکه تلقینات گروهی، که توسط وسائل
ارتباط جمعی یا رسانه‌های مختلف صورت می‌پذیرند، نیز آثار بسیار عمیق در طرز
تفکر و شناخت و اخلاقیات اجتماعی افراد جامعه‌ها دارند.

امروزه تبلیغات، از دیدگاههای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و غیره،
بعنوان نوعی اسلحه بکار گرفته می‌شوند و بصورت اثرات انکارناپذیری، روی
افراد، بخصوص آنهایی که کورکورانه نظریات و گفته‌های عده‌ای دیگر را باور
می‌کنند، دارد. سازمان‌های تبلیغاتی و روابط عمومی جهان، بخوبی به قدرت
اثرات این نوعِ تلقین‌ها، و روش اعمالِ آنها دست یافته‌اند و با این عمل، افراد
جوامع را کورکورانه به دنبال خواست و نظریات خود می‌کشانند.

استفاده دیگر از خاصیت تلقین‌پذیری و تأثیرگذاری، در مداوای بعضی
بیماریهائی است که علم پزشکی با استفاده از تجویز داروها، از مداوای آنها عاجز
است. برخی از زمینه‌هائی که متخصصین با استفاده از روش تلقین‌پذیری و
تأثیرگذاری در وجود اشخاص نفوذ می‌کنند، عبارتند از: روح درمانی، روان‌شناسی،
روان‌پزشکی، روان‌کاوی، خودشناسی، هیپنوتیزم، خودهیپنوتیزم و بسیاری از

عملیات روحی دیگر که در این زمنیه مورد استفاده متخصصین قرار می‌گیرند.

شخصیت فرد تلقین کننده در درجه تلقین‌پذیری افراد تأثیر زیادی دارد. یعنی هر چه تلقین‌کننده مورد توجه و اعتماد بیشتر افراد باشد، اثرات تلقین او دارای قدرت بیشتری می‌شود. سن و مقام اجتماعی، وضع مالی و معلومات عمومی نیز از جمله عوامل برتری در تلقین هستند و هرچه کار تلقینات دوستانه‌تر باشد، یا وسیله دوستان صالح و نزدیکتر صورت پذیرد، تأثیر کلام بیشتر خواهد بود.

مرکز تلقین‌پذیری، برای همیشه و تا پایان عمر، به همراه فرد خواهد بود، ولی گنجایش آن در سنین مختلف و در اشخاص متفاوت فرق می‌کند.

تلقین‌های نادرست و سودجویانه‌ای که توسط برخی از افراد دروغگو و فاسد به دیگران القا می‌شوند، معمولاً دارای هدفهای بخصوصی هستند که اهم آنها عبارتند از:

۱ ـ ارضاء عقده‌های سرکوب شده خود از زمان‌های گذشته که در وجود آنها رسوخ کرده و بگونه‌های خاص، موجب اذیت و آزار درون می‌گردند.

۲ ـ دست‌یابی به خواست‌های مادی که توسط عکس‌العمل‌های شخص تلقین شده، بنحوی فرد تلقین کننده را ارضاء می‌نماید.

تلقین‌های مثبت و سودمند، تلقین‌هائی هستند که به قصد بهبود وضع روحی و روانی و زندگانی فردی و یا برای مداوای بیماریهای متفاوت، توسط افراد صالح و پاک و متخصص نسبت به دیگران انجام می‌شوند. با استفاده از تلقین‌پذیری می‌توان عادات و رفتار بد افراد را از آنها دور کرد و کمبود و اعتیاد آنها را برطرف ساخت یا نسبت به معالجه بعضی بیماریهای روانی اشخاص اقدام نمود.

بهترین موقع تلقین‌پذیری، زمان بین خواب و بیداری است، چون در این زمان، روح و جسم در مناسبترین شرایط ممکنه قرار دارند، یعنی روح آماده خارج شدن از جسم مادی است و برای رهائی از جسم مادی و حرکت سریعتر به عوالم روحی،

برخی از گفته‌ها یا تلقینات را زودتر از حد معمول می‌پذیرد.

چنانچه فردی از دردهای عصبی و روانی رنج می‌برد، برای درمان کامل خود باید قبل و بعد از خوابیدن، خود را تحت تأثیر نیروی نفوذپذیری خویش قرار دهد.

اجرای این امر بدین ترتیب است که شخص قبل از خوابیدن، حداقل سه بار جملات آرام‌کننده و سودبخشی را در ذهن خود تکرار نماید.

فرضاً اگر فردی از اجتماع فراری است، قبل از خوابیدن این جملات را با خود تکرار کند: «من از همه مردم خوشم می‌آید و از معاشرت با آنها لذت می‌برم، ولی بعلت مشغله کاری، تاکنون نتوانسته‌ام بطور دلخواه در بین مردم ظاهر شوم و در اولین فرصت، حتماً خود را بین اجتماع خواهم دید.» و چنانچه شخصی قصد ترک سیگار دارد، قبل از بخواب رفتن شب و پس از بیدار شدن صبح، مانند جملات زیر را چند بار با خود تکرار نماید تا اینکه مطالب تلقینی، ملکه ذهن وی گردند و در ضمیرها کاملاً جای گیرند.

«از سیگارکشیدن متنفرم و تصمیم دارم بزودی مقدار آن را کم کنم و در آینده‌ای نزدیک بطور کلی سیگار کشیدن را کنار می‌گذارم، چون سیگار کشیدن من بصورت عادت درآمده و ترک کردن این عادت برایم بسیار آسان است.»

پس از مدتی ادامه دادن به این نوع تلقینات و متوجه شدن به اینکه، مقدار سیگار وی بطور محسوس کاهش یافته است، باید جملات تلقینی خود را به شرح جملات مشابه زیر تغییر دهد:

«دانستم که فردی پرقدرت و با اراده هستم و نیروی درونم به من کمک می‌کند تا بتوانم سیگار راکم کنم و از امروز تصمیم دارم تا یک هفته دیگر این سیگار بی‌فایده را برای همیشه کنار بگذارم و خودم را از مزاحمت آن برهانم.» در صورتیکه شخص واقعاً قصد ترک سیگار یا عادت دیگری را داشته باشد، پس از مدتی تمام خواستهای باطنی او توسط انجام دادن صحیح تلقینات سالم برآورده خواهند شد.

برون‌فکنی

خروج روح از بدن و سفرآگاهانه آن را به هر نقطه‌ای، در جهان یا محیط اطراف به نامهای گوناگونی بیان داشته‌اند و هر ملتی شناخت و آگاهی ویژه‌ای نسبت به آن دارد که از همه مهم‌تر آن، همان سفر معنوی روح است که مسلمانان نسبت به آن شناخت بیشتری دارند و این عمل را عروج یا خروج کامل روح از جسم مادی و سفر به عوالم کبریائی یا مادی و روحی می‌نامند.

هدف از برون‌فکنی‌های روحی این است که نسل بشر در زمان زنده بودن از وجود ذاتی خودآگاهی به دست آورد و بداند که خارج از جسم مادی، نیروهای دیگری نیز وجود دارند، تا بتواند با مشاهدات روح خود در زمان برون‌فکنی، به حقایق وجود و قدرت کائنات و نیروهای نهان و ماوراء درک دست یابد.

افرادی که شناخت کاملی نسبت به علوم روحی دارند به مراتب ساده‌تر می‌توانند بر عمل برون‌فکنی مسلط شوند و خود را تحت آموزش بسیاری، منجمله مسیر معنویت خاصی که اغلب توسط کمک ارواح صورت می‌گیرد، قرار دهند، یعنی در اصل، افراد می‌توانند اصول برون‌فکنی را تحت نظر استادان زمینی و یا عوالم روحی که در اطراف آنان وجود دارند، انجام دهند.

زمانی که فردی توانست در قالب روحی خود با ضمیر آگاه، از نقطه‌ای به نقطه دیگر سفر کند و در محل دوم مشاهداتی داشته باشد، آن شخص توانسته است یک عمل ساده برون‌فکنی را انجام دهد.

برای انجام عمل برون فکنی، در مراحل قبل از اجراء هر فردی باید به چند عامل اصلی دسترسی پیدا کند و سپس اقدام به انجام آن نماید.

اول: بدست آوردن دانش مادی یا محیط که همگان می‌توانند با کسب علوم کلاسیک و محیطی، به آن تسلط یابند.

دوم: دانش معنوی که در افراد مختلف جهان متفاوت است، زیرا این دانش مربوط به شناخت علوم الهی و معنویات حیات و درستی و پاکی اشخاص است.

سوم: دانش خودشناسی. شناخت این دانش، نیز در بین افراد مختلف متفاوت است، زیرا اساس شناخت این دانش، بر مبنای مشاهدات و قیاس آنها نسبت به سایر مشاهدات افراد بشر است که در اثر آن می‌توانند برداشت‌هایی را برابر شناخت‌های عقلی خود، از اصل یا فرع شیئی یا مطلبی داشته باشند و سپس در ذهن خود به آن شکل جدیدی را با معنای جداگانه بدهند.

کسی که قصد اجرای تمرینات برون‌فکنی را دارد، مدت‌ها باید به تمرینات مختلف روحی ادامه بدهد تا این که روزی موفق شود از جسم مادی خود خارج گردد و زمانیکه موفق به انجام این مرحله ساده از برون‌فکنی‌شد، آنگاه توانسته است کلید طلایی مشکلات دنیا و آخرت را بدست آورد و از این به بعد، سیر و سفرهای روحی او بستگی به پشتکار و خواست و قدرت‌های عقلی وی دارد تا اینکه بتواند موفقیت‌های بسیاری را در زمان حیات خویش کسب نماید و به آرزو و آمال خود که همانا سفر کردن بدون وسیله مادی به تمام نقاط عالم است، دست یابد.

نیروی حیاتی هر موجود زنده که در ذات او نهان است، قدرت روحی آن می‌باشد و این نیرو باعث بوجود آمدن شخصیت مادی در افراد می‌شود و تمامی حالات عقلانی و نفسانی را تحت کنترل خود درمی‌آورد و در نهایت عقل سبب بروز شخصیت‌های مادی مختلف افراد می‌گردد.

زمانی که به وجود قدرت‌های روحی و ذاتی افراد نسل بشر توجه می‌کنیم، به راحتی درمی‌یابیم که در نهاد ذات هر یک از اشخاص، نیرو و قدرت‌هایی نهفته است که فرد قادر است، اعمال گوناگون و بغرنجی را بطور جداگانه انجام دهد و برخی از مسائل پیچیده را به سادگی حل کند که بسیاری از افراد از حل آن عاجز می‌باشند و یا عده‌ای جواب سئوالات را طوری ادا کنند که قوی‌ترین کامپیوترهای

جهان نتوانند جواب آن را بدهند.

دلیل بوجود آمدن چنین حالت‌هایی در افراد مختلف، معمولاً بستگی به وجود و قدرت‌های روحی و عقل و قوه ادراک و احساس آنها دارد که تمام افراد نمی‌توانند به یک نسبت از آن بهره‌مند باشند.

در ذات وجودی بشر، علاوه بر جسم مادی که اکثراً تنها آن را می‌شناسند. عوامل دیگری نیز مانند: روح و تن‌پوش یا جسم اثیری و امواج گوناگونی بکار رفته‌اند و در اصل، ترکیبات این عناصر، تواماً باعث بوجود آمدن جسم و روح و حالتهای مختلف نسل بشر می‌شوند و در هر زمانی که یکی از این عوامل در وجود ذاتی فردی نباشد، مسلماً حیات مادی نیز وجود نخواهد داشت.

افراد سالم و پاک سرشت، در ادامه زندگی مادی، به فکر زمان پس از مرگ زندگانی روحی خود نیز می‌باشند، چون آنان براین عقیده پایبند هستند که پس از مرگ جسم مادی، زندگانی نوینی در انتظار روح افراد نسل بشر است وپرواز روح، به سوی عوالم روحی یک حکم الهی و فطری بوده و کسی قادر نیست از انجام این حالت و حرکات، جلوگیری به عمل آورد، لذا، روح بشر، برخلاف جسم او، قدرت جاودانگی دارد و برای دستیابی به این جاودانگی، باید پس از فرا رسیدن مرگ جسم مادی، سیر تکاملی دیگری را بپیماید و این سیر تکاملی را در اصل، روح افراد مؤمن و معتقد و عاقل، حتی در زمان حیات مادی خویش نیز شروع می‌کنند و پس از مرگ، تکامل اولیه آنها پایان یافته و در عوالم روحی بازتاب اعمال زمان حیات مادی خود را از ذات احدیت دریافت می‌نمایند و در عوالم روحی، در صورت ثوابکار بودن، تکامل روحی به شکل دیگری جلوه‌گر می‌گردد.

تکامل عقلی، پس از مرگ جسم مادی، به شکل وسیع‌تری در روح افراد نسل بشر آغاز می‌شود، یعنی زمانی که مرگ فرا می‌رسد، مسیر تکامل عقلی، به علت کسب آگاهیهای بیشتر، گشوده شده و در این حالت، عقل توانایی کامل خود را به

دست آورده و کوشش دارد، تا این‌که خود را به یک مرحله تکامل و تطور ارزنده و والایی، در عوالم روحی برساند و در پیدایش این مسیر تکاملی، وجود ذاتی بطور مطلق دخالت دارد و نقشی را ایفا می‌کند، زیراکه این عمل بوسیله قدرت و نیروی کائنات یا عقل کل جهان هستی به نسبت مسیر تکاملی هر فردی، انجام می‌پذیرد و این مرحله از تکامل عقلی، تنها مربوط به تکامل واقعی روحی افراد نسل بشر است و از این پس، روح باید مسیرهای مختلفی را به خاطر ادامه تکامل و پیشرفت به سوی اصل ذات خویش بپیماید، تا اینکه در نهایت بتواند به تکامل روحی نهایی دست یابد، چون روح فقط در یک زندگی یا حالت تکاملی، نمی‌تواند به آگاهی کامل و شناخت‌های موردنیاز خود برسد. لذا وجود چنین تسلسلی در حیات تکامل روحی، نقش بسیار مهمی را ایفاء می‌کند.

زمانی که روح و عقل، در مسیر تکاملی خود پیش می‌روند، در نهایت به مرحله‌ای می‌رسند که عقل کل جهان هستی در یکی از مراحل بلوغ تکاملی، این نیرو راکه به رشد و تکامل نهایی خود رسیده است، در اختیار و خدمت خویش در می‌آورد، یعنی در این مرحله از حیات روحی و عقلی، روح به مبدأ اصلی حیات خود که روزی بصورت انرژی عقلی از آن جدا شده بود، وصل می‌گردد و جذب عقل کل و روح اعظم کائنات می‌شود و از این زمان به بعد است که روح به ابدیت می‌پیوندد، نه پس از هر مرگ جسم مادی.

اگر کسی در طول زندگانی مادی خود موفق شود به برخی از این شناخت‌های تکامل عقلی و روحی دست یابد و بتواند این دو را در یک مسیر منظم و هماهنگ سوق دهد، آنگاه توانسته است، به قدرت بزرگی که، حکمت و منطق و بی‌نیازی و عرفان در آن قرار دارند، دست یابد و هرگز از مسیر حق و حقانیت و انسانیت و دستورات الهی که دراصل، همان اعمال و گفتار و پندار و کردار نیک است، منحرف نشود و در محتویات این کتاب و سایر کتابهایم (نویسنده) سعی شده که افراد با

اجرای تمریتان و درک مطالب، خود را به این مراحل برسانند.

چنانچه در طول عمر، کشمکش‌های بین عقل و ماده، هرچه بیشتر باشد و کسی نتواند این دو را در یک مسیر درست و حقیقی به حرکت در آورد، دارای زندگانی ناآرام و پردردسر و شرارت‌باری خواهد بود.

در زندگانی پس از مرگ، عقل و جسم اثیری، همبستگی بسیار نزدیک و فشرده‌ای را باهم آغاز می‌کنند. البته لازم به تذکر است که همیشه ماده به عقل نیازمند می‌باشد، نه عقل به ماده و چنین حالتی را به سادگی می‌توان در زندگی‌های دنیوی عالم خاکی بسیاری از افراد تشخیص داد، چون عقل همیشه و در همه جا، به ماده شکل و شخصیت میدهد و هر فرم دلخواهی را که بخواهد برای ماده به وجود می‌آورد و سپس ساخته‌های خود را خوب یابد، جلوه‌گر می‌سازد.

نیروی اصلی و ذات حیات، جوهری است نامریی و که در پس هر شیء یا درون ذات هر ذره‌ای قرار دارد که به طرق و نحوه خاصی جلوه‌گر می‌شود و سپس باعث می‌گردد تا هر شیئی، شکل مخصوص به خود را بگیرد و به اشکال مختلف جلوه‌گر شود که هر فردی آنرا بگونه‌ای با قدرت عقلی خود تشخیص دهد.

درست است که تمام قسمت‌های جسم مادی از طبیعت به وجود آمده و پس از مرگ هم به همان مواد اولیه خود تبدیل می‌شود، یعنی از پیدایش و مرگ بشر، نقصانی در طبیعت به وجود نمی‌آید و پس از مدتی تمام داده‌های خود را باز پس می‌گیرد، ولی به غیر از جسم مادی عناصر دیگری هم در به وجود آمدن حیات مادی موجودات و نسل بشر دخالت دارند که هیچ ربطی به طبیعت مطلق ندارند.

در عالم هستی، امواجی با ارتعاشات بسیار قوی و فرکانس‌های بالا وجود دارند که بشر به علت زیاد بودن قدرت و سرعت آن ارتعاشات، قادر به تشخیص آنها نیست و امواج دیگری هستند که به دلیل دامنه و سرعت و فرکانس‌های بسیار ضعیف، نمی‌توانیم آنها را درک کنیم، به همین علت هم، امواج اثیری یا روحی، در

فضای محیط پراکنده می‌باشند و در اصل تمام عالم هستی و حتی دل ذرات را اشغال کرده‌اند، ولی علم بشر از نظر فیزیک تجربی به آن آگاهی چندانی ندارد.

در وجود ذات بشر، غیر از پنج حس، حواس دیگری نیز وجود دارند که هیچگونه ارتباطی با نیرو و حواس شناخته شده پنج‌گانه ندارند، فرضاً احساس محبت، عشق، ترحم، بدبینی، ترس و... در نسل بشر وجود دارند که با هیچیک از حواس پنجگانه وی منطبق نیستند و ریشه آنها در وجود جسم مادی قرار ندارند، بلکه از قدرت‌های روحی نشأت می‌گیرند و آنها را باید از قدرت‌های ذاتی دانست و نیروهای عقلی، راهنمایی صحیح اینگونه احساس را در دست می‌گیرند.

فردی که در زمان حیات خود توانست تمام نیروهایی را که در وجود ذاتی وی قرار دارند، بشناسد و از یکدیگر تفکیک نماید، به این نتیجه می‌رسد که در وجود وی سه دسته نیرو و قدرت‌هایی وجود دارند که برخی از این نیروها متعلق به جسم وگروهی به روح و بعضی هم متعلق به ذات است و هریک از این قسمت‌ها در زمان حیات مادی و حیات پس از مرگ، در مواقع بخصوص، بازتاب‌هایی را از خود بروز می‌دهند و در نهایت موجب بوجود آمدن دو شخصیت جداگانه در فرد می‌شوند که یکی از آنها شخصیت روحی است که ذات را در برمی‌گیرد. دیگری شخصیت جسمی که حالتهای نفسانی را می‌نمایاند.

شخصیت مادی افراد بشر در زمان حیات، اعمال و رفتار بسیاری را انجام می‌دهد که فعل آنها، معمولاً بدون دخالت روح است، یعنی تمایلات مادی و خواست‌های نفسانی افراد، باعث می‌شوند تا هر فردی برای ادامه زندگی خویش تلاش کند و برای این منظور به طور دائم، هر روز نیاز به انجام عمل و عکس‌العمل‌هایی دارد تا بتواند به ادامه زندگی مادی خویش بپردازد.

شخصیت مادی افراد موجب می‌شود که هر فردی درصدد تهیه، خوراک، پوشاک، مسکن، شغل و... برآید و انجام و اجرای چنین اعمالی، مربوط به خواست‌های ضمیر آگاه و بطور ارادی و آگاهانه صورت می‌گیرند و به همین دلیل

هم، هرکسی می‌تواند تغییراتی را بطور دائم در آن بوجود آورد که در این مورد، عملاً در زندگی خانوادگی و اجتماعی شاهد این حقیقت هستیم.

این شخصیت می‌تواند تمام فعالیت و خواست‌ها را در طول زندگانی، در چهارچوب مشخصی انجام دهد و در پیشبرد چنین اعمال و اهدافی، غیر از نیروهای عقلی و مادی و خواست ارادی، نیروهای دیگری دخالت ندارند، یعنی هرکس به اندازه فهم، درک، شعور، ثروت، معلومات خود می‌تواند از زندگانی مادی بهره‌مند شود و شناختی نسبت به آن پیدا کند، ولی در شخصیت ذاتی، افراد اعمال و رفتاری را مرتکب می‌شوند که تمام کنش و واکنش‌های آن بوسیله نیروهای خارج از جسم مادی انجام می‌گردند و اجراءکننده این اعمال، نیروهای مرموزی هستند که در پیرامون جسم مادی نسل بشر قرار گرفته‌اند.

درنسل بشر، دو نیروی قوی و جدا از هم وجود دارند که گاهی یکی از آنها بر دیگری پیشی می‌گیرد و تاثیرات مستقیمی در حالت و خوی افراد بجای می‌گذارند و این دو نیرو عبارتند از عقل و جهل.

عقل همیشه افراد را به سوی خداشناسی، درستی و پاکی، گذشت و انسانیت راهنمایی می‌کند و باعث می‌شود که فردی به راه زشت و پلیدی‌ها کشانیده نشود و برعکس، جهل افراد را به سوی ناپاکی و پستی و حقه‌بازی و ریا و تزویر، و در نهایت به نابودی راهنمایی می‌کند.

در بین افرادی که همیشه از عقل پیروی می‌کنند و از جهل گریزانند ، تاکنون حدوداً سه گروه توانسته‌اند عمل برون‌فکنی یا سفر روح را انجام دهند.

گروه اول: کسانی هستند که دارای قدرت ذاتی برون‌فکنی روحی هستند و این عمل را می‌توانند بدون داشتن هیچگونه علم روحی و یا شناخت کامل از علوم عرفان و الهیات و... بطور ناخودآگانه انجام دهند، ولی تمام حالت‌های برون‌فکنی آنها بصورت اتفاقی و ناقص می‌باشد، یعنی حداکثر تا دیدن جسم مادی خود اکتفا

می‌کنند و قدرتی بالاتر از آن ندارند.

گروه دوم: افرادی هستند که قدرت ذاتی چندانی در زمینه برون‌فکنی ندارند، ولی به دلیل زحمات و مرارت‌هایی که نسبت به آموختن علم و عمل برون‌فکنی کشیده‌اند، توانسته‌اند به انجام حالتی از آن نائل آیند و در برخی از مواقع، بصورت حرکات و روش‌های علمی، سفر روح خویش را به خارج از جسم مادی و سیر و سفرهایی آغاز نمایند و مشاهداتی در این زمینه بطور آگاهانه داشته باشند.

گروه سوم: اکثر افراد نسل بشر، انجام این عمل را از طریق عرفا، فضلا و روحانیون مذهبی شنیده‌اند که علوم این قبیل افراد از طریق دستیابی به قدرت‌های عالم ربانی و عرفان واقعی به وجود آمده است، زیرا این اشخاص مدت‌های مدیدی در حال تزکیه نفس و روح خویش بوده‌اند و از راه تزکیه نفس و عرفان، به شناخت کامل وجود و قدرت روحی دست یافته و با اتکاء به نیروهای الهی توانسته‌اند در برخی از مواقع، قدرت روحی خویش را در اختیار خود درآورند و به همین دلیل هم، در هر زمانی که خواسته باشند می‌توانند از جسم مادی خویش خارج شوند و تا مدت‌ها در عوالمی دیگر، سفر کنند.

در این باره روایات و داستان‌های فراوانی از گذشتگان به دست ما رسیده‌اند، که در اینجا فقط به بیان دو نمونه از آنها که امروزه از طریق مشاهدات عینی نیز به اثبات رسیده است می‌پردازیم.

یکی از معابد بودائیان را که به علت فرسودگی ساختمانی خراب می‌کنند، تا معبدی نو به جای آن بنا کنند، مسئولین متوجه می‌شوند که اسکلت شخصی در وسط دیواری که آجرهای ۸۰ × ۸۰ داشته، بگونه‌ای قرار دارد که استخوان دست و پاهای وی کاملاً از میان آجرها عبور کرده و یک تکه آجر در درون قفسه سینه او و آجر دیگری در داخل جمجمه او قرار دارد و این اسکلت را بصورتی که گفته شد، ایستاده کشف می‌کنند. پس از بررسیهای زیادی متوجه می‌شوند که در گذشته‌های

دور، از طرف گروهی از مخالفین، حمله‌ای به این معبد شده بود که یکی از راهب‌ها در آن زمان به طور مرموزی ناپدید می‌شود. زمانی که به این محل مقدس حمله می‌شود، این راهب ربانی، با حالت برون‌فکنی و تجزیه جسم مادی، از دست دشمنان به داخل دیوار عبادتگاه پناه می‌برد. آنچه مسلم است عمر طبیعی این راهب جلیل‌القدر، در همان زمان به پایان می‌رسد و سپس کالبد مادی وی در همانجا باقی می‌ماند و روح وی مسلماً به ملکوت اعلی به پرواز در می‌آید.

یک نمونه برون‌فکنی، در سال ۱۳۶۷ از تلویزیون دولت ایتالیا به نمایش عموم ملت دنیا گذاشته شد که یک جوان هندی را در داخل گوری نهادند و سپس روی وی خاک ریختند و در سطح محوطه حیاط، سبزه کاشتند. چند روزی جسم مادی این جوان هندی در زیر خاک بود تا سبزه‌ها کاملاً روئیدند، و در روز تعیین شده از قبل که توسط آن جوان هندی تعیین شده بود، اداره‌کنندگان این جریان، با برداشتن سنگ گور، به همگان نشان دادند که جسم وی با یک پیراهن و شلوار سفید و بلند، در همان گور خوابیده است، پس از گذشت چند دقیقه، آن مرد هندی تکانی به جسم خویش داد و تقریباً نیم خیز شد و مجدداً درازکشید و پس از چند لحظه‌ای، در بین ناباوری همگان از جای خویش برخاست و دست‌های خود را به لبه گور گرفت و از آن خارج شد. همانگونه که می‌دانیم هر عملی که به وقوع می‌پیوندد، احتیاج به یک نوع نیرو یا انرژی خاصی دارد و اعمال و حرکاتی که برای پوسیدن و متلاشی شدن ماده‌ای نیز بکار می‌رود، نیاز به انرژی خاصی برای پوسیدن آن شی دارد و جسم هم از این اصل جدا نیست، یعنی زمانیکه جسم در حالتی قرار گیرد که انرژی برای مراحل پوسیدن در آن وجود نداشته باشد و یا نتواند از خارج به آن نفوذ کند. این جسم سالها به همان حالت اولیه خود باقی می‌ماند، مگراینکه در طول زمان، تغییرات جدیدی به آن جسم داده شود، تا این که انرژی برای متلاشی شدن و پوسیدن داشته باشد. (جسم برخی از افراد که مدتها درگور سالم می‌مانند، جزو این

شرایط است) عمل آن روح‌شناس هندی نیز بر چنین پایه‌هایی استوار بود، زیراکه جسم وی توانسته بود بیست و هفت روز از خود مقاومت خاصی را بروز دهد و بدون این که در زیر خاک غذا یا هوایی به آن برسد، همچنان سالم باقی بماند و در معرض فساد و پوسیدگی نیز قرار نگیرد.

این گروه از افراد اصولاً در اثر شناخت‌های عرفانی، خود را به خدای خود نزدیکتر می‌نمایند و از آن به بعد به تدریج می‌تواند در برخی از مواقع، از جسم مادی خویش جدا شوند و به محلی که مایل هستند سفر کنند و اکثر این سفرهای روحی، به سوی عوالم بالا و کائنات صورت می‌گیرند.

زمانی که فردی قصد دارد عمل برون‌فکنی را به خوبی انجام دهد، می‌بایست اطلاعات و شناخت کافی از حالت‌های عقلی،که ذهن و تخیل و تفکر و تعمق را به وجود می‌آورد، داشته باشد و در این راستا، عقل و مشتقات آنرا به خوبی بشناسد و ازکاربرد آنها آگاهی کاملی داشته باشد و بعد از آن دست به این عمل که مهمترین اعمال روحی است، بزند.

در زمان برون‌فکنی کلیه امواج تن‌پوش که روح را در برگرفته‌اند، از قانون امواج اثیری استفاده کرده و از جسم مادی جدا می‌شوند و به دیدن محلهای از پیش خواسته شده سفر می‌کند وکلیه مشاهدات خود را به ضمیر آگاه می‌سپارد، زیرا زمانی که فردی بتواند فرکانس امواج ذهنی خود را با امواج اثیری که تمام عالم و کائنات را در برگرفته‌اند منطبق نماید، به سادگی می‌تواند از امواج ذهنی خویش نیز استفاده کند و این امواج را سوار بر امواج اثیری نموده و به هر نقطه دلخواهی که قصد دارد سفر کند.

انجام عمل برون‌فکنی را نباید ساده گرفت و با هیپنوتیزم و مدی‌تیش و... برابر دانست چون افرادی که قصد اجرای صحیح آنرا دارند، می‌بایست حتماً دارای شرایط زیر باشند تا بتوانند در انجام آن موفق گردند.

۱ ـ وابستگی چندانی به ماده و ماده‌پرستی نداشته باشند.
۲ ـ ذات وجود و حالتهای روحی خود را بخوبی بشناسند.
۳ ـ از شناخت‌های معنوی حیات و عرفان واقعی با خبر باشند.
۴ ـ خداوند متعال را بزرگترین نیرو و قدرت عالم بدانند.
۵ ـ علم روحی را در حد معمول بدانند.
۶ ـ به وجود و بقای روح و زندگانی پس از مرگ، مؤمن و معتقد باشند.
۷ ـ خودخواهی، غرور، جاه‌طلبی، حسادت، تکبر و سایر خصوصیات منفی را از خود دوره کرده باشند.
۸ ـ بر امیال نفسانی خویش بتوانند تسلط یابند.
۹ ـ در خود فرورفتن را جزو بهترین زمان عمر خود بدانند.
۱۰ ـ همه مردم را دوست داشته باشند و برای همگان خیر بخواهند.
۱۱ ـ در زندگی درصدد انتقام‌جویی از کسی برنیایند و اغلب اتفاقات و وقایع را به خواست پروردگار نسبت دهند.
۱۲ ـ درمواقع بروز ناراحتی‌ها بتوانند با برخی از اعمال روحی، بر خود مسلط شوند و آرامش خویش را بدست آورند.
۱۳ ـ امواج ضمیر آگاه و ناخودآگاه را در اثر تمرینات مختلف بهم نزدیک کرده باشند.
۱۴ ـ از نظر مدیومی دارای قدرت کافی باشند تا اینکه بتوانند عمل برون‌فکنی را انجام دهند.
۱۵ ـ در آنها کشمکشی بین روح و عقل و ماده وجود نداشته باشد و از نظر علمی و عقلی برآنها مسلط شده باشند.
۱۶ ـ بگونه‌ای، از طریق نیروهای خارجی (ارواح) حمایت گردند.

چون می‌دانیم که عقل تابع روح است و روح هم آزادی عمل‌هایی را در سطح

معینی به عقل می‌دهد و برخی اعمال و حرکات را می‌تواند بنا به خواست خود انجام دهد. در برخی از مواقع، روح از تصمیماتی که عقل اتخاذ می‌نماید، پیروی می‌کند و بهترین نمونه بارز این وضعیت، زمان برون‌فکنی است. حالت برون‌فکنی از نظر علم می‌تواند بوسیله هادی جلسه یا عامل نیز انجام شود که در اینجا فرد دیگری در انجام آن دخالت دارد.

بهترین و ساده‌ترین روش برون‌فکنی‌های روحی این است، که پس از انجام آمادگی‌های روحی و عقلی، شروع به آزمایش‌های زیر نمائید:

۱ ـ در محلی ساکت و آرام بنشینید یا دراز بکشید.

۲ ـ لغت کلیدی را برای حفظ آرامش روح و جسم خود بیان نمائید. (لغت کلیدی عبارت از لغت یا جمله از بیش تعیین شده‌ای است که در اثر تکرار زیاد، ملکه ذهن شده و در هر زمان که فردی آنرا بیان نماید، آرامش خاصی را بدست خواهد آورد.)

۳ ـ چند نفس عمیق بکشید و به سرعت هوا را از ریه‌ها خارج نمائید تا احساس گرمای ملایمی در قسمت سر و گردن خویش بنمائید و تعداد این تنفس‌ها بین ۴ تا ۲۲ بار بیشتر نخواهد بود و هوا را می‌بایست حدود ده ثانیه در سینه حبس نمائید و سپس خارج کنید.

۴ ـ تنفس خود را بصورت معمولی ادامه دهید تا آرامش جسمی را احساس کنید.

۵ ـ چشمها را ببندید و به خود تلقین نمائید که بدن شما بتدریج آرام می‌گردد و تمام قسمت‌های بدن، بدون حرکت خواهد شد، سپس جسم و اعضاء بدن را آزمایش نمائید تا ببینید به این مرحله رسیده‌اید.

۶ ـ در ذهن خود فقط به برون‌فکنی فکر نمائید و به خود بقبولانید که در این شرایط، به زودی روح از جسم شما خارج می‌شود بطوری که با چشم بسته بدن، جسم خود را مشاهده خواهید کرد.

۷ ـ از این زمان به بعد، ریتم تنفسی خود را از حالت معمولی سریع‌تر نمائید یعنی

بین ۲۰ تا ۲۵ بار در دقیقه تنفس کنید و ریتمی را انتخاب نمائید که در آن آرامش داشته باشید. و در این زمان می‌بایست فقط به دو مطلب فکر کنید، اول حفظ ریتم تنفس جدید، دوم برون رفتن روح از جسم و مشاهده بدن توسط قدرت روح.

۸ - تمام افکار خود را به این نکته متمرکز نمائید که، بزودی روح از جسم خارج می‌شود و آنگاه می‌توانید جسم خود را از بالا مشاهده کنید.

۹ - اگر تمام شرایط فوق کامل باشند، پس از اجرای چندین بار تمرین، در یک لحظه متوجه خواهید شد که جسم شما سبک می‌شود، بطوری که حتی تصور می‌نمائید، بدنتان در حال بلند شدن از محل خود می‌باشد.

۱۰ - پس از اینکه این حالت و احساس به شما دست داد، آنگاه حالتی جدیدتر توجه شما را به خود جلب می‌نماید و آن اینکه، در همان حالت با چشم‌های بسته، محیط را روشن‌تر از حد معمول می‌بینید و حتی ممکن است در این موقع جسم خویش را نیز مشاهده نمائید.

۱۱ - در صورت بروز چنین احساس و مشاهده‌ای، باید بدانید که در حد نیاز و کافی تحت نفوذ و قدرتهای روحی خویش قرارگرفته‌اید و تلقینات بعدی را باید به ذهن خویش انتقال دهید تا اینکه از آن محل حرکت کنید و خارج از آن محیط مشاهدات دیگری داشته باشید.

۱۲ - کسانی که به این مرحله از برون‌فکنی دست یابند، به مرور احساس می‌نمایند که جسم مادی آنها، بتدریج سبکتر از حد معمول می‌گردد و پس از آن یک نوع احساس شادی و شعف به آنها دست می‌دهد.

۱۳ - پس از مشاهدات جسم، باید به تلقینات و تقویت قوای ذهنی خویش بپردازید تا زمانی که بتوانید تمام اطراف و محیط خود را بطور روشن و واضح مشاهده کنید و با دلخواه از آن محل دور شوید.

۱۴ - اگر فردی بتواند به این مرحله دست یابد، با شناخت روح خارجی، می‌تواند

سیر و سفرهایی به سایر نقاط دوردست نیز داشته باشد و حتی گاهی خارج از محیط ماده کره خاکی گردد.

برون‌فکنی‌ها معمولاً به دو صورت انجام می‌شوند:

اول: فردی نزد استاد آموزش می‌بیند و استاد از او بعنوان معمول استفاده می‌کند و به نام (دگر عاملی) نامیده می‌شود.

دوم: خود برون‌فکنی است که شخص باید عامل و معمول خود باشد که به (خودعاملی) خوانده می‌شود.

زمانی که فردی عمل برون‌فکنی را انجام می‌دهد و عامل از وی می‌خواهد که به عوالم روحی و سایر کهکشانها برود، روح وی به تنهایی نمی‌تواند این عمل را انجام دهد، بلکه در چنین شرایط و حالت روحانی، روح فرد برون‌فکن، در اختیار مقررات عوالم روحی قرار می‌گیرد و بدون این که شخص سوژه یا عامل اطلاعاتی از این حقیقت داشته باشد، روح وی بوسیله یک روح راهنما که از عوالم روحی بر اعمال و حرکات این روح نظاره می‌کند، هدایت و راهنمایی می‌شود.

باتوجه به اینکه فردی توانسته عمل برون‌فکنی را به یکی از طرق فوق انجام دهد و با چشم سوم (چشم دل و روح)، کالبد مادی خویش راکاملاً مشاهده نماید. ولی اغلب دیده شده که نمی‌تواند محیط خود را ترک نماید. زیرا در این شرایط روحی بنام روح هادی وجود ندارد تا روح برون‌فکن را به محل دلخواه سوژه یا عامل هدایت کند و این یکی از بزرگترین دلایلی است که فرد برون‌فکن می‌بایست در مورد علوم روحی شناخت کافی داشته باشد و از نیروهای خارج نیز استفاده کند.

افراد برون‌فکن باید دارای خصوصیات و محسنات زیر باشند تا اینکه بتوانند در این امر موفق شوند.

۱ ـ وابستگی چندانی به ماده‌پرستی نداشته باشند.

۲ ـ کمتر خشمگین شوند.
۳ ـ چشم طمع به مال و ناموس کسی نداشته باشند.
۴ ـ از شناخت‌های عرفانی و معنوی و روحانی، برخوردار بوده و خداوند یکتا را از نظر علمی و عقلی بشناسند.
۵ ـ از خودستایی به دور باشند.
۶ ـ در مشاغل حساس و مهم اجتماعی هرگز نیاز زیردستان را فراموش ننمائید.
۷ ـ از بخل و حسادت گریزان بوده و هرگز حسرت زندگی کس دیگری را نخورند.
۸ ـ همیشه بتوانند بر امیال نفسانی خویش چیره شوند.
۹ ـ زمانی که در خویش فرو می‌روند، آن زمان را جزو بهترین زمان عمر خود به حساب آورند.
۱۰ ـ اعتقاد شدیدی به زندگی پس از مرگ داشته و عالم روحی را کاملاً بشناسند.

امواج بسیاری وجود دارند که از خارج به درون بدن برخی از افراد کاملاً نفوذ می‌کنند و موجب سوختن انرژی‌های فراوانی در آنها می‌شوند، امواج روحی نیز یکی از آنها است که در افراد حالت‌های گوناگونی، منجمله برون‌فکنی، خواب‌های روحی، خواب‌های هیپنوتیکی و طبیعی و... بوجود می‌آورند و فرد را تحت تاثیر نیروهای خود قرار می‌دهند و در نهایت باعث کنش و واکنش‌های مختلفی در برخی از افراد بشر می‌شوند که به نسبت سوخت انرژی داخلی و جذب امواج بیرونی، از خود قدرت و حالت‌هایی را نشان می‌دهند.

پس از اینکه فرد برون‌فکن توانست در موقع عمل برون فکنی به نور کافی برسد و جسم مادی خویش را در حالت خلسه‌یابی حرکتی کامل مشاهده نماید، امکان این وجود دارد که یکی از این سه حالت برای وی بروز نماید.

گروه اول: برون‌فکنی‌های جسمی. این دسته از افراد، در برون‌فکنی‌ها تنها می‌توانند به نور برسند و جسم مادی خویش را مشاهده نمایند و هیچگونه قدرت

حرکت کردن از کنار جسم مادی خود ندارند.

گروه دوم: برون‌فکنی‌های مادی: در این حالت، افراد برون‌فکن می‌توانند بنا به میل و خواست خود و یا عامل، به نقاط دیگری غیر از محیطی که جسم مادی آنها قرار دارد، حرکت کنند.

گروه سوم: برون‌فکن‌های سیاره‌ای: این دسته از افراد در زمان برون‌فکنی، هیچگونه محدودیتی غیر از عوالم ربانی برای آنها وجود ندارد و در این حالت می‌توانند علاوه‌بر اینکه جسم مادی خویش را ترک می‌کنند، به هر نقطه‌ای از کره زمین که بخواهند، سفر نمایند و حتی گاهی روح آنها می‌توانند از سایر کرات دیگر نیز دیدن کند. چون در این نوع برون‌فکن‌ها، ارواح آزاد به آنان کمک می‌کنند.

گاهی اتفاق می‌افتد، کسانی که برون‌فکنی می‌کنند، ارواح پست که به آنها شیاطین نیز می‌گویند، در وجود روحی آنها نفوذ می‌نمایند و روح افراد برون‌فکن را به محلهای پستی هدایت می‌کنند و موجب ترس و وحشت آنها می‌شوند و این حالت را می‌توان از چهره مادی فردی که برون‌فکنی کرده است، کاملاً دریافت. اگر در این زمان بوسیله عامل، اقدام به حالت عادی برگردان فردی که برون‌فکنی کرده است نگردد و روح وی را فوراً به کالبد مادی او باز نگرداند، روح پس از بازگشت به جسم، موجب بروز تشنجاتی در جسم مادی می‌نماید که در این صورت با خورانیدن مقداری آب نبات او را می‌توان به حالت اولیه برگرداند.

سفیران روح یا افراد برون‌فکن، به یک حقیقت دیگر، که اصل خلقت بشر را به نام تکامل تشکیل می‌دهد، پی می‌برند و می‌دانند که عوالم و حیاتهای روحی دیگری وجود دارند و روح نسل بشر نیز دارای قدرتهایی است که پس از مرگ جسم مادی، بطور کامل به آن دست می‌یابند.

روح بشر تا به تکامل نرسد، در جهان‌های بالا، ارج و منزلتی ندارد، مگر اینکه در تکامل‌های مختلف (که برابر نظر ارواح تا هشت میلیون و ششصد هزار بار از بدو خلقت عقل ملکوتی تا نهایت انسانیت اولی است) بتوانند خود را به نقطه اوج

تکامل برسانند، ولی گاهی اتفاق می‌افتد که در این حالت تکاملی، دگرگونی‌هایی مشاهده می‌شود که روح بشر پس از مرگ جسم مادی و در نتیجه در تکامل‌های بعدی، مسیر صعودی را طی نمی‌کند، بلکه حالت نزولی پیدا می‌نماید.

زمانی که فردی در جهان مادی زندگی می‌کند، آنقدر به سوی مادیات کشیده می‌شود که تمام معنویات حیات را فراموش می‌کند و از هیچ کار خلافی رویگردان نیست، لذا فردی که برای گذرانیدن سیر تکاملی خلق شده است، تا در تکامل‌های بعدی، خود را به مراحل بالاتر روحی برساند، در زندگانی روحی جدید، روح وی به درجات بسیار پست و به تدریج به مرحله بشریت دست می‌یابد و بدنبال آن، مراحل مختلف تکامل را خواهد پیمود (سرخوردن روحی)

نوع دیگر برون‌فکنی: برای انجام این برون‌فکنی می‌بایست از آرامش روحی کاملی برخورد باشید و بتوانید تمرکز قوای عقلانی و جسمانی خویش را به وجود آورید و با چشم باز آنقدر نقطه‌ای از جسم خود را نگاه کنید تا اینکه احساس نمائید آن محل به ارتعاش در آمده، ضمن اینکه در ذهن خویش بطور دائم این مطلب را می‌پروانید که، بزودی آن نقطه‌ای را که نظاره می‌نمائید، تحت تاثیر امواج و قدرتهای چشمی شما قرار می‌گیرد. در این موقع به ذهن خود می‌قبولانید که، شعاع آن لرزش‌ها به‌تدریج از آن نقطه تجاوز می‌کند و نقاط دیگر بدن را در همان راستا فرا می‌گیرد و پس از مدتی، بروز چنین حالتی را در وجود خویش احساس خواهید نمود، به گونه‌ای که این لرزش پس از اندک مدتی تمام بدن را فرامی‌گیرد و در این زمان صداهای غیرعادی‌ای را در گوش احساس خواهید کرد.

در این هنگام باید چشم‌های خود را ببندید و همچنان آرامش روحی خویش را حفظ نمائید. در این موقع احساس سبکی و آرامش خاصی به شما دست می‌دهد.

زمانیکه روح، کالبد فیزیکی خود را ترک می‌کند، ضمیر آگاه و ناخودآگاه بشر هر دو به کار می‌افتند که دراین موقع، ضمیر ناخودآگاه با جسم ثانی و ضمیر آگاه با

جسم مادی همراه است.

آیا برون‌فکنی خطراتی دارد ـ برون‌فکنی حالتی است که تن‌پوش به‌کمک روح فرد از جسم خارج می‌شود، یا هادی جلسه موجب می‌گردد که این عمل انجام شود، یعنی روح و تن‌پوش مدیوم به‌کمک ضمیر آگاه از جسم خارج شود و حرکاتی را انجام دهد و پس از مدتی به حالت عادی بازگردد و کلیه اتفاقات و وقایعی را که در زمان برون‌فکنی، روح و جسم اثیری وی انجام داده‌اند را بازگو نماید، البته لازم به ذکر است که این نوع اتفاقات می‌بایست با کمک نیروهای خارجی دیگری ازجمله ارواح صورت گیرد وگرنه هیچ فردی نمی‌تواند اظهار نماید که توسط قدرت مادی خود توانسته دست به چنین اعمالی بزند.

انجام برون‌فکنی، اهمیت بسیار زیادی در مورد شناخت وجود روح و نیروهای ناشناخته نسل بشر دارد، یعنی با انجام چنین اعمالی به سادگی می‌توان به یک حقیقت پی برد و آن اینکه، هیچ کس فقط از جسم مادی به وجود نیامده و نیروهای دیگری در ذات وجودی وی بکار رفته که از مجموع آنها حیات بوجود آمده است، وگرنه جسم مادی یا ماده به تنهایی حیات روحی ندارد.

اگر عمل برون‌فکنی که در اصل یکی از بزرگترین قدرتهای روحی افراد است، توسط شناخت کافی و علم صورت نگیرد، مسلماً در برخی از موارد، موجب ناراحتی‌هایی در وجود مادی مدیوم می‌گردد و حتی مدیومی که بدون دانش و توسط هادی ناآگاه مرتکب عمل برون‌فکنی گردد، بطور یقین مطالبی را که در اثر برون‌فکنی خود اظهار می‌دارد، اکثریت قریب به اتفاق آنها بدون اعتبار و حقایق می‌باشند و در نتیجه موجب واخوردگی حضار و خود مدیوم می‌گردد و باید این حقیقت را دانست، تا اینکه وقت مرگ فردی از طریق کائنات و نیروهای الهی فرا نرسیده باشد، مرگی نیز وجود ندارد و در هر شرایط، روح اجبار دارد که مجدداً به جسم بازگردد و آنچه مسلم است اگر روح از بازگشت خود به جسم بسیار ناراحت و

ملول باشد، ولی در این مورد جهت بازگشت به بدن اجبار دارد. گاهی حالتهای عجیبی در مدیوم‌هایی که برون‌فکنی کرده‌اند به وجود می‌آید، یعنی تحت تاثیر دو نیروکه یکی خواست و دیگری اجبار است قرار می‌گیرند و به همین علت هم دچار حالت‌های بسیار بد و نگران‌کننده‌ای از نظر هادی و حضار می‌گردند.

اگر برون‌فکنی بصورت غیر علمی انجام گیرد، خطر و ضررهایی را در همان لحظه یا در آینده برای فرد برون‌فکن به وجود خواهد آورد و اغلب افراد به این حقیقت آگاه نیستند که چرا پس از مدتی برای مدیوم حالتی بسیار بد و ناراحت‌کننده به وجود آمده است یا اینکه به چه علت فردی که تا چندی قبل کاملاً در سلامت بوده، اکنون دچار ناراحتی‌های روحی یا عصبی شده است؟

اگر فرد عالم و آگاهی در این رابطه وجود داشته باشد، به سادگی می‌تواند دریابد که ناراحتی مدیوم در اثر عمل نادرستی بوده که چندی پیش در اثر نوعی برون‌فکنی انجام داده است.

در مورد خطر و زیانهای برون‌فکنی، از یک روح حاضر در جلسه سوال شد و او در پاسخ چنین بیان داشت :

گاهی اتفاق می‌افتد که برخی از افراد، پس از برون‌فکنی، حالتی را به خود می‌گیرند که با مرده‌ها اختلاف زیادی ندارد، یعنی در زمان برون‌فکنی، قلب و نبض آنها از حرکت باز می‌ایستد و مدتها قادر به تنفس کردن نمی‌باشند. در این موقع، اطرافیان فردی راکه برون‌فکنی کرده است، تصور می‌نمایند که وی مرده و در این حال هیچ پزشکی هم نمی‌تواند تشخیص دهد که این فرد مرده یا در حالت برون‌فکنی است، چون کلیه اطباء جهان بروز و حدوث مرگ را در اثر ایستادن ضربان قلب و نبض و تنفس نکردن می‌دانند، در صورتیکه هیچ یک از اینها دلیل وجود و حدوث مرگ نیست و علت آن چیز دیگری است که در کتابها شرح داده‌ام، بسیار اتفاق افتاده که فردی از نظر کلینیکی مرده و حتی جواز دفن او را صادر

کرده‌اند ولی قبل از اینکه وی رابخاک بسپارند، مجدداً زنده شده است.

کسی که برون‌فکنی می‌کند، باید در مرحله نخست علم روحی را بطور کامل بداند و شناخت کافی به قدرت و حالتهای روح داشته باشد و از سوی دیگر، شناخت کافی نسبت به ذات وجودی خویش دارا باشد و خود را بطور کامل بشناسد، زیرا اگر برون‌فکنی با علم کافی و آمادگی قبلی توام نباشد، عمل آن موجب بروز ناراحتی‌های قلبی و اثرات نادرستی در مخ و اعصاب جسم مادی می‌گردد و پس از مدتی این ناراحتی‌ها بگونه‌ای آثار خود را می‌نمایانند.

شخصی روزی به دفتر من مراجعه کرد و حالت بسیار بدی داشت، البته او را اقوامش آورده بودند، وقتی که علت ناراحتی او را جویا شدم، پدرش اظهار نمود که وی در اثر مطالعه کتابی اقدام به برون‌فکنی نمود و پس از آن این حالت به وی دست داده است، یعنی شخصیت ظاهری و باطنی وی کاملاً تغییر یافته است، وقتی که او را آزمایش نمودم متوجه شدم که روح شریری، اغلب اوقات خود را با وی می‌گذراند و در همان زمانی که جسم خود را از وجود روحی خویش تخلیه کرده بود، روح دیگری جایگزین آن شده و اکنون قدرت این روح بالاتر از روح خود شخص است و در نتیجه دارای حالت بخصوصی، که مورد بارز آن دو شخصیتی شدن کامل وی بود، در او به وجود آمده است.

گاهی اتفاق می‌افتد فردی که برون‌فکنی کرده، روح مجدداً به کالبد وی باز نمی‌گردد و بطورکلی فوت می‌نماید، البته لازم به ذکر است که بروز چنین حالتهایی را یک در ملیون می‌توان تخمین زد و توجه می‌فرمایند که ضریب آن در زندگانی مادی بشر بسیارکم است و این حالت زمانی بروز می‌کند که عمر حقیقی وی از طریق نیروهای الهی به سر آمده باشد، یعنی هر فرد در زمان بخصوصی فوت می‌نماید، یک در ملیون افراد هم ممکن است در زمان برون‌فکنی فوت کنند و بروز چنین حالتهایی حتی هیچ ربطی به مدیوم یا هادی جلسه ندارد، چون در حقیقت

زمان عمر وی به پایان رسیده و هیچ نیرویی قادر به جلوگیری از آن نخواهد بود، زیرا هر عملی را که بشر امروزی در دوران زندگانی ماشینی خود انجام می‌دهد، دارای خطراتی است، حتی فردی که از منزل خود به سوی محل کارش بطور سواره یا پیاده حرکت می‌نماید، احتمال بروز خطر برای وی بیش از یک در میلیون است، زیرا در هر لحظه ممکن است ماشینی در خیابان با او تصادف کند یا به علت نقص فنی وارد پیاده‌رو شود یا آجر و سنگی از دیواره ساختمانها بر سر او فرود آیند.

فردی که با هواپیما مسافرت می‌کند خطر سانحه برای او یک هزارم است یا فردی که با قطار مسافرت می‌نماید خطری برابر یک ده هزارم دارد و شخصی که توسط وسیله نقلیه خود از نقطه‌ای به جای دیگر سفر می‌کند اتفاق بروز سانحه برای وی کمتر از یک هزارم است. حال توجه می‌فرمائید که اگر فردی در زمان برون‌فکنی فوت نماید، دلیلی بر گناه فرد ثالثی نخواهد بود و فقط می‌توان گفت که عمر وی در آن زمان به سر آمده بود که فوت کرده است.

در اینجا می‌بایست به یک مطلب بسیار مهم اشاره نمایم و آنهم این است که، اگر هر فردی تصمیم دارد در مورد علوم روحی، بخصوص برون‌فکنی اقداماتی را انجام دهد، در مرحله نخست باید توجه به قدرت و ذات پروردگار داشته باشد و از او بخواهد که در این زمان، عمر او را به پایان نرساند، چون خداوند متعال به سخنان افراد متقی و با ایمان توجه می‌نماید و دعا و خواست آنان را برای چند لحظه‌ای اجابت می‌فرماید.

اثر امواج خارجی بر سلولهای جسم مادی

«کسانی که ایمان می‌آورند، با قدرت من روح‌های ناپاک را از مردم بیرون می‌کنند و به زبانهای تازه حرف می‌زنند، حتی می‌توانند دست به مار بزنند و در امان باشند، زهر بخورند و صدمه نبینند، دست روی سر مریض‌ها بگذارند و آنها را شفا دهند.
(کتاب مقدس انجیل - مرقس قسمت ۱۶ آیه ۱۸-۱۷)»

در سراسر جهان افرادی هستند که با قدرت‌های ذاتی خویش و نیروهایی که در دست یا چشم و سایر قسمت‌های جسم مادی آنها وجود دارد، می‌توانند بیماران لاعلاجی را که علم پزشکی از درمان آنها ناتوان است، با یک نگاه یا دست زدن به محل درد یا حتی از راه دور، شفا دهند، بطوری که پس از مدتی هیچ اثری از آن ناراحتی‌ها در عضو مریض بجای نماند.

علم فیزیک می‌گوید، که تمام عناصر جهان از امواج گوناگون، با مشخصات و مختصات جداگانه‌ای تشکیل شده‌اند که در اثر قدرت گروهی از آن امواج، می‌توان در قدرت، سرعت، دامنه امواج دیگر اثر گذارد و برخی دیگر از امواج را به وجود آورد و به صورت امواج آزاد در محیط رها کرد.

علم فیزیولوژی به اثبات رسانیده که جسم مادی بشر از تعداد بسیاری عناصر مختلف جهان خاکی بوجود آمده که طی شرایط خاصی این عناصر یا امواج می‌توانند بر دیگری اثر بگذارند و دگرگونی‌هایی را در حالت مادی، آنها بروز دهند که این تاثیرات گاهی بسیار ضعیف و زمانی هم قوی و قابل درک و تشخیص می‌باشند، بطوریکه در برخی از مواقع و عدم تعادل روحی، فکری، جسمی، روانی افراد را بوجود می‌آورد.

افراد زیادی در سراسر جهان و ایران وجود دارند که با دست زدن به بدن

واخوردگان دانش پزشکی، آنها را درمان می‌کنند و پس از مدتی بیمار کاملاً سلامتی جسمی و روحی خود را باز می‌یابد.

گروهی از شفادهندگان که دانش کافی برای چگونگی شفابخشی‌های خود ندارند، می‌گویند که، با دست زدن به بدن بیمار، باعث بوجود آمدن ماده مخصوصی در بدن وی می‌شوند که این عنصر جدید بر علیه بیماری عمل کرده و در نتیجه درمان انجام می‌شود، در صورتیکه مطلقاً چنین نظریه‌ای درست نیست.

برای تشریح چگونگی تاثیر امواج شفادهنده بر بیمار، باید بگوئیم، وقتی که فرد معالج به بدن بیمار یا محل درد وی دست می‌زند یا امواج شفابخشی به آن محل می‌دهد، دو حالت در وی به وجود می‌آید.

اول - بیمار با شناخت و حسن شهرتی که از شفادهنده سراغ دارد، زمانیکه هادی محل ناراحتی‌های وی را لمس می‌کند یا امواجی را از فاصله دور به آن نقطه می‌فرستد، دگرگونیهای خاصی در حالت روحی و روانی وی به وجود می‌آید که در این حالت، بیمار تحت تاثیر نوعی تقویت و تلقین روحی قرار می‌گیرد، بدون اینکه امواج شفابخش تاثیری در سلسله اعصاب و در نتیجه در جسم مادی بیمار بوجود آورد، وی شفا می‌یابد، زیرا این بیمار تحت تاثیر نیروی تلقینی ضمیر ناخودآگاه خود قرار گرفته و در اثر تلقینی که از سوی شفادهنده به وی شده است، بتدریج روبه بهبود می‌رود و سلامت خود را باز می‌یابد.

دوم - زمانیکه امواج شفابخش به نقطه خاصی از جسم مادی بیمار وارد می‌شود، نخست قدرت این امواج موجب می‌شوند که سلولهای عصبی ضعیف یا مریض، تحت تاثیر قدرت آن امواج قرار گیرند و مجدداً تحریک شده و فعال شوند، زیرا وقتی که سلول دارای قدرت عصبی نیست، اعمال و حرکات درون سلولی به تدریج متوقف می‌شود و پس از مدتی از کار می‌افتد و به احتمال قوی، آن محل مورد هجوم برخی از امواج یا میکروب‌ها قرار می‌گیرد و رفته رفته نیروی داخلی

خود را از دست می‌دهد و این حالت در سلولهای مجاور نیز بوجود می‌آید و پس از مدتی مشاهده می‌گردد که عضوی کاملاً از کار می‌افتد. زمانیکه این سلول‌های بیمار و افسرده، تحت تاثیر امواج شفابخش قوی قرار گرفتند، فعالیت خود را از سر می‌گیرند و مریضی از محل عضو وی دور می‌شود. دلیل به فعالیت درآمدن مجدد آن عضو و سلولهای مریض، می‌تواند طی شرایط زیر باشند.

۱ ـ عصب مربوط به سلولهای آن عضو تحت تاثیر امواج قوی‌تری که مربوط به شفابخش است قرار می‌گیرند و شروع به فعالیت می‌کنند و سلول‌های نیمه جان آن محل، با استفاده از نیروهای جدید، مجدداً زنده می‌شوند.

۲ ـ ریشه یا عوامل آزاردهنده‌ای که در این سلولهای بدن قرار دارند و به سوی سایر سلولهای ضعیف در حال حرکت هستند، در مجاورت قدرت جدیدی، از سلولهای تازه جان گرفته قرار می‌گیرند و نظر به اینکه قدرت نفوذ در این سلول‌ها را که تازه به قدرت رسیده‌اند ندارند، در نتیجه از پیشرفت آنها به داخل سایر سلولهای فعال جلوگیری به عمل می‌آید، یعنی این ریشه‌ها یا سلول‌های همجوار آزاردهنده که به سادگی می‌توانستند به درون سلول‌هایی که فاقد قدرت عصبی بودند و در اصل هیچ نیرو و نگهبانی تا آن زمان نداشتند، نفوذ کنند، دیگر نمی‌توانند وارد آنها شوند و اجباراً می‌بایست از مسیری که به آنجا رسیده‌اند، به مرکز اولیه خود باز گردند، لذا تنها راه برگشت آنها، از همان سلولهای فاسدی است که بتدریج تحت کنترل خود درآورده بودند و از هر سلولی که بسوی مرکز اولیه خود باز می‌گردند، آنرا رها می‌کنند و آن سلول تازه آزاد شده از دست انگلهای آزاردهنده نیز رها می‌شود و کم‌کم تحت تاثیر امواج شفابخش و قدرت سلولهای مجاور قرار می‌گیرد و سلامتی خود را باز می‌یابد و در نهایت کار به جایی می‌رسد که تمام ریشه‌های سلول آزاردهند، به درون غده و ریشه اصلی خود باز می‌گردند و سایر نقاط بدن را آزاد می‌گذارند و به دور یکدیگر به صورت کلافی در می‌آیند. در این حالت، اگر قدرت امواج شفابخش بطور مستمر در آن جسم وجود داشته باشد و بیمار بتواند

روحیه کامل خود را حفظ نماید، سلول‌های سالم جسم مادی که در اطراف این ریشه مزاحم یا غده قرار دارند، پس از مدتی هیچ آثاری از آن ریشه آزاردهنده را در جسم مادی بجای نمی‌گذارند یا آنها بصورت غده‌های بدون زیان در گوشه‌ای از جسم، تا آخر عمر باقی می‌مانند.

افراد زیادی برای مداوا، بوسیله نیروهای ناشناخته الهی به نقاط بخصوصی که به آن ایمان دارند می‌روند و پس از مدتی سلامتی خود را در همان محل یا پس از گذشت چند روز به دست می‌آورند. در این ماجرا امکان دارد که وجود آن محل هیچگونه تاثیری در بهبود آن شخص نداشته باشد، ولی به دلیل اعتقاد و ایمان باطنی آن شخص نسبت به آن محل، سلامت خود را به گونهٔ مرموزی به دست آورده است، چون در این راستا نیروی تلقین و ضمیر ناخودآگاه و ایمان خود شخص در بهبود حال وی کاملاً مؤثر بوده‌اند. البته از معجزات و نیروهای الهی هرگز نباید غافل بود، چون این نیروها در اکثر اوقات به کمک نیازمندان و دردمندان می‌آیند و به گونه‌ای غیرقابل تصور، آنها را شفا می‌دهند.

محل وجود نیروهای شفابخش در افراد مختلف متفاوت است، گروهی این امواج را در سرانگشتان خود دارند و عده‌ای ازکف دست خویش برای امواج دادن به مریض‌ها استفاده می‌کنند و برخی با چشم می‌توانند این امواج شفابخش را به بیماران خود انتقال دهند.

این نیروها در تمام افراد بشر به نسبت‌های متفاوتی وجود دارند، بطوریکه هیچ فردی را نمی‌توان یافت که فاقد این نیروها باشد، ولی به دلیل عدم شناخت و مهارکردن صحیح، این نیرو در آنها، تمامی بدون استفاده درست از بین می‌روند.

هیپنوتیزم

از نظر خلقت تمام افراد بشر تقریباً یکسان آفریده شده‌اند و چنانچه گاهی استثناهائی در بین مردم جهان یافت شوند، به نسبت تعداد جمعیت کره زمین بسیار ناچیز و حتی قابل اغماض است، کمااینکه در یک شهر ممکن است یک نفر دارای شش انگشت باشد یا اینکه در یک کشوری ممکن است فردی با دو قلب و... دیده شود، به همین علت هم تمامی افراد دارای حواسهای برابری نمی‌باشند و گاهی مشاهده می‌شود که شخصی از نظر هوش و حواس و قدرتهای روحی با دیگران متفاوت است بطوری که این اختلاف کاملاً قابل رویت و تشخیص است، ولی اختلاف حالتهای روحی با جسمی در این است که اشخاص می‌توانند با علم و دانش و عمل‌های صحیح، دگرگونی‌هایی را در حالت‌های روحی خویش به وجود آورند، ولی تغییرات جسمی به آنگونه نمی‌باشد.

نیروهای روحی افراد معمولاً به دو طریق تغییر می‌یابند:

۱ ـ گاهی اتفاق می‌افتد که بطور ناخواسته و بدون هیچ‌گونه شناخت، در فردی تغییرات روحی، روانی، جسمی و... بروز می‌نماید که آن فرد هیچگونه دخالتی در به وجود آوردن این حالت‌های خود ندارد و مربوط به امواج و قدرتهای مختلف محیط یا نیروهای کائنات است.

۲ ـ عده‌ای از افراد می‌توانند با کسب علوم روحی و الهی و... و انجام برخی از تمرینات و عملیات که موجب تقویت روح و روان آنها می‌گردد، باعث بروز تغییراتی در حالت‌های روحی و روانی خویش گردند، چون با استفاده از قدرت‌های تاثیرگذاری و تاثیرپذیری که در ذات کلیه افراد به نسبت‌های مختلف وجود دارد، هیچ فردی در جهان دیده نمی‌شود که از این موهبت به دور باشد، این تغییرات را

در حالتهای روحی می‌توان ایجاد کرد. چنانچه فردی بخواهد تغییراتی را در این حالت روحی خویش به وجود آورد، پس از مدتی بکارگیری روشهای صحیح و کسب اطلاعات و علم، می‌تواند موفق شود و بتواند بصورت عامل یا معمول عمل نماید و متاسفانه افرادی که از شناخت این نیروها غافلند، تصور می‌کنند که تنها گروه خاصی دارای چنین نیروهایی می‌باشند و خود آنها از آن محرومند.

عده‌ای از افراد سودجو درصدد هستند که با فراگیری عمل تاثیرگذاری، بعنوان درمان نمودن افراد ناآگاه، اعمالی را انجام دهند یا به شهرت و مقامی کاذب دست یابند، در صورتیکه همگان باید این حقیقت را بدانند، افرادی می‌توانند در این حالت به دیگران تاثیر بگذارند که خود دارای شرایط زیر باشند:

الف) تحت تاثیر نیروهای خارج از جسم مادی قرار داشته باشند و توسط آن نیروها مبادرت به انجام چنین اعمالی نمایند و تنها اظهار اینکه بگویند، من تحت تاثیر نیروهای خارجی (ارواح) قرار دارم کافی نیست، زیرا افرادی که تحت تاثیر مستقیم نیروی ارواح مترقی و پاک و شفادهنده قرار داشته باشند، مسلماً از طریق آن نیروها صاحب آثار یا کراماتی غیر از تاثیرگذاری خواهند بود.

ب) فردی که دیگران را تحت تاثیر و نفوذ خود قرار می‌دهد، دارای علم پزشکی باشد و بداند که امواج چه اثری در قسمت‌های مختلف ارگانهای جسم مادی یا روحی از خود بجای می‌گذارد در غیر اینصورت کمتر کسی می‌تواند افراد مریض را معالجه نماید (بیماری که بصورت تلقینی خود را مریض کرده است بصورت تلقین هم مرض او از بین می‌رود.).

گروهی از افراد وجود دارند که اظهار می‌کنند، قادرند دیگران را تحت تاثیر امواج خود قرار دهند، و بسیاری از آنها اصولاً شناختی نسبت به موج ندارند و نمی‌دانند که این امواج چه اثرات مثبت یا منفی در روح و جسم و روان دیگری از خود بجای می‌گذارد و بطور ناآگاهانه اعمال خطرناکی را انجام می‌دهند که گاهی

عمل آنها موجب بروز ناراحتی‌های روحی، و روانی معمول می‌گردد و گاهی هم خود موج‌دهنده (عامل) به دلیل از دست دادن امواج اضافی، دچار ناراحتی‌های روحی و جسمی می‌گردد که در مرحله اول از خود بزرگ‌بینی شروع می‌شود و پس از مدتی موجب ناراحتی‌های دیگری درونی می‌گردد.

در اینجا سعی می‌گردد که روشهای بسیاری از تأثیرگذاری بر دیگران، بطور مختصر تشریح گردند و امیدوارم که خوانندگان با مطالعه و انجام آن، بتوانند در اجرای صحیح آن موفق گردند. گروه بسیاری شناخت کافی از چگونگی حالتهای خواب روحی و طبیعی ندارند و باید بدانند که در خوابهای طبیعی افراد قادر به درک محیط خویش نیستند ولی در خوابهای سبک و نیمه سبک هیپنوتیزمی، معمول از رویدادهای محیط خودآگاه می‌شود و تمام مطالب را می‌شنود، ولی به دلیل اینکه کلیه عضلات او در حالت انقباض می‌باشند، لذا قدرت حرکت و تکلم را ندارد.

روش ساده تأثیرگذاری - معمول را روی صندلی راحتی بنشانید و در مقابل چشمهای او شیئی درخشان را (کریستال، گلوله شیشه‌ای، انگشتر و...) قرار دهید و از وی بخواهید که به این شیئی با دقت نگاه کند، پس از اندک مدتی با صدایی ملایم و آرام و یکنواخت به او بگوئید که با نگاه کردن به این شیی پلکهای او به تدریج سنگین می‌شوند بطوری که روی هم قرار می‌گیرند و بسته می‌شوند، ملاحظه می‌شود که پس از اندک زمانی سوژه‌ها به این حالت در می‌آیند. در این موقع به وی بگوئید که اکنون به خواب هیپنوتیکی می‌روی و بتدریج این خواب سنگین‌تر می‌شود بطوری که قادر به بازکردن پلک چشمهای خودنخواهی بود، در این موقع در پلک سوژه‌ای که تحت تاثیر قرارگرفته است، لرزش مختصری دیده می‌شود و هرچه سعی کند چشمهای خود را بازکند موفق نخواهد شد.

گاهی معمول بقدری نفوذپذیر است که قبل از شروع تلقین و به محض اینکه به

آن شی درخشان نگاه کند، به خواب می‌رود. قابل تذکر است که این حالت را تمام عامل‌ها نمی‌توانند در سوژه‌ها به وجود آورند مگر اینکه دارای قدرت کافی و شهرتی زیاد باشند که سوژه سریعاً تحت تاثیر این دو نیرو قرار گیرد.

تاثیر لغات و جملات در زمان تلقین‌های لفظی - می‌بایست از جملات و لغاتی استفاده شود که در معمول اثر عمیقی از خود بجای بگذارد، فرضاً به سوژه‌ای که در حال نگاه کردن به آن شیی درخشان می‌باشد باید گفت:

تو خوابت می‌آید، و فقط باید به خوابیدن بیاندیشی، یا به صدای ساعت گوش فرا دهی و در هر ضرباتی که می‌شنوی، خواب تو سنگین‌تر می‌شود و غیر از این صدا، هیچ صدای دیگری را در محیط نخواهی شنید و پلکهای تو بتدریج روی هم قرار می‌گیرند، غیر از صدای من به هیچ صدایی توجه نداشته باش و جملات مشابه فوق را باید به سوژه القا نمود تا او را تحت تاثیر قرار داد. پس از مدتی مشاهده می‌شود که چشمهای سوژه کاملاً روی هم قرار می‌گیرند و قادر به بازکردن پلکهای خود نخواهد بود و در این شرایط، سوژه در حالت خواب سبک قرار می‌گیرد.

اثرات پلک زدن عامل

عامل زمانی که به سوژه تلقین می‌نماید، باید سعی کند که تا به خواب رفتن سبک سوژه، پلکهای خود را بهم نزند و بطور مستقیم و ممتد به میان دو ابرو و چشمهای سوژه نگاه کند، چون انجام این حرکت دارای محسنات زیراست:

۱ - معمول نیروی مستقیمی را در مقابل چشمان خود احساس می‌کند.

۲ - عامل نیروی چشمی خود را از سوژه قطع نمی‌کند و بطور مستقیم و دائم به سمت سوژه امواج می‌فرستد و همین عمل، موجب تاثیرگذاری تلقین را در سوژه بیش از حد متعارف می‌کند، چون معمول می‌داند که عامل وی صاحب قدرت کافی است و قادر است او را بخواباند.

حالت ظاهری عامل:

عامل باید دارای حالتی آرام و طبیعی و بسیار عادی و مناسب باشد و در زمان تاثیرگذاری نباید از خود شکلک‌های عجیب غریبی را بسازد، فرضاً چشمهای خود را بیش از حد معمول بگشاید و به سوژه نگاه کند و سوژه را از چشم‌های از حدقه بیرون آمده خود به وحشت اندازد.

انجام پاس

گروه بسیاری از عاملین برای خوابانیدن معمول ازپاسهای مغناطیسی دست استفاده می‌کنند و عده‌ای هم به وجود آن اعتقاد چندانی ندارند و با روشهای دیگری سوژه را می‌خوابانند، ولی بطورکلی انجام دادن پاس برای خوابانیدن سوژه بسیار مفید است، زیرا این عمل، آرامش خاصی را در سوژه به وجود می‌آورد و دلیل آن این است که، در اثر پاس دادن، امواجی که اطراف سوژه راگرفته‌اند (هاله) بتدریج بصورت منظم و یکنواخت در می‌آیند و جهت آنها مانند خواب پرزهای مخمل، به یک سو می‌روند و موجب آرامش و به خواب رفتن معمول می‌گردد.

نوع و روش پاس دادن

پاس دادن‌های عامل، معمولاً بر چهار قسم است: عمودی - افقی - دورانی - ضربه‌ای

پاسهای عمودی از بالا به پائین برای خوابانیدن سوژه و پائین به بالا، برای از خواب برخاستن سوژه بکار می‌رود و پاسهای افقی از چپ به راست و از راست به چپ می‌باشند. که برای سنگین کردن خواب معمول است. پاسهای دورانی را برای درمانهای موضعی بکار می‌برند و پاسهای ضربه‌ای نیز برای درمان درد، در نقاط بخصوص استفاده می‌شوند.

روش پاس دادن افقی: معمول را روی صندلی می‌نشانید و کف دست‌ها را به طوری که پنجه‌ها رو به بالا باشند، مقابل سر سوژه به فاصله چند سانیتمتری نگاه

می‌دارید و سپس هر دو دست را از بالا به پائین حرکت می‌دهید. پاسهای اولیه بدن را از سر تا سینه امتداد دهید و پس از آن تا زانو دستها را بیآورید و در انتهای پاس دادن، دستها را به سمت خارج بدن سوژه ببرید و در روی پیشانی سوژه به یکدیگر نزدیک کنید و مجدداً پاسهای خود را اجرا نمائید.

زمان پاس دادن، عامل می‌بایست با حالت چشمانی عادی و نافذ، به چشمهای معمول و بین دو ابروی او بنگرد و تا زمانی که پلکهای سوژه کاملاً بسته نشده‌اند، تلقینات خود را شروع ننماید. و برای بیدارکردن سوژه باید دستها را از روی سینه سوژه به سمت سر و صورت، در همان فاصله دو سانتیمتری حرکت دهد تا امواج هاله معمول را به حالت اولیه بازگرداند و او بدون ناراحتی بیدار شود.

روش پاسهای افقی: این نوع پاسها وقتی بکار برده می‌شوند که سوژه روی تخت درازکشیده باشد و زمانی که معمول به خواب رفت، برای سنگین کردن خواب وی، عامل هر دو دست را بطوری که پنجه‌ها بهم چسبیده‌اند، بهم نزدیک می‌کند و بطور عرضی، روی شکم و سینه سوژه در فاصله دو یا سه سانتیمتری حرکت می‌دهد و ضمن اینکه به وی تلقین می‌نماید که خواب تو با این عمل سنگین‌تر می‌شود، حدود دو دقیقه ادامه می‌دهد.

روش پاسهای دورانی: در این موقع عامل یک یا دو دست خود راکه انگشتان دست به چسبیده‌اند، در محل ناراحتی درد به فاصله دو سانتیمتری نگاه می‌دارد، آنگاه دست خود را در اطراف یک مرکز دایره فرضی، از چپ به راست و از راست به چپ در همانجا می‌چرخاند، تا تمام سلولهای محل درد، تحت تاثیر امواج وی قرارگیرند و با قدرت شوند و سپس سلامت خود را بدست آورند.

روش پاسهای ضربه‌ای: این نوع پاسها نیز برای التیام بخشیدن به دردهای موضعی بکار برده می‌شوند و انجام آن به این طریق است که، عامل دست خود را در فاصله سی تا چهل سانتیمتری محل درد نگاه می‌دارد و دست خود را بصورت

عمودی و ضربه زدن ملایم، به سمت محل درد حرکت می‌دهد و در یکی دو سانتیمتری درد، دست را نگاه می‌دارد و این حرکت را چندین باربرای آرام کردن ناراحتی آن محل، انجام می‌دهد.

روشهای مختلف خوابانیدن سوژه

برای خوابانیدن سوژه راههای بسیاری وجود دارند که هریک از عاملین، روش خاصی را برای خود انتخاب می‌نمایند و آنها عبارتند از:

۱ ـ سوژه را مقابل خود می‌نشاند و از او می‌خواهد که فقط به خوابیدن فکر کند و خود در فاصله یک قدمی او می‌ایستد و به او خیره می‌شود.

عامل دست را بالای سر سوژه نگاه می‌دارد و پس از مدتی به سرعت از مقابل چشم‌های معمول به پائین می‌آورد و با ملایمت و صدای آمرانه به او می‌گوید، «بخواب» این عمل چندبار تکرار می‌شود تا سوژه به خواب رود.

۲ ـ عامل از سوژه می‌خواهد که چشمهای خود را ببندد و دایره‌ای را در ذهن خود مجسم کند و دایره روشنی را در وسط آن ترسیم نماید و حروف الفبا را یکایک در درون آن جای دهد، عامل نیز در این موقع به پاس دادن خود ادامه می‌دهد، به احتمال قوی قبل از پایان حروف الفبا، سوژه به خواب می‌رود.

۳ ـ سوژه، آرام روی صندلی می‌نشیند و عامل هم روی صندلی دیگری مقابل او قرار می‌گیرد، معمول هر دو دست خود را روی زانوهای خودش قرار می‌دهد، عامل دستها را روی دست وی می‌گذارد و به چشم‌های او خیره می‌شود و ضمن تلقین کردن، وی را تحت نفوذ خود قرار می‌دهد و پس از اینکه سوژه تحت تاثیر قرارگرفت و شروع به پلک زدن کرد، دستها را برمی‌دارد و شروع به پاس دادن‌های عمودی تا روی معده وی می‌نماید و به سوژه می‌گوید، «بخواب» در این موقع چشمهای سوژه کاملاً بسته می‌شوند و به خواب می‌رود.

۴ ـ عامل از یک ساعت شنی استفاده می‌کند، همانگونه که سوژه روی صندلی

نشسته است، ساعت را بکار می‌اندازد و از او می‌خواهد که با دقت به ریزش شن‌های درون آن توجه کند و چندبار به وی تلقین می‌کند، زمانی که شنها تمام شدند، تو هم به خواب می‌روی و قبل از تمام شدن شنها معمول می‌خوابد.

۵ ـ عامل سوژه را روی صندلی می‌نشاند و مقابل او قرار می‌گیرد و زانوهای پای سوژه را در بین زانوهای خود قرار می‌دهد و به چشمهای وی خیره می‌شود، معمول بتدریج تحت نفوذ قدرت عامل قرار می‌گیرد. پس از آن می‌بایست شروع به پاس دادن نماید تا سوژه بخوابد.

۶ ـ معمول روی صندلی می‌نشیند و عامل شصت دست او را در دست می‌گیرد و از او می‌خواهد که چشمهای خود را بطور کامل ببندد و به خوابیدن فکر نماید. با مالش دادن شصت‌ها، سوژه بتدریج تحت تاثیر قرار می‌گیرد و پس از آن باید به او پاسهای عمودی داده شود تا بخوابد.

۷ ـ عامل نور چراغ قوه‌ای را به چشمهای سوژه می‌اندازد و به او تلقین می‌کند که با این عمل، به زودی می‌خوابد، در این موقع به سوژه می‌گوید، در چشم تو لکه قرمز رنگی به وجود آمده و تائید آنرا از سوژه می‌گیرد. زمانی که قبول کرد، به وی می‌گوید که رنگ این لکه تغییر می‌یابد و اکنون سبز می‌شود، زمانی که سوژه نور سبز را تائید کرد، تحت نفوذ عامل قرار دارد و پس از آن به وی پاس می‌دهد تا کاملاً بخوابد.

۸ ـ عامل، سوژه را می‌نشاند و دو دست را در دو طرف سر وی طوری قرار می‌دهد که شصت‌ها روی چشم معمول قرارگیرند و با دو انگشت روی پلک چشمها کمی فشار می‌آورد و زمانی که دستها را برداشت، سوژه به خواب می‌رود.

۹ ـ عامل قبلاً دستورات تلقینی را روی نوار ضبط می‌کند و به سوژه می‌گوید که با شنیدن هر ضربه یا صدایی که در نوار ضبط شده، خواب وی سنگین‌تر می‌شود و عملاً مشاهده می‌گردد که سوژه به خواب می‌رود.

۱۰ ـ عامل سوژه را مقابل خود می‌نشاند و آنقدر به چشمهای وی نگاه می‌کند تا وی بخوابد.

۱۱ ـ عامل سوژه را روی صندلی می‌نشاند و در مقابل او می‌ایستد و از سر تا روی معده، به وی پاس می‌دهد، بعد دست راست را درگودی پشت گردن و دست چپ را روی جناق سینه معمول قرار می‌دهد و او را به سمت عقب می‌کشد و سپس به وی آنقدر تلقین می‌کند تا کاملاً بخوابد.

۱۲ ـ عامل صفحه‌ای را که در روی آن نوشته شده است، خواب، خواب سنگین ـ خواب خوش، باید بخوابی، اکنون به خواب می‌روی و غیره را به دست سوژه می‌دهد و از او می‌خواهد که این ورقه را بخواند و به وی می‌گوید که به خوابیدن فکر کند، معمولاً قبل از پایان یافتن جملات به خواب می‌رود.

۱۳ ـ عامل معمول را می‌نشاند و انگشتان شصت او را در دو دست می‌گیرد و چندین دقیقه به انتهای بینی و بین دو ابروی وی نگاه می‌کند (این محل اتصال یکی از رشته‌های نقره‌ای که مربوط به خواب است می‌باشد.) تا معمول به خواب رود.

۱۴ ـ عامل مقابل معمول می‌نشیند و به انتهای بینی سوژه خیره می‌شود و از او می‌خواهد که دست وی را فشار دهد و با این عمل، سوژه بتدریج تحت تاثیر قرار می‌گیرد و هرچه این تاثیرات بیشتر شود، شدت فشار دادن دست کمتر می‌گردد و سوژه به خواب می‌رود.

۱۵ ـ عامل، معمول را وادار به خیره شدن به نقطه خاصی می‌نماید، معمول پس از مدتی تحت تاثیر قرار می‌گیرد و پس از آن عامل به سوژه پاس می‌دهد و او به خواب می‌رود.

۱۶ ـ معمول را سرپا نگاه می‌دارد و خود در قسمت چپ وی می‌ایستد و به وی پاس می‌دهد (از مغز تا ستون فقرات) سپس توجه معمول را به نقطه‌ای معطوف می‌نماید و با تلقین او را می‌خواباند.

۱۷ ـ معمول در مقابل عامل می‌نشیند و پشت دست سوژه را عامل به شدت می‌مالد تا او به خواب رود.

۱۸ ـ مدتی عامل به چشم‌های معمول خیره می‌شود و سپس از او می‌خواهد تا چشم‌های خود را ببندد، وقتی که چنین کرد، ضمن تلقین به او پاس می‌دهد تا تحت نفوذ قرار گیرد.

۱۹ ـ عامل سوژه را در مقابل خود می‌نشاند و از سر تا زانوی او را پاس مغناطیسی می‌دهد و جملات تلقین‌کننده به وی می‌گوید، وقتی که سوژه تحت تاثیر تلقینات وی قرار گرفت، به پشت او می‌رود و دست چپ را در گودی شانه، روی ستون فقرات و دست دیگر را روی سینه سوژه قرار می‌دهد و با دستی که روی سینه است قدری فشار می‌آورد و سوژه را به عقب می‌کشد سوژه به خواب می‌رود.

روشهای بسیاری برای خواب کردن سوژه وجود دارند که نیازی به ذکر تمامی آنها نیست، ولی تا بحال فقط نمونه‌هایی از تلقین‌گذاری ذکر شده‌اند، البته اجرای هر روش، مربوط به شهرت و عادت یا مهارت هر عاملی است که از آن استفاده می‌کند، گاهی هم برخی از عاملین از چند حالت فوق بصورت توأم استفاده می‌کنند تا معمول را به خواب برند.

در تمام حالتهای فوق یک اصل کلی می‌بایست درنظر گرفته شود و آنهم صداقت و پاکی و انسانیت عامل است که موجب تأثیرگذاری بیشتر عامل بر معمول می‌گردد و هیچ فردی با انجام چنین حرکاتی نباید به عمل خود مغرور شود و خود را برتر از دیگران بداند و در محافل و مجالس از قدرت خود سخن به میان آورد و یا بگونه‌ای موجب اغفال دیگران گردد، چون در این اعمال هر فردی که دارای علم و دانش و عمل موفق آمیزتری است، به مراتب آرام‌تر و درست‌کارتر از سایرین می‌باشد، ضمن اینکه روش خوابهای هیپنوتیکی، امروزه در دنیا مردود شناخته شده‌اند و نتایج ثمربخشی نسبت به خوابهای روحی ندارند و برخی از اشخاص ناباب نیز با انجام این اعمال، موجب ناراحتی‌هایی در افراد می‌گردند که خارج از شئونات و رفتارهای انسانی است.

مرحله خوابها

خوابهای هیپنوتیکی دارای مراحل مختلفی می‌باشند و هر یک از افراد به نسبت قدرتهای خود و عامل می‌توانند فقط به یک قسمت از خوابها مغناطیسی برسند که مهمترین آنها عبارتند از:

۱ ـ **خوابهای سبک:** در این حالت عضلات بدن کاملاً شل و لخت می‌شوند، یعنی فرد توانسته است تا این مرحله تلقین‌پذیری را قبول کند و بیش از این قدرتی ندارد.

۲ ـ **خوابهای نیمه سنگین یا متوسط:** در این حالت، عضلات از حالت شلی درآمده و به صورت سفت و منقبض در می‌آیند وگاهی هم تمام عضلات بصورت یکپارچه سفت و سخت می‌گردند.

۳ ـ **خوابهای سنگین:** در این حالت عضلات بدن کاملاً سفت هستند، ولی اگر با تلقین به هر قسمتی از عضلات دستور داده شود، عضله به همان شکل باقی می‌ماند و حتی می‌شود عضله یا عضوی از بدن را بدون درد و احساس نمود. بطوری که اگر سوزنی به بدن معمول وارد شود، سوژه احساس نمی‌نماید.

۴ ـ **خوابهای خیلی سنگین:** در این حالت وضع جسمی معمول با مرده، اختلاف چندانی ندارد، فقط او قادر به انجام تنفس است. در این مرحله می‌توان معمول را تحت عمل جراحی قرار داد، بدون اینکه دردی را احساس نماید.

روش سنجیدن درجات خوابهای مصنوعی

خوابهای مصنوعی دارای مراحل مختلفی هستند، ولی بطورکلی آنها را می‌توان به چهار بخش جداگانه تقسیم نمود:

الف - خواب سبک :

در این شرایط، پلکهای چشم سوژه سنگین می شود و این حالت از خوابهای

هیپنوتیکی، اختلاف چندانی با حالت‌های بیداری ندارد، چون سوژه صدای تمام افراد را می‌شنود، ولی فقط تحت تاثیر تلقینات عامل قرار دارد وپس از بیداری، کلیه اتفاقات و مطالب زمان خواب و اتفاقات مرتبط را به یاد دارد.

ب - خوابهای متوسط :

جهت به وجود آمدن این حالت از خوابهای مصنوعی، باید به نکات زیر توجه کرد:

۱ـ زمانی که سوژه به خواب سبک می‌رود، کف انگشتان دست راست را بصورت بسته، برای مدت سه تا چهار ثانیه به پیشانی سوژه بگذارید تا خواب وی سنگین‌تر شود.

۲ـ سپس توسط پاسهای عمودی از بالا به پائین، خواب سوژه را سنگین کنیدو اعمال خود را که انجام می‌دهید می‌بایست با زبان بیان نمائید و هدف خود را نیز به معمول متذکر شوید. در این حالت از خواب، سوژه پس از بیداری، گفته و تلقینات عامل را فراموش می‌کند، ولی اگر مجدداً به خواب مصنوعی برود، تمام تلقینات گذشته را به یاد می‌آورد.

۳ـ دراین حالت، تلقین پذیری معمول زیادتر می‌شود، یعنی اگر هر قسمت از بدن سوژه را ماساژ دهید، همان قسمت از بدن او خشک می‌شود واگر تمام بدن را مالش دهید، کلیه جسم وی سفت و سخت و خشک می‌شود در این حالت، سوژه بصورت یک عضو نمایشی در می‌آید. تلقیناتی که در این موقع به سوژه می شود عبارتند از: وضع مزاجی تو کاملاً خوب است و تنها بدن قدرت اضافی بدست آورده و مانند چوبی خشک در آمده‌است. تنفس تو کاملاً طبیعی است. ضربان قلب و نبض تو هیچ ناراحتی یا ایرادی ندارد و طبیعی است و تنها بدن بطور یکپارچه خشک شده و تحمل زیادی را بخاطر مقاومت خود دارد.

دراین تلقینات معمولاً دو هدف دنبال می‌شوند:

الف: باید معمول بداندکه دراین رابطه، تمام حالتهای عمومی وی سالم است.

ب : باید بداند که بدن او در حالت سفت و سخت شدن است و بتدریج سخت‌تر از این حالت می گردد.

دراین نوع خوابها می شود بر ناراحتی‌های روحی و روانی و حتی جسمی معمول چیره شد واز سوی دیگر عامل بر ضمیر ناخودآگاه وی تسلط یابد و علت به وجود آمدن عقده یا ناراحتی‌های خاصی را بداند و سپس آن ناراحتی‌ها را از وجود وی خارج نماید.

پ : خواب سنگین :

زمانی که سوژه در خواب* متوسط قرار دارد، عامل مجدداً پنجه دست راست خود را بر پیشانی معمول به مدت ۵ تا ۶ ثانیه قرار می‌دهد و سپس پاسهای عمودی از بالا به پائین را بیشتر از زمان اول، به سوژه می دهد، بطوری که عامل در می‌یابد، سوژه به خواب سنگین فرو رفته‌است، چون دراین‌شرایط حالتهای زیر در معمول بروز می‌نمایند:

۱ـ معمول صدای هیچ فردی غیر از عامل را نمی‌شنود.

۲ـ اگر عامل بخواهد که معمول صدای فرد خاصی را بشنود، ضمن تلقین می‌بایست انگشت نشان را برای مدت سه چهار ثانیه روی پیشانی سوژه قرار دهد یا اینکه پشت گوش وی را (قسمت لاله گوش) ماساژ دهد یا انگشت وسطی دست معمول را مالش دهد (از هر دست بند اول)

۳ـ در این نوع از خوابها، روش درمان آسان می شود، یعنی اگر معمول مریض باشد، عامل می‌تواند مرض و علت به وجود آمدن و محل آنرا بپرسد.

۴ـ دراین مرحله، تن پوش عامل و معمول در هم ادغام می‌شوند، یعنی فرکانسها هاله هردوکاملاً وارد یکدیگر می‌شوند واگر سوزنی به معمول بزنند، همان محل هم در عامل ناراحت می‌شود.

۵ـ قدرت روحی و تشخیص معمول بسیار زیاد می‌شود، بطوری که اگر دست مریضی را بگیرد، نوع مرض و علت به وجود آمدن و حتی درمان آن را می‌گوید.

۶ـ قدرت روشن بینی در اکثر معمول‌ها افزایش می‌یابد و در آن زمان مطالب خارق‌العاده‌ای را بیان می‌دارد و حتی می‌تواند از جسم جدا شود و بنا به خواست عامل به محل خاصی سفرکند و مشاهداتی نیز داشته باشد.

۷ـ باچشمهای بسته از محیط و اطراف خود خبر می‌دهد.

۸ـ در این حالت گاهی معمول تحت تاثیر احساسات و عواطف خود قرار می‌گیرد واگر صدای خوبی داشته باشد آواز می‌خواند، یا شعر می‌گوید و اعمال دیگری انجام می‌دهد که در زمان‌های عادی، هرگز مرتکب چنین حرکاتی نمی‌شود.

۹ـ اگر عامل حالت روحی یا چهره خود را تغییر دهد، معمول نیز با چشم بسته چنین حالتی را به چهره خود می‌دهد.

ت : خوابهای بسیار سنگین :

زمانی که معمول در خواب سنگین قرار می‌گیرد، اگر معمول دو انگشت نشان و وسطی را بطور بهم چسبیده، ضمن تلقین بر روی چشمهای معمول قرار دهد و حدود ده ثانیه فشار دهد، معمول به خواب خیلی سنگین می‌رود که این خوابها دارای حالتهای زیر می‌باشد:

۱ـ از نظر بیننده این نوع خواب‌ها تقریباً حالت مرگ است و جسم بصورت نعش در می‌آید، زیرا بدن سوژه کاملاً شل و لخت می شود.

۲ـ حرکات تنفسی و ضربان قلب کندتر از حد معمول می‌شوند.

۳- رنگ صورت سوژه تغییر می یابد وکاملاً زرد گاهی هم کبود می‌گردد.
۴- سوژه تقریباً تمام حواس پنجگانه خود را از دست می‌دهد و صدایی غیر از صوت عامل را نمی‌شنود.
۵- اگر عامل سعی کند پشت گوش او را مالش دهد یا انگشت در محل چشم سوم او بگذارد، از آن پس، اصلاً صدایی را نمی‌شنود و حتی اگر انگشت وسطی و بند اول دست وی را ماساژ دهد، این حالت نیز به وی دست می‌دهد.
۶- بدن او به خود شکل نمی‌گیرد و اگر عامل خواسته باشد دست یا پای او بالاتر از بدن قرار گیرد، فوراً به زمین می افتد.
۷- در این حالت است که معمول را می‌توان تحت عمل جراحی قرار داد.
۸- اگر یک قسمت از بدن او را فشار دهید، خشک می‌شود و اگر نقطه دیگری را فشار دهید، نقطه اول شل می‌شود و نقطه دوم سفت می‌گردد.
۹- اگر درگوش معمول فریاد کشیده شود، هیچ نوع عکس العملی ندارد اگر معمول خواسته باشد.
۱۰- معمول در این حالت از خواب قادر است رؤیاهای شبهای قبل را که در خواب دیده‌است، به یاد آورد.

دراین حالت، عامل حتماً باید تلقینات مثبتی را به معمول بنماید تا اینکه ضمیر نا خود آگاه او بتواند تمام حرکات بدن وی را کنترل نماید و اجازه ندهد عضوی از حرکت باز ایستد، چون دراین شرایط بسیار اتفاق افتاده است که فردی پس از بیداری، ناراحتی جسمی یا روحی بدست آورده است.

زمانی که سوژه به این حالت از خواب دست می‌یابد، اگر فرد روشن بینی در جلسه حضور داشته باشد، مشاهده می نماید که ستونی نورانی از بدن معمول خارج می شود و تا نزدیکی‌های سقف اطاق بالا می‌رود و سپس در آنجا متوقف می‌شود و بتدریج درهم ادغام می‌شوند و به شکل ظاهری بدن معمول در می‌آید و این حالت از بهترین و عالی‌ترین مراحل خوابهای مصنوعی است.

ث : بیدار کردن سوژه :

برای بیدار کردن سوژه از خوابهای خیلی سنگین و سنگین و ...، می‌بایست بتدریج خواب معمول را سبک کنید، ضمن اینکه تلقیناتت مثبتی به سوژه بنمائید که پس از بیداری هیچگونه ناراحتی روحی یا عضوی نخواهد داشت و با حالتی بسیار شاد و با آرامش و نشاط از خواب برمی‌خیزد.

برای بیدار کردن سوژه از این مرحله از خوابهای مغناطیسی باید به نکات زیر توجه گردد:

۱ـ انگشتان دست چپ را بصورت بسته برای مدت حدود ۴ ثانیه روی پیشانی سوژه قرار دهید تا امواج مثبتی که برای سنگین کردن خواب وی با دست راست انجام داده بودید، خنثی گردد.

۲ـ ضمن تلقین برای بیداری و شمارش اعداد، پاسهای عمودی از پائین به بالا به سوژه بدهید تا امواج هاله و محیط وی ، به حالت اولیه بازگردد.

۳ـ پس از بیداری سوژه از خوابهای سنگین و خیلی سنگین، خورانیدن یک تکه نبات به وی اجباری است. چون موجب می‌گردد تا فشار خون جسم مادی وی به حالت اولیه بازگردد.

ج : جهت بوجودآمدن خوابهای سنگین وخیلی سنگین شرایط زیر لازم‌است :

۱ـ یک نفر عامل کاملاً آگاه و ورزیده و باسواد که شناخت کافی به حالتهای روحی داشته باشد در جلسه حضور یابد.

۲ـ وجود یک نفر معمول مناسب با قدرت مدیومی بالا.

۳ـ ایجاد محیط مناسب، چون در هر محیطی نمی‌شود عملیات روحی انجام داد.

۴ـ چنانچه تعدادی از افراد مؤمن و معتقد به وجود و بقای روح که دارای امواج مثبت هستند در محیط حضور داشته باشند، به مراتب بهتر است.

طرز بیدار کردن سوژه

بعضی افراد از خواب رفتن‌های هیپنوتیکی وحشت دارند که پس از بخواب رفتن، بیدار نشوند. یا اینکه مدتها تحت تأثیر امواج عامل قرار گیرند. در صورتی که بیدار شدن هر فرد از خوابهای مصنوعی حتمی است. حتی اگر شخص خواب کننده روش بیدار کردن سوژه را نداند و او را به همان حال رها کند، پس از مدتی، پایان یافتن زمان خواب طبیعی وی از خواب، بیدار می‌شود، و جای هیچگونه نگرانی نیست.

بیدار کردن سوژه از خواب مغناطیسی، عمل بسیار ساده‌ای است. یعنی زمانی که سوژه در خواب کامل هیپنوتیکی قرار دارد، حتی اگر به او بگوئید: من به پلکهای چشم تو فوت می‌کنم و پس از آن چشمهایت از هم باز شوند و بیدار می‌شوی. وقتی عامل این عمل را انجام داد در مدت کوتاهی مشاهده می‌شود که معمول پلکهایش را قدری تکان می‌دهد و سپس آنها را از هم باز می‌کند و با قدری نگرانی و تعجب به اطراف خود نگاه می‌کند.

عامل‌ها روشهای مختلفی برای بیدار کردن سوژه دارند. برخی عاملین به سوژه می‌گویند: من تا عدد ده، یا معکوس آن را، یعنی از ده تا یک، می‌شمارم و زمانی که به آخرین عدد رسیدم، تو پلک چشمهایت را بدون نگرانی و سردرد و یا عوارض جانبی دیگر، از هم باز می‌کنی، آنگاه شمارش را انجام می‌دهد. فرضاً اگر قرار است از ده تا یک شمرده شود، پس از شمردن اعداد، هفت و شش و پنج، تغییرات چشم‌گیری در حالت سوژه حاصل نمی‌شود. ولی وقتی بشماره چهار و سه رسید، پلکهای سوژه شروع به حرکت می‌کنند و با شمارش دو حرکات پلکها کمی سریع‌تر شده و پس از شماره یک، هر دو چشم از هم گشوده می‌شوند.

بعضی از عاملین که معمول خود را با پاسهای عمودی مثبت خواب کرده‌اند، با پاسهای عمودی ، ولی در خلاف حالت قبل، او را بیدار می‌نمایند. عامل در این

حالت، دو دست خود را نزدیک زانوهای معمول نگاه میدارند، بطوریکه نوک پنجه‌ها رو به چهره سوژه باشد و با فاصله ۲ تا ۵ سانتیمتری بدن وی، دو دست خویش را بسمت بالای بدن او حرکت می‌دهد. و در همین حال به سوژه تلقین می‌کند، که: اکنون پلکهای تو بتدریج سبک و سبکتر می‌شوند و پس از چند پاس چشمهایت کاملاً از هم باز می‌شوند. و بعد از اجرای چند پاس معکوس، سوژه چشمهای خود را باز می‌کند.

نوع دیگر آن این است که عامل شصت‌های معمول را در دست می‌گیرد و به او می‌گوید: هر قدر من به شصت‌ها فشار می‌آورم، تو هم بهمان نسبت تغییر حالت می‌دهی و هشیاری خود را بدست میآوری و پلکهایت از هم باز می‌گردند.

گاهی اتفاق می‌افتد که بعضی عاملین، برای خواباندن سوژه خود نیز از همین روش استفاده می‌نمایند، ولی این بار به معمول می‌گویند: هر چه من به شصت دست تو فشار می‌آورم، بهمان نسبت هم اثرات خواب در تو سنگین‌تر می‌شود و پس از مدتی، معمول تحت تاثیر تلقینات به خواب می‌رود.

اگر فرد بخواب رفته در زمان بیدار شدن مقاومت فراوانی از خود نشان دهد و حاضر نشود از آن حالت آرامش و راحتی که احساس می‌نماید بیرون بیاید، در این صورت توسط عامل باید از خود خواب رفته سؤال شود که چگونه باید او را بیدار کرد. پس از اینکه معمول روش بیدارشدن خود را گفت، او را از خواب هیپنوتیکی بیدار کنید. البته این حالت بسیار نادر است، ولی غیر ممکن نیست.

اگر عامل قبل از خواباندن سوژه به وی تفهیم کند و به او بگوید که در زمان بیدار کردن از شماره - تا شماره - می‌شمارم و پس از پایان شماره آخر، تو چشمهایت را باز کن و بیدار شو، در چنین مواردی کمتر اتفاق می افد که معمول از خواب بیدار نشود.

خطرات تأثیرگذاری امواج بر دیگران

بشر امروزی در جهانی زندگی می‌کند که در هر لحظه و همه جا، خطرات بسیاری، منجمله امواج مختلف محیطی او را تهدید می‌کند، حال این امواج می‌توانند بصورت مصنوعی یا طبیعی به وجود آمده باشند.

تا بحال در سراسر جهان بیش از هزاران کتاب در باره وجود امواج مختلف بخصوص امواجی که در ذات نسل بشر وجود دارند، نوشته شده‌اند و افراد بخصوصی نیز، منجمله پزشک، روان‌پزشک و روان درمان و روان پژوه و... با استفاده از وجود همین امواج می‌توانند بیماران روحی، روانی و حتی جسمی فراوانی را نجات دهند، بطوری که بعضی از مریض‌ها بطور معجزه‌آسایی، توسط این نیروهای مرموز سلامت کامل خود را بدست می‌آورند. بعضی از عاملین که سواد روحی و قدرت کافی از علم خوابانیدن و تحت تأثیر قرار دادن افراد را ندارند، سوژه را پس از انجام تلقینات و پاسهای مختلف، بگونه‌ای می‌خوابانند، ولی در زمان تلقین برای بیداری، به علت عدم رعایت برخی از نکات لازم، موجب بروز برخی از ناراحتی‌های روحی و روانی و حتی جسمی، در معمول می‌گردند، در این زمان علاوه بر اینکه آنها دردی را از ناراحتی‌های معمول دوا نکرده‌اند، بلکه یک نوع ناراحتی دیگری نیز به سوژه افزوده‌اند، چون آنها نمی‌دانند که بعضی از نیروها را باید بتدریج به سوژه وارد کرد یا همان امواج را بتدریج از او گرفت، لذا عمل خلاف آنها است که باعث بوجود آمدن ناراحتی‌های بسیاری در معمول گردیده است.

از عقل سالم بدور است که فردی برای انجام عمل خواب مصنوعی، سلامت روح و روان و جسم خود را در اختیار فرد ناشی و بی‌تجربه‌ای قرار دهد که او با

کارهای ناشیانه خود، بگونه‌ای موجب آزار روح و روان، حتی جسم وی در دراز یا کوتاه مدت گردد.

زمانی پیش می‌آید که سوژه‌ای به خواب می‌رود و احتمال اینکه در آن حالت، وی از خود حرکات غیر عادی بروز دهد، قابل پیش بینی است. در این شرایط، اگر فرد مبتدی و بدون آگاهی از علوم روحی عامل باشد، در صورت بروز چنین حالتهایی نباید روحیه خود را از دست بدهد و می‌بایست با قدرت تمام در جمع ایستادگی کند و شروع به تلقینات بیشتر و محکم‌تری به معمول بنماید و آنچه را که بصورت تلقینی به سوژه داده است، تمامی آنها را با تلقین، مجدد از سوژه بتدریج باز پس گیرد و با شمارش اعداد قراردادی که قبل از تحت تأثیر گذاردن سوژه به وی گفته است، او را از خواب بیدار نماید و چنانچه عامل حالت عادی خود را از دست داد و هیچ عملی در آن زمان نسبت به رفتار روانی نتوانست انجام دهد، می‌بایست معمول را به همان حالت در روی تخت یا محلی بخواباند و در همان شرایط وی را رها کند تا اینکه پس از چند دقیقه، سوژه به حالت اولیه خود بازگردد.

در چنین شرایط گاهی اتفاق می‌افتد که سوژه با شمارش عامل، از خواب بیدار نمی‌شود، در این موقع، عامل باید او را به همان حال در محلی بخواباند و او را رها نماید، چون سوژه در این حالت در خواب طبیعی قرار گرفته و پس از مدتی که خواب عادی وی تمام شد، معمولی از خواب بیدار می‌شود یا همانگونه که افراد را از خوابهای طبیعی بیدار می‌کنند، می‌شود سوژه را نیز از خواب بیدار کرد.

معمول در این حالت تحت تأثیر دو نیرو قرار گرفته و این نیروی مضاعف موجب شده تا او به خواب عمیق‌تری از حالت طبیعی فرو رود و به سادگی از خواب بیدار نشود و آن دو نیرو عبارتند از:

۱ـ امواج خواب طبیعی

۲ـ امواج هیپنوتیکی و منیه‌تیزمی و تلقین فرد عامل که به معمول داده شده است.

اگر سوژه در این حالت استراحت کامل کند، بتدریج امواج مصنوعی از او دور می‌شوند و به خواب طبیعی فرو می‌رود و در این شرایط هیچ‌گونه ناراحتی در وی به وجود نخواهد آمد و پس از بیداری حالتی بسیار عادی، درست مانند زمانی که از خواب طبیعی روزانه بیدار می‌شود دارد و در نتیجه به این مطلب می‌رسیم که اگر فردی بگونه‌ای تحت تاثیر امواج هیپنوتیکی فرد دیگری قرار گیرد، دچار ناراحتی‌ای نخواهد شد، مشروط بر اینکه عامل دارای شناخت کافی در این زمینه باشد و اگر نتوانست او را از خواب برخیزاند، باید کلمات منفی و نادرستی را ادا ننماید چون در ضمیر سوژه اثر منفی از خود بجای می‌گذارد و پس از مدتی دچار برخی از ناراحتی‌های روحی و روانی می‌گردد.

در مواقع بیدارکردن سوژه، عامل هرگز نباید از لغات و کلمات منفی مانند شاید، احتمالاً، من امواج منفی به تو می‌دهم، امواج منفی در تو تأثیر می‌گذارند. امواج منفی تو را می‌گیرم و.... استفاده نماید، بلکه در تمام طول عملیات می‌بایست جملات محکم، مثبت، سازنده، آمرانه از سوی عامل به کار برده شود، در غیر این صورت، اثرات بدی را در آینده سوژه به جای خواهد گذارد.

انتخاب سوژه

همانگونه که می‌دانیم، اثرات تلقین‌پذیری، در افراد متفاوت است و هر کس دارای یک نوع قدرت تلقین‌پذیری خاصی می‌باشد که این نیرو یا قدرت را در اثر کسب علوم روحی و عملیات مربوط به آن ، می‌شود افزایش داد.

زمانی که معمول تحت تأثیر عملیات نفوذپذیری است، حالتهای روحی وی در اثر امواج محیط و عامل، بگونه‌ای تغییر می‌یابند بگونه‌ای که وی پس از مدتی تحت نفوذ تأثیر امواج عامل قرار می‌گیرد.

اکثر افراد نفوذپذیر، معمولاً جزو افرادی هستند که زندگانی خود را به سادگی می‌گذرانند و دارای قلبی رئوف و مهربان هستند، به همین علت هم این اشخاص سریعتر از دیگران تحت تأثیر نفوذ کلام عامل قرار می‌گیرند. این‌گونه اشخاص دارای قدرت مدیومی نیستند، ولی قدرت نفوذپذیری زیادی دارند که متأسفانه اغلب عاملهای جوان و بی‌تجربه، از وجود این اشخاص برای اعمال خوابهای هیپنوتیکی بعنوان مدیوم کامل و قوی استفاده می‌کنند، ضمن اینکه آنها در آزمایشات خود به نتیجه مطلوبی دست نمی‌یابند و از سوی دیگر، به گونه‌ای موجب اذیت و آزار روحی و روانی یا جسمی سوژه نیز در دراز مدت می‌شوند.

زمانی که فردی تحت تأثیر نیروهای عامل قرار می‌گیرد، در این زمان می‌توان گفت که، نیروهای ذهنی او برای مدتی از خود شخصیت و مقاومتی بروز نمی‌دهند و در عوض فرایند نیروی تخیل در آنها افزایش می‌یابد. و در حقیقت می‌توان چنین گفت که پایه اصلی عمل تأثیرگذاری در افراد، تلقین است و اگر تلقین وجود نداشته باشد مسلماً عمل هیپنوتیزم هم اثر چندانی در افراد ندارد.

تلقین‌پذیری افراد:

تلقین‌پذیری فقط در زمان خوابهای مصنوعی نیست، بلکه کلیه افراد به نسبتهای مختلف در زندگانی روزمره خویش، تحت تأثیر نوعی از تلقینات محیطی یا اجتماعی و خانوادگی و ... قرار می‌گیرند، حال این تلقینات می‌تواند از طریق افراد مختلف باشد، یا رسانه‌های گروهی و هر منبع دیگر.

تلقین پذیری مطلبی نیست که علم روحی آنرا به‌تازگی کشف کرده باشد:

در صورتیکه از بدو خلقت این حالت در افراد نسل بشر وجود داشته و خواهد داشت، کما اینکه افرادی که از تلقین‌پذیری هیچگونه اطلاعی ندارند، اگر در مجلسی نشسته باشند و احتمالاً یک نفر خمیازه بکشد، اکثر افراد این عمل را انجام می‌دهند، چون بگونه‌ای تحت تأثیر قرار گرفته‌اند.

در زندگی روزمره اغلب می‌بینیم فردی خرید می‌کند، سایرین هم همان جنس را می‌خواهند. فردی مریض می‌شود و عده‌ای به ملاقات وی می‌روند، اگر در بین ملاقات‌کنندگان فردی ناراحت شود، فوراً تصور مریضی او را خواهد کرد و در این زمینه اگر تعدادی از افراد خواسته باشند شخص دیگری را تحت تأثیر نفوذ کلام و تلقینات خود قرار دهند، به مصداق " ملا خدا بد ندهد " می‌توانند او را مریض کنند و یا مطلب نادرستی را طوری به او بقبولانند که آنرا صحیح بپندارد، چون اثرات تلقین‌پذیری در اکثر افراد بسیار زیاد است و احتمال این وجود دارد که فردی برای بار اول یا دوم تحت تأثیر کلام یا تلقینات دیگران قرار نگیرد، ولی پس از چند بار تلقین‌پذیر گردد.

مریضی به نزد من آمد و دل درد شدیدی داشت و من پس از خوابانیدن، یک لیوان چای با قند و گلاب به او دادم و گفتم این مایع خیلی تلخ است و این مسکن قوی‌ای نیز می‌باشد و پس از نوشیدن باید یک حبه قند در دهان بگذاری تا تلخی دهانت ازبین برود و او پس از نوشیدن آن شربت شیرین، چنین کرد و سلامت خود را بدست آورد.

آزمایش شناخت قدرت تلقین پذیری در افراد:

برای انجام آزمایش و شناخت افراد تلقین‌پذیر، باید به نکات زیر توجه کرد:

۱ـ به سوژه بگوئید دستهای خود را کاملاً مشت کند یا انگشتان دست را از هم باز نگاه دارد و تا می‌تواند به آنها فشار آورد.

۲ـ به چشم سوژه خیره شوید و از او بخواهید که، او هم نگاه خویش را از چشمان شما برندارد.

۳ـ در این حالت به او بگوئید، تا زمانی که به چشمهای من نگاه می‌کنی، قدرت بستن یا بازکردن پنجه‌های دست خود را نداری، برخی از افراد بزودی می‌توانند پنجه‌های دست خود را بگشایند یا ببندند، ولی عده‌ای از آنها تا آخرین نگاه کردن عامل، قدرت چنین عملی را ندارند و تنها نفری که نتوانست پنجه‌های دست را بگشاید یا ببندد، نفوذپذیرترین آن افراد است.

عامل گاهی تلقیناتی را به سوژه می‌نماید که آنها را در آینده انجام خواهد داد:

فرضاً زمانی که معمول به خوابهای سنگین مغناطیسی فرو می‌رود، عامل به او تلقین می‌نمایند که، یک ساعت پس از بیداری، احساس سرمای زیادی در بدن خود خواهی کرد و نیاز به پالتو پیدا می‌کنی. این تلقینات مستقیماً وارد ضمیر ناخود آگاه آن شخص می‌شود و نظر به اینکه این نیروی فعال و هوشیار ضمیر وی همیشه آگاه است، درست سر یکساعت، لرزه به بدن مدیوم می‌افتد و او شروع به لرزیدن می‌کند، بطوری که نیاز به وسایل گرم کننده خواهد داشت.

توجه ۱ : گاهی دیده شده‌است که تلقین عامل در معمول اثر چندانی ندارد و آن زمانی است که تلقینات خارج از نزاکت و شخصیت افراد باشد و حتی مشاهده شده‌است که در زمان ادای چنین تلقینات، سوژه از خواب بیدار می‌شود.

فرضاً اگر عامل در زمان خواب هیپنوتیکی به معمول بگوید که پس از بیداری، کاردی را از آشپزخانه بر می‌داری و فلان شخص را می‌کشی ، مسلماً وی پس از

بیدار شدن اقدام به چنین عملی نمی‌کند یا پس از شنیدن این مطلب، بیدار می‌شود. و شما نباید به برخی از اعمال مدیومها در فیلم‌ها توجه نمائید.

توجه ۲: از همان زمانی که عامل فردی را برای آزمایش مدیومی انتخاب می‌کند و از آنها می‌خواهد که نزد وی بروند،از همان لحظه سوژه تحت تأثیر نیروی عامل قرار می‌گیرد که در این موقع عامل بهترین نفوذپذیرها را در بین آنان انتخاب می‌کند.
یکی از بهترین روشهایی که عامل باید در بین افراد یک جلسه، فرد یا افرادی را جهت نفوذگذاری انتخاب نماید، اجرای روش زیر است که به سادگی عامل می‌تواند سوژه خود را جهت اجرای عملیات تلقین پذیری بشناسد.

۱- عامل از حضار می‌خواهد انگشتان دو دست خود را بصورت قلاب وارد یکدیگر کنند وکف دست را بطرف خارج از بدن خود برگردانند.

۲- از حضار می‌خواهد، بدون اینکه پلک چشمهای خود را بهم بزنند، به چشمهای عامل خیره شوند و به آن نگاه کنند. (بدون عینک)

۳- عامل با چشم باز و بدون پلک زدن به چشم همگان چندین بار، با چرخانیدن سر و گردن، نگاه می‌کند (عامل در محل ثابت ایستاده است)

۴- در زمان اجرای این آزمایش بهتر است افراد بصورت نیم دایره یا در خطوط مستقیم به فاصله سه تا چهار متری عامل نشسته یا ایستاده باشند.

۵- عامل با صدای محکم و با اطمینان زیاد، به حضار می‌گوید، من با نیروی منیه‌تیزمی که از چشمهایم ساطع می شوند، در شما اثرگذارده‌ام بطوری که هیچ یک از شماها نمی‌توانید پنجه دستهای خود را از هم بازکنید ودستهای شما به سادگی از هم جدا نمی‌شوند.

۶- پس از چند ثانیه، عامل از آنها می‌خواهد که همگی سعی در جداکردن انگشتان دست خود نمایند.

۷- عامل از حضار می‌خواهد این عمل را به آهستگی و ملایمت انجام دهند.

۸- زمانی که حضار در صدد بازکردن انگشتان خود هستند، عامل همچنان با نگاه ممتد و مدام خود به چشم همگان نگاه می‌کند.

۹- برخی از افراد، در همان لحظات اول که عامل می‌گوید هر که قدرت دارد، می‌تواند دستهای خود را از هم بگشاید، دست خود را باز می‌کنند، گروهی پس از اندک مدتی این عمل را انجام می‌دهند و عده‌ای که احتمالاً چند نفری بیشتر نخواهند بود، هنوز سعی در بازکردن انگشتان خود دارند.

۱۰- عامل همچنان به چشم آن تعداد از افرادی که هنوز دست خود را از هم باز نکرده‌اند، نگاه می‌کند.

۱۱- وقتی که حدود یک دقیقه از زمان دستور بازکردن دستها گذشت و چند نفر هنوز نتوانسته بودند دستهای خود را ازهم بازکنند، عامل به آنها می‌گوید، تا من به شما اجازه ندهم، هیچ یک قادر به بازکردن دستهای خود نیستند.

۱۲- در این موقع عامل از آن چند نفر می‌خواهد که با فشار آوردن به پنجه دستها را ازهم جدا کنند،احتمالاً تعدادی از آن چند نفر می‌توانند این عمل را انجام دهند و یک یا دو، سه نفر در همان حالت باقی می‌مانند.

۱۳- آخرین نفر را عامل باید بعنوان نفوذپذیرترین فرد آن جلسه جهت انجام عملیات نفوذپذیری انتخاب می‌کند.

۱۴- اگر در این زمان، عامل به او بگوید که اکنون انگشتان دست تو بهم فشار می‌آورند، بطوری که از شدت درد، فریاد تو درمی‌آید، مشاهده خواهید کرد که عیناً چنین می‌شود.

زمانی که سوژه خود را در بین افراد انتخاب نمودید آنگاه از او بخواهید که به نزد شما بیآید و آزمایشات زیررابرای مطمئن‌شدن خود درنفوذپذیری وی مجدداً باوی انجام دهید.

۱- از سوژه بخواهید که پشت به شما در دومتری بایستد.

۲- پاهای خود را به یکدیگر وصل نماید.

۳ـ آرام و بدون حرکت در آنجا بایستد.

۴ـ چشمهای خود را ببندد (اگر مدیوم قوی باشد نیازی به چشم بستن ندارد)

۵ـ ازسوژه بخواهید سه نفس عمیق بکشد و دو ثانیه در قفسه سینه نفس را حبس کند و سپس با سرعت خارج نماید.

۶ـ عامل به سوژه می‌گوید، من اکنون با نیروی منیه‌تیزمی که در دستها و چشمهای خود دارم، ترا به سمت عقب می‌کشم و اگر خواستی به زمین بیافتی، وحشت نکن چون من ترا نجات می‌دهم و نمی‌گذارم بیافتی.

۷ـ در این زمان با چشمهای نافذ خود مابین دوکتف و روی ستون فقرات معمول نگاه کنید پس از چند ثانیه معمول می‌بایست به عقب کشیده شود.

۸ـ اگر معمول مقاومتی از بروز داد، نیروی را مضاعف نمائید، یعنی کف و نوک انگشتان خود را نیز به سوی معمول بگیرید بطوری که کف دست‌هاو نوک انگشتان دو دست، سوی محلی باشند که به آن نگاه می‌کنید و ضمن اینکه دست بصورت پیاله‌ای درآمده باشد دستها راکه حدود ۵۰ سانتی‌متری بدن به جلو قرار دارند به سمت بدن خود بکشید تا سوژه توسط سیاله‌های بدن‌که به آن نقطه وصل شده‌اند و نیروی تلقین، به عقب کشیده شود.

۹ـ اگر سوژه با حرکت اول دست، به عقب کشیده نشد، چندین بار این عمل را تکرار نمائید تا سوژه بطورکامل به عقب کشیده شود.

۱۰ـ زمانی که سوژه به عقب کشیده شد، او را یاری کنید و نگذارید بیافتد.

۱۱ـ تعدادی از افراد نفوذپذیر، به محض اینکه عامل، به بین دوکتف آنها نگاه کرد، به عقب کشیده می‌شوند که از این نوع اشخاص، می‌توان بعنوان مدیوم تحرکی تجسدی و ... استفاده کرد. این مدیومها گاهی عامل را غافل گیر می‌کنند و به محض نگاه کردن عامل بین دوکتف، به عقب کشیده می‌شوند و می افتند ویا در جای خود می‌نشینند.

زمانی که سوژه خود را انتخاب کردید، آنگاه می توانید با او برخی از اعمال نمایشی را اجرا نمائید.

۱ـ از سوژه بخواهید که در همان حال اولیه بایستد.

۲ـ شما به او نزدیک شوید، بطوری که سمت چپ یا راست بدن او قرار گیرید و دو دست را یکی در مقابل جناق سینه یا خورشیدی بزرگ و دیگری را در محل بین دو کتف سوژه، به فاصله حدود ۲۰ سانتیمتر از هر طرف، نگاه دارید (البته برای نفوذپذیر شدن سوژه بهتر است که اول دو دست را روی شانه‌های سوژه بگذارید وبه او تلقینات لازم را بنمائید و پس از آن دستها را در روی سینه و پشت سوژه نگاه دارید)، سپس همانگونه که دستها در دو طرف وی قرار دارند، به او بگوئید که هم اکنون جسم شما را به حرکت در می‌آورم، و زمانی که دست مقابل سینه را به عقب می‌کشم، به سمت جلو کشیده می‌شوی و وقتی که دست مقابل کتف و ستون فقرات را به عقب می‌کشم، به عقب کشیده می‌شوی.

۳ـ باید به سوژه بگوئید که از زمان اولین حرکت، بدن تو بصورت یک تیر خشکی خواهد شد که به جلو و عقب حرکت می‌کند و ملاحظه می‌کنید که تمام حرکت سوژه از طریق مچ پاهای وی انجام می‌شود.

۴ـ دراین حالت کاملاً مشاهده خواهید کرد:

الف : تلقین به ذهن و قوای عقلی اثر می‌گذارد.

ب : علاوه بر قسمتهای فوق، تلقین می‌تواند بر روی جسم مادی نیز اثر بگذارد و از نظر اثرگذاری، شاهد برخی از حرکات آن می‌توانید باشید.

۵ـ برای شناخت سوژه از نظر تأثیرپذیری، ضمن اجرای عملیات فوق دستها را پائین می‌آورید و فقط تلقینات را ادامه می‌دهید، اگر سوژه همچنان به حرکات خود ادامه داد، دارای قدرت مدیومی بهتری است.

شناخت افراد نفوذپذیر

در تشخیص‌های علم پزشکی، برای شناخت بیماریها احتیاج به وسایل مختلفی است و حداقل اینکه، یک نفر پزشک، احتیاج به یک گوشی دارد تا بتواند با استفاده از آن، از چگونگی ضربان قلب و تنفس بیمار و ...، آگاهی‌هایی به دست آورد، ولی تنها کسانی که در کار خود احتیاج به هیچ وسیله‌ای ندارند، افرادی هستندکه دیگران را تحت درمانهای روحی و انرژی درمانی قرار می‌دهند و یا آنها را خواب مصنوعی میکنند. که برخی از این خواب کنندها، بیماران خود را، درآن زمان خواب، درمان می‌نمایند و عده‌ای هم این عمل را برای سرگرمی و نوعی تفریح و حتی اعمال نمایشی انجام می‌دهند.

با توجه به اینکه افراد خواب کننده در زمان خوابانیدن سوژه، تنها از قدرتهای تلقین و روحی خود و طرف مقابل، برای تاثیرگذاری استفاده می‌کنند و در اصل، وسایل مورد نیاز آنها همیشه همراهشان است، ولی وجود برخی از اشیاء گاهی باعث می‌گردند، تا سرعت عمل تاثیرگذاری و نفوذپذیری در افراد قدری بیشتر شود و حتی کسانی که توان کمتری دارند، یعنی نیروهای مدیومی در آنها ضعیف‌تر است، سریعتر تحت تأثیر قدرتهای روحی عامل و تلقینات وی قرار بگیرند و به خواب فرو روند یا توسط تلقین درمان شوند، قویترین و موثرترین وسیله تأثیرگذاری، نحوه سخن گفتن و بیان مطالب در باره تلقین‌پذیری افراد است و هر چه شخص عامل، در امر بیان و نحوه کلام، مهارت بیشتری داشته باشد، به همان نسبت نیز، می‌تواند در سوژه مورد نظر خود، تأثیر عمیقتری بجای بگذارد و باعث به خواب رفتن وی شود و پیش از اینکه سوژه به خواب رود، عامل از او می‌خواهد که به یک نقطه مشخص، خیره شود، حال این نقطه می‌تواند از اشیاء براق و گرد

فلزی یا شیشه‌ای یا یک نقطه روی دیوار روبرو و یا نگین انگشتری خود سوژه یا عامل و... باشد.

نگاه کردن سوژه، به یک نقطه مشخص، باعث می‌شود، تا تلقینات عامل، در او تأثیرات عمیقتری بگذارد و وی را بیشتر آماده پذیرش تلقین نماید، وگرنه تنها عمل تأثیرگذاری در معمول، آنچنان مؤثر واقع نمی‌شود. البته این حالت مربوط به افرادی است که تازه می‌خواهند عامل شوند.

زمانیکه عامل می‌خواهد، در جلسه‌ای برای اولین بار از یک سوژه استفاده کند و در همان جلسه اول بتواند در اول کار، او را بخواباند، باید چهرهٔ افرادی را که در جلسه حضور دارند، به دقت بررسی نماید، زیرا چهره افراد تا اندازه نمایانگر حالت مدیومی قوی یا ضعیف در نفوذپذیری آنها است و معمولاً افرادی که فاصله سه قسمت صورت آنها، یکی بیشتر از دیگری است، قدرت تلقین‌پذیری بیشتری نسبت به دیگران دارند (صورت افراد عادی از سه قسمت مساوی بوجود آمده است، یعنی اندازه پیشانی، بینی و از زیر بینی تا چانه، هر سه قسمت، تقریباً با یکدیگر برابر هستند). صورت افراد، معمولاً به اشکالی مانند: مربع، مثلث، گرد، صاف، کوتاه، مخروط و کج و... می‌باشند. در بین این صورتها، افرادی که دارای چهره‌های گرد و صاف و کوتاه یا مربع شکل کوتاه هستند، قدرت نفوذپذیری بیشتری ، نسبت به دیگران، که از سایر صورتهای برخوردارند، می‌باشند و همچنین افرادی که ظاهر آرامی دارند و با نگاههای کوتاه و اتفاقی، دیگران رانگاه می‌کنند، از قدرت تلقین‌پذیری بیشتری برخوردارند.

زمانیکه عامل، معمول مناسبی را در جلسات یافت، پس از آن می‌تواند با انجام حرکات و اعمال ساده‌ای، همگان را به شگفتی وا دارد، فرضاً قبل از اینکه سوژه را بخواباند، او را در وسط سالن می‌آورد و ایستاده نگاه می‌دارد، بطوری‌که او در فاصله دومتری و پشت به عامل ایستاده باشد. عامل از او می‌خواهد که مستقیم

بایستد و پاهای خود را بهم بچسباند و سپس عامل، در پشت سر او قرار می‌گیرد و به وی می‌گوید که از هم اکنون تو را با نیروی مغناطیسی، به عقب می‌کشم و سپس بدن تو به سمت عقب، کشیده خواهد شد و زمانیکه تعادل تو بهم خورد، ناراحت نباش، من تو را می‌گیرم. و سپس عامل، آزمایش نگاه بین دو کتف سوژه را انجام می‌دهد که در محبث قبلی بیان گردیده است.

زمانیکه می‌خواهید، سوژه را در آن محل بخوابانید، باید برای او، صندلی دسته‌داری را تهیه نمائید. افرادی راکه دارای قدرت نفوذپذیری زیادی هستند، پس از اینکه روی صندلی نشاندید، در برابر صورت او قرار بگیرید و از بالای سر او با دو دست، به وی پاسهای عمودی بدهید، بطوریکه دستهای شما، از روی تمام بدن و تا انتهای رانهای سوژه، به فاصله دو یا سه سانتیمتری بگذرند. این نیرو در بدن سوژه اثر مثبتی را از خود بجای می‌گذارد، سپس به پشت سر سوژه بروید و دو دست خود را، روی شانه‌های وی قرار دهید، بطوریکه انگشتان به سمت سینه، و شصتها روی مهره‌های آخر گردن وی، قرارگیرند و سپس به سوژه بگوئید که اکنون تو را به عقب می‌کشم و به صندلی تکیه می‌دهی و بخواب می‌روی و چنانچه انجام این عمل صحیح اجرا گردد، سوژه به خواب خواهد رفت. (در تأثیرگذاری شرح کامل داده شده است).

چند نکته مهم که در زمان تاثیرگذاری، به سوژه باید به آن توجه شود:

۱ـ پیش از اینکه سوژه آماده تلقین پذیری نشده است، هرگز اقدام به خواب کردن او ننمائید، چون با شکست مواجه می‌شوید.

۲ـ زمانکیه سوژه را، تحت تاثیر نفوذ تلقینات خود قرار می‌دهید، کلمات آرام‌باش، راحت باش، راحت به خواب، آرامتر شدی و... را از زبان خود دور نکنید.

۳ـ در زمان خواب کردن سوژه، وسایلی مانند کره کریستالی ... را مقابل چشم‌های او بگیرید و به وی نشان دهید و سپس از او سئوال کنید، آیا مورد استفاده از آنرا

می‌داند؟ به احتمال زیاد می‌گوید که جهت بوجود آوردن حالت‌های خواب القائی در سوژه بکار می‌رود و سپس شما گفته‌های وی را تائید کنید و به سوژه بگوئید، چشمهای خود را ببندد و پس از آن شما شروع به شمارش نمائید و به او بگوئید، زمانیکه شماره سه را تکرار کردید، او چشمهای خود را باز کند و به آن گوی یا شیء درخشان خیره شود و زمانیکه شما به شمارش خود ادامه می‌دهید، همچنان به وی تلقین کنید، پس از شمارش عدد شش، پلک چشمهای سوژه سنگین می‌شود و تا پایان شماره ده، به خواب مصنوعی، فرو می‌رود.

۴ـ اگر پس از پاس دادنهای مناسب و تلقینات کافی، سوژه خوابید، ولی چشمهای او هنوز باز بودند، اگر عامل ضمن تلقین کردن یک فوت به چشم‌های سوژه بنماید، پلکهای او بسته می‌شوند و پس از آن، قسمت وسط سر معمول را، با کف دست، حدود ده ثانیه، ماساژ دهد، این مالش بهتر است با آرامی صورت گیرد.

۵ـ اگر بخواهیدبعد دوم سوژه در خواب حرکت کند و از نقطه‌ای به محل دیگر برود، دو شصت دست خود را، بر روی حدقه چشمهای او بگذارید تا خواب وی سنگین‌تر شود و معمول در این حالت، قدرت خروج از جسم را داشته باشد.

۶ـ افرادی که از نظر ظاهری نسبت به دیگران حالت نفوذپذیری بیشتری دارند عبارتندانز:

الف - افراد گندمگون، با صورتی گرد و بنیه‌ای قوی

ب - صورت گرد و کوتاه

پ - صورت مربعی شکل یا کج

ت - فاصله پیشانی با ابروها زیادتر از اندازه عادی باشد.

ث - فاصله چانه تا دهان بیش از اندازه باشند.

ج - کسانی که خمیدگی گوش ندارند.

چ - افرادی که نرمی گوش آنها کوچک است.

البته وجود این حالتها دلیل بارز و قطعی برای نفوذپذیری افراد نیست. ولی در بین این چهره‌ها، اشخاصی را می‌توان یافت که دارای قدرت نفوذپذیری بیشتری نسبت به سایرین هستند و در برخی از مواقع نیز اتفاق می‌افتد که بعضی از افراد مدیوم، دارا هیچیک از خصوصیات فوق نمی‌باشند یا کسانی که دارای مشخصات بالا هستند، از قدرت کمتری برخوردارند.

۷ـ نور محل تاثیرگذاری اگر سفید ملایم یا سبز روشن کم‌رنگ بهتر است.

۸ـ فاصله زمانی غذا خوردن قبل از انجام عملیات، باید بیش از یک ساعت باشد.

۹ـ برای اینکه سوژه پس از خوابیدن، بتواند صحبت کند، باید به او بگوئید، بدنت خیلی لخت و شل شده و تو در آرامش کامل قرار داری، در همین حالت، آرام بخواب و در زمان خواب، قدرت داری با من صحبت نمایی.

۱۰ـ در محل عملیات تاثیرگذاری ، نبایستی کسی شوخی کند و یا بگونه‌ای بی‌نظمی بوجود آورد.

۱۱ـ محل برگزاری تأثیرگذاری باید از هوای خوب و مطبوعی برخوردار باشد و حرارت آن در حد متعارف و متعادل باشد.

۱۲ـ با اجرای برخی از تلقینات می‌توانید، اولاً : سوژه را بیازمایید که در چه درجه‌ای خواب فرو رفته است، ثانیاً : برخی از اعمال نمایشی را بوسیله سوژه اجراء نمائید.

الف - اگر سوژه در انگشتان خود، انگشتر و النگو... دارد، به او تلقین کنید که این انگشتر به تدریج در دستش سنگین می‌شود، بطوریکه سنگینی آن موجب می‌گردد که دست او را آزار دهد و آنگاه مجبور می‌شود از دست دیگرش برای نگاهداری این دست استفاده کند، و با تکرار چنین تلقیناتی متوجه میگردید که پس از مدتی، همین حالت به سوژه دست می‌دهد و دستی که انگشتر دارد، او را

آزار می‌دهد و پس از مدتی، این دست را با دست دیگر خود نگاه می‌دارد که سنگینی آن انگشتر، او را ناراحت نکند.

ب - وسیله سبکی مانند، حلقه یا انگشتر و ... را به نخی، حدود سی سانتیمتر ببندید و سر دیگر نخ را، به یکی از انگشتهای سوژه وصل کنید و از وی بخواهید که دست خود را مقابل بدنش نگاه دارد. سپس به او تلقین کنید که این وسیله، به تدریج سنگین و سنگینتر می‌شود، به طوریکه دست او را به سمت پائین می‌کشاند، پس از چند بار تلقین، توجه می‌کنید که تعادل سوژه بهم می‌خورد و دست او به سمت پائین، کشیده می‌شود.

۱۳- در زمان تاثیرگذاری بوسیله امواج، از حرکات اضافی و نشان دادن شکلهای ترسناک و زننده به سوژه خودداری کنید.

۱۴- زمانیکه با سوژه صحبت می‌کنید، صدای شما باید ملایم و با قدرت و شمرده و قابل درک باشد تا وی بهتر تحت تاثیر قرارگیرد.

با توجه به مطالب فوق توجه می‌فرمائید که اگر فردی شناخت کافی نسبت به شکل، حالت، قدرت و...افراد داشته باشد، شناختن افراد نفوذپذیر، کار بسیار مشکل و نشدنی ای نیست و عامل ورزیده، به راحتی می‌توانند، سوژه‌های خود را در مجالس انتخاب نمایند.

عوامل تاثیرپذیری

عقل نسل بشر، شباهت بسیار نزدیکی با علم و عملیات کامپیوترهای پیشرفته جهان دارد، بدین معنی که اطلاعات خوب و بدی را که از زمانهای بسیار دور یا نزدیک در ضمیرهای آگاه و ناخودآگاه افراد بجای مانده، در منطقه ویژه‌ای از تن پوش بنام ضمیر ناخودآگاه عقل بایگانی می‌شود و به صورت همان صفحات و دیسکتهای کامپیوتری ، اتفاقات ورویدادها در آن ضبط می‌گردند که در زمان بخصوص و طی شرایطی، بوسیله عامل و معمول در خوابهای مصنوعی، از قسمتی از عقل بنام ضمیر ناخودآگاه، خارج می‌شود و گاهی هم اتفاق می‌افتد که تمام آن اطلاعات را از آن پاک می‌کند، بطوریکه در زمان بیداری، اثر چندانی از آنها، در عقل یا ضمیر، بجای نمی‌ماند.

با استفاده از روش تاثیرپذیری، شخص عامل می‌تواند بر ضمیر باطن فرد دیگری، تسلط یابد و از تمام مطالب بایگانی شده ذهنی وی در این ضمیر، با خبر شود، یعنی در اصل، عامل توانسته معمول را در زمان خوابهای روحی وادار سازد تا دریچه ضمیر ناخودآگاه خود را بازکند و به قسمتی از پرونده‌های بایگانی شده آن، دست یابد و سپس به پرونده بخصوصی توجه کند و تمام محفوظات آنرا به زبان آورد یا بصورت کتبی بنویسد. در چنین شرایطی ضمیر ناخودآگاه افراد، با نیروی قدرتمندتری در ذات وجودی خود مواجه می‌شوند و در مقابل آن تاب مقاومت را از دست می‌دهند و در نهایت کوشش دارند که با این نیروی جدید همگام شوند و آنرا تا اندازه‌ای یاری نمایند، تا بهتر بتوانند در بازسازی طبقات ضمیر ناخودآگاه موثر واقع شوند.

گروهی بر این باورند که خواب رونده، کاملاً بیهوش میگردد و در این حالت، از

خود بی خود می‌شود، در صورتی که این باور درست نیست، زیرا معمول در زمان اکثر خوابهای مصنوعی، درگونه‌ای بیداری قرار دارد و آنچه راکه در آن زمان بر زبان می‌آورد، از شعور باطن و گاهی آن سرچشمه می‌گیرد که پس از بیداری، تمام خاطراتی راکه در زمان خواب، رخ داده‌اند را به یاد می‌آورند و در وقت خواب تنها اختلاف سوژه با یک فرد بیدار، در احساس بی‌قدرتی و بی‌تفاوتی در حالت جسمی خواب رونده است که نمی‌تواند به ضمیر آگاه خویش تسلط یابد و حرکت کند و به همین علت هم تمام مطالب و نظریات خویش را در زمان خواب مصنوعی بیان می‌دارد و به علت آرامشی که در وقت خواب بدست می‌آورد، مایل است در همان حالت رخوت و سستی، مدتها باقی بماند.

افرادی که در خواب مصنوعی هستند، تمام حواسشان عمل می‌کند و خود را در یک حالت بسیار آرام و متمایز نسبت به حالت زمان بیداری خویش می‌یابند و تمایلی به بیدار شدن ندارند.

گروهی فکر میکنند، اگر روزی به عنوان یک معمول یا سوژه، تحت نفوذ یک فرد عامل قرار گیرند و به خواب مصنوعی فرو روند، اثرات تلقین عامل، موجب می‌گردد که آنها برای همیشه و تمام شرایط، تحت نفوذ تلقینات عامل قرار گیرند، یعنی فردی که به خواب رفته است، تا آخر عمر یا مدتی طولانی در تحت نفوذ و قدرت عامل باقی خواهد ماند و در هر زمانی که وی بخواهد، می‌تواند خواستهای خود را از راه نزدیک و دور به معمول تلقین نماید و حتی او را وادار به انجام اعمالی نماید، در صورتی که اصولاً در حالت تاثیرگذاری و تاثیرپذیری چنین مطلبی درست نیست، چون زمانی که خواب رونده بیدار می‌شود، نفوذپذیری وی هم از همان موقع از میان می‌رود و از آن پس، تحت نفوذ نیروی عامل قرار ندارد، مگر اینکه، عامل و معمول هر دو بخواهند که در بین آنها یک حالت شرطی بوجود آید که این عمل را معمولاً عاملین قوی برای مداوای برخی از بیماران روحی انجام

می‌دهند، در این حالت معمول تحت نفوذ نیروی تلقین عامل قرار دارد، نه نیروی ماوراء حس وی و در هر زمانی که عامل و معمول قراردادی را منعقد کرده باشند یا در یکجا، قرار داشته باشند، آن شرط تلقینی را می‌توانند بکار گیرند. ضمن اینکه وقتی معمول تحت تاثیر برخی از حالتهای خواب روحی قرار می‌گیرد، در هر لحظه‌ای که خود او بخواهد، می‌تواند چشمهایش را بگشاید یا حرکت نماید.

برخی از افراد ناآگاه از حالت خوابهای روحی چنین تصور می‌کنند که شخص خواب رونده، باید در برابر تمام خواستهای عامل، سر تعظیم فرود آورد و آنها را بپذیرد، این تصورات نیز از نظر علم روحی، مردود است. چون شخص عامل، تا اندازه‌ای می‌تواند معمول را تحت نفوذ و قدرتهای نهان خویش قرار دهد. البته در این موارد گاهی ویژگیهایی در برخی از افراد مشاهده می‌شود که باعث افزایش نیروی نفوذپذیری آنها می‌گردد و این حالتها مربوط به قدرت مدیومی افراد است که با توجه به حالتهای مدیومی و نفوذپذیری این دسته از افراد، اندازه اختیارات عامل معین می‌شود و نمی‌تواند از آن اندازه، تجاوز کند. اگر قدرت امواج تاثیرگذاری عامل نامحدود بود و هر خواسته‌ای را می‌توانست در مورد خواب رونده اجراء کند. خوابهای مصنوعی دارای خطرات زیادی می‌شدند. زیرا هر فردی را در شرایط خوابهای مصنوعی نمی‌توان مجبور به انجام کارهای خلاف و نادرستی کرد و اگر کسی، کار نادرستی را انجام دهد، بنا به خواست باطنی او میباشد نه اجبار یا خواستهای عامل. چون شخص در خواب مصنوعی، پذیرش تلقینات غیر قابل قبول عقلی خویش را ندارد، مگر افرادی که آمادگی پذیرش برخی از نفوذپذیریها را بطور ذاتی دارا باشند.

گروهی از افراد تصور می‌کنند که امکان این وجود دارد که شخص خواب‌رونده در زمان بیدار کردن از خواب بیدار نشود و حالت و زندگی معمول، با خطراتی مواجه گردد، در صورتی که چنین نیست. چون به محض اینکه عامل، از معمول

خواست که بیدار شود، او در همان زمان از خواب بیدار می‌شود. البته گاهی اتفاق می‌افتد که معمول از طریق خواب مصنوعی، به خواب طبیعی می‌رود و از آن پس، توجهی به گفته‌های عامل ندارد. در چنین شرایطی باید معمول را بحال خود رها کرد، تا خواب طبیعی خویش را به پایان برساند و از خواب برخیزد و اگر اجباری وجود داشت که معمول حتماً می‌بایست از خواب برخیزد، باید از روش بیدارکردن افرادی که در خواب طبیعی هستند، استفاده شود و او را بیدارکرد.

گاهی اتفاق می‌افتد که در زمان خوابهای روحی خواب رونده پاسخ پرسشهای عامل را درست نمی‌دهد یا اینکه در پاسخ دادن سستی می‌نماید، در این شرایط دلیل آن این است که در خوابهای مغناطیسی، معمول بر ضمیر آگاه خود مسلط است و برخی از جواب سئوالات را بر مبنای خواست ضمیر آگاه خویش به عامل می‌دهد.

دکتر (پیررآل) درکتاب هیپنوتیزم چنین می‌نویسد: اکثر مردم کلمه هیپنوتیزم را شنیده‌اند. لکن کمترکسی از چگونگی آن، آگاهی دارد. درگذشته مردم این کار را در ردیف کارهای مرتاضان و جادوگران می‌آورند و برای چنین افرادی، قدرتی مافوق بشری تصور می‌نمودند، لذا آمیخته شدن نیروی هیپنوتیزم، یا اندیشه‌های نادرست، موجب بروز برخی از ناراحتیهای مهم در بین افراد جوامع گذشته گردید که مهمترین آنها عبارتندبودنداز:

۱ـ بسته بودن علم هینوتیزم: افرادی که به نیروهای شگفت‌آور ذات نهان خویش پی برده بودند و از وجود این قدرت، در خود و دیگران آگاهی کامل داشتند، همیشه کوشش می‌کردند تا در پشت درهای بسته و دور از دسترس دیگران، اعمال و رفتار خود را انجام دهند و وجود این نیروهای ذاتی و فنون هیپنوتیزم را به شاگردان خود، به شکل رموز می‌آموختند و گاهی در بین سایرین، ظاهر می‌شدند وکارهای خویش را به تماشای مشتاقان قرار می‌دادند.

۲ـ عدم شناخت ذات: گروه بسیاری از عاملین، دلیل نفوذپذیری سریع و بی‌تفاوتی

گروهی از خواب روندگان را نمی‌دانستند که چرا بدن عده‌ای در زمان خواب، کاملاً سخت و شل می‌شود.

۳- روشهای گوناگون: در گذشته، عاملین برای نفوذپذیری افراد، هر یک از روش‌های مخصوصی استفاده می‌کردند که هیچیک از آنها، از نظر ظاهری، با هم برابری کامل نداشتند و کوشش می‌نمودند که در زمان خوابیدن، از حرکات زائد و بدون نیازی که باعث جلب توجه دیگران می‌گردید، استفاده کنند و گروه بسیاری از افراد به علت عدم آگاهی نیروهای مافوق، قدرت جسم مادی و تله‌پاتی و قدرتهای مانیه‌تیزم و ... را باهم ادغام میکردند و شاید هم توان شناخت و تفکیک آنها را از یکدیگر نداشتند.

هیپنوتیزم را در اثر تاثیرپذیری و تاثیرگذاری نیروهای روحی و ذاتی فردی بر دیگری می‌دانند که انجام این کار را عامل باید با نگاههای عمیق و تلقینهای بیان کردنی، بر سوژه انجام دهد. ولی در زمان انجام اعمال مانیه‌تیزم، نیاز چندانی به خواست و اعتقادات معمول نیست، زیرا گروه بسیاری از طرفداران مانیه‌تیزم بر این باورند، افرادی که دارای این نیروی ذاتی میباشند، قادرند بر اشخاص دیگر، به شکلهای مختلف، اثر بگذارند و آنها را تحت نفوذ نیروهای خویش در آورند.

شناخت تله‌پاتی، به معنای انتقال ادراک یا تصورات ذهنی، از فرد مشخص به فرد معین دیگر است که در این پدیده، فرد انتقال دهنده به شخص دریافت کننده، جز همان ادراکات موجود و آنچه که انجام می‌شود، آگاهی چندانی ندارند و قادر نیستند به طور ارادی، در آن دخل و تصرفی داشته باشند و حالتهای تله‌پاتی را در بین تمام افراد، مساوی و یکسان برقرار نمایند. تاکنون پژوهشگران نتوانسته‌اند، به این حقایق دست یابند و جواب پرسشهای عملی آنرا بگویند، و تنها در این مورد اظهار می‌دارند که، یک نوع انرژی از فردی ساطع

می‌گردد و به سمت فرد دیگری که در نزدیکی یا فاصله‌ای دور دست نسبت به فرد اولی قرار دارد، حرکت می‌نماید و به ارتعاشات مغزی او اثر مـی‌گذارد و بگونه‌ای وی را تحت تاثیر امواج ارسالی از سوی طرف مقابل خود قرار می‌دهد و آن شخص در آن فاصله، میتوانـد افکـاری را در ذهـن خـود زنـده نـماید و واکنشهایی را در همان راستای ادراک ذهنی فرد فرستنده موج، از خویش بروز دهد و او را تحت تاثیر نیروی این امواج خویش قرار دهد.

حالتهای سوژه در خوابهای مصنوعی:

از زمانی که عامل سوژه‌ای را انتخاب می‌کند تا او را تحت تأثیر امواج قرار دهد، از همان موقع، عملیات تلقین پذیری در سوژه رشد می‌کند و زمانی که سوژه بـه خواب مصنوعی می‌رود، بطورکامل تحت‌کنترل عامل قرار می‌گیرد.و تازمانی که به حد نهایت سنگینی خواب برسد، حالتهای زیر برای وی پیش می‌آیند.

۱ـ زمانی که سوژه تحت تأثیر قرار می‌گیرد، از همان زمان، یک حالت سسـتی در جسم مادی خویش احساس می‌کند. و عدم تمایل بـه حـرکت بـه وی دست می‌دهد.

۲ـ سوژه تحت تأثیر تلقینات عامل است، یعنی اگر عامل به وی بگوید بازوهای تو سنگین شده وقادر به حرکت دادن آنها نمی‌باشی همین حالت را سوژه در خود احساس می‌کند.

۳ـ زمانی که عامل به معمول تلقین می‌کند که رخـوت و سسـتی تـمام بـدن او را فراگرفته، مجدداً این حالت در وی به وجود می‌آید و حالت قبلی وی تشدید می‌گردد.

۴ـ زمانی که سوژه به مرحله فوق رسید، یک حالت بیهوشی به وی دست می‌دهد.

۵ـ زمانی که معمول به مرحله بیهوشی رسید،اگر عامل به وی تلقین کند که ازاین

عمل هیچ دردی را احساس نخواهی کرد، اگر در آن حالت چند سوزن به بدن او بزنند، عکس‌العملی از خود بروز نخواهد داد، چون دردی رااحساس نمی‌نماید.

۶ـ هرچه تلقین و اثرگذاری امواج در سوژه بیشتر شود،به همان نسبت هم سستی و بیهوشی وی زیادتر می‌شود و به خواب عمیق‌تری فرود می‌رود.

۷ـ زمان بیدار کردن سوژه از خواب، عامل باید توجه به حالت‌های مرحله خواب وی داشته باشد و بداند که در چه حالت از خوابهای مصنوعی قرار گرفته بود وسپس طبق دستورات تأثیرگذاری، در مرحله نخست خواب وی را سبک کند و پس از آن اقدام به بیدار کردن سوژه بنماید، در غیر اینصورت، سوژه پس از بیداری دچار ناراحتی‌هایی مانند سردرد و تهوع و... می‌گرددو مدتها حافظه خود را از دست می‌دهد و حتی‌امکان استمرار این حالت نیز در سوژه وجود دارد.

تقدیر و سرنوشت

اگر افراد بشر در زمان زندگانی چند روزه خود بتوانند، خود را بشناسند و به وجود خداوند و دستوراتش برای رستگاری پی برده و از قدرت او آگاه شوند، می‌توانند مسیر زندگانی خوبی را در زمان حیات و پس از مرگ بپیمایند. زیرا نسل بشر در کره خاکی زمین، هنوز نتوانسته است به رشد عقلی کامل دست یابد و حتی تاکنون نتوانسته بخش کوچکی از مجهولات عالم و جهان پس از مرگ را بشناسد. شاید برخی از افراد بشر در کرات دیگر تا بحال توانسته باشند به ذره‌ای از رازهای آفرینش پی ببرند. ولی اشیاء پرنده و امواج ناشناخته‌ای که گاهی از کرات دیگر بسوی زمین می‌آیند، به دانشمندان و افراد کره خاکی ثابت شده است که در سایر کرات عالم، حیات وجود دارد با توجه به این پیشرفتهای علمی ناشناخته‌درکرات سماوات، می‌دانیم که علم موجود در کره زمین به مراتب کمتر و پائین‌تر از علوم موجود در برخی ازکرات دیگر عالم است، چون ثابت شده افرادی ازکرات دیگر سالهاست در اطراف زمین به آمد و شد مشغولند و گاهی هم درکره زمین پیاده می‌شوند و آثاری نیز از خود بر جای می‌گذارند.

سالهاست که بشر با تمام توان خود کوشیده است، تا بتواند بر عوالم دیگر دست یابد، ولی به جز پیاده شدن در ماده و حرکت به سوی چند نقطه نزدیک در جوارکره زمین، به کشف هیچ حقیقت دیگری ازکرات عالم دست نیافته است.

درباره دست‌یابی و رسیدن بشر به حیات در عوالم بالای جو زمین از ارواح سئوال شده، و روحی در این زمینه گفت:

اگر واقعاً بشر روزی به تکامل علمی برسد و بخواهد از زندگی در سایرکرات نیز آگاه شود، می‌بایست نخست به خودشناسی بپردازد و بر نفس خود چیره شود و از اتفاقاتی که در اطراف او رخ می‌دهند یا رخ خواهند داد آگاهی یابد.

بشری که از اسرار زندگی خود هیچ اطلاعی ندارد، چگونه قصد دارد از زندگی افرادی که در سایر کرات عالم زندگی می‌کنند آگاه شود؟ اگر افراد بشر در تمام مدت عمر کوتاه خود درصدد شناخت خود باشند مسلماً تا فرا رسیدن زمان مرگ برای شناختن وجودشان وقت کم خواهند آورد و به هیچ نقطه‌ای خارج از دایره معلومات و ادراکات مغزی خود نخواهند رسید.

اکثر افراد می‌گویند که بشر در هر زمینه‌ای فکر و اندیشه و آزادی عمل و رفتار دارد ولی در اصل چنین نیست و در این باره محدودیت‌هایی نیز وجود دارند و هرگز کسی نمی‌تواند از آن تجاوز کند.

آزادی فکر و عمل بشر را می‌توان به آزادی یک مسافر هواپیما تشبیه کرد. این مسافر هواپیما می‌تواند در داخل هواپیما از جای خود بلند شده و در داخل هواپیما به دیدار دیگران برود و یا در گوشه‌ای استراحت کند و گاهی هم غذاهای گوناگون صرف کند، ولی هیچ قدرت و اجازه‌ای برای هدایت هواپیما نخواهد داشت و این خلبان (سرنوشت) است که او را از جایی به جای دیگر که از پیش مسیر آن بوسیله سازمان و یا قدرتی دیگر انتخاب شده انتقال می‌دهد. این خلبان نیز اجازه ندارد از مسیر انتخاب شده که به وسیله سازمان دیگری به او ابلاغ شده، منحرف شود و مسیر را به دلخواه خود تغییر دهد و یا حتی نمی‌تواند بدون اجازه سازمانهای زیربط ارتفاع خود را در مسیر حرکت تغییر بدهد، اگر زمانی خواست چنین کاری را انجام دهد، باید سازمانهای دیگر را در جریان امر قرار دهد و در صورت موافقت آنها حتی بتواند ارتفاع مسیر خود را کم و یا زیاد کند.

زمانیکه خلبان خواست پرواز کند، به او نقطه مبداء و مقصد و مسیر را خواهند گفت سپس او میداند که از روی چه شهرهایی عبور خواهد کرد و در مسیر با چه سازمانهایی تماس داشته باشد، جزئیات دیگر نیز به خلبان تذکر داده خواهد شد و او مجاز نیست در طول مسیر از هیچیک از گفته‌ها و یا مقررات سرپیچی کند.

در زندگانی بشر روح نقش همان خلبان را ایفا می‌کند و جسم مسافراست و

کائنات هم نیرو و یا مرکزی است که مسیر حرکت را به خلبان اطلاع می‌دهد و در تغییر مسیر زندگانی بشر چیزی به جز روح نمی‌تواند دخالت داشته باشد، ولی جسم مادی که همان مسافر هواپیماست تنها اختیار محدودی دارد تا به آرامی مسیر حرکت خود را ادامه دهد و می‌تواند خود را به هر شکلی که مایل باشد در آورد و از هر غذا و پوشاکی که می‌پسندد استفاده کند و یا برای خود محل مناسبی را برگزیند.

اگر در زندگی درباره چگونگی ازدواج خود کمی فکر کنید آنگاه درمی‌یابید که اغلب این ازدواج‌ها، بدون خواست اولی و برخوردی ساده صورت گرفته ، ولی در اصل از نظر کائنات همان سرنوشت است که دو نفر را وا داشته که با هم ازدواج کنند تا ضمن زندگانی مشترک و لذت بردنهای روحی و جسمانی، از این دو نفر نسلی پدید آید و در وجود نطفه آن دو نفر روح دمیده شود و نسل جدیدی از آنان تولید گردد، در غیراینصورت، منظور از ازدواج تنها ایجاد اجتماع خانوادگی نیست، زیرا متولد شدن هر نسل جدید، دارای سرنوشتی می‌باشد که در اثر این ازدواج بوجود آمده است .

در ذات بشر نیروهای نهانی وجود دارند که نقش بسیار شگفت انگیزی را در زندگانی وی ایفا می‌کنند، این نیروها اکثراً سازنده و تکامل بخش زندگانی بشر است که یکی از آنان قدرت سرنوشت وی است که نقش بسیار مهمی را در زندگانی او ایفاء می‌کند و گاهی بشر را بدنبال خود می‌کشاند.

زمانیکه افراد بشر درافکار خود فرو می‌روند و بطور منطقی و با عقل و فهم، وجود خود را بررسی می‌کنند، در می‌یابند که شعور باطن به آنان حکم می‌کند تا سرنوشت را در طول زندگانی خود بپذیرند و گاهی هم بدون چون و چرا از آن پیروی کنند.

آیا به سادگی می‌توان به اساس این نیروها در جهان پی‌برد و فهمید که این قدرتها ازکجا سرچشمه می‌گیرند و چگونه افراد بشر را به دنبال خود می‌کشانند، و همگان بدون هیچ اعتراض و مقاومتی آنرا می‌پذیرند؟

چـنانچه سـرنوشت در زنـدگانی افـراد بشـر دخـالتی نـداشت ، چـه چـیزی می‌توانست جایگزین آن شود، آیا تقدیر ریشه‌ای یا بطور ناگهانی و اتفاقی در بعضی از حوادث روی مـی‌دهد و مسـیر زنـدگانی را بـطور کـلی دگـرگون مـی‌سازد؟ در صورتیکه هرگز انتخاب چنین مسیری خواست افراد نبوده است و در اکثر مواقع منطق افراد نمی‌تواند هیچ دلیل و برهانی در باره رخدادهای ناخواسـته‌ای کـه در زندگانی آنان بروز می‌نمایند را ارائه کند.

افرادی که به اثرات سرنوشت در زندگانی باور ندارند، تصور می‌کنند که قادرند تمام نظریات و خواسته‌های خود را در زمان حیات به مرحله اجرا بگذارند و هیچ عاملی سبب نخواهد شد که تمایلات باطنی آنان انجام نشود، ولی در نهایت امر متوجه می‌شوند که خواسته‌های آنان بصورت دیگری جلوه‌گر می‌شود و هرگز با تمایلات و خواسته‌هایشان مطابقت ندارد و حتی گاهی هم کا ملاً بر عکس عمل شده است. نیروی سرنوشت همیشه برای افراد سازنده و در مسیر خواسته و امیال آنان نخواهد بود. گاهی هم این نیرو عکس خواسته‌های بشر شکل می‌گیرد و بـه روش خود عمل می‌کند.

بشر باید به حقیقت وجود و قدرت حیات پی ببرد و بداند که در عالم نیروهای بازدارنده‌ای نیز وجود دارند که گـاهی مـانع انـجام عـمل و یـا کـاری مـی‌شوند و هیچکس در زندگانی خود قادر نخواهد بود مانع سرنوشت روحی خود شود، ولی در مورد شخصیت جسمی قادر است تغییراتی بنا به خواست و دلخواه خـویش بوجود آورد.

درباره وجود سرنوشت از بسیاری ارواح پاک و متعالی و نگهبان سئوال شده است که آنها فرموده‌اند: سرنوشت روحی به دست خداوند بزرگ است و این روح است که باعث بروز آن می‌شود نه جسم و البته اتفاقات ناخواسته‌ای را هم در این میان باعث می‌شود که بگونه‌ای به سرنوشت ارتباط خواهد یافت.

جسم مادی نسل بشر دارای پنج حس است که هـیچ یک از آنـها پـاسخگوی

احساسات بشری نیست و این احساس پنجگانه بشری هرگز درکی از تقدیر و سرنوشت افراد نخواهند داشت ولی نیروهای روحی در شرایط خاصی دارای این قدرت می‌باشند و می‌توانند پی به وجود تقدیر و سرنوشت ببرند و حتی آینده زندگی فردی را بطور واضح و روشن و قطعی بیان نمایند که در مسیر زندگانی تمامی آنها به وقوع بپیوندند. کما اینکه اتفاق عجیبی در سن ۲۲ سالگی برای من رخ داد که یک پیرزن تمام وقایع سرنوشت مرا تا این سن که ۶۲ ساله هستم را در یک ربع ساعت برای من تعریف کرد و به جرئت می‌گویم که همگی آنها بصورت واضح روی داده‌اند. چون من در آن زمان یک افسر جوان زمینی و مجردبودم. وقتی که چهره مرا دید گفت: تو روزیت را باید در آسمانها بدست آوری، در زمین چه می‌کنی که بعد از مدتی بدون هیچ گونه پیش بینی قبلی، خلبان شدم. او گفته بود: تو دو زن می‌گیری و از زن اول صاحب سه پسر و یک دختر می‌شوی که آنها پس از مدتی از تو دور می‌شوند و هیچ کاری با تو نخواهند داشت و زن دومی می‌گیری که صاحب یک پسر می‌شود و تا آخر عمر با تو خواهد ماند، من که در آن موقع مخالف ازدواج بودم، عین وقایع رخ دادند. و گفته بود: در آینده به زبانهای مختلف حرف می‌زنی و به کشورهای زیادی مسافرت خواهی کرد. تمام وقایع اتفاق افتاد و حتی او در چهل سال قبل پیش بینی این مطالبی را که در کتب مختلف می‌نویسم را نیز پیش بینی کرده بود.

اگر تقدیر و سرنوشت افراد از پیش تعیین نشده‌اند، آن زن بی‌سوادی که برای دریافت پنج ریال فال می‌گرفت، از کجا توانسته بود تمام اتفاقاتی که در آینده برای من بروز خواهند نمود را پیش گویی صحیح نماید که تمامی به وقوع بپیوندند بطوری که با تمام قدرتی که در خود سراغ داشتم، نتوانستم از متارکه جلوگیری کنم و ازدواج دوم را ننمایم، گویی کسی مرا بطور اجبار وادار به انجام این اعمال که مطابق خواست قلبی من نبود، می‌نمود و من هم بدون هیچ گونه تصمیم‌گیری، می‌بایست آنها راانجام می‌دادم و تمام اقوام و مسئولین خانواده‌ها هم گوئی کور و کر شده بودند تا تقدیر کار خود را انجام دهد.

تأثیر امواج مثبت و منفی در زندگانی

در پیرامون بشر، نیروهای بسیاری وجود دارند که برخی از آنها در زندگانی موجب می‌گردند تا گروهی از رفتار و کردار انسان را تحت نفوذ خویش درآورند، و این امواج بگونه‌ای در افراد اثر می‌گذارند بدون آنکه از این نیروها و امواج فردی آگاهی و شناختی داشته باشد. این عدم شناخت فقط مربوط به افراد عادی نیست، بلکه دانشمندان زیادی در سراسر جهان از وجود این نیروها آگاهی چندانی ندارند. علاوه بر امواج محیط، بدن هر فردی نیز امواجی را از خود منتشر می‌کند که مهمترین مرکزانتشار این امواج، مغز انسان است که وجود علمی و عینی این امر با دستگاه الکتروآنسفالوگرافی قابل ثبت و رؤیت می‌باشد.

از نظر علمی، فعلاً چهار نوع موج مختلف در افراد شناخته شده‌اند که در اثر بررسی و آزمایشات زیاد، در وجود تمامی افراد آنها را در شرایط مختلف مشاهده می‌کنیم که هر یک از آنها نمایانگر یک حالت بخصوص از بشر است:

۱- امواج دلتا : که دامنه آن بین نیم تا سه‌ونیم سیکل در ثانیه هستند.

۲- امواج تتا : امواجی که بین چهار تا هفت سیکل در ثانیه می‌باشند.

۳- امواج آلفا: امواجی که بین هشت تا سیزده سیکل در ثانیه می‌باشند. معمولاً این امواج در زمان خواب رفتن افراد بوجود می‌آیند و می‌توان در زمان خواب‌های روحی و هیپنوتیزمی نیز آنها را ثبت کرد.

۴- امواج بتا : فرکانس این امواج چهارده تا سی سیکل در ثانیه می‌باشند که در حالت تمرکز افراد به وجود می‌آیند. علاوه بر وجود امواج مغزی فوق، امواج مشهود دیگری بوسیله قلب به بخش‌های مختلف بدن می‌رسند که این نوع امواج را به سهولت می‌توان در بیشتر بخش‌های بدن، به شکل ضربان نبض احساس نمود و یا بوسیله دستگاه‌های کاردیوگراف، آنها را ثبت کرد.

امواجی که از بدن افراد بوجود می‌آیند، پس از مدتها ازبین نمی‌روند، بلکه به شکل دیگری در اطراف پیرامون جسم وجود دارند،تا این که در اثر مرور زمان، دامنه و سرعت آنها تغییر یابد و به طور آزاد در طبیعت رها شوند.

اگر فردی شناخت کافی در مورد وجود امواج داخلی و خارجی جسم مادی خویش داشته باشد،با شناخت و بکارگیری آنها، می‌تواند آرامش بسیار مطلوبی را در خود به‌وجود آورد و ازگزند ناراحتی‌های روحی و روانی و بیماری‌های مختلف در امان باشد، زیرا افراد بشر با کسب دانش نیروهای ذاتی درون و برون و شناخت و اعتقادات الهی، می‌توانند در مسیر زندگی و حتی سرنوشت خویش دخالت کنند و بنا به میل و خواست های خود، زندگی آرامی داشته باشند.

نسل بشر در زمان حیات مادی و خاکی خود، تابع دو نیروی جبر و اختیار است که از طرف آفرینش برای یکایک بندگان در نظرگرفته شده‌است و هیچ فردی نمی‌تواند مسیر و نیروی جبر خود را تغییر دهد و آنها عبارتند از: تولد- تولید نسل - مرگ، ولی در نیروی اختیاری خود می‌تواند با کارهای خیر و خوب و یا شر و گناهی که انجام می‌دهد، به‌گونه‌ای دخالت داشته باشد و تغییراتی را در آن بوجود آورد.و در اصل، هر فردی در دو محور حرکتی زندگی می‌کند، طولی و عرضی، طولی مربوط به تقدیر و سرنوشت است و عرضی اختیاری است و هر چه فرکانس این دو با هم نزدیکتر باشند فرد به کمال نزدیکتر است.

اصل نیروی اختیارات یا محور عرضی، به ما اجازه می‌دهد که در دوران زندگی خویش، حق انتخاب داشته باشیم. و خوب و بد را از یکدیگرجدا کرده و با انجام کارهای خوب، موجب رضایت خداوند بزرگ را فراهم نماییم. و بتوانیم ازکرده‌های نیک و خوب خویش در حیات و ممات بهره کافی بگیریم.

از نظر علمی و معتقدان علوم روحی، اندیشه‌هایی را که بشر در مخیله خود می‌پروراند، در همان زمان، یک نوع امواج بخصوص را بوجود می‌آورد که این

امواج، در اثیر عالم بجای می‌مانند و به تدریج به مقدار این امواج در آن دایره‌ای که مختص فرد است، افزوده می‌شود و همین امواج خوب و بدی که ما در مخیله خود به وجود آورده‌ایم، روزی با تمام توان و حجمی زیاد به سوی خود ما باز می‌گردند و به طور دقیق به هدف برخورد می‌نمایند و دگرگونی‌هایی را در زندگی و حالت‌های روحی و مادی بوجود می‌آورند و این امواج به‌گونه‌ای هستند که در یکدیگر تداخل نمی‌کنند و به طور کامل پس از چندی به صاحب خود که تنهاتولید کننده همان امواج بخصوص هستند، باز می‌گردند.

برای اینکه هر موجود یا عنصر در کرات مادی بتواند مسیر تکاملی خویش را بپیماید، خداوند متعال به آنها نوعی عقل زندگی عنایت فرموده‌است ، کمااینکه ساختمان درونی یک اتم، تشکیل گردیده از هسته و نوترون و پروتون که با نظم خاصی با هم در گردش هستند، حال با کمی دقت درخواهیم یافت که اداره کننده این نظم و ترتیب در کوچکترین ذره هستی، می‌بایست یک قدرت مدبر و نیرومندی باشد که چنین حالت‌هایی را در کوچکترین ذره عالم بوجود آورد و می‌تواند تمام‌این کائنات و عالم هستی را نیز تحت کنترل و نیروی خویش درآورده و آنها را اداره نماید و آن نیرو هیچ چیزی غیر از قدرت خداوند نمی‌تواند باشد.

خداوند بزرگ به این کوچکترین ذره مستقل حیات، نیروی عقلانی‌ای راکه مخصوص به خود آن ذره است، عنایت فرموده. چون ذرات عقلی و روحی خداوند یکتا از یکدیگر جدا می‌باشند. یعنی ذرات عقلی در تمام عناصر مادی عالم وجود دارد و ذرات مستقیم روحی پروردگار تنها در روح انسان و انسان‌های اولی متجلی می‌باشد و در این راستا، عقل بشر کامل‌ترین عقل در عالم خاکی می‌باشد و از مجموعه عظیمی از ذرات ریز اتم بوجود آمده‌است.

در این جهان مادی که هر عنصر یا موجودی تابع قدرت عقل کامل عالم هستی بوده و تمام عقل نیز تابع آن نیرو می‌باشد، اثرات عمل و عکس‌العمل، کردار و رفتار

مثبت و منفی خود را در این عالم بگونه‌ای دریاف می‌نماید، زیرا اصل تعادل نیرو در عالم هستی، با تضادهای آن نیز نسبتی مستقیم دارد، یعنی وقتی که پاداش اندیشه‌های خوب خود را از آفرینش دریافت می‌نمائیم، می‌بایست نتیجه و زجر کردار و رفتار بد خویش را نیز، به گونه‌ای پذیرا باشیم. هر عملی در جهان آفرینش دارای نوعی ریتم نوسانی خاص و منظم به شکل عمل و عکس‌العمل می‌باشد که ما شاهد قسمتی از آنها در زندگانی خود هستیم و کل این نیروهای کنش و واکنش، موجب بروز برخی از نظم و ترتیب‌های دیگری در جهان خاکی می‌گردند. مانند جزر دریا که مدی به دنبال دارد، پس از گذشت زمستان و خواب گیاهان، بهاری از راه می‌رسد. چون در آفرینش ، هیچ چیزی به فنای مطلق نمی‌رسد، ولی دگرگون می‌شود و پس از گذشت زمانی به گونه‌ای دیگر در جایی خلق می‌گردد و ادامه حیات می‌دهد. البته باید به این اصل پای‌بند باشیم که هر شیئی در انتهای تکامل خود به گونه خاصی ناپدید شده و از بین می‌رود.، غیر از وجود آفرینش و آفریدگار عالم‌هستی. دلیل اینکه هر عنصر و ماده‌ای در طبیعت دگرگون می‌شود و تغییر شکل و حالت می‌دهد این است که در جهان خاکی و عالم کهکشان، هیچ چیزی بدون نقص وجود ندارد و به همین دلیل هم روزی فنای ظاهری در آنها بوجود می‌آید تا اینکه به شکل تکامل یافته‌تری مجدداً متولد شود. چون در کل آفرینش، قانون تکامل بگونه‌ای حکمفرما می‌باشد، تا اینکه روزی قانون یگانگی تکاملی عالم آفرینش ، در این کره خاکی به وجود آید وسپس هر عنصر و یا اصلی به ذات اولیه خود بازگردد.

برخی از قسمت‌های زندگانی بشر، از پیش بوسیله پروردگار معین شده و هیچ فردی در زندگی قادر به تغییر دادن آن نیست و آنچه باید شود، رخ می‌دهد. مگر اینکه خداوند بخواهد آن را به گونه‌ای تغییر دهد. گاهی دیده شده که تمام کوششها، برای انجام شدن و یا جلوگیری از کاری، بی‌فایده بوده وتمام کارهای

انجام شده، هیچگونه تأثیری در انجام یا جلوگیری و خنثی کردن آن رخدادها ندارند و تمام آن حالات و کارها، بنا به میل و خواست انرژی‌ای که در داخل و به دنبال آن می‌باشد، به پایان می‌رسد. افرادی در زمان حیات مادی خویش به نکاتی از کائنات و حیات پس از مرگ اشاره می‌کنند که از قدرت و فهم و درک افراد بشر به دور است. دلیل بروز چنین حالت‌هایی که در بعضی از مواقع، برای عده‌ای از افراد بشر روی می‌دهد اینست که این فرد توانسته، دسته خاص از امواجی را که در اطرافش وجود دارند، تشخیص دهد و آنها را بشناسد و سپس نیروی امواج را در اختیار خود درآورد یا در خود ذخیره نماید و آنها را به گونه‌ای بکار گیرد.

رویدادهای زشت، زیبا، تلخ و شیرین گذشته هستند که زندگی امروزی افراد را می‌سازند و آن را بصورت خوب یا بد ، در حضور همگان جلوه گر می‌سازند.

امواجی که در گذشته به دلایلی به وجود آمده‌اند، امروزه بصورت انبوهی ازامواج مثبت یا منفی درآمده‌اند و بازتاب آنها بسوی صاحب آن حمله‌ور می‌شوند. نسل بشر دارای دوگونه شخصیت است که هر یک از آنها دارای قدرت و ذاتی برای خود می‌باشند و هیچ یک، در بروز وبه وجود آمدن حالت‌های دیگر دخالت چندانی ندارد.

۱ـ شخصیت روحی:

خداوند بزرگ از روز اول، آنرا تعیین فرموده و غیر قابل تغییر است که بطور کلی مربوط به زاد و ولد، تولد، و مرگ می‌باشد و ضمیر ناخودآگاه کسی از آنان بی‌خبر نیست.

۲ـ شخصیت مادی :

هر آنچه راکه حالت‌های نفسانی بخواهد و پی‌گیری نماید مربوط به شخصیت مادی آنها است که وابسته به ضمیر آگاه می‌باشند. فرضاً اگر فردی که مهارتی در

مورد موتورسواری ندارد و سوار آن شود و آسیبی به خود وارد آورد، نباید تمامی مشکلات بوجود آمده از موتور سواری را به حساب سرنوشت خود بداند، زیرا خداوند به بشر عقل عنایت فرموده که در زمان انجام هرکاری از آن استفاده منطقی ببرد و در انجام آن احتیاط لازم را از دست ندهد ودر انتخاب آن مختار است. اگر فردی بداندیش بتواند عادت اعمال و تفکرات ناپسند را از خود دور کند، به طور مسلم در زندگانی آینده خویش تغییراتی را بوجود می‌آورد. چون هر فرد آگاه باید افکار منفی را از فکر خود خارج کند و بجای آنها، بارهای مثبت و سازنده‌ای را قرار دهد. تا این امواج مثبت، موجب به‌سازی زندگانی آینده آنها گردند. اگر فردی بتواند در مقابل تهاجم امواج منفی، برای ذهن خویش سپری بسیار قوی بسازد و اجازه ندهد که هیچ‌یک از آنها در وجودش نفوذ کنند، مسلماً در زندگی خود، هرگز بدی نخواهد دید.

امروزه رسانه‌های گروهی جهان با نوشتن و پخش اخبار و رخدادهای ناگوار، موجب انتقال امواج مخرب به درون امواج عقلی انسان‌ها می‌گردند. و به تدریج باعث می‌شوند که مردم، شناخت حقایق و درک واقعی خود را از دست بدهند و بجای آن افکار بد و مخرب، مانند کشتن و غارت را جایگزین کنند، زیرا بادیدن یا شنیدن برخی ازگزارشات مخرب، حالت روحی افراد بیمار شده و سپس بفکر درمان آن می‌افتند، تا اینکه بتوانند یک آرامش کوتاه مدت و نسبی را بدست آورند و عده‌ای هم در این زمینه هیچ اقدامی انجام نمی‌دهند و روز به روز، حالت روحی آنها بدتر می‌شود. زمانی که امواج منفی به تدریج وارد ذهن و افکار وعقاید افراد نسل بشر می‌شوند، به سادگی نمی‌توان آنها را خارج کردو این امواج منفی‌ای که بوسیله رسانه‌های گروهی به‌ذهن مردم انتقال می‌یابند، بتدریج موجب افزایش افراد خرابکار در زندان های دنیا و ازدیاد بیماران روحی و روانی می‌گردند.

حال باید چاره‌ای اندیشید، تا اینکه بتوان در برابر این امواج منفی که بطور دائم در زندگی مردم نفوذ می‌کنند، مقاومت نمود و حالت‌های اضطراب و نگرانی را از

وجود جسمی و روحی خویش دور ساخت. برای این منظور باید نکات زیر را همواره در نظر داشت.

۱ـ توجه چندانی به گفته وتبلیغات نادرست داشته باشید.

۲ـ کوشش نمائید از دیدن و خواندن نوشته‌های ناراحت کننده خودداری کنید.

۳ـ زندگی را بیشتر در دامن طبیعت بگذرانید و از بدگویی و کینه‌توزی و دشمنی نسبت به‌دیگران، دور باشید.

۴ـ در زمان بیکاری به خواندن کتاب‌های مفید ملی - الهی - سرنوشت انسان‌های بزرگ تاریخ ساز، شناخت کائنات و خداوند، بپردازید و به آرامش روح و روان خود کمک کنید.

۵ـ هر فردی که زبانی را می‌آموزد، دارای یک شخصیت جدیدتری می‌شود، بهتر است که در زمان بیکاری به آموزش زبان ملت‌های دیگر سرگرم شوید.

۶ـ بهتر است بجای دیدن فیلم‌های غیر انسانی و بدآموز، درکنار خانواده خود بسر برده ودر این چند روزه عمر از وجود یکدیگر لذت ببرید.

۷ـ کوشش کنید همیشه ضمیرهای خود را با افکار خوب و مثبت پر سازید.

برای اینکه در صدد بازسازی امواج مثبت و منفی خود برآئید، باید به چند نکته سازنده دیگر نیز توجه فرمائید و آنها را بطور دائم و مثبت بکارگیرید، تا اینکه تغییراتی را درزندگانی آینده خود بوجود آورید و از بدیها و اضطراب و خرابی اعصاب رهایی یابید.

۱ـ برای آرام سازی کوشش کنید، یک لغت یا جمله کوتاه کلیدی، انتخاب نمائید، تا با بکارگیری آن لغت ، در زمان بروز ناراحتی خود را آرام سازید.

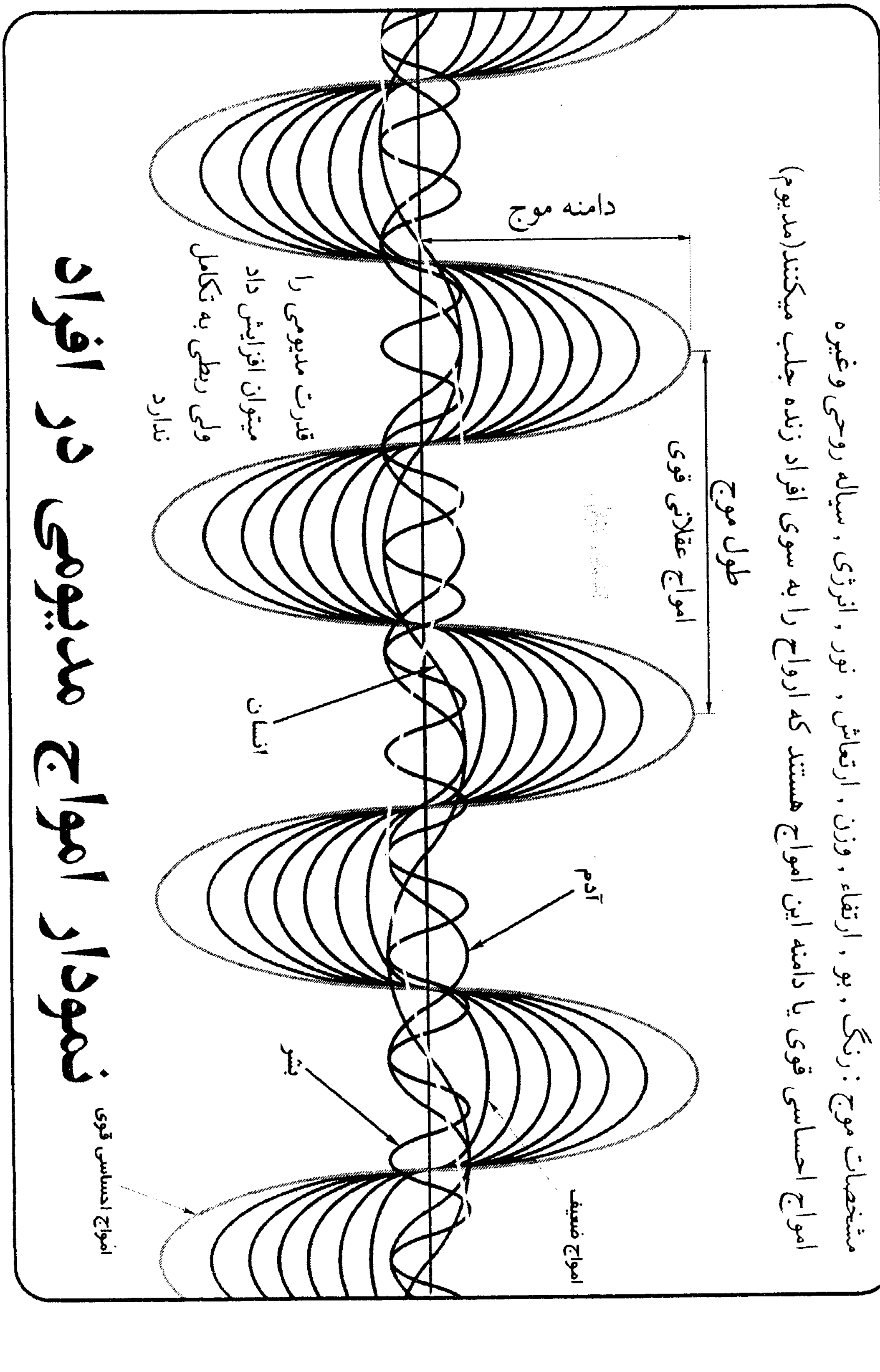
۲ـ هر رخدادی را که در زندگی بطور ناخواسته اتفاق می‌افتد، یکی از الطاف و آزمایشات الهی بدانید، و به آرامی با آن برخورد نمائید. زیرا در برابر اتفاقات ناخواسته، نمی‌توان ایستاد و بهترین راه مبارزه و ایستادگی در برابر این پدیده‌ها، ایمان به قدرت الهی و اعتقادات درستی هستند که در خود به وجود آورده‌اید.

کسی که به خدا ایمان داشته باشد، هرگز از سختی‌ها نمی‌گریزد و از لذائذ و ثروت هم، زیاد خوشحال نمی‌شود. کسی که مؤمن است و اعتقاد به حقایق حیات دارد، هر رخدادی، حتی مرگ را به سادگی می‌پذیرد، چون می‌داند که مرگ بشر، موجب به تکامل رسیدن وی است و زمانی که کسی قبل از تولد، در شکم مادر می‌میرد، روح وی نیاز به تکامل مجدد ندارد و تنها احتیاج آن یک بار دیگر همزیستی با ماده می‌باشد که برای مدت بسیار کوتاهی این عمل را انجام داده‌است، ولی افرادی که پس از تولد مدتها زنده هستند، حتی اگر چند دقیقه یا روز، پس از تولد بمیرند، همگی نیاز به تکامل دارند، زیرا هر ذره در مسیر تکاملی خویش می‌بایست یک صفحه شطرنجی‌ای را که دارای ۸/۶۰۰/۰۰۰ خانه می‌باشد، پر کند، هر روزی که در عالم مادی زندگی می‌کند، یکی از این خانه‌ها را پر می‌نماید تا اینکه پس از تکمیل شدن این صفحه، بسوی معبود خویش پر می‌گشاید، وگرنه تا زمانی که یکی از این خانه‌های شطرنجی شکل تصوری، پر نشده باشد، ورقه آزادی روح خود را نمی‌تواند از خلقت برای رسیدن به اصل ذات خویش دریافت نماید.

۳- قدرت اعتماد به نفس را در خویش افزایش داده و در برابر هر رویدادی از خودمقاومت و ایستادگی نشان دهید.

۴- اشتیاق به آینده و ادامه زندگی موجب امید می‌شود، تا انرژی‌های سازنده و امواج مثبتی، در مسیر افراد قرار گیرند و راهگشای آینده آنان گردند.

۵- بشر برای اینکه بتواند از امواج منفی‌ای که در اطراف او وجود دارند، به نحوی رهایی یابد. می‌بایست خود را اسیر عادات و اخلاق زشت و منفی ننماید و تمام معیارهای قراردادی‌ای را که موجب نگرانی و ضعف و سستی وی شده‌اند، از خود دور سازد تا اینکه زندگی آرام و پرباری را بگذراند.


نمودار امواج مدیومی در افراد
مشخصات موج: رنگ، بو، ارتفاع، وزن، ارتعاش، نور، انرژی، سیاله روحی وغیره
امواج احساسی قوی یا دامنه این امواج هستند که ارواح را به سوی افراد زنده جلب میکنند(مدیوم)
دامنه موج
طول موج
امواج عقلانی قوی
قدرت مدیومی را
میتوان افزایش داد
ولی ربطی به تکامل
ندارد
انسان
آدم
بشر
امواج ضعیف
امواج احساسی قوی

جبر و اختیار

اکثر کتابهایی که در کره خاکی وجود دارند، آفرینش نسل بشر را، بطور روشن و کامل، به شکلی که از یک جنس یا واحد مستقلی بوجود آمده و یا در اثر تحول و تکامل به مرحله انسانیت رسیده باشد، بیان ننموده و شرح مبسوطی در این زمینه در دست نیست، ولی در برخی از کتب آسمانی حقایق و مطالبی را می‌توان یافت که اگر آنها را با دست آورده‌های علمی روز، مطابقت نمائیم، به حقیقت و چگونگی پیدایش نسل بشر، در روی کره خاکی و سایر کرات پی خواهیم برد.

خداوند بزرگ، در تمام کتب آسمانی، تاکید بسیاری درباره وجود علم نموده است، و حتی در آیه‌ای فرموده : (هیچیک از نفوس بشر را تا خدا رخصت ندهد، ایمان نیاورد و پلیدی را خدا برای مردم بی‌خرد که عقل را کار نبندند مقرر میدارد، در آسمانها و زمین به چشم عقل و دیده بصیرت بنگرید تا بسیاری آیات یکتایی و ادله قدرت خدا را مشاهده کنید، گر چه هرگز مردمی را که بدیده عقل و ایمان ننگرند، دلایل و آیات الهی آنها را بی‌نیاز نخواهند کرد).

و در جای دیگری می‌فرماید : (آیات از طرف خدا آمد. پس هرکس بصیرت یافت، خود به سعادت رسید و هر کس کور بماند، خود در زیان افتاد و من نگهبان شما از عذاب خدا نیستم. و همچنین ما در آیات تصرف کنیم تا وسیله هدایت بندگان شود باز کافران نادان ایمان نیاورده و گویند (این سخنان را) با درس آموخته‌ای و ما آیات را برای آنان که اهل **علم و دانش** هستند، روشن بیان می‌کنیم).

آفرینش انسان با تکامل تدریجی همراه بوده که خداوند بزرگ در آیات

مختلفی به این تکامل اشاره فرموده است، لذا برای پی‌بردن به تکامل انسان، باید دو اصل کلی را در نظر گرفت.

۱- فرض بر این است که خلقت کلیه موجودات عالم، یک نوع پیوستگی خاصی نسبت به یکدیگرداشته که همان مراحل تکامل روحی موجودات عالم است و از تکامل موجودات قبلی آفریده شده‌اند.

۲- آفرینش عنصری هیچ نوع پیوستگی با سایر موجودات عالم نداشته و او به تنهایی دارای یک خلقت جداگانه و مستقلی از طرف ذات پروردگار یکتا بوده می‌باشد. ولی این خلقت جداگانه، به شکلی تدریجی و در اثر مرور زمان بوجود آمده که پس از پیدایش آن، نسل بشر امروزی به تدریج بوجود آمده است . در اینجا توجه به گفتار الهی می‌نمائیم تا این مطلب را بهتر درک نمائیم و به حقیقت دیگری از گفتار پروردگار، پی ببریم.

(ای مردم از پرودگارتان بپرهیزید، خدایی که شما را از یک نسل آفریده و همسرش را نیز از او بوجود آورده و از آن دو ، مردان و زنان بسیاری را پراکنده ساخت).

و در جای دیگر می‌فرماید: (او کسی است که شما را از یک تن آفرید و همسرش را نیز از جنس او قرار داد تا نزد او آرام گیرد).

(ما انسان را از نطفه‌ای آمیخته آفریدیم).

(انسان را از نطفه آفرید و او سرکشی آشکار است).

(آنگاه خلقت نژاد نوع بشر را از آب بی‌قدر مقرر گردانید، سپس آن را نیکو بیاراست و از روح خود در آن دمید و شما را دارای چشم، گوش، قلب، احساس، هوش و ... گردانید).

خداوند بزرگ در گروه دیگری از آیات فرموده که در خلقت، نوع بشر را از خاک آفریده است.

(او نوع بشر را نخست از خاک بیآفرید و سپس از نطفه خلق کرد).

(او کسی است که شما را از گل آفرید).

(و نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید و سپس شما را بصورت بشر پراکنده ساخت).

در برخی از آیات آمده است که پیدایش آدم در آفرینش ، ریشه اولیه آن از خاک بوده و سپس از نطفه و خون بسته شده و پس از آن مراحل دیگری که مربوط به پیدایش حیاتهای بسیار شده‌اند را به دنبال داشته است.

(ای مردم اگر کسی از روز قیامت و قدرت خدا بر بعثت مردگان شک و ریبی دارید، شما را نخست از خاک آفریدیم و آنگاه از آب نطفه، آنگاه از خون بسته و آنگاه از پاره گوشت تمام و ناتمام در این انتقال و تحویل قدرت خود را به شما آشکار سازیم و از نطفه آنچه راکه در مشیت ما قرار گیرد، در رحمها قرار دهیم تا به وقتی معین،کودکی از رحم بیرون آوریم تا زیست کرده و به حد بلوغ وکمال برسد).

(او کسی است که شما را از خاک آفرید و سپس از نطفه و علقه و آنگاه شما را بصورت کودکی خارج ساخت).

آیا با توجه به آیات بالا و آیات مختلف دیگری که وجود دارند می‌توان چنین ادعا نمود که بشر اولیه بطور ناگهانی پا به عرصه زندگی گذارده ، یا اینکه حالت وی در اثر مرور زمان و به تدریج صورت گرفته است و آیا تکاملی در این میان وجود داشته و چنانچه تکاملی بوده، آیا از تکاملهای مکرر جمادی به نباتی و نباتی به حیوانی بوجود آمده است و یا این که از مرکز دایره خلقت، بطور ناگهانی و مستقیم در جایگاه انسان اولی جای گرفته است ؟ با توجه به آیات مختلف پروردگار در کتب آسمانی، در می‌یابیم که پیدایش نسل بشر در تمام کرات سماوی منجمله زمین، به دو شکل انجام پذیرفته است:

۱ـ گروهی از افراد که مورد نظر خداوند بزرگ هستند و می‌بایست در روی کرات

مختلف اهداف خاص خداوند را برای هدایت نسل بشر و غیره انجام دهند و بشریت را ازگمراهی و ذلالت برهانند. روحی از مرکز دایره خلقت بنا به دستور روح اعظم کائنات یا عقل کل عالم هستی، از منطقه بالای بهشت به کره‌ای انتقال می‌یابد و سپس این روح مترقی به امر پروردگار به نطفه‌ای از نسل منتخب بشر دمیده می‌شود و بنا به حکم خداوند بزرگ طفلی پا به عرصه حیات می‌گذارد و در بین مردم رشد می‌کند و به کمالات بیشتری دست می‌یابد تا وظایفی را که میبایست بنا به حکم خلقت انجام دهد، آنرا شروع و در زمان حیات مادی خود آنرا به اتمام برساند و او همچون سایر بندگان خداوند بزرگ ، مدتها در کره خاکی زندگی کند و پس از مرگ جسم مادی، روح وی به همان طبقه بالای بهشت انتقال می‌یابد و پس از مدتی به اصل خود می‌پیوندد.

۲ـ بشرهای معمولی که احتیاج به هدایت و راهنمایی آن فرستادگان خداوند بزرگ دارند، در اثر تبدیل و تغییرات مادی و تکاملهای روحی و عقلی ، به وجود می‌آیند. به همین دلیل است که در کره خاکی، رسولان کمتری زندگی می‌کنند. لذا بشر تا به وجود آمدن کامل، مراحل زنجیرواری را به تدریج گذرانیده است تا اینکه در مرحله تعالی، از طرف خداوند متعال، روح انسانی بر وی دمیده شده کما اینکه در این زمینه خداوند متعال می‌فرماید (همانا مثل خلقت عیسی نزد خداوند مانند آدم است که او را از خاک آفرید)ضمن اینکه درباره از خاک آفریده شدن آدم از سوی پروردگار، امروزه از نظر علمی، یک مطلب حقیقی و حتمی است ، چون کلیه نسل بشری که در سطح کره خاکی زندگی می‌کنند، تماماً از خاک آفریده شده‌اند، و چنانچه مواد و جوهر خاکی‌ای را که در وجود مادی هر فردی قرار دارد از جسم وی خارج کنند، آنگاه ملاحظه خواهید فرمود که از آن جسم، هیچ ماده دیگری باقی نمی‌ماند، چون جوهر تمام عناصری که در خاک کره زمین وجود دارند، بگونه‌ای در جسم مادی نسل بشر نیز دیده می شوند.

(و ما انسان را از گل خشکیده‌ای که از گل بدبوی و تیره رنگ گرفته شده بود، آفریدیم).

(انسان را از گلی خشکیده که شبیه سفال است، بیآفرید).

بشر تا زمانی که روح در جسم وی دمیده می‌شود، مراحل تکاملی زیادی را پشت سر گذارده و پس از آن به عقل کامل و روحی نیرومند دست یافته است. یعنی در مرحله اولیه، از خاک بوجود آمده و خاکی که ملکول و اتمهای آن به تکامل رسیده بودند (خاک سیاه) و سپس او را از گل ساخته و بعداً تبدیل به چکیده‌ای از گل شده که پس از آن به صورت گل خشکیده و سفال در آمده است و پس ازگذرانیدن مراحل اولیه که خود یک نوع تکامل مادی جمادی محسوب می‌شود، به وی ، روح دمیده شده است، وگرنه روح خداوند بزرگ به همان شکل اولیه ذات نسل بشر که از خاک یا گل گندیده بوده، مسلماً دمیده نشده است و از زمانی که به این ماده تکامل یافته، روحی از طرف آفریدگار دمیده شد، آنگاه خداوند از فرشتگان خود خواست که او را سجده نمایند، در غیر اینصورت ماده تکامل نیافته قابل ستایش یا پرستش ملائک و فرشتگان قرار نمی‌گرفت . چون خداوند در جای دیگر می‌فرماید (سپس به آفرینش انسان پرداخت و از روح خود در او دمید و برای شما گوش و چشم و دل آفرید) از مفهوم آیه فوق چنین استنباط می‌شود که خداوند سبحان می‌بایست دارای یک قدرت عظیم روحی باشد که از روح خود بر تمام بندگان بدمد و سپس آنها را خلق نماید و همچنان در سوره دیگر می‌فرماید (آیا در خود نیاندیشیده‌اید که خداوند آسمان و زمین و آنچه در آنها است را به حق آفریده است).

روح بشر دارای نیاز و خواستهای متعددی است که اگر فردی بتواند آنها را بطور درست و کامل بر آورده نماید، به درجه کمال انسانیت دست می‌یابد و چنانچه این نیازها را فردی نتواند بطور منطقی و عقلانی در خود ارضاء نماید،

روح وی حالت عصیانگری پیدا می‌کند و اعمال ناصالح و خلافی از وی سر می‌زنند.

طبیعت و ماهیت هر فردی عبارت است از صفات و خصوصیاتی که نیاز تکاملی هر کس به آن مربوط می‌باشد و این حالتها از آغاز آفرینش، در نهاد وی وجود داشته است .

در باره خصوصیات این مخلوق خداوند، در مرحله نخست باید بدانیم، این موجودی که به عنوان اشرف مخلوقات خداوند متعال خلق شده، در اعمال و رفتار و کردار خود آزاد است یا محدود، یعنی در سراسر زندگی مادی خویش اسیر جبر مطلق می‌باشد یا در انجام هر عمل یا کار و فعلی، اختیار کامل دارد؟ البته در این زمینه نظریات فراوانی در بین افراد جهان وجود دارند که مهمترین آنها چنین می‌باشند:

۱ـ بشر تمام اعمال و رفتار دنیوی را بر مبنای خواست و ارداه اختیاری خویش انجام می‌دهد و در تمام زندگی تحت تأثیر هیچگونه نیرو و یا قدرت درونی یا بیرونی خاص دیگری قرار ندارد و زندگی او در زمان حیات مادی، کاملاً اختیاری است و هر عمل یا فعلی را که بخواهد، با اراده کامل و خواست مطلق خویش انجام می‌دهد.

۲ـ تمام اعمال و افعالی را که بشر در زندگانی خود انجام می‌دهد، به صورت جبر است و هیچ کس در تغیر دادن آن قسمتها از زندگی که مربوط به سرنوشت او میباشند، دخالتی ندارد و همیشه یک سلسله از عوامل خارجی و درونی هستند که افراد را به سوی اعمال، کردار، گفتار و رفتارهای خاصی می‌کشانند، بطوری که شخص در جلوگیری از آنها هیچ اختیاری ندارد.

۳ـ خلقت نسل بشر به گونه‌ای است که، نه کاملاً تابع نیروی جبر میباشد و نه اختیار کامل از خود دارد و هر دو عامل در زندگی او موثر می‌باشند.

اگر به حالتهای زندگی و قدرتهای روحی افراد توجه بنمائیم ، درمی‌یابیم که

در هر فردی دو ضمیر وجود دارد که هر یک از آنها برای هدف ویژه‌ای بوجود آمده‌اند، و رفتار جداگانه‌ای را در زندگی او انجام می‌دهند.

۱ـ ضمیرآگاه: تمام اعمالی را که بشر بنا به میل و خواست و شخصیت مادی خویش انجام می‌دهد، در قدرت ضمیر آگاه وی میباشد و در انتخاب و انجام تمام افعالی که به آگاهی ارتباط دارند، انجام آنها کاملاً صاحب اختیار و آزاد است و هیچ کس یا نیروی دیگری نمی‌تواند در برابر آن ایستادگی نماید.

۲ـ ضمیر ناخودآگاه : در اکثر مواقع، اعمالی در زندگی افراد رخ میدهند که هیچگونه خواست و یا میل درونی فرد، در آن دخالت ندارد، ولی پس از مدتی آن عمل و یا فعل، بطور ناخواسته و خودبخود به وقوع می‌پیوندد وگاهی اتفاق می‌افتد که فردی امروز عملی را بنا به میل و خواست خود انجام می‌دهد که پس ازگذشت چند سال، آثار عمل گذشته وی معین و مشخص می‌گردد و آن شخص، بعد ازگذشت زمانی دراز در می‌یابد که، اگر درگذشته آن عمل از وی سر نزده بود، امروزه این واقعه جدید برایش رخ نمی‌داد که موجب تغییر سرنوشت او پس ازگذشت چندین سال گردد.

خداوند متعال بشر را در انتخاب اعمال و رفتار خوب و بد، آزاد گذارده و این عقل و درک بشر است که باید در این مورد تصمیم بگیرد تا کدام را بپذیرد و یا در اتفاقات زندگانی آنها را نادیده بگیرد. چون خداوند متعال در این زمینه فرموده است، (اگر نیکی کنید به خودتان نیکی کرده‌اید و اگر بدی نمائید به خودتان بدی نموده‌اید). ولی در مورد جبر باید گفت که هر فردی دارای سرنوشت و قضا و قدری مخصوص به خود است که بطور ناخواسته در زندگی افراد نسل بشر اعمال و حرکات وی پدیدارگشته یا رخ می‌دهند، بطوری که وجود آنرا هرگز نمی‌توان انکار نمود. کما اینکه خداوند متعال در باره وجود جبر مطلق در زندگی افراد مطالب بسیاری فرموده که چند نمونه از آنهاذیلاً بیان می‌گردند.

(هیچ تر و خشکی نیست ، مگر آنکه درکتاب روشن است).

(بگو بار الهی، مالک حکومتها تویی، به هرکس که بخواهی ذلت می‌بخشی).

(و خدا همه خلق را به سر منزل سعادت و سلامت می‌خوانند و هرکه را می‌خواهد، به راه راست هدایت می‌کند).

(شما نمی‌خواهید مگر خدا بخواهد) از مفاهیم مطالب فوق می‌توان به این نتیجه رسید که، سرنوشت هر یک از افراد نسل بشر قبلاً در محلی ثبت شده، ولی بشر از وجود آنها ناآگاه است و در طول زندگانی خویش تابع قدرت و نیروی آن ناشناخته‌های خلقت است. لذا آدمی اجبار به پذیرش آنها دارد و در این زمینه هر فردی می‌بایست گاهی خود را تسلیم سرنوشت و تقدیر زندگی خویش نماید و هر آنچه را که ناخواسته و از سمت خداوند بزرگ بر او وارد می‌شود، از جان و دل بپذیرد و از آن رویدادهای ناخواسته که از طرف نیروهای الهی بر او وارد می‌شوند، شکر بجای آورد. چون در اصل سرنوشت یک نوع سنت و خواست الهی است که بر جهان هستی حکمفرمایی دارد و این افرادی که در این عالم زندگی می‌کنند نیز تابع این حقیقت قانونی خلقت می‌باشند.

هر فردی در سراسر زندگی خود تابع سه نوع سرنوشت است که یکی از آنها حتمی و دیگری غیر حتمی و سومی اعمالی می‌باشد.

سرنوشت حتمی آن مطالب و حقایقی هستند که بگونه‌ای در زندگی افراد، بطور حتم به وقوع می‌پیوندند و موجب تغییراتی در زندگی افراد نسل بشر میکردند که مرگ و تولد و ازدواجهائی که در آنها نطفه وجود دارند، جزو این نوع تقدیر یا سرنوشت محسوب می‌شوند.لذا سرنوشت هر انسانی را از روز ازل، در لوح تقدیر وی تعیین نموده‌اند و ارواح نگهبان، مسئول اجرای مطالب و افعال این لوح می‌باشند.

هیچ شخصی در زندگی قدرت آنرا ندارد که در سرنوشت حتمی خود تغییراتی را بوجود آورد یا وقوع آنرا به تاخیر اندازد یا از بین ببرد، ولی در سرنوشت غیر

حتمی، افراد با اعمال و افعال خداپسندانه خود می‌توانند دگرگونی‌هایی را در آن بوجود آورند، فرضاً فردی که چند سال قبل از مرگ باید در زندان به سر برد یا در حالت مریض و فلج و غیره در بستر خود زمین‌گیر شود، باکسب شناختهای لازم و اعمال خیر و ثواب، می‌تواند انجام آنها را به تاخیر اندازد یا از میان بردارد و سر ساعت مقرر که حکم تقدیر حتمی او است، بدون ناراحتی و گرفتاری‌های قبلی، جان دهدبه جان آفرین تسلیم کند.

سوم سرنوشت اعمالی : همانگونه که از اسمش پیداست، افراد امروز عملی را با میل و خواست خویش انجام می‌دهند که سرنوشت اعمالی ، موجب نمایان شدن سرنوشت حتمی افراد گرد. فرضاً یک آدم سالم، امروز در اثر دگرگونی حالتهای روحی، مرتکب خطایی می‌شود که چند سال بعد، بار عقوبت و مکافات عمل خود را ببیند. کما اینکه خداوند سبحان در این زمینه می‌فرماید.

(شما نمی‌خواهید مگر آنکه خدا بخواهد، همانا خداوند آگاه و حاکم است). در عالم هستی، این کره خاکی و آنچه در آن وجود دارند، همگی جزو اسباب و مسببات خداوند متعال است و هر پدیده و رویدادی که در جهان رخ دهد، دارای دلیل و سبب خاصی میباشد که منشاء تمام آنها، از ذات احدیت و عقل کل عالم هستی سرچشمه می‌گیرند و یا به بیان دیگر میتوان گفت که هر علت و معلولی در نظام این آفرینش، در جهت خواست، خداوند بزرگ قرار دارد و بدون خواست و میل خداوند، هیچ اتفاقی رخ نمی‌دهد.

خداوند بزرگ، حکیم و دانا است و بر کسانی که در مسیر تکاملی هنوز لیاقت شناخت ندارند، گمراهی و ضلالت می‌دهد و آنان که او را شناختند و در ادامهٔ تکاملهای روحی در مسیر حق و حقیقت گام بر میدارند، آنها را هدایت و راهنمایی می‌فرماید، زیرا از نظر خداوند متعال نه کسی در آزادی مطلق زندگی می‌کند و نه اینکه تمام رفتار و کردار و اعمال زندگانی وی در جبر مطلق است، چون اصل کلی

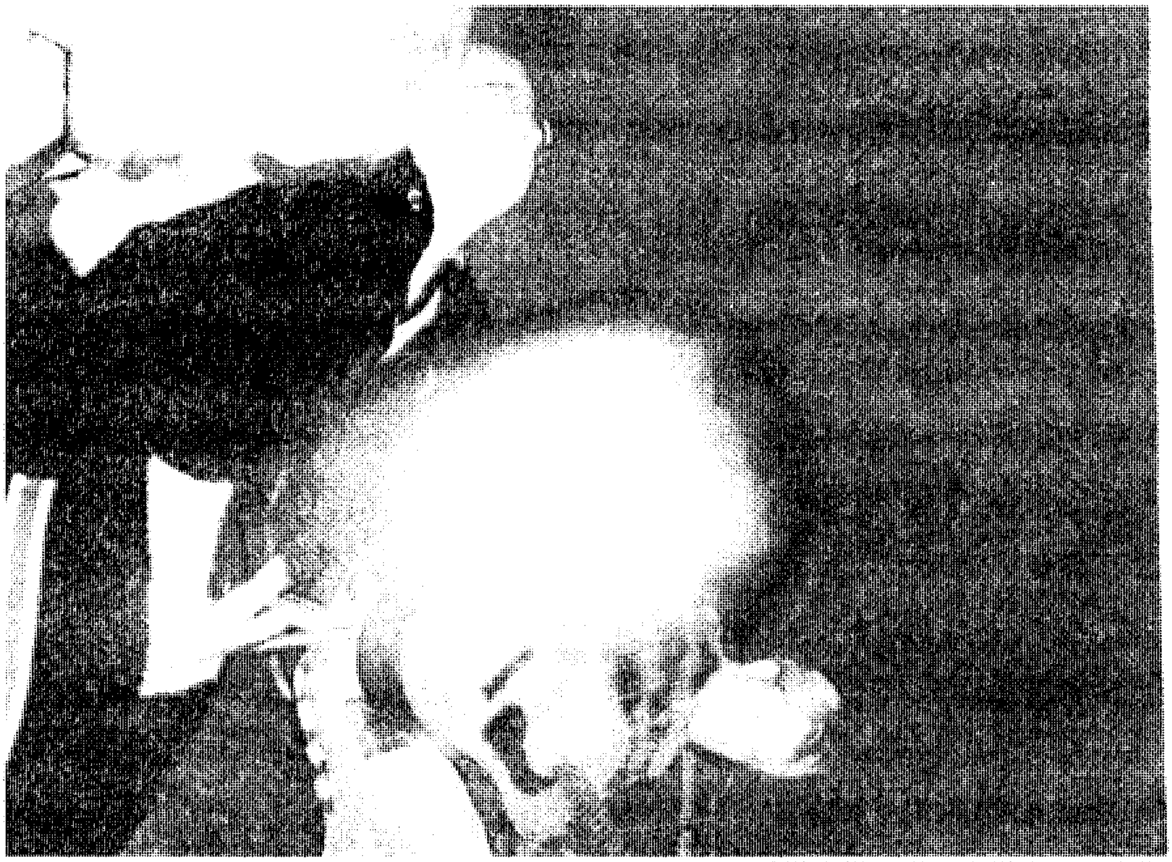
این است که بشر از نظر خلقت در هیچ زمینه‌ای قدرت تغییر دادن برخی از اتفاقات و اعمال را ندارد و گروهی از کارهای خداوندی را که جزو تقدیر شرطیه هستند، با اعمال خوب و پاک و درست یا بد خود می‌تواند تغییر داد. به همین دلیل هم خداوند بزرگ دو نیروی بسیار قوی و مشخص را به نامهای ضمیر آگاه و ضمیر ناخودآگاه در هر فردی از افراد نسل بشر به ودیعه گذارده تا این که هرکس بتواند از هر دوی آن ضمیرها به طور خوب و منطقی بهره‌برداری نماید. چون توسط ضمیر آگاه، افراد می‌توانند خواست‌های خود را بر مبنای تشخیص و نیاز و اراده انجام دهند، ولی آن اتفاقاتی که بدون خواست و اراده، در زندگی اشخاص بروز می‌نمایند، جزو ناشناخته‌های وی محسوب می‌گردند که از روز ازل جزو تقدیر و سرنوشت او می‌باشند عملی و اجرا می‌گردند وگاهی‌هم اتفاق می‌افتد که اشخاص اعمالی را بطور آگاهانه و بر مبنای خواست ضمیر آگاه خویش انجام می‌دهند، در صورتیکه این خواست ظاهری توسط نیرو و اجبار ضمیر ناخودآگاه صورت گرفته است که تقدیر در زمان معین خود عملی گردد.یعنی با افعال و اعمالی که بطور آگاهانه انجام می‌دهیم موجب وقوع کامل تقدیر خویش می‌شویم.

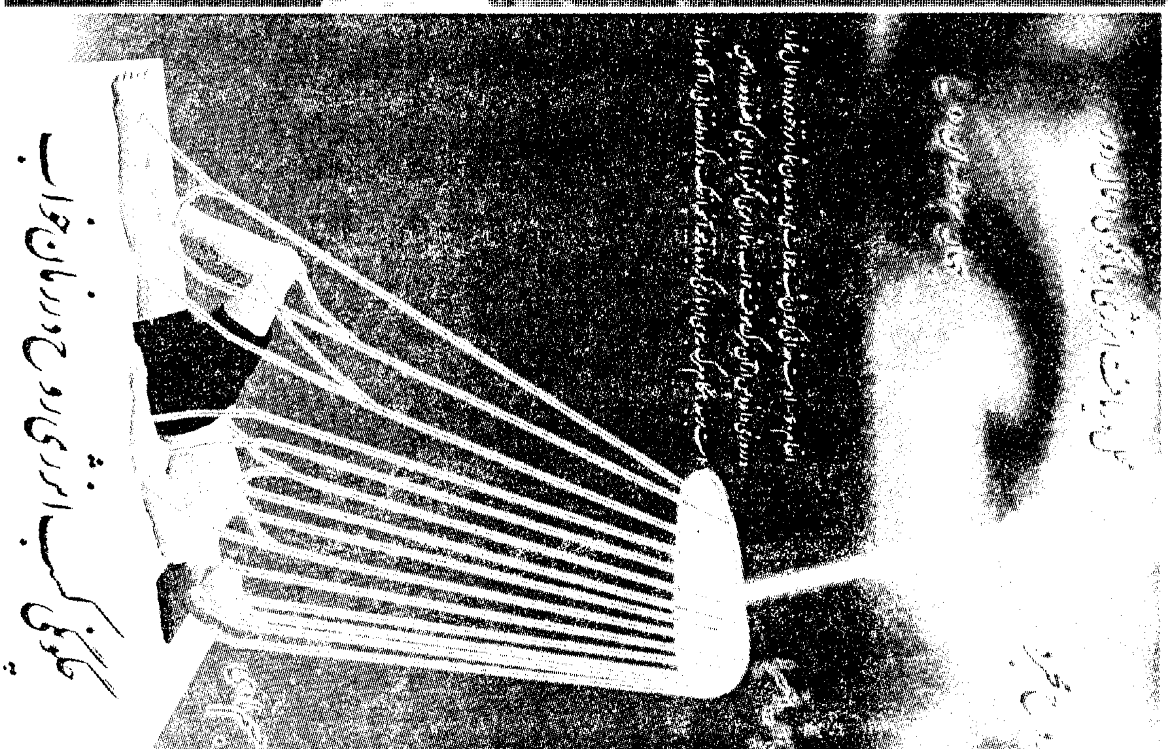
خوابهای روحی

اگر تمام افراد بشر بر این اصل معتقد باشند که ، هستی مساوی با ماده نیست و در این عالم، علاوه بر ماده، نیروهای دیگری نیز هستند که اصل هستی و حیات را به وجود می‌آورند، آنگاه توانسته‌اند شناختی نسبت به حقایق حیات و زندگانی قبل و پس از مرگ خود در این جهان کسب نمایند.

یکی از این ناشناخته‌های هستی برای اغلب افراد، علت خوابیدن و خواب دیدن است که وجود آن، به نظر ماده‌پرستها خط بطلان می‌کشد، زیرا حالت و انجام آن، از قدرت مطلق ماده به دور است و می‌بایست عنصر دیگری با ماده همراهی داشته باشد تا اینکه چنین شگفتیهایی در زندگی افراد به وجود آید. از سوی دیگر، مشاهده می‌شود که وجود خواب برای جسم مادی هم یک امری الزامی است، یعنی در اینجا می‌بینیم که ماده نیاز به خواب دارد و اگر این حالت را از ماده بگیریم، جسم و روح هر دو دچار ناراحتیهای بخصوصی می‌گردند، در صورتیکه از نظر علمی مشاهده می‌نمائیم که خوابیدن و خواب دیدن، از تعریف ماده‌مطلق به دور است.

انواع خوابها با خود مسائل بسیار پیچیده و اسرارآمیزی راکه به سادگی قابل درک و فهم همگان نیستند همراه دارند، چون برخی از افراد وجود خواب و خوابیدن را بعنوان یک نوع استراحت می‌شناسند و گروهی هم آنرا بعنوان تجدید قوای روح می‌دانند، ولی باید این مطلب را پذیرفت که خواب به تنهایی دارای حالت و قدرتی است با ابعاد جداگانه و مخصوص به خود که افراد در زمان آن، بجای سه بعد از پنج بعد، استفاده می‌نمایند و این دو بعد اخیر، خارج از شناخت ویژگیهای ماده خالص می‌باشند.





فردی در خواب روحی است و امواجی از بدن او خارج شده‌اند (اینترنت)

دانشمندان امروزه از نظر علمی در باره خواب دیدن توانسته‌اند به حقایق دیگری نیز پی ببرند و چگونگی فرکانس و امواج آنرا توسط دستگاههای بخصوصی، بصورت نوار، ثبت و ضبط نمایند، حال این نوارها را در خوابهای طبیعی یا مصنوعی نیز می‌شود از افراد گرفت که برابر با امواج آلفا می‌باشند. (امواج آلفا برابر با امواج زمان استراحت افراد در خواب است).

اختلاف بین خوابهای طبیعی، هیپنوتیکی و روحی:

افرادی که در شرایط خوابهای معمولی یا مغناطیسی و روحی قرار می‌گیرند، از نظر حالتهای فیزیکی و علمی، اختلاف چندانی با یکدیگر ندارند، چون در تمام این خوابها، از نظر امواج مغزی که همان آلفا می‌باشد یکسان می‌باشند، ولی هر یک از آنها دارای ویژگیهایی به شرح زیر می‌باشند:

۱ـ فردی که در خواب مصنوعی سبک قرار دارد، تمام هوش و حواس او کار می‌کنند، ولی فردی که به خواب طبیعی یا مصنوعی سنگین می‌رود، از محیط خود هیچ اطلاعی ندارد.

۲ـ خوابهای مصنوعی معمولاً توسط کمک فرد دیگری بنام عامل، به وجود می‌آیند، ولی خوابهای طبیعی بر مبنای نیاز روح است.

۳ـ در خوابهای هیپنوتیکی، قدرت تلقین و نیروی عامل بر معمول اثر می‌گذارد، ولی در خوابهای روحی، قدرت روح عامل یا روح آزاد خارجی مؤثر است.

۴ـ در خوابهای هیپنوتیکی باید از وجود فرد نفوذپذیر دیگری بنام مدیوم استفاده شود و در این مورد، اختلاف چندانی با خوابهای روحی ندارد.

۵ـ افرادی که در خوابهای هیپنوتیکی بعنوان عامل عمل می‌کنند، نیاز چندانی به دانش و شناخت علوم روحی، در حد کافی ندارند، ولی کسانی که در خوابهای روحی بعنوان عامل یا هادی هستند، می‌بایست دانش کافی از علوم روحی داشته باشند، در غیر اینصورت، موفقیت چندانی ندارند.

۶- هر چه قدرت مدیومی در افراد بیشتر باشد، ترانس خوابهای روحی و هیپنوتیکی نیز بهتر خواهد بود.

۷- در خوابهای هیپنوتیکی، معمول با ارواح کمتر تماس حاصل می‌نماید، ولی در خوابهای روحی، غالباً معمول تحت نفوذ و قدرت روح خارجی قرار می‌گیرد و در این شرایط، مشاهدات زیادی از حالت و نیروی ارواح دارد.

۸- در خوابهای روحی، معمول ضمن مشاهده ارواح، می‌تواند از آنها بخواهد که در صورت موافقت، عطر و بوی گلی را که در دست دارند، توسط بازدم معمول، به جلسه روانه سازند. بطوری که تمام حضار بتوانند بوی آنرا استشمام نمایند، ولی در خوابهای هیپنوتیکی، این حالت کمتر رخ می‌دهد.

۹- خوابهای هیپنوتیکی، اغلب برای درمانهای مختلف جسمی و روحی به کار گرفته می‌شود، ولی در خوابهای روحی، علاوه بر استفاده حالتهای فوق، از ارواح می‌توان اطلاعات بسیار مفیدی نیز بدست آورد.

۱۰- در خوابهای روحی، مدیومها می‌توانند، ارواح را به وضوح مشاهده کنند و آنها را بشناسند، بطوری که نیازی به روح‌شناسی نباشد.

۱۱- در خوابهای روحی، مدیوم جهت برون فکنی دارای قدرت زیادتری است و در آن زمان، از مشاهدات بهتری نسبت به خوابهای هیپنوتیکی کنترل می‌نماید.

۱۲- قدرت منیه تیزمی معمول در خوابهای روحی، نسبت به سایر خوابهای دیگربه مراتب بیشتر است،چون در چنین شرایطی علاوه بر نیروی خود، از قدرت خارجی ارواح دیگری نیز استفاده می‌نماید.

۱۳- اکثریت قریب به اتفاق افراد، در همان مراحل اولیه، بگونه‌ای تحت تأثیر خوابهای هیپنوتیکی قرار می‌گیرند، ولی تعداد ... میان متوسط به بالا هستند که تحت تأثیر خوابهای روحی قرار خواهند گرفت.

روش خوابهای روحی :

خواب کردن‌های روحی، دارای حالت و ویژگی‌های خاصی است که با بکارگیری یکایک آنها، عامل و معمول، در صورت واجد شرایط بودن ، می‌توانند آنرا انجام دهند و روش آن ذیلاً بصورت بسیار ساده بیان می‌گردد:

۱ـ فرد مدیوم را انتخاب نمائید.

۲ـ مدیوم را کنار میز خود بنشانیدو به او بگوئید که قصد دارید وی را درکنار همان میز بخوابانید و او در همانجا به خواب روحی برود و روی میز یک صفحه کاغذ بزرگ و یک مداد یا خودکار بگذارید.

۳ـ از او بخواهید که دست خود را زیر چانه در روی میز و هر جایی که مناسب می‌بیند و راحت است بگذارد و برای خوابیدن خود را آماده نماید و می‌تواند بالش کوچک یا دستمالی را زیر آرنج دست خود بگذارد تا ناراحت نشود.

۴ـ از او بخواهید که حدود ۱۰ ثانیه بدون پلک زدن به چشمهای شما نگاه کند و این عمل برای تمرکز و جلب حواس او می‌باشد.

۵ـ از او بخواهید تا چشمهای خود را ببندد و دیگر نگشاید.

۶ـ برای اینکه از خواب رفتن معمول مطمئن شوید، قبل از خوابیدن مدادی را به دست او بدهید که نوک آنرا بر روی صفحه کاغذ بگذارد و از او بخواهید که مداد خود را با آگاهی و خواست شما حرکت ندهد، یعنی تا زمانی که در حالت هوش و آگاهی کامل است، هر چه به او می‌گوئید که فرضاً، اسم خود را بنویس، چیزی روی کاغذ ننویسد و خطی نکشد، زمانی این عمل را انجام دهد که از آگاهی خارج شده و در ناخودآگاهی قرار دارد و پس از آن بدون اراده شروع به نوشتن کند.

در این موقع باید با قلبی پاک از خداوند متعال بخواهید که روح پاکی را به جلسه بفرستد و در تأثیرگذاری بر معمول، به وی کمک کند. اگر قدرت عامل و معمول

در حد کافی باشد، پس از چند ثانیه دست معمول بدون خواست وی شروع به حرک کردن در روی کاغذ می‌نماید و خطوطی را روی کاغذ ثبت می‌کند، در غیر اینصورت عامل می‌تواند به معمول و روح حاضر کمک کند و چند پاس به سوژه بدهد و با صدای ملایم و آرام به وی بگوید، آرام باش، بخواب، هم‌اکنون راحت می‌شوی و ... تا اینکه دست معمول در روی کاغذ شروع به حرکت نماید.

۷ـ زمانی که دست وی شروع به حرکت کرد، آنگاه از او بخواهید که اسم خود را بنویسد، زمانی که شروع به نوشتن نام خودکرد، عمل وی به این معنی است که از آگاهی خارج شده واز هم‌اکنون در ناخودآگاه قرارگرفته‌است.

۸ـ اگر معمول این عمل را دیر انجام داد، یعنی حدود ۵ دقیقه به طول انجامید، از آن پس بهتر است چند پاس عمودی دیگر، عامل به وی بدهد تا سریعتر تحت تأثیر قرار گیرد و به ناخودآگاهی برسد.

۹ـ در این زمان هر سئوالی را که از معمول بنمائید، بصورت کتبی جواب می دهد ، ولی باید بدانید که سئوالات خصوصی که مربوط به زندگی شخصی معمول است، بصورت تفتیش عقاید هرگز از او ننمائید چون پس از مدتی قدرت عامل از بین می‌رود و از نظر اخلاقی و الهی نیز صحیح نیست.

۱۰ـ اگر خواسته باشید معمول در این زمان حرف بزند، باید به او بگوئید که هیچ قسمت از بدن تو قدرت حرکت ندارد، ولیّ من از نیروی خارجی حاضر در محیط می‌خواهم که به برخی از قسمت‌های بدنت نیرو دهد و با انگشتانم به دهانت پاس می‌دهم که بتوانی صحبت نمائی. آنگاه انگشت وسطی دست راست را به دهان معمول نزدیک کنید و نوک آن را چند بار به دور لب و دهان او بچرخانید و سپس متوجه می‌شوید که معمول به سختی و آهستگی دهان خود را حرکت می‌دهد و شروع به تکلم می‌نماید که پس از اندک مدتی ، حرف زدن وی عادی می‌گردد.

۱۱- در این زمان اگر از معمول بخواهید که درمسیرهای مختلفی حرکت کند تا با اشباح یا شبحی تماس برقرار کند، به سادگی این عمل را با حرکت دادن نوک مداد بر روی کاغذ،مسیری را انتخاب می‌کند وگفته شما را انجام می‌دهد و با ارواح بخصوصی در مسیرحرکت روحی تماس می‌گیرد و حتی آنها را در آغوش می‌کشد ومشاهدات زیادی از عالم ارواح دارد.

۱۲- در این صورت مدیومها می‌توانند از ارواح بخواهند که بوی دسته گلی را که معمولاً ارواح در دست دارند را در جلسه پراکنده نمایند و مشاهده می‌نمائید که اغلب این کار عملی است.

۱۳- در این خوابها علاوه بر اینکه عملیات خوابهای هیپنوتیکی را با سوژه می‌توان انجام داد، تماس‌های روحی بسیار خوب و با ارزشی را نیز می شود برقرار کرد.

۱۴- زمانی که معمول توانست به سئوالات جواب گوید و یا خواست مطالب عامل را بنویسد، از آن موقع زمان خواب رفتن وی می‌باشد.

۱۵- زمانی که سوژه در خواب است از او بپرسید که محیط اطراف خودراچگونه می‌بیند، احتمالاً اظهار می‌دارد، سیاه یا تاریک یا روشن، اگر محیط را سیاه و تاریک می‌دید، از او بخواهید که بصورت ذهنی از محیط سیاه به یک سمت حرکت کند تااز آنجا بیرون بیآید و به روشنایی برسد، اگر محیط را روشن می‌دید، از او بخواهید به جلو حرکت کند تا با شبح یا روحی که در سر راه وی قرار داردتماس برقرار کند، پس از مدتی، مدیوم شبح یا فردی را بطور واضح می‌بیند و این شبح یا فرد چیزی غیر از روح نمی‌تواند باشد.

۱۶- در این موقع اگر سئوالات مجاز را از طریق معمول از ارواح بپرسید، آنها حتماً به شما پاسخ می‌گویند.

۱۷- دراین موقع سوژه ارواح زن را با دسته‌ای از گل و تورهایی که بدن خود را با

آن پوشانیده و مردان که دسته گلی در دست دارند مشاهده خواهد کرد که این ارواح معمولاً قادرند بوی گلی را که در دست دارند، توسط تنفس کردن معمول از آن دسته گل، عطر آنرابا بازدم به محیط بفرستند.

۱۸- برخی از مدیومها در همان مراحل اولیه با ارواح تماس می‌گیرند، ولی عده‌ای می‌بایست مدتی به مسیرهای مختلف حرکت کنند و این حرکت کردن آنها، معمولاً توسط مدادی که روی کاغذ گذارده‌اند، مسیر آن مشخص می‌شود تا بتوانند با روحی تماس حاصل نمایند، این نوع تماسهای روحی جزو بهترین نوع تماس‌های روحی است که افراد مدیوم را کاملاً از چگونگی تماس مطمئن می‌سازد، چون با چشم خود شاهد دیدار آنها هستند و حتی اثرات فیزیکی‌ای را ارواح در محیط انجام می‌دهند و از طریق معمول کاملاً شناسایی می‌شوند.

۲۰- در این تماس‌ها اگر عامل از معمول در مورد چگونگی زندگانی پس از مرگ سئوالاتی بکند و معمول هم از ارواح آنها را بپرسد، پاسخ درست و کاملی را از آنها دریافت می‌کند که بسیار مفید و ارزشمند است.

۲۱- بیدار کردن سوژه از خوابهای روحی، اختلاف چندانی با خوابهای هیپنوتیکی ندارد، فقط اختلاف آن در این است که، معمول در مرحله خواب سنگین و بیهوشی کامل است و عامل باید توجه کامل به این حالت وی در مورد بیدار کردن سوژه داشته باشد و طبق آن روش اقدام نماید تا پس از بیداری، معمول دچار ناراحتی‌های روحی یا روانی و جسمی نگردد.

درمان توسط نیروهای ذاتی

بشر از بدو خلقت به برخی از نیروهای ذاتی وجود خویش پی برده بود و عده‌ای از افراد می‌توانستند از این نیروهای مرموز خود بگونه‌ای استفاده کنند و حتی افراد دیگر را، توسط این نیروها و بدون وسیله پزشکی و دارو، و اغلب در یک جلسه، معالجه نمایند. این اعمال و حالت‌ها، امروزه نیز در بعضی از کشورها و قبایل مشاهده می‌گردد. بشری که در این قرن دارای این همه وسائل مختلف علمی و پزشکی و صنعتی و غیره است، ازنظر ظاهر باید خود را نسبت به افراد قرون پیش، به مراتب سعادتمند و خوشبخت‌تر بداند، در صورتی که چنین نیست، چون متاسفانه اکثریت قریب به اتفاق افراد جوامع دچار اضطراب و ناراحتی‌های روحی و روانی بسیاری می‌باشند، زیرا بیشتر افراد بصورت ماشین‌هائی درآمده‌اند که از صبح‌تا شام فقط کار می‌کنند و لحظه‌ای توقف برای سرویس و روغنکاری آنرا ندارند و حتی وقتی قطعه‌ای از آن خراب می‌شود، با همان قطعه فرسوده و خراب، بکار خود ادامه می‌دهند،تا زمانی که ماشین وجودشان بطورکلی از کار باز ایستد. آن وقت اگر قابل تعمیر باشد، در صدد بازسازی آن برمی‌آیند و در غیر اینصورت، آن را به گورستان اسقاطی‌ها می‌افکنند.

در اواخر قرن بیستم، افراد نسل بشر به بیماریهائی مبتلاگردیدند که اکثر پزشکان از مداوای آنها عاجز می‌شدند. زیرا از نظر بدست آورده‌های علمی هیچ کاری در باره بهبود نمی‌توانند انجام دهند و برای مداوای این‌گونه بیماریها باید از وجود نیرو یا قدرت های دیگری استفاده گردد. یکی از این نیروها، قدرت تأثیرگذاری و نفوذپذیری در افراد است که با خواندن کتابهائی که در باره انرژی درمانی یا اثرات تلقین و ... نوشته شده‌اند و یا با طی یک دوره آموزشی کامل روحی، افراد قادر

خواهند بود تا خود یا دیگران را با استفاده از قدرتهای ذاتی و توسط خواب‌های مصنوعی و ... درمان نمایند.

افراد نسل بشر می‌توانند با ادای تلقینهای مثبت و سازنده‌ای که بخود می‌نمایند برخی از ناراحتی‌ها را با روش تلقین‌پذیری از وجود خود دور سازند، و همچنین با تلقینات نادرست و منفی، گروهی از ناراحتی‌هائی را در خود یا دیگران - به‌مصداق ضرب المثل (ملا، خدا بد ندهد)- بوجود آورند. اگر فردی بتواند این تلقینات (چه مثبت و چه منفی) را در زمان های بخصوصی که شخص دارای قدرت تلقین‌پذیری بیشتری می‌شود ادا نماید، اثر آن به مراتب بهتر و مؤثرتر از تلقیناتی است که در حالت عادی انجام می‌شوند.

بهترین زمان تلقین‌پذیری اکثر افراد، اوایل خواب های طبیعی ، یا در خوابهای مصنوعی می‌باشد. در این زمان ضمیر ناخودآگاه که در اصل معمار و مهندس جسم مادی است، قدرت خلاقه خویش را بروز می‌دهد و اعمال و حرکات غیر قابل تصوری را از خود می‌نمایاند.

تلقین‌پذیری یک حالت عمومی است و تمام افراد بنحوی تحت تأثیر تلقینات متفاوت قرار می‌گیرند و توسط همین تلقینات، امراض بسیاری را می‌توان با استفاده از روشهای روح درمانی و تأثیرگذاری امواج بر دیگران، درمان نمود. بیماریهای فراوانی در افراد دیده می‌شوند که دارای آثار جسمانی، ولی منبع روحی و روانی می‌باشند (سایکوسوماتیک) و آنها بیماریهایی راکه ذیلاً به آنها اشاره شده، شامل می‌شوند:

در سیستم اعصاب : اقسام صرع، غمباد یا تیروئید، خستگی عضلات، کاهش قند خون، اعتیادهای گوناگون، ضعف‌جسمانی.

در اعضاء جنسی : عدم توانائی‌های جنسی ، تلذذ و ترشحات زودرس و قبل از موعد، عقیم شدن ، دردهای ماهانه، سردمزاجی، احتمال برخی ترشحات دیگر.

در سیستم عروق: حالتهائی از فشار خون، طپش قلب، تصلب شرائین.

در سیستم ادرار: ادرارهای بی اراده یا مکرر.

در سیستم جهاز هاضمه: حالتهای بخصوصی از چاقی‌های غیر معمول، زخم معده، کم‌اشتهائی، پرخوری.

در بیماریهای پوستی: اگزماهای مختلف و کهیر.

در سیستم تنفسی: برخی از آلرژیها، آسم، سل ریوی و ...

در بدن مراکزی وجود دارند که تولید نیروهای مغناطیسی بیشتری می‌کنند و آنها عبارتند از: کف دستها، نوک انگشتان دست و پا، کاسه‌زانو، چشمها، کبد، ریه، قسمتی از پیشانی، و بالای کاسه سر و ناف و زیرناف.

در بین مراکز تولید نیروهای جسمانی در افراد، پرقدرت ترین و مؤثرترین قسمتها، دستها و چشمهای افراد می‌باشند.

افرادی که دارای قدرت نفوذپذیری بیشتری نسبت به دیگران باشند، به مراتب سریع‌تر تحت تأثیر امواج محیط یا فرد دیگری قرار می‌گیرند و سلامت خود را بدست می‌آورند و یکی از بارزترین مشخصات افراد نفوذپذیر که برای معالجه به نزد انرژی‌درمانان رجوع می‌کنند این است که دارای صورتی کوتاه و گرد و رنگی گندمگون می‌باشند و بعد از این گروه، افرادی که دارای صورتی مربعی شکل یا کج هستند اغلب آنها از حالت نفوذپذیری بیشتری برخوردارند و معمولاً افرادی که نفوذپذیرتر از دیگران باشند زودتر تحت تأثیر امواج قرار می‌گیرند.

روشهای درمان بیمارانی که توسط انرژی درمانی یا نیروهای نامرئی علاج می‌شوند، بشرح زیر می باشد:

۱ـ کسانی که در اثر نیرو و پاسهای مغناطیسی عامل به خوابهای مصنوعی می‌روند، در اثر تلقینات مختلف، تحت درمان قرار می‌گیرند. این سوژه‌ها در زمان خوابهای سنگین معمولاً از آگاهی‌های کامل خارج می‌شوند و تحت نفوذ ضمیر

ناخود آگاه قرار می‌گیرند وپس از بیداری، از عملیات یا تـلقیناتی کـه بـه آنـها شده‌است بی‌خبرند.

۲ـ افرادی که ضمن نفوذپذیری، در شناخت و آگاهی ضمیر آگاه‌نیز قـرار دارنـد، عامل توسط پاسهائی که به قسمتهای مختلف بدن آنها وارد می‌آورد. قادر است ناراحتی یا مرض را از سوژه دورکند.

حالت اول : در اطاقی که نـور مـلایم و کـم‌رنگی دارد، بـیمار را روی صـندلی می‌نشاند. عامل در مقابل سوژه می‌ایستد و با او صحبت می‌کند وسپس با تلقین و اجرای پاسهای عمودی او را به مرحله یکم خوابهای مصنوعی می‌برد. در این حالت پلکهای سوژه سنگین می‌شوند و رویهم قرار مـی‌گیرند، و پس از دادن چند پاس مغناطیسی توسط عامل وادای تلقینات لازم، سوژه قدرت گشـودن چشمهای خود را از دست می‌دهد. عامل به پشت سوژه می‌رود، کف دست چپ خود را به پشت معمول، پائین‌تر از مهره‌های گردن وی، قرار مـی‌دهد و اظهار می‌دارد. اکنون به سمت عـقب کشـیده مـی‌شوی و بـطور آرام بـخواب می‌روی. عامل خواب او را طبق روشهای عملیات خوابهای مغناطیسی، عمیقتر می‌کند. در این شرایط عامل می‌تواند از ضمیر ناخودآگاه معمول اطلاعات لازم را در باره بیماری وی بدست آورد و سپس او را درمان نماید.

اصول کلی روش درمان عاملین بشرح زیر است:

الف : سوژه را به خوابهای عمیق می‌برند.

ب : سوژه را تحت نفوذ تلقین پذیری قرار می‌دهند.

ج : سوژه را بر ضمیر ناخودآگاهش مسلط می‌کنند.

د : بر اساس اطلاعات بدست آمده از ضمیر ناخودآگاه بیماری، وی را مداوا می‌نمایند.

حالت دوم : این مرحله موقعی انجام می‌شود که عامل علت و ریشه بـیماری

معمول را بدست آورده‌است، ولی عوارض آن هنوز بصورت ناراحتی‌هایی در معمول وجود دارد. عامل سوژه را تحت نفوذ تلقین پذیری خود قرار می‌دهد و پس از آن با استفاده از نیروی امواج مانیه‌تیزمی، در صدد معالجه وی بر می‌آید.
این نیرو در تمام افراد به نسبت‌های مختلف وجود دارد بطوری که گاهی اتفاق می‌افتد تنفس یا دست بعضی از افراد که به مریض می‌رسد، امواج آن بطور معجزه‌آسائی باعث شفای درد بعضی از بیماران می‌شود، زیرا سیاله‌های مغناطیسی فراوانی در حین تماس، از نوک انگشتان عامل خارج می‌شوند که مثل امواج لیزر و ایکس و غیره، درد یا ناراحتی‌های مفاصل و استخوانها را از بین می‌برد و دردهای روحی و روانی وحتی جسمی را درمان می‌نمایند.
علت بهبود یافتن مریض توسط امواج در این است، زمانی که عامل به معمول دست می‌زند یا به او پاس می‌دهد، امواج مازادبدن او موجب می‌شوند تا سلولهای عصبی آن نقطه که غیر فعال هستند، تحریک شوند و حالت عادی خود را بازیابند و پس از آن بتوانند در آن نقطه فعالیت موضعی خود را مجدداً بطور سالم و فعال شروع نمایند. در موقع درمان می‌بایست با تلقینات اولیه و ادای لغات و جملات تلقینی، سوژه را بخواب سبک فرو برد وپس از آن عملیات لازم را بر روی جسم مادی او انجام داد. دانستن و شناخت محل اعضاء مختلف و محل و طرز قرار داشتن آنها در بدن، کمک مؤثری به عامل در مورد شفای بیماران می نماید.
اکنون شرح مختصری از چگونگی و نوع معالجه برخی از بیماریها که ریشه روحی و روانی دارند ولی بگونه‌ای موجب اذیت و آزار جسم می‌شوند، ذیلاً بیان می‌گردد.

۱ـ مداوای سردرد: بیمار روی صندلی آرام می‌نشیند بگونه‌ای که دستهایش بطور

آزاد در کنار بدن آویخته باشد. در این موقع پنجه‌های دست راست خود را بر پیشانی و پنجه و کف دست چپ را بر روی گردن بیمار قرار دهید، بصورتی که دست چپ تمام مهره‌های گردن بیمار را احساس نمائید و کف دست چپ روی مهره‌های گردن باشد. در این موقع از بیمار بخواهید که تمام فکر خود را متوجه دستهای شما بنماید و به هیچ مطلب دیگری فکر نکند. این حالت را پنج دقیقه حفظ کنید. سپس مجدداً مقابل سوژه بایستید و حدود سه‌دقیقه با تأنی به او پاسهای افقی از مغز سر تا مقابل جناق سینه (خورشیدی) بدهید. پس از خاتمه این عمل، دست راست را در محل کبد بیمار قرار دهید بطوری که کف دست و انگشتان کاملاً با بدن مریض تماس یابد و حدود ۳۰ ثانیه آن محل را ماساژ دهید وسپس دست را حدود چند سانتیمتر در همان محل بالا آورده و از بالا به پائین و بالعکس پاس ضربه‌ای بدهید. و در همین حال حدود ۲ دقیقه به بیمار تلقین کنید که سردرد وی کاملاً شفا یافته و عروق سر وی باز شده‌اند، این اعمال بایستی سه بار در هفته صورت گیرند.

اگر پس از سه جلسه بهبودی در بیمار حاصل نشد، باید بدانید که در این امر علتی وجود داشته که بی اعتقادی بیمار هم می‌تواند یکی از علل آن باشد.

۲ـ دردهای عصبی : همانطورکه بیمار روی صندلی نشسته است، حدود دو دقیقه به قلب او پاسهای چرخشی یا عمودی بدهید. وقتی دستهای شما به پائین دنده‌های معمولی رسید،آنها را به طرفین بدن برده و مجدداً بالا بیاورید و پاس‌های مجدد به همان محل بدهید. سپس مچ دو دست بیمار را در دستهای خود بگیرید وتلقیناتی را مبنی بر اینکه ناراحتی‌های عصبی وی با این امواج خاتمه یافته‌اند، به او بنمائید ضمن اینکه در این زمان توجه شما به محل درد بیمار باشد. پس از دو دقیقه، مچ‌های او را رها کرده و کف دست چپ خود را روی محل درد بگذارید و با دست راست از بالای سر تا وسط مهره‌های کمر

بیمار، به فاصله دو سه سانتیمتری بدن، پاس بدهید. این عمل نیز می‌بایست دو دقیقه ادامه داشته باشد. اگر بیماری پس از سه جلسه بهبود نیافت، در جلسه بعد علاوه بر انجام موارد بالا باید مطالب زیرین را هم انجام دهید. کف دو دست را طوری روی پیشانی بیمار قرار دهید که انگشتان شما روی سر او قرار گیرد، و با نوک انگشتان سر او را به مدت یک دقیقه ماساژ دهید، و سپس با تمام کف دست و مماس بر صورت بیمار، دست را تا چانه پائین بیاورید، این عمل در هر جلسه باید ده مرتبه انجام شود و سپس به مدت دو دقیقه این حرکت را بدون تماس دست انجام دهید.

۳ـ **ناراحتی‌های قلبی :** یکی دیگر از خورشیدیهای بدن، حدود دو سانتی‌متر زیر قلب قرار دارد، برای درمان بیماری‌های قلبی، باید از این نقطه استفاده کرد. بیمار را روی تخت خوابانده از قسمت بالای قلب تا انتهای دنده‌ها، پاسهای بدون تماس دست بدهید. سپس انگشتان دست راست را بصورت غنچه و بسته درآورده و به مدت یک دقیقه در محل خورشیدی قلب قرار دهید. سپس دست خود را بردارید و در لوله‌ای مقوائی که حدود ۲۰ سانتیمتری طول و ۳ سانتیمتر قطر دارد، به همان محل حدود دو دقیقه بدمید بطوری که هوای دمیده شده از انتهای لوله در محل خورشیدی قلب خارج گردد. سپس شصت دو دست بیمار را در میان پنجه‌های خود چند دقیقه مالش دهید. ضمن تلقینات از بیمار بخواهید که تمام حواس خود را به مرکز قلب خویش معطوف دارد و امواج تمام ناراحتی‌های خود را با بازدم، ازقلب طریق ریه‌ها خارج نماید.(به بادکنک ذهنی توجه شود)

۴ـ **ناراحتی‌های عصبی ستون فقرات :** مریض را طوری بنشانید که بر سر و گردن و قفسه سینه او تسلط کامل داشته باشید. سپس دو دست خود را طوری روی سر او قرار دهید که نوک انگشتان شصت روی دو نیمکره مغز و نوک سایر

انگشتان روی مخچه و بسمت گردن مریض باشد وسپس دستهای خود را به آهستگی به سمت گردن بیمار پائین آورید (به تعداد ده مرتبه) . پس از آن به مدت ۲ دقیقه بهمین طریق پاسهای بدون تماس از روی سر تا وسط کمر مریض انجام دهید. در این زمان دستهای شما باید از روی ستون فقرات و قفسه پشت سینه تا نزدیکی‌های مهره کمر ادامه یابد. پس از اتمام این پاسهای، نوک انگشت وسطی دو دست خود را در محل اتصال مخچه بانخاع به مدت یک دقیقه قرار دهید. این اعمال بایستی سه هفته و هفته‌ای سه بار انجام شوند.

۵ـ ناراحتی‌های دستگاه گوارش : مریض را به پشت بخوابانید و ضمن تلقینات لازم، دست خود را بفاصله دو سانتیمتری شکم بیمار قرار داده و سه دقیقه پاسهای عمودی تا نزدیک مثانه به او بدهید. سپس دستهایتان را روی رانهای معمول بگذارید و با دهان خود از فاصله نیم‌متری به شکم بیمار به مدت ۳۰ ثانیه فوت کنید. در تمام ناراحتی‌های معده باید به بیمار تلقین شود که او را نسبت به غذای اضافی و خام بی‌اشتها می‌نمائید. اگر بیمار دارای زخم معده و روده باشد، باید حتماً او را به خوابهای عمیق مغناطیسی ببرید وعلت بروز آن ناراحتی‌ها را از ضمیر ناخودآگاه او بپرسید و پس از شناخت علت، بیماری را درمان نمائید. درکلیه بیماریهای دستگاه گوارش، باید به مریض رژیم غذائی داده شود که از سبزیجات پخته بیشتر استفاده نماید. پس از پایان فوت کردن، دو دقیقه به شکم او پاسهای عرضی بدهید. در تمام مدت درمان از تلقینات آرام کننده اعصاب نسبت به وی استفاده کنید.

در جلسه دوم علاوه بر اجرای تمام موارد فوق، پاسهای دایره‌ای شکل به مدت دو دقیقه بروی شکم بیمار و سپس دو دقیقه پاس بر روی کبد او بدهید.

۶ـ ناراحتی‌های دستگاه تنفس: در درمانهائی مثل آسم یا برونشیت و غیره، باید بیمار را بخوابانید و به قفسه سینه وی پاسهای عمودی به مدت ۳ دقیقه بدهید.

سپس بیمار را به شکم برگردانید و از ناحیه مخچه تا انتهای ستون مهره‌های فقرات وی را به مدت سه دقیقه پاسهای عمودی بدهید و بعد از آن او را برگردانید و نوک انگشتان خود را روی دو طرف قفسه سینه مریض گذاشته و بسمت دهان و بینی او فوت کنید که او بازدم شما را تنفس کند (بمدت ۲ دقیقه)، توجه داشته باشید که دهان بوی بد ندهد. سپس کف دست راست خود را روی کبد و دست چپ را روی جناق سینه (خورشیدی بزرگ) به مدت ۵ دقیقه بگذارید. این عمل را یک روز در میان و بمدت ۱۵ جلسه باید انجام داد تا مریض سلامت خود را بازیابد.

۷ـ انواع فلج‌ها: اکثر فلج‌هایی‌که از سنین جوانی ببعد دیده می‌شوند، ریشه عصبی دارند.برای درمان باید بیمار را به خواب سنگین فرو برد و علت بروز ناراحتی را دریافت و پس از ریشه‌یابی، ناراحتی او را معالجه کرد. قبل از درمان هر بیماری جسمی یا روحی که ریشه روحی و روانی دارد، می بایست قبلاً علت بروز بیماری ریشه‌یابی گردد وپس از شناخت آن ، به پاس دادنها پرداخت، زیرا تنها پاس دادن اثر چندانی در بهبود بیمار نخواهد داشت. مسأله دیگر ایمان و اعتقاد بیمار به این نوع معالجات است و شهرت وکاردانی شخص عامل نیز در بهبود معمول اثر بسیاری دارد. برای درمان بیمار بروی شکم می‌خوابد و به مدت ۶ دقیقه به ستون فقرات او پاس عمودی می‌دهید (از مخچه بطرف پائین). پس از آن به مدت سه دقیقه پاسهای چرخشی از چپ براست و سه دقیقه از راست بچپ بروی ستون فقرات انجام دهید. این عمل سلولهای قسمتهائی از نخاع و مخچه راکه احتمالاً کم کار شده‌اند مجدداً به فعالیت وامیدارد. سپس به مدت سه دقیقه نوک انگشتان خود را زیر مخچه محل اتصال مخچه و نخاع قرار دهید. سپس دو شصت خود را، بطوری که کف دستها روی گردن بیمار و انگشتان بطرف بالا (سر) باشند، به مدت ۲ دقیقه آهسته از روی

ستون فقرات بطرف پائین بکشید. بعداً دست خود را ده مرتبه روی قسمت یا محل فلج شده، دست یا پا و... بکشید. یک بیمار، باید بین ۵ تا ۱۰ جلسه تحت درمان قرار گیرد. جلسات فلج درمانی باید بطور منظم و صحیح و یک روز در میان و در ساعت بخصوصی صورت گیرد. برای درمان کسانی که یکطرف بدنشان فلج است، باید پاسها را از مغز سر شروع کرد. زمانی که نوک انگشتان را در زمان معالجات فوق، روی انتهای مخچه مریض می‌گذارید، آنها را در وسط سر قرار دهید. گاه این نوع فلج‌ها مربوط به قسمتی از مغز می‌شوند. ضمناً باید دانست که اگر دست و پای سمت راست بی‌حس و فلج است، می‌بایست سمت چپ مغز سر را لمس نمائید، و پاسهای مغناطیسی را بر عکس سمت فلج انجام دهید.

۸ـ **بیماری‌های پوستی :** اکثر بیماری‌های پوستی، ریشه عصبی دارند. زمانی که فردی مدتی تحت تأثیر امواج منفی است، اعصاب وی ازاین امواج متأثر می‌گردد، و در نتیجه عکس‌العمل مادی در جسم بوجود می‌آورد. برای معالجه، بمدت ۵ دقیقه با پاسهای چرخشی یا ضربه‌ای، محل ناراحتی را پاس بدهید در تمام معالجات، در مرحله نخست باید بیماری ریشه‌یابی شود که این عمل را می‌توان با سئوال از خود بیمار یا از ضمیر ناخودآگاه وی نمود و پس از آن در محل طحال و کبد بمدت ۳ دقیقه پاسهای چرخشی یا دورانی داد. در پایان هر جلسه باید محل غدد مترشحه تیروئید و فوق کلیوی را چند لحظه لمس نمائید.

با استفاده از روش پاس دادنهای مغناطیس می‌توان بیماری‌های مختلفی، از قبیل: خستگی، فشار خون ، ناراحتی و سیکل ماهانه، ادرار غیرارادی، بی‌خوابی، کم‌خونی و غیره را معالجه کرد و برای درمان این بیماریها باید به غدد مترشحه خاصی مثل هیپوفیز، سوره نال، تیروئید و پاراتیروئید، فوق کلیه و ... پاسها عمودی ، افقی ، و دورانی و ضربه‌ای داد.

۹ـ خستگی جسم: بیمار دراز می‌کشد و بمدت ۶ دقیقه به او پاسهای افقی و بدون تماس دست، از بالا به پائین بدهید. سپس محل غده سوره‌نال و هیپوفیز را بمدت ده دقیقه پاسهای دورانی بدهید و هر دقیقه چند بار به آن محل فوت کنید. پس از آن، دو دقیقه محل غده تیروئید را پاس ثابت بدهید (دستها را بصورت باز در دو سه سانتیمتری بدن مریض ثابت نگهدارید).

۱۰ـ فشار خون: یکی از دلایل فشار خون، مربوط به اختلال در غدد فوق کلیوی و ترشح زیاد غده تیروئید و سوره‌نال است. برای معالجه مریض بایستی به محل تمام این غده‌ها به مدت ۲ دقیقه پاسهای ثابت داده شود.

۱۱ـ درد و ناراحتی‌های سیکل ماهانه: به دو غده مهم بدن بنام تیروئید و هیپوفیز پاسهای مغناطیسی بدهید. این پاسها باعث بوجود آوردن تعادل ناراحتی‌های سلولی بین آنها می‌شود و ترشحات هورمونهای داخلی بحالت عادی خود برمی‌گردند و آن ناراحتی‌ها به مرور از بین می‌روند.

۱۲ـ ادرارهای غیر ارادی: برای معالجه ناراحتی‌های ادراری، اگر به هریک از غدد تیروئید- سوره‌نال، هیپوفیز ، و فوق کلیوی به مدت ۳ دقیقه پاس‌های افقی، دورانی و ثابت بدهید، عکس‌العمل آنها باعث تغییر حالت عضلات مثانه و قدرت بیشتر آنها شده و در نتیجه این حالت در فرد از بین می‌رود. این معالجه را باید تا ۱۰ جلسه ادامه داد.

۱۳ـ بی‌خوابی: بی‌خوابی در اثر مغشوش بودن امواج روح و روان و جسم بوجود می‌آید و تا این امواج تعادل خود را بدست نیاورند، در افراد عدم تعادلهای مختلف، منجمله بی‌خوابی بروز خواهد نمود. لذا قبل از هر اقدام بایستی علت بروز بی خوابی در اشخاص ریشه‌یابی شوند.
علت دیگر بی‌خوابی، تحریک شدن سیستم عصبی سمپاتیک در اشخاص

است. جهت درمان آن، بیمار دراز می‌کشد، به نخاع او ازمخچه تا انتهای ستون فقرات پاسهای عمودی و افقی بدهید و ضمن پاس دادنها، تلقین‌های لازم برای آرامش عصبی نیز باید به مریض داده شود.

۱۴- کم‌خونی : جهت رفع ناراحتی کم‌خونی در افراد، باید به طحال، کبد، مغز استخوانها در سرتاسر بدن، پاسهای عمودی و افقی داده‌شود. ضمن اینکه در تلقینات استفاده از غذاهای مقوی و مفید، برای ازدیاد نیرو برای رفع این ناراحتی ضروری است و در جلسات بعدی، باید به نخاع و طحال پاسهای ثابت و دورانی داده شود و در همان زمان عامل باید به طحال، انتهای مخچه و ستون فقرات با نفسهای گرم فوت کند.

نحوه درمان‌های که در بالا آمده‌اند، تمامی روی مریض‌های متعددی آزمایش شده که بیش از هفتاد درصد جواب مثبت داده‌اند، ضمن اینکه، چنین درمانهایی هرگز موجب بروز ناراحتی جانبی نخواهند شد. البته لازم به ذکر است، مریضی که در زمینه‌های فوق مراجعه می‌نماید، چنانچه تحت پوشش دارو و درمان از طریق پزشکان طب می‌باشد، هرگز دستور ترک دارو را به بیمار ندهید و اجازه دهید ضمن اینکه تحت درمان پزشک است، اعمال فوق را نیز بر روی وی انجام دهید، حال کدام یک از نیروها او را معالجه و درمان کرده‌اند، اهمیت چندانی ندارند، چون در اینجا، هدف بهبود مریض است.

در این قسمت باید به یک نکته بسیار مهم نیز توجه شود و آن اینکه، هر عامل روش خاصی را برای مداوای مریض و یا تخفیف دادن درد یا ناراحتی‌های افراد بکار می‌برد ومطالب و الگوی فوق را هر عاملی به نسبت شناخت و درک و تجربه خویش ، بگونه خاصی بکار می‌برد و نحوه اجرای پاس یا تعداد و زمان آن را تغییر می‌دهد، ولی اصول آن نمی‌تواند خارج از چهارچوب فوق باشد و در اینجا فقط روش و شناخت یک عامل که از آن نتایج سودبخشی بدست آورده‌است ذکر گردیده است.





((جراحی با دست))ملاحظه می‌شود که غیر از وسائل جراحی، روشهای دیگری هم برای باز کردن و بستن شکم و .... وجود دارد. (اینترنت)

جهان بینی توحیدی

وجود خصوصیات روحی اشخاص، یکی از محرکهای اصلی‌ای است که هر فردی را به سوی تکامل و اندوخته‌های مختلف عقلی و روحی در این عالم سوق می‌دهد و هر شخص عاقلی برای کسب برخی از فضایل و بدست آوردن معرفت، کمال، انسانیت و دانسته‌های مختلف، در ادامه مسیر زندگانی، با تعدادی از سئوالات پیچیده و بغرنج خلقت روبرو می‌شود که بسیاری از آنها همچون سدی در مقابل وی ایستادگی می‌کنند و معدودی از افراد می‌توانند با علم و دانش و معرفت‌الهی و شناخت عرفان و ...، در طول عمر خود به برخی از پاسخهای خود دست یابند و آنها را بشناسند.

اکثر سئوالاتی که برای افراد مختلف در این راستا پیش می‌آیند، عبارتند از اینکه، خلقت چگونه آغاز شد؟ بشر در این دایرهٔ خلقت چگونه به وجود آمد؟ چه هدف خاصی از خلقت نسل بشر در این عالم بوده؟ آیا به وجود آمدن نسل بشر در این کره خاکی هیچ تأثیری در نظم عالم هستی از خود به جای می‌گذارد یا آمدن و رفتن وی، فقط یک مطلب اتفاقی است و وجود او برای خلقت کاملاً بی‌تأثیر است؟ این زمین و آسمان و تمام کرات با این همه زیبایی برای چه منظوری خلق شده‌اند و به کجا در حرکت هستند؟ آیا این همه ستاره و سیاره، خالقی دارند یا به خودی خود به وجود آمده‌اند؟ این عالم و کهکشان توسط چه نیرویی هدایت و اداره می‌شود؟ آیا زندگانی دیگری هم پس از مرگ جسم مادی در انتظار بشریت می‌باشد یا اینکه با مرگ همه چیز تمام می‌شود؟و بسیاری دیگر.

البته هزاران سئوال دیگر مشابه سئوالات فوق وجود دارند که جزو ناآگاهی‌های نسل بشر است و عده‌ای معدود، در زمان حیات، به برخی از پاسخ‌های خود دست

می‌یابند و اکثریت قریب به اتفاق مردم هم،بدون هیچ گونه شناختی، از این جهان می‌روند و در جهان‌های روحی به پاسخ سئوالات خود دست می‌یابند.

انگیزه وجود چنین سئوالاتی که برای هر فردی از افراد بشر پیش می‌آید و در صدد شناخت آنها بر می‌آیند را می‌توان زیر بنای جهان بینی یا شناخت آنها نسبت به خلقت دانست و دانش و دانستن چنین مطالبی است که جهان شناسی هر فردی را به وجود می‌آورد. در این راستا، عده‌ای می‌توانند به سادگی از جواب پاسخ سئوالات خود بگذرند و هیچ توجهی به آنها ننمایند، ولی گروهی دیگر هم درتمام طول عمر خود سعی بر این دارند که هر روز مطلبی تازه‌تر فراگیرند تا بتوانند به پاسخ سئوالات خود برسند. و به علت وجود خویش در این خلقت پی ببرند و قبل از مرگ، به آگاهی هایی دست یابند.

اگر از زمان‌های گذشته تا به حال که بشریت وارث علم و دانش و شناخت اکثر گذشتگان خود است، جهان بینی‌های خاص در افراد مختلف وجود نداشت، مسلماً دانش و بینش بشری تا این زمان پیشرفت چندانی هم نمی‌کرد، چون وجود همین شناخت‌ها و جهان بینی افراد از زمان‌های گذشته تا کنون هستندکه موجب گردیده است تا نسل بشر در مدتی کوتاه (از زمان عصر حجر تاکنون) بتواند به تمدن و شناخت‌های امروزی از نظر علم، عرفان، قسمت، خداشناسی و ... دست یابد، زیرا وجود جهان‌بینی، هر فردی را به سوی تکامل و ترقی و دانش سوق می‌دهد و همانگونه که چگونگی و نحوهٔ خداشناسی گذشتگان که اکثراً بت پرست یا ماده پرست و ... بوده‌اند، امروزه مورد تائید و قبول اکثریت قریب به اتفاق نسل بشر نیست. آنچه مسلم است شناخت و دانش جهان‌بینی افراد و نسل امروز هم برای آیندگان بسیار ساده و قدیمی و خنده‌دار خواهد بود. چون هرچه علم پیشرفت کند، بُعد خداشناسی نیز تغییر می‌یابد و افراد، بهتر به وجود و قدرت خداوند ازنظر علمی و حتی فیزیکی و اثباتی پی می‌برند. جهان بینی یا جهان‌شناسی را بطور کلی می‌توانیم به سه بخش کاملاً متمایزنسبت به یکدیگر تقسیم نمائیم.

۱ـ جهان‌شناسی فلسفی:

کلیه شناخت و دانشی که امروزه در اختیار نسل بشر قرار دارند را در اصل روزی اصول فلسفی به وجود آورده‌اند، زیرا در مرحله نخست هر مطلب یا حقیقتی بصورت فلسفی بیان می‌گردد و پس از بررسی و تحقیق‌های فراوان، با منطق برابر می‌شود و سپس بصورت علوم تجربی در می‌آیدو یااز صورت فلسفی خارج نمی‌شود و در نهایت از بین می‌رود.

جهان‌بینی فلسفی موجب می‌گردد تا هر فردی که در صدد شناخت حقایق حیات در خلقت می‌باشد، وضعیت خود را در این خلقت و جهان و طبیعت و ... بسنجد و به طرز تفکر و نگرش خویش در این باره، شکل خاصی از شناختها را بدهد و هر فردی را به سوی مسیری که طالب آن است سوق دهد.

۲ـ جهان‌بینی تجربی یا نظری:

علوم تجربی همیشه در صدد درک و شناخت علت و معلول و آثار مربوط به آن مطلب یا موضوع است و برای اینکه بهتر بتواند به این نوع مسائل دست یابد، همیشه در صدد آزمایشات گوناگونی بر می‌آید تا اینکه از طریق احساس خود بتواند آنها را بشناسد، تمام شناخته شده‌های علوم تجربی در این جهان، مقدار بسیار ناچیزی از دانستنیهای جهان هستی را تشکیل می دهند که نسبت به عظمت خلقت می‌توان گفت که این شناخته شده‌ها در اصل هیچ می‌باشند یا اینکه تمامی آنها در دایره بسیارکوچکی قرار دارند که نسبت به دایره خلقت بسیّار ناچیز و جزئی است.

زمانی که از نظر علوم تجربی به جهان و عالم هستی توجه می‌شود، می‌بینیم که هیچ اطلاعاتی از چگونگی آغاز و پایان آن نداریم و چنانچه دانشی در این مورد وجود دارد، همگی در باره ظواهر آنها می‌باشند، در صورتی که علوم فلسفی در این مورد، پای خود را ازاین حد و مرز، فراتر می‌گذارد و به زمان شروع حیات و زندگانی پس از مرگ افراد و حتی درک و فهمی که در موجودات و عناصر کائنات دیده

می‌شوند، بحث و گفتگو می‌نماید و به همین علت هم در اکثر مواقع، جهان بینی تجربی دارای ثبات خاصی نمی‌باشد واغلب پایه‌های آن متزلزل است و هرگز آن را به عنوان یک اصل کلی که بر پایه حقایق و واقعیات عالم هستی پابرجا باشد نمی‌توان پذیرفت.زیرا اکثر آنهااز نظریات افراد مختلف جهان شکل گرفته‌اند.

۳ـ جهان بینی الهی یا الهامی:

این نوع جهان‌بینی دارای ریشه‌هائی از قدرتهای مستقیم الهی است و این جهان بینی‌ها را هرگز نمی‌توانیم با جهان‌بینی فلسفی و تجربی برابر بدانیم، ولی قسمتی از جهان‌بینی فلسفی رامی‌توان بگونه‌ای در مسیر جهان‌بینی الهی دانست.

این نوع جهان‌بینی، معمولاً به افرادی که از سوی خداوند یکتا جهت رسالت و هدف‌های خاصی از سوی نیروهای خلقت انتخاب شده‌اند روی می‌آورد و موجب می‌گردد که حالت‌های جداگانه‌ای در روحیه این افراد به وجود آید و تغییرات فاحشی از نظر علمی، روحی، اخلاقی و ... آنها بنمایند و گاهی رؤیت یا امواج و الهاماتی از سوی هاتف عینی یا پیغام سروش که معمولاً همان ارواح پاک هستند، بگونه‌ای بر آنها نازل شود و اطلاعاتی را بدست آورند که، نیز آن شناختها یا دانش مکتسبه توسط نیروهای خارجی را بگونه‌ای در اختیار اطرافیان خویش قرار دهند.

البته لازم به ذکر است، افرادی که از سوی پروردگار، نیروهایی بر آنها اثر می‌گذارند تا اینکه آن اشخاص بتوانند به حقایقی که همگان به سادگی نمی‌دانند بر آنها دست یابند و در اختیار آنها قرار دهند،آنچه را که کسب کرده‌اند برای همگان بازگو نمایند و این اشخاص بسیار نادر و محدودند و در هر زمانی طولانی، یکی از این افراد درکرات خاکی پا به عرصه وجود می‌گذارند و در مسیر زندگی به کمالات جداگانه‌ای دست می‌یابند و صاحب قدرتهایی از سوی پروردگار یکتا می‌گردند و از آن پس بصورت الهامات روحی مطالبی را برای راهنمایی افراد،

در اختیار آنان قرار می‌دهند ومعمولاً در زمان حیات نیز اشخاص شناخته شده‌ای نمی‌باشند.

افراد بسیاری وجود دارند که تماس گرفتن با ارواح را، با الهامات الهی اشتباه می‌گیرند، چون افرادی که فقط ارواح با آنها تماس برقرار می‌کنند، می‌توانند به وجود قدرتی خارج از بعد مادی خویش پی ببرند و ارواح هیچ نوع حرکت یا تجسد و ... برای آنان انجام نمی‌دهند، ولی اشخاصی که صاحب قدرت تماسهای الهی می‌باشند، یقیناً به شناختهای دیگری نیز از قدرتهای نهان دست می‌یابند و این فرستادگان الهی، ضمن آموزش علوم الهی ، اعمال فیزیکی خاصی را نیز برای آنان انجام می‌دهند تا اینکه از الهامات رسیده از سوی نیروهای نهان مطمئن گردند و تمامی را نسبت به شناخت و دانش و قدرت خویش، در اختیار دیگران قرار دهند.

زمانی که در باره جهان‌بینی‌های مختلف افراد بشر می‌اندیشیم، در نهایت به این نتیجه می‌رسیم که، جهان بینی واقعی می‌بایست دارای خصوصیات و شرایط فراوانی باشد تا اینکه از هر نظر مورد قبول علمی و اعتقادی انسانها واقع گردد. جهت آگاهی و شناخت بیشتر، ذیلاً به چند نکته از آن شرایط اشاره می‌گردد:

الف : جهان بینی در مرحله نخست می‌بایست با منطق و عقل و برهان هماهنگی کامل داشته باشد.

ب : جهان بینی می‌بایست به درک و فهم و ادامه زندگی ، معنی و مفهوم خاصی را ببخشد و افراد را به آینده امیدوار نماید و به سوی تکامل سوق دهد.

پ : از نظر علمی و الهی میبایست قابل قبول و اثبات باشد بگونه‌ای که توسط نیروهای عقلی بتوان آنرا پذیرفت

ت : هدفی که در جهان بینی وجود دارد، می‌بایست مقدس و الهی باشد.

ث : زمانی که فردی به جهان‌بینی روی می‌آورد، با اتکاء به آن، می‌بایست بتواند به برخی از نیروهای نهان منجمله الهامات روحی خویش فائق آید و ذره‌ای

از ناشناخته‌های حیات را درک نماید.

ج : هدف جهان بینی توحیدی در این باشد که شناختها و تمام محسنات و خصائل و صفات پسندیده یک فرد در جامعه، برای دست‌یابی به تکامل و رشد علوم الهی و انسانی‌ای که به آن نیاز دارد بکارگرفته شود.

در جهان‌بینی توحیدی، انسان به این نتیجه می‌رسد که، عالم هستی دارای مالک و مسئول خاصی است که تمام این نظم و انظباط را در آن به وجود آورده است و در تشکیل آن یک مشیت حکیمانه‌ای بکارگرفته شده و نظم و انظباط آن در اصل بر مبنای یک نوع تکامل پایه‌گذاری شده است که تمام موجودات عالم در این تکامل به سوی خالق خویش در حرکت می‌باشند و تمام جماد، نباتات، حیوانات ، نسل بشر، سیارات، ستارگان و ...، بدون دلیل خلق نشده‌اند و تمامی آنها در ادامه مسیر همان تکامل پیش می‌روند تا اینکه بتوانند در تکاملهای دیگر، بهتر ازگذشته خود ظاهرگردند و روزی به مرکز قدرت الهی برسند.لذا تمام موجودات و عناصر در جهان بینی به اندازه عقل و فهم و مسیر تکاملی خویش سهیم می‌باشند.

اکثریت قریب به اتفاق افرادی که در اواخر قرن بیستم در این کره خاکی زندگی می‌کنند، توجه چندانی به جهان‌بینی توحیدی ندارند، بلکه آنها معتقد به جهان‌بینی تجربی یا مادی می‌باشند، زیرا آنها غیر از مادیات حیات به چیز دیگری وابستگی ندارند، در اینجا می‌توان یک سئوالی از آنان کرد که ای گمگشتگان از راه جهان‌بینی توحیدی، آیا در مسیر زندگی خود، غیر از مادیات حیات، با نیرو و قدرت دیگری مواجه نشده و از معنویات حیات هیچ مطلبی را شناخته‌اید و آیا زندگی فقط در مادیات حیات خلاصه می‌شود؟ آیا این اشخاص نمی‌دانند که مرگ آنها قبل از حیات در حرکت است و در هر لحظه امکان این وجود دارد که مرگ به مرکز و مبداء خود برسد و حیات نیز از حرکت باز ایستد؟ و آیا در زندگی با تقدیر و سرنوشت مواجه شده‌اید و نمی‌دانید که نیروهای دیگری هم در زمان حیات مادی وجود

دارند که افراد را به سوی برخی از رویدادهای ناخواسته سوق می‌دهند؟

چنانچه نسل بشر روزی موفق شود تا کلیه معیارهای حیات را بر مبنای برداشتهای مادی خود نسنجد و محورهای دیگری را نیز در زندگانی خود دخالت دهد، آنگاه به مراتب بهتر می‌تواند به جهان‌بینی توحیدی و الهامات الهی توجه داشته باشد و روزی به آنها دست یابد و خود را با شناخت کامل در مسیر تکامل دایرهٔ خلقت قرار دهد.

شناختهایی راکه نسل بشر در طول عمر خود می‌تواند بدست آورد عبارتنداز:

شناخت حسی مانند تحرک و تحریکات

شناخت عقلی مانند الهامات مختلف

شناخت عینی مانند مشاهدات

شناخت نظری مانند موجودیت بر مبنای علم فیزیک که هر یک از آنها از نظر فلسفه و منطق دارای ویژگی‌های خاصی می‌باشند و افراد جوامع بشری نیزگاهی با یک یا تمامی آنها آشنایی و سروکار دارند.

درجهان ادیان و مذاهب بسیاری وجود داشته و هنوز هم موجودی می‌باشند که هر یک دارای اعتقادات خاصی بوده‌اند، ولی اگر از نظر عقلی و عملی، بدون تعصب و تحجر به ریشه آنها توجه گردد، در می‌یابیم که اعتقادات همگی آنها در نهایت به خدای محوری یا توحید ختم می‌گردند.

نقش ارواح در هدف خلقت

جسم مادی از عناصر مختلفی که در طبیعت موجود می‌باشند تشکیل یافته است و آنچه مسلم است پس از مدتی ادامه حیات و همزیستی با روح، مجبور به فنا میباشد و زمانی که نیستی و نابودی این جسم مادی فرا می‌رسد، در اثر مرور زمان به عناصر اولیه تشکیل‌دهنده ذات اولیه مادی خود تبدیل می‌شود و مجدداً به همان عناصر محیطی خود باز می‌گردد و در این موقع از روح مجردنیز جدا شده‌است. یعنی این ماده‌ای که روزی از طبیعت جدا شده و در اثر مجاورت با روح و ادامه حیات خود، صاحب خو، خصلت و شکل و طبیعت جداگانه‌ای شده بود، از این زمان به بعد، به همان ذات اولیه خود که همان حالت طبیعی ذرات‌آزاد و عناصر است، مراجعت می‌کند و در اثر این دگرگونیها، هیچگونه تغییری در حالت و چگونگی و وزن طبیعت بوجود نمی‌آید. اما روح که بشکل مجرد و از عالم دیگری بر جسم مادی چیره شده بود، پس از جدایی کامل از جسم مادی، مسیر اصلی خود را پیش می‌گیرد و به سوی هدف نهایی،که همان اصل تکامل در آفرینش اوست، بر می‌گردد و در این مسیر ناراحتیهای فراوانی را تحمل میکند تا اینکه بتواند در راه تکاملی خویش موفق شود و به ذات اولیه خود که همان عقل کل جهان هستی یا روح اعظم کائنات است، بازگردد.

روحی که برای بازگشت به اصل خود به سوی جهانهای روحی سفر میکند، به دلیل عدم شناخت و تکاملهای لازم، در همان مرحله اولیه نمی‌تواند خود را بصورت روح پاک و مترقی در آورد و به سوی ذات اولیه خویش پیش رود. هر روحی که از جسم مادی جدا می‌شود، نسبت به اعمال و رفتاری که در زمان همزیستی با جسم مادی انجام داده است، از نظر خلقت دارای مقام و مرتبت

خاصی میباشد و زمانی می‌تواند به سوی اصل خود بازگردد که در نهایت پاکی قرار گرفته و به درستی و خلوص کامل دست یابد، در غیر این صورت، آنقدر در دایره خلقت برای باز یافتن خو و خصلت پاک الهی باقی می‌ماند و با ماده ترکیب می‌شود و زندگی می‌کند، تا تکامل خود را به پایان برساند و ذره از اصل ذات گردد.

تمامی ذراتی که در عالم هستی وجود دارند، برای ادامه حیات خود، نیاز به انرژی لازم و کافی دارند، تا اینکه در مسیرهایی که آفرینش از روز ازل برای آنها تعیین کرده است، به گردش در آیند و از مسیر آن خارج نشوند و یا اینکه حرکت و سرعت مسیر خود را در ادامه حیات تغییر ندهند. لذا می‌بایست برای استمرار این حرکات، نیرویی به طور دائم و یکنواخت، به کلیه ذرات عالم از طریق انرژی کل عالم هستی بتابد تا تمام نظم و انظباط از پیش تعیین شده خلقت، وضعیت ثابت خود را نگاهدارد و در مسیر هدف اصلی خویش، به حرکت در آیند.

امروزه از نظر علمی بشر به این نتیجه رسیده است که، هر واحد یا منبع و مخزن ... که انرژی از خود تولید می‌کند، برای ثابت بودن و بقای حرکت همیشگی خود، نیاز به همان مقدار انرژی‌ای دارد که به شکل یکنواخت و مستمر آنرا بگونه‌ای از دست میدهد وگرنه هرگز نمی‌تواند دائمی باشد. برای ادامه این بحث و شناخت بیشتر مطلب نیاز به بررسی و دانستن نقش ارواح در هدف خلقت میباشد و آنچه مسلم است نقش ارواح در زندگی افراد بشر به شکلهای مختلفی مشاهده می‌شوند که هریک از آنها دارای حالتهای ویژه خاص خود می‌باشند.

۱ـ روح خود شخص :

هر فردی دارای جسم مادی و روح میباشد که جسم از عناصرمادی بوجود آمده و پس از یک دوره زندگی از بین می‌رود و جزو عناصر طبیعت محیط خود می‌شود، بخش دوم روح است که به گونه‌هایی از عالم کبریایی آمده و جسم مادی را در اختیار دارد و پس از فنای جسم مادی، مجدداً به سوی ادامه تکامل خویش حرکت

می‌نماید. اگر زمانی فردی توانست تا اندازه‌ای بر قدرت روحی و ضمیر ناخودآگاه خویش چیره شود و از نیروهای آن بهره‌مند گردد، به سادگی میتواند با بخشی از روح خود که همان ضمیر ناخودآگاه است، تماسهایی را به شکل کتبی یا الهامی ... برقرار کند و اطلاعاتی را که در ضمیر ناخودآگاه خویش، از سالها قبل بایگانی نموده، دریافت دارد. به همین دلیل هم بیشتر افراد، پس از برقراری چندین تماس‌های روحی، به دلیل کمبود ظرفیتهای عقلی و روانی، از خود بی خود می‌شوند و تعادل روحی و روانی خویش را از دست می‌دهند که نیاز فوری به درمانهای روحی دارند.

۲ـ روح نگهبان:

از لحظه‌ای که روح از جسم مادی جدا می‌شود، تا زمان دست یافتن به عقل روحی را زمان برزخ ارواح می‌نامند. برای برخی از ارواح که در زمان حیات خویش به عوالم روحی و زندگانی پس از مرگ آشنایی داشته‌اند و وابستگی چندانی هم به ماده و ماده‌پرستی ندارند، این زمان بیش از چند لحظه به طول نمی‌انجامد. ولی برای سایر ارواح، این زمان متفاوت است و گاهی تا صدها سال به طول می‌انجامد و پس از اینکه ارواح به شناخت حقایق حیات و عوالم پس از مرگ به محلی که در آنجا انتقال یافته‌اند، آشنا شدند، آنگاه به نسبت اعمالشان اجر یا زجر می‌بینند. ارواحی که به طبقات پائین جهان سوم انتقال می‌یابند، پس از مدتی با اعمال خوب و خیری که می‌بایست در آنجا انجام دهند، می توانند مقام و ارتقاء بالاتری را بدست آورند و یکی از وظایف این ارواح ، حفاظت و مراقبتهای مستمری است که بنا به دستور آفرینش و فطرت روحی، می‌بایست نسبت به افراد کرات خاکی انجام دهند و لحظه‌ای از دستوراتی که درکتاب سرنوشت افراد زنده نوشته شده است و از زمان معینی که نحوهٔ اجرای آن بوسیله قدرتهای روحی درکائنات به وی سپرده شده است، کاهلی و سستی ننماید تا اینکه ارواح بتوانند در قبال پاداش آن، از محل

خود در یک زمان مشخصی در بهشت، به طبقات بالاتری ارتفاع یابند.

روحی که از طرف پروردگار به عنوان روح نگهبان برای نظارت در اعمال و رفتار خاصی تعیین می‌شود، این روح همیشه همراه فرد نمی‌باشد. زیرا روحی که مسئولیت نگهداری و حفاظت و مراقبت بر اعمال و افعال فردی را بر مبنای کتاب سرنوشت او در دست دارد. یکی از امواج رشته‌های نقره‌ای خود را، با محل اتصال یکی از رشته‌های نقره‌ای بین جسم و تن‌پوش فرد مورد نظر برقرار می‌کند. زمانیکه روح یا جسم مادی فرد مزبور به هر دلیلی احتیاج به کمک و نیازی که در ارتباط با وظیفه با کتاب سرنوشت وی است را دارد. در صورتیکه لازم ببیند خود را در یک لحظه از بهشت (جهان سوم) به محل مورد نظر میرساند، و یا بوسیله امواج مثبت و منفی‌ای که از همانجا توسط این رشته اتصال موجود بر تن‌پوش فرد مورد نظر به وجود می‌آورد. او را تحت تاثیر آن امواج خود قرار می‌دهد و در مورد آن اتفاق یا سانحه واکنش لازم را انجام می‌دهد.

ارواح نگهبان افراد نسل بشر چنین وظیفه‌ای را برای حفاظت انجام می‌دهند و غیر از دستورات الهی و مفادی که درکتاب سرنوشت فردی نوشته شده است هیچ عمل و یا کار اضافی دیگری را نمی‌توانند انجام دهند. در غیر اینصورت آنان در وظیفه و عمل خود، مرتکب اشتباه و غفلت شده‌اند و لیاقت ارتقاء به مقام بالاتر روحی را ندارند. حال این روح نگهبان اگر پدر یا مادر و... افراد باشد قادر نیست، که هیچ کار اضافی را بر مبنای دوست داشتن یا عاطفه‌های زمان حیات خود، نسبت به دستوراتی که از طریق مقامات روحی به او داده شده است، انجام دهد. در ضمن هر روح بخصوصی به نگهبانی یک نفر از افراد انجام وظیفه می‌کند، لذا ارواح نگهبان نمی‌توانند در یک زمان روح نگهبان دو نفر از افرادی که درکره خاکی و یا سایرکرات زندگی می‌نمایند، باشند.

۳ـ ارواح حمایت کننده:

روح افرادی که به تازگی از جسم مادی خود جدا شده و دارای احساسات و عواطف مادی زیادی می‌باشند و هنوز به جهانهای روحی سفر نکرده‌اند، این گروه از ارواح را تشکیل می‌دهند. ارواح حامی جزو ارواحی هستند که به علت عدم شناخت عوالم و جهانهای روحی، هنوز در عالم برزخ بسر می‌برند. این دسته از ارواح در زمان حیات مادی خود مرتکب گناهی نشده‌اند و تنها تاخیر آنها در رسیدن به جهانهای روحی ، عدم شناخت و اعتقاد آنها به جهانهای روحی و وابستگی به خانواده و مادیات میباشد. این دسته از ارواح قادرند اعمال و حرکات و گاهی هم کمکهائی را برای افراد زنده انجام دهند که بعضی اوقات این اعمال بسیار چشمگیر و حیرت‌انگیز است . ارواح حمایت کننده در زندگی بسیاری از افراد جوامع نقش سازنده و بسیار مهمی را ایفاء می‌کنند. در صورتیکه کمتر کسی از اعمال و حرکات و الطاف آنها آگاهی و شناختی دارد و متوجه کمکهای آنهامی‌شود.

۴ـ ارواح ناآگاه:

هیچ یک از افراد جهان دارای حالت و خصوصیات روحی مشابه دیگری نمی‌باشند، به همین دلیل هم هر کس ، دارای فرکانس موجی مخصوص به خود است و در نتیجه امواج و خواستهای خوب و بدی را که هر فردی در زندگی برای خود یا دیگران آرزو دارد، روزی تجمع این امواج که مخصوص به خود او می‌باشند و در یک دایره بسته‌ای از دایره خلقت سیر می‌کنند، به سراغ وی می‌آیند و تاثیرات شگرفی را در زندگی روحی و مادی او بوجود می‌آورند. زمانیکه روح این اشخاص از عالم ماده به عالم اثیری انتقال می‌یابد، به نسبت شعور، فهم، و درک زمان حیات مادی، شناختهایی را از خود بروز می‌دهند. ارواحی که دارای شناختهای معنوی از عالم ارواح هستند و موقعیت جدید خود را به سرعت درک می‌کنند و از سوی دیگر وابستگی خاصی نسبت به هیچ یک از مواد و عناصر و موجودات عالم خاکی

ندارند، پس از رهایی از عالم ماده به جهانهای روحی‌ای که لیاقت رسیدن آنرا در زمان حیات مادی با اعمال و کردار و رفتار خویش کسب کرده‌اند، جذب می شوند. و پس از رسیدن به عقل روحی ، به امر خالق یکتا به جزا و پاداش خود می‌رسند. ولی گروهی دیگر از ارواح که شناختی نسبت به عوالم روحی ندارند و وابستگی‌های فراوانی نیز به این جهان مادی و متعلقات آن در زمان حیات برای خود به وجود آورده بودند، تا مدتها در جهان مادی و کنار وابستگیهای گذشته خود همچنان باقی می‌مانند تا روزی که بر عقل روحی دست یابند و مسیر حقیقیت تکاملی خویش را ادامه دهند.

۵ـ ارواح آگاهی که در طبقات پائین جهان سوم یا بهشت قرار دارند:

جهان اول پست‌ترین منطقه از جهانهای روحی است و تمام ادیان الهی، روح افرادی را که به آنجا میروند، جهنمی می‌نامند. افرادی که در زندگی مادی، نفس خود را تابع ماده‌پرستی و هوی و هوسهای بی‌جا و بی‌ارزش زمان حیات خود نموده‌اند و همیشه به فکر خیانت، خباثت و آزار دیگران می‌باشند، پس از مرگ، روح آنها به این جهان روحی، جهت عقوبت و جزاهای الهی انتقال می‌یابد. در جهان اول هیچ عملی غیر از زجر، درد، گرفتاری و ... برای ارواح وجود ندارد و تا زمانی که آنها در این عالم زندگی می‌کنند، در حال زجرکشیدنهای گوناگون می باشند و از روزی و بخشش و محبتهای الهی بی‌بهره می‌باشند و تمام ارواحی که وارد این عالم می‌گردند، نیاز مجدد به تکامل‌های روحی دارند و هرگز نمی‌توانند به عالم دیگری که بهتر از جهنم باشد، انتقال یابند، مگر اینکه جهت ادامه زجر کشیدنهایشان، مجدداً با ماده ترکیب شوند.

جهان اول یا جهنم، برای زجرکشیدن ارواح ، طبقه بندی نشده ، ولی از آن جایی که عدل الهی در تمام نقاط عالم حیات و ممات، حکمفرماست، جهت این که روح هر فردی به نسبت اعمال، رفتار و گناهانش کیفر کمتر یا بیشتری بشود،

پروردگار یکتا، برای جهنم، عمق تعیین فرموده است و هر چه گناه فردی بیشتر باشد، روح وی به همان نسبت، به عمق جهنم فرستاده می‌شود و در نهایت پس از دیدن کیفر اعمال خویش خداوند بر آنان رحم می‌کند و از آنجا می‌رهاند.

ارواحی که گناه آنان در زندگی کمتر از ارواحی است که در جهان اول قرار دارند، به جهان دوم روحی انتقال می‌یابند: این جهان حد فاصل بین بهشت و جهنم است و ارواحی که به این جهان وارد می‌شوند، هیچگونه آزادی عملی ندارند. ولی روزی مختصری از طرف خداوند بزرگ به آنها داده می‌شود. عده‌ای از ارواحی که در این عالم زندگی می‌کنند، پس از شناخت ذات خداوند و درک گناهان خود، به عقل روحی دست می‌یابند و اگر مورد عنایت پروردگار قرار گیرند، به طبقه پائین جهان سوم فرستاده می‌شوند. این طبقه از جهان سوم اختلاف چندانی با جهان دوم ندارد و تنها اختلاف در این است که از آزادی و روزی بیشتری برخوردارند.

جهان سوم روحی یا بهشت :

افرادی که در زمان حیات مادی مرتکب گناهانی نشده‌اند روح آنان پس از رهایی از جسم مادی به این جهان می‌روند، و این جهان به دلیل اهمیت زیادی که دارد، به نه طبقه تقسیم‌بندی شده‌است، این جهان روحی، شلوغ‌ترین و متنوع‌ترین جهان‌های روحی می‌باشد و در آنجا از هر قوم، ایل، ملت و مذهبی، در حد وفور وجود دارند. چون این جهان گذرگاه نزدیکی است، برای رسیدن به جهان‌های بالای روحی که در مسیر جهان هفتم یا مرکز عقل کل و یا روح بزرگ هستی است، قرار دارد. ارواح منتقل شده به جهان سوم، تفاوت‌های چندانی را بین زندگی مادی خویش، در زمان حیات و آنجا مشاهده نمی‌کنند. چون این جهان روحی، عالمی است مشابه عوالم مادی و هر آنچه را که بشر در روی کره زمین دیده‌است یا می‌شناسد، با شکلی به مراتب بهتر و زیباتر از آن را می‌تواند در آنجا ببیند و یا آن را

به دست آورد.

ارواحی که در جهان مادی مرتکب گناه نشده وکارهای سالم و درستی انجام داده‌اند، به طبقات بالاتر بهشت انتقال می‌یابند. این ارواح علاوه بر اینکه از آزادی عمل مناسبی برخوردارند، روزی بیشتری از جانب پروردگار دریافت می‌کنند و حق انتخاب جایگاه زیستن در اختیار خود آنها می‌باشد.

افرادی که در زمان حیات مادی مرتکب گناهی نشده‌اند و قسمتی از زندگی مادی خویش را در راه راهنمایی و به سعادت رسانیدن و آرامش دیگران به اتمام رسانیده‌اند، به طبقات بالاتر جهان سوم انتقال می‌یابند. ارواحی که در طبقات پایین‌تر بهشت تا طبقه چهارم قرار دارند را ارواح آگاه می‌نامیم واین ارواح هر یک به وظیفه خاصی از سوی قدرتهای روحی، مشغولند که اکثر ارواح نگهبان و محافظ و مددکار جزو آنها می‌باشند.

۶ـ ارواح مترقی:

این ارواح از طبقه پنجم بهشت به بالاتر قرار دارند و شناخت بیشتری از حالت و نوع زندگانی روحی در بهشت را می‌توانند در زمان تماس‌های روحی به مدیومها بگویند. این ارواح، از مراحل تکامل‌های اولیه مادی گذشته‌اند و در حال گذرانیدن ادامه تکامل‌های روحی، در همان بهشت می‌باشند. این ارواح کمتر به جهان‌های مادی سفر می‌کنند و چنانچه آنها در جلسات روحی با افراد زنده شرکت داشته باشند، می‌توانند اطلاعات بسیار مفیدی را در اختیار آنها بگذارند یا کارهای باارزش و شگفت‌آوری را از خود بروز دهند. روح نگهبان افراد زنده راکمتر در بین این ارواح می‌توان یافت. ارواحی که در اثر تکامل‌های مکرر روحی توانسته‌اند خود را به درجه پاکی و درستی مطلق برسانند، به طبقه نهم بهشت که طبقه‌ای بس عظیم و شگفت‌آور است و از نظر شناخت‌های مادی، آن را به یک محل عبور موقت

می‌توان تشبیه نمود،انتقال می‌یابند. ارواحی که به طبقه نهم بهشت می‌رسند، دوران تکامل مادی خود را تا مرز هشت میلیون و ششصد هزار بار طی کرده‌اند و از این پس برای هدف نهایی نیاز به مراحل تبدیل، به شکل عالی و جدیدتری دارند.

ارواحی که وارد جهان چهارم روحی می‌شوند، تنها مسیرهای تبدیل نور و موج را می‌پیمایند. چون از این زمان به بعد، حالتهای پیشین خود را به تدریج تا جهان ششم از دست می‌دهند و دائماً بر قدرت و توان آنها افزوده می‌گردد.

جهان هفتم روحی، تمام عوالم را در بر می‌گیرد و آن به‌گونه‌ای است که محیط بر تمام کهکشانهای آفرینش است و قدرت و انرژی روحی و عقلی تمام عالم هستی، از طریق این جهان تأمین می‌شود.

اداره کننده این جهان و خلقت و کل کائنات را در اصل می‌توان بـه قـدرتهای روحی نسبت داد و انرژی و قدرت‌های روحی هستند که اینهمه حالت و فـعل و انفعالات را در جهان‌های مادی، بوجود می‌آورند.

روش تماس

زمانی که صحبت از تماس با ارواح به میان می‌آید، اغلب افراد با شگفتی و ناباوری به این مطلب می‌نگرند و تصور چنین واقعه‌ای را تقریباً غیر ممکن می‌دانند، در صورتی که اگر قدری به خود آیند، به سادگی می‌توانند قدرت و بودن روح را در ذات وجودی خویش درک و احساس نمایند و متوجه این حقیقت گردند که هیچ فرد زنده‌ای، بدون روح قادر به ادامه حیات نیست و زمانی که این عنصر لطیف و الهی، جسم مادی را ترک کند، زمان نابودی جسم فرا می‌رسد و این روح، به اشکال مختلف از جسم خارج می‌شود و در اثر به وجود آمدن این حالت، قدرت مادی جسم از بین می‌رود. برای شناخت وجود و قدرت روح، در مرحله نخست بهتر است به نوع خواب اشاره شود و پس از آن به روش تماس بپردازیم.

۱ـ خوابهای طبیعی:

زمانی که فردی به خواب می‌رود، روح جسم وی را ترک می‌کند و برای کسب انرژی به عوالم بالا سفر می‌نماید، در این زمان، جسم مادی دارای هیچ قدرت درک و فهم و شعور نیست، یعنی تمام قسمتهای عقلی را روح با خود به عوالم دیگری برده است و زمانی که فرد از خواب بر می‌خیزد، برخی از رویاهایی را که روح در خواب دیده است، به یاد می‌آورد، یعنی عقل و شناخت در زمان خواب در اختیار روح است نه جسم و با توجه به این مطلب متوجه می‌شویم که جسم مادی موجب درک و شناخت و تعقل و ... در افراد نمی‌باشد و زمانی که این بدن در کمال ناآگاهی به خواب رفته است، نیروی دیگری در بشر وجود دارد که صاحب عقل و درک و شعور است و مطالبی را در رویاهای خود و سفرهای روحی مشاهده می‌نماید که پس از اندک مدتی اکثر آن وقایع و رویت‌های رؤیا به نوعی حقیقت می‌پیوندند.

۲ـ خوابهای مصنوعی :

در این نمونه از خوابها می‌بینیم، با توجه به اینکه جسم مادی در محلی بدون حرکت و شناخت محیط قرار دارد، ولی عامل قادر است روح این فرد را به نقطه‌ای بسیار دور اعزام نماید و این روح مشاهداتی داشته باشد که پس از بررسی در می‌یابیم که تمام آنها عین واقعیت می‌باشند و در این حالت متوجه می‌گردیم که جسم مادی بشر صاحب تعقل و تفکر و شناخت نیست، بلکه نیروی دیگری در آن وجود دارد که موجب درک و فهم و ... می‌گردد و این نیرو به سادگی می‌تواند جسم را ترک کند و به نقاط بخصوصی سفر نماید.

۳ـ مرگ :

وقتی که مرگ جسم مادی فرا می‌رسد، این نیروهای عقلی همانگونه که قادر بودند در زمان زنده بودن جسم، آنرا رها کنند و به نقاط دیگری سفر نمایند، در این زمان نیز از جسم خارج می‌گردد و به عوالم یا جهانهای روحی سفر می‌نماید و زمانی که بحث روح را می‌نمائیم، منظور همان نیرو و یا قدرتهایی هستند که می‌توانند در زمان حیات جسم مادی آنرا ترک کنند و به نقاط دیگری انتقال یابند و این نیرو ازلی و ابدی است و هرگز فنایی غیر از تغییر امواج و تکامل و بهبود قدرت ندارند.

افرادی که مایل به کسب شناخت و دانش روحی هستند، با کوشش در زمینه‌های علمی و عملی می‌توانند با حقایقی آشنا شوند و به سادگی با نیرو یا انرژی روحی که بحث آن در بالا شده است، بگونه‌ای رابطه و تماس برقرار نمایند و به راحتی از حقایقی آگاهی بدست آورند که با صرف تمام ثروت دنیا نمی‌توان آن را کسب نمود. در اکثر خانواده‌ها زمانی که از روح بحث و گفتگو می‌شود، به علت عدم شناخت و آگاهی، اکثر افراد آن خانواده فوراً شبه سفیدپوشی را با صورتی از استخوان و پنجه‌هایی بلند با پارچه‌ای سفید که به خود پیچیده است را به نظر

می‌آورند و درنظر خود مجسم می‌نمایند. البته در این راستا تنها فرهنگ و خانواده‌ها را نمی‌توان مسئول دانست، بلکه بسیاری از افراد که به فکر مادیات و بدست آوردن سود سرشاری می‌باشند، کتابهایی تخیلی یا روایتی در این زمینه‌ها می‌نویسند و یا فیلم‌سازانی مبادرت به تهیه فیلمهای دروغین و تخیلی بر مبنای روح می‌نمایند که این شناختهای غلط اجتماعی موجب به وجود آمدن ترس و وحشت در خانواده‌های ناآگاه می‌گردد و اکثر آنها از شنیدن نام روح یا مرگ وحشت دارند، در صورتی که نه زمان مرگ سخت است و نه روح وحشتناک می‌باشد، چون روح پاک هرگز موجب اذیت و آزار فرد یا دیگران نیست، بلکه روح و جسم که با هم توام باشند، تمایلات نفسانی به وجود می‌آید و افراد زنده بخاطر ارضاء نفسانیات خویش مبادرت به اعمال خلاف و نادرستی می‌کنند که موجب اذیت و آزار دیگران می‌گردد و روح مطلق هرگز موجب بروز ناراحتی نخواهد شد مگر اینکه امر پروردگار در این حالت دخالت مستقیم داشته باشد و آنهم بسیار نادر است.

آیا می‌دانید که یکی از بزرگترین وظایف ارواح پس از مرگ، کسب امتیاز جهت ارتقاء به عوالم بالاتر روحی می‌باشد و این امتیاز مثبت خود را با نزول به کرات خاکی و انجام اعمال خیر و ثواب و حمایت افراد زنده بدست می‌آورند؟ و بر این مبنا هرگز روحی در محلی جهت اذیت و آزار وارد نخواهد شد، بلکه این روح پیام‌آوری برای آن خانواده از عالم ناشناخته غیب است و با اعمال یا تظاهرات خویش قصد دارد آنها را با برخی از حقایق حیات آشنا سازد و به آنها بفهماند که این جهان فانی است و مال و ثروت و جاه و مقام و ... باعث رستگاری فردی پس از مرگ نخواهد شد و رستگاری افراد در عوالم روحی مربوط به شناخت و عمل آنها است.

گاهی ارواح در مجالسی حاضر می‌شوند و از آنها سئوالاتی در باره برخورد و دانش مردم از وجود روح و مرگ و ... می‌شود و اغلب ارواح یکی از علت

ناراحتیهایی خود را عدم آگاهی و وحشت خانواده‌ها از روح می‌دانند و از اینکه عزیزان آنها حاضر به تماس با ارواح نمی‌باشند، بسیار ناراحت هستند. فردی را که تا چندی پیش خانواده‌ای در حد پرستش دوست داشت، به چه علت پس از رها شدن روح از جسم، کسی حاضر نیست حتی بدن او را لمس کند و یا روی او را مشاهده نماید و حتی ازکنار وی بگذرد و فقط با گریه و زاری و خرما و حلوا و ... از وی بدرغه نمایند! و افرادی که در زمان زنده بودن، همیشه صحبت از دوستی و عشق و محبت می‌کردند، اکنون حاضر نیستند با صرف اندک وقتی چند کتاب روحی را مطالعه نمایند و ضمن آگاهی از زندگانی پس از مرگ خود یا دیگران، روش ساده تماس گرفتن با عزیزان را بیآموزند و بگونه‌ای با روح رفتگان خود تماس برقرار نمایند و چنانچه فرد یا افرادی بتوانند با ارواح تماس برقرار نمایند، پس از برقراری چندین تماس متوجه می‌شوند که همیشه ارواح هستند که در صدد انجام این تماسها با دیگران می‌باشند و وقتی که این نزدیکیهای روحی به وجود می‌آید، موجب کمال خرسندی و شادی ارواح و آرامش بازماندگان می‌شود.

در مجالس تماس اگر نتوانستید با روح دلخواه تماس برقرار نمائید، هرگز در این زمینه پافشاری ننمائید، چون شما نیستید که در این رابطه تصمیم گیرنده می‌باشید، بلکه خود ارواح هستند که اقدام به برقراری تماسها می‌نمایند و زمانی که آنان مایل به برقراری تماس نیستند، به هیچ وجه شما نمی‌توانید این رابطه را برقرار کنید.

وقتی که در جلسه تماس جهت برقراری رابطه روحی حاضر شدید، اگر زمان انجام این تماس چند دقیقه یا ساعت و حتی روز بطول انجامید، نباید از عمل خود مایوس و ناامید شوید و می‌بایست با پشت‌کار و خواست قلبی و باطنی، در انتظار برقراری چنین تماسهایی باشید. چون در اثر صبر و مقاومت و پشتکار، حتماً موفق خواهید شد.

البته باید این مطلب را هرگز از ذهن خود دور ننمائید که هر فردی دارای قدرت

مدیومی خاصی مخصوص به خود است و بگونه‌ای می‌تواند این تماسهای روحی را با نیروهای خارج از بعد مادی خویش برقرار کند و چنانچه فرد یا افرادی در زمینه برقراری برخی از تماسها موفق نشدند، باید به این اصل واقف باشند؛ دلیلی وجود ندارد که همگان دارای یک نوع قدرت مدیومی باشند و بتوانند مشابه دیگری تماس برقرار نمایند.

افرادی که دارای قدرت مدیومی هستند در زمینه برقراری تماسهای روحی هر چه از خود استقامت و پافشاری بروز دهند، ارواح نیز از واقعیت خواست‌های قلبی آنها آگاه می‌گردند و ارتباط روحی را هر چه زودتر به نسبت قدرت افراد جلسه یا فرد بخصوصی برقرار می‌نمایند. البته باید بدانید که وجود و شناخت و برقراری تماس با روح، در زندگانی افراد بشر، یک موهبت الهی است و باید فردی از نظر خلقت دارای لیاقت و سعادت و استعداد کافی باشد تا اینکه روح پاکی با وی تماس برقرار نماید و آن فرد از وجود آنها به نحو مطلوب و درستی با خبر گردد. برای کسب موفقیت‌های روحی، افراد باید از حضور ارواح در جلسات روحی یا هر نقطه‌ای دیگر هراس و نگرانی به دل راه ندهند، زیرا با شناخت ارواح و قدرتهای روحی و زندگانی پس از مرگ است که افراد می‌توانند با حقایق حیات آشنا گردند و بدانند که زندگانی پس از مرگ واقعی است و در ادامهٔ تکامل زندگی افراد وجود دارد و تنها دگرگونیهای موجی سبب بروز برخی از حالتهای زندگانی افراد در حیات و ممات می‌گردد و در نتیجه اشخاص با کسب چنین شناختهایی می‌توانند خود را از مسیرهای انحرافی که به شناخت ذات و وجود خداوند یکتا ختم نمی‌شوند رهانیده و به مسیر کوتاه خداشناسی روی آورند. چون کوتاه‌ترین راه رسیدن به شناخت پروردگار و رستگاری، روح‌شناسی و کمک ارواح است.

گروه بسیاری از افراد را می‌توان دید که برخی از حرکات فیزیکی و یا پدیده‌های روحی را به نسبت عقل و دانش و شناخت خود می‌سنجد و بروز هر واقعه

ناشناخته‌ای را جزو نیروهای فکری و قدرتهای اطراف خویش می دانند و گاهی هم برای گفتار نادرست خود پافشاریهای زیادی نیز می‌نمایند. باید به این قبیل اشخاص اجازه داده شود که هرگونه در این مورد تصور دارند، داشته باشند. ولی مهم این است که آنها بدانند غیر از نیروی جسم مادی در هر فرد، نیروهای دیگری نیز در پیرامون وی وجود دارند که گاهی جسم را تحت نفوذ و سیطره قدرت خود در می‌آورند، حال اسم این نیرو را هر چیزی که قصد دارند بگذارند، زیرا در اینجا نامگذاری اهمیت چندانی ندارد، چون پس از شناخت روش‌های برقراری تماس‌های روحی، به مراحلی خواهند رسید که برای وقوع آن پدیده‌های ناشناخته نمی‌توانند هیچ نامی غیر از قدرتهای روحی بگذارند.

برای فراگیری علم روح‌شناسی در مرحله نخست باید با مطالعه کتابهای آسمانی و روحی مختلف، از نظریه کلیه روح‌شناسان و متخصصین و دانشمندان جهان و خداوند یکتا آگاهی یافت و دانست که پروردگار و روح‌شناسان جهان در مورد وجود و بقای روح و زندگانی پس از مرگ چه می‌گویند و بطور یک بعدی و یا تک شناختی به این مهم ننگرند و از نحوه کار آنان مطلع گردند و سپس با برقراری تماس‌های مقدماتی روحی، از حقایق دیگری که نیروهای اصلی آن خارج از بعد مادی می‌باشند شناختی به دست آورد.

زمانی که فردی بتواند با نیروهای خارج از بعد مادی بخصوص ارواح تماس برقرار کند، از آن زمان به بعد متوجه می‌شود که تماس گرفتن با ارواح به مراتب ساده‌تر از برقراری یک تماس تلفنی یا دوستان و آشنایان است، یعنی در هر زمان که فردی قصد برقراری تماس داشته باشد، اگر آن روح مورد نظر، مجاز برای تماس گرفتن و سخن گفتن باشد، تماس را برقرار خواهند کرد.

با ارواح می‌توان با روشهای مختلفی تماس برقرار نمود که برای مثال، چند نمونه از ساده‌ترین و متداول‌ترین آنرا ذیلاً بیان می‌نمایم:

۱ـ روش نقاشی و کتابت:

زمانی‌که تماس روحی توسط هادی جلسه برقرار شد، هادی از مدیوم‌می‌خواهد که نوک مداد یا قلم را روی کاغذ بگذارد و سپس از روح حاضر سئوالاتی می‌شود و پاسخ آن توسط مدیوم بر روی کاغذ نوشته می‌شود، چنانچه برقراری این تماس بطور صحیح انجام شده باشد، از ارواح سئوالات بسیار زیادی می‌شود نمود که گاهی برخی از مدیومها می‌توانند باکمک ارواح، کتاب یا دیوان اشعار پرحجمی را بنویسند. عده بسیاری از افراد به محض اینکه چنین تماسهایی را برقرار می‌نمایند، از ارواح شروع به سئوالات مادی می‌کنند، فرضاً من کی ازدواج می‌کنم، نام همسرم چیست، آیا می‌توانی در مسیر مادی مرا یاری نمایی؟ و غیره را میپرسند که ارواح هم در پاسخ، جوابهای نادرستی نسبت به سئوالات مادی‌ای که از ارواح نموده‌اند به آنان می‌گویند، در صورتی که اگر از روح حاضر فقط در باره زندگانی پس از مرگ سئوال می شد به پاسخ‌های بسیار شگفت‌انگیزی دست می‌یافتند.

گاهی هم ارواح بجای نوشتن مطالب، شروع به رسم نقاشی‌های مشخص یا نامعینی می‌نمایند که مربوط به قدرت مدیوم یا پاسخ سئوالات غلطی است که از روح پرسیده شده‌اند.

۲ـ روش حلولی:

گاهی در مجالس روحی اتفاق می‌افتد که افراد دچار حالتهای روحی بخصوصی می‌شوند و دگرگونی‌هایی در آنها ظاهر می‌شود که موجب تغییر شخصیت یا بهم خوردن تعادل جسمی و روحی آنها می‌گردد. این اشخاص، در صورت بروز چنین حالتی باید بدانند که دارای قدرت خاصی از نظر مدیوم حلولی می‌باشند. جهت برقراری این گونه تماس‌ها البته باید زمانی که روحی وارد جلسه می‌گردد از وی سئوال شود که کدام یک از افراد دارای قدرت مدیوم حلولی می‌باشند و شما در کالبد کدام یک از این افراد حاضر، بهتر می‌توانید نفوذ نمائید، آنگاه روح، فردی را

که دارای قدرت مدیومی حلولی بیشتری از همه افراد آن جلسه است، معرفی می‌کند وپس از مدتی که هادی جلسه از روح بخواهد، درجسم وی حلول می‌نماید و دگرگونیهایی را در شخصیت ظاهری و باطنی آن فرد می‌توان تشخیص داد. چون زمانی که روح در کالبد فردی حلول می‌کند، آن شخص کاملاً تغییر شخصیت می‌دهد و از حرکات واعمال محیط خود، هیچگونه اطلاع یا آگهی ندارد.

در مجالس مختلف گاهی با افراد خودخواه و جاه‌طلبی برخورد می‌کنیم، برای این که بخواهند به دیگران بفهمانند که در همه کار حتی مدیومی هم از دیگران برترند، بصورت تصنعی خود را به حالت حلولی در می‌آورند و اظهار می‌کنند که روح درکالبد من نفوذ کرده و من تحت تأثیر نیروهای خارجی قرارگرفته‌ام و اکنون هر سئوالی که میهمانان دارند، می‌توانند از وی بپرسند. در این زمان اغلب حاضرین در جلسات که افرادی ناآگاه می‌باشند و از حالت حلولی روح در کالبد دیگران هیچگونه شناخت یا اطلاعی ندارند، مبادرت به سئوالات بی‌ربط از آن فرد می‌کنند واین مدیوم متظاهر و جاه‌طلب هم با صدای خود یا تغییراتی که درصد او صورت خویش به وجود می‌آورد، دیگران را اغفال می‌کند و جوابهایی را به آنها می‌گوید که هیچ ارزشی ندارند، ولی گاهی حقایقی هم در جلسات روحی خودنمایی می‌کنند. حال باید توجه داشت که اگر در محلی جلسه روحی برقرار بود و دگرگونی در فردی به وجود آمد و آن فرد شخصیت ظاهری خود را کاملاً تغییر داد و با حالتی جدید شروع به صحبت یا عملی نمود، مطلقاً ناراحت نشوید، پس از برقراری تماس و سئوال و پاسخ، فرد هادی از آن روح می‌خواهد که پس از اتمام جلسه کالبد آن شخص را ترک کند و از این پس هیچگونه حلولی را در وی انجام ندهد، اگر تماس صحیح باشد، مسلماً روح چنین خواهد کرد.

۳ـ روش شنیدن و دیدن:

در بین افراد بشر کسانی وجود دارند که دارای حالتهای استثنایی می‌باشند،

کمااینکه گاهی افرادی را در جوامع می‌توان یافت که دارای شش یا چهار انگشت هستند و عده‌ای از بدو تولد انگشت ندارند یا رشد بسیار کمی کرده و یا اینکه معدودی از افراد دارای دو قلب می‌باشند، به همین منوال هم گاهی عده‌ای از افراد قادرند برخی از فرکانسهای غیر معمول که همه از آن مطلع نیستند را ببینند یا بشنوند بطوری که دیگران از این قدرت محروم می‌باشند.

این اشخاص، علاوه بر اینکه برخی از امواج خارج از محدوده دید که حد متعارف آن بین ۴ تا ۸ میکرون است را درک می‌کنند، گاهی هم می‌توانند اصوات خارج از محدوده شنوایی عمومی که بین ۲۰ تا ۲۰ هزار می باشد را بشنوند و یا با چشم تن آنها را مشاهده نمایند. اکثراین قبیل افراد، قبل از شرکت نمودن در مجالس روحی، هیچ گونه شناخت علمی و عملی از حالتهای درون خود ندارند، ولی زمانی که در جلسات رسمی روحی شرکت نمودند، آنگاه با پدیده‌های جدیدی روبرو می‌شوند که برای آنان غیر قابل باور و تصور می‌باشد. چنانچه این اشخاص بخواهند این قدرت مدیومی خود را پرورش دهند، در صورت کسب علم و دانش و تحت نظر یک استاد یا مربی روحی، می‌توانند آموزشهای لازم را کسب کنند و به شناختهای بسیار بالایی از عالم خلقت دست یابند.

۴ـ روش تجسدی و تحرکی:

افرادی که به دنبال شناخت علوم روحی می‌باشند، در صورتی که زمانی بتوانند با علم و دانش و کسب تجربه، در مجالس روحی اقدام به برخی از تحرکات توسط نیروهای خارج از بعد مادی بنمایند یا از روحی بخواهند که درآن محیط تجسد نماید، در آن زمان باید بدانند که به بالاتری مدارج قدرتهای روحی از نظر علمی و عملی دست یافته‌اند، البته لازم به ذکر است که تا ارواح نسبت به انجام چنین اعمالی رضایت کامل نداشته باشند و فرد هادی و حتی افراد جلسه را از نظر اعتقادی و ایمان قبول نداشته باشند، هیچ حرکتی صورت نخواهد گرفت چون

مرحله تجسدی جزو بهترین نوع تماسهای روحی است و در این شرایط ارواح قادرند بطورکامل یا ناقص در جلسات وجود خود را بنمایانند.

اقدام به تحرک یا تجسدهای روحی نیاز مبرم به مدیومهایی است که دارای قدرت کافی برای اعمال ارواح در این زمینه باشند و ارواح بتوانند با استفاده از نیروهای نهان مدیوم، مبادرت به انجام اعمالی بنمایند. در این جلسات علاوه بر اینکه نیاز مبرمی به وجود یک نفر مدیوم قوی می‌باشد، افرادی که در آن نوع جلسات حضور دارند، می‌بایست دارای قدرت مدیومی و ایمانی راسخ بوده و به وجود و بقای روح معتقد باشند و امواجی مثبت نیز داشته باشند تا اینکه ارواح بتوانند چنین پدیده‌هایی را از خود بروز دهند و در انجام شدن حرکات روحی تنها قدرت مدیوم برای تحرک و تجسد کافی نیست و حتماً امواج مثبت افراد حاضر در محیط نیز نیاز است تا اینکه اکتوپلاسم و قدرت مدیوم مؤثر واقع گردد در غیر اینصورت هیچ نوع حرکت یا تجسدی به وجود نخواهد آمد.

با توجه به فراهم بودن شرایط فوق جهت تحرک یا تجسد، علاوه بر تمامی آنها، عامل نیز در بروز و بوجود آمدن پدیده‌های روحی نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کند، چون اولاً فرد عامل می‌بایست مورد تأیید ارواح ازهر نظر باشد، ثانیاً هادی جلسه می‌بایست صاحب علم و دانش کافی روحی باشد وروش برخورد با ارواح خوب و بد را کاملاً بداند.

باید به این مطلب توجه شود که در صورت فراهم بودن تمام شرایط فوق، انجام عمل تحرکی یا تجسدهای روحی، کار بسیار مشکلی نیست و افرادی که مایل به برقراری چنین تماسهایی باشند، پس از ایجاد کلیه شرایط فوق و کسب علم و معرفت و دانش و با پشتکار مستمر، حتماً زمانی موفق به اجرای آن خواهند شد، ولی این زمان برای افراد متفاوت، مختلف است، گاهی ممکن است این عمل مدتها بطول انجامد و کسی که طالب شناخت حقایق حیات است نمی‌بایست ازکار خود

خسته یا منصرف گردد، چون آنچه مسلم است کسی که از روی اعتقاد و علم و ایمان در صدد شناخت باشد، مسلماً روزی موفق خواهد شد.

۵ـ روش گردونهٔ دوار:

یکی از ساده‌ترین روشهای تماس با نیروهای خارج از بعد مادی که بین اکثریت افراد جهان متداول می‌باشد، روش گردونهٔ دوار است. زیرا که این روش نیاز به ابزار بخصوص یا محل خاصی ندارد و با وسایل بیار اولیه وابتدایی ، افراد می‌توانند به وجود نیرویی خارج از بعد مادی خویش پی ببرند و پس از اینکه با حقیقت چنین نیرویی روبرو شدند، اگر در صدد تحقیق و شناخت حقیقت وجود روح باشند، به دنبال درک و فهم آن نیرو می‌روند و پس از بررسی و مطالعات زیاد، به هیچ نیرویی غیر از وجود روح برنخواهند خورد، حال این روح می‌تواند مربوط به افراد زنده باشد یا مرده، ولی پس از تحقیق و بررسی، به نیرویی غیر از آن دست نخواهند یافت.

گردونه دوار عبارت از صفحه سبک وزنی از فلز یا چوب و ... است که در زیر آن سه یا چهار عدد ساچمه کوچک که اصطحکاک کمی دارد، نصب شده‌است که با کوچکترین نیرو یا فشاری به حرکت در می‌آید، ولی جهت برقراری تماس، نیازی به از وجود وسیله فوق نیست و با استفاده از یک بشقاب کوچک یا نعلبکی که لبه آن صاف باشد، می‌توان تماس را برقرار نمود.

جهت تشریح روش تماس باگردونه دوار، در مرحلهٔ نخست باید به وسایل مورد نیاز آن اشاره شود وپس از آن نحوه‌اجرای روش شرح داده می‌گردد.

وسایل مورد نیاز :

الف : یک عدد بشقاب زیردستی یا نعلبکی که لبه آن کاملاً صاف باشد و جنس این بشقاب هرچه از آلیاژ سبکتری تهیه شده باشد، به مراتب بهتر است ، چون در این

شرایط نیروهای خارجی با صرف کمترین انرژی که از قدرت مدیومی افراد حاضر در جلسه دریافت می‌نمایند، می‌توانند آن را بـه حـرکت درآورنـد. در پشت ایـن بشقاب یک فلش که نوک پیکان آن در لبه نعلبکی قرارگرفته باشد، با ماژیک یا رنگ و خودکار رسم می‌نمائید.

ب: صفحه‌ای ازکاغذ یا مقوا به ابعاد تقریبی ۵۰×۵۰سانتیمتر انتخاب می‌نمائید و در روی این صفحه از بالا به پائین تمام حروف الفبا را رسم می‌کنید و پس از خاتمه حروف، اعداد ترتیبی را از صفر تا نه در خط جداگانه‌ای می‌نویسید بطوری که تمام این نوشته‌ها بیش از یک سوم شمال صفحه را اشغال ننماید. وسط کـاغذ سـفید باقیمانده زیرین را در نظر می‌گیرید و یک بعلاوه ذهنی به طول ده سانتیمتر در آن ترسیم می‌کنید و در بالای آن سلام، پائین، خداحافظ و سمت راست بلی و چپ ، خیر را می‌نویسید.

دو قسمت پائین سمت راست و چپ کاغذ که هنوز سفید باقی مانده‌اند را در نظر می‌گیرید و سمت راست حرف و جملاتی مانند نمی‌دانم، نمی‌توانم، خسته شده‌ام، قدرت شماکم است ، به زودی ، ابداً، و سایر کلمات دیگری را مشابه لغات فوق می‌نویسید و در سمت چپ و مقابل همین قسمت لغـاتی را مـانند، عـالی، خوب ، متوسط، بد ، شیطان، پست، خبیث و ... را می‌نویسید و هدف ازنوشتن این لغات و جملات این است که در زمان تماس گرفتن‌های روحی، نیروی اضافی از طریق مدیوم و نیروهای خارجی مصرف نشـود و بـخصوص ایـنکه در پـاسخ بـه سئوالی که بخواهند حروف بسیاری را بنمایانند و در جمع‌آوری آنها به حرف یـا جمله‌ای برسید، بطور مستقیم فلش بشقاب روی یکی از این نوشته‌ها قرار می‌گیرد و پاسخ سئوال را با نشان دادن آن حرف یا جمله دریافت خواهیدکرد. پس از اینکه صفحه کامل شد، آن را می‌توانید روی یک صفحه صاف بچسبانید یا اینکه روی میز و زیر شیشه‌ای قرار دهید و در زمان برقراری تماس از آن استفاده نمائید و در قسمت زیر نمونه آن نوشته‌ها را مشاهده می‌نمائید و در هر شکل و صورتی که خـودتان خواسته باشید می‌توانید آن را ترسیم یا تغییر دهید.

ا ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر
ز ژ س ش ص ض ط ظ ع غ ف
ق ک گ ل م ن و ه ی

۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰

نمی‌توانم سلام بد

نمی دانم متوسط

به زودی شیطان
بلی خیر

شاید عالی

خسته شده‌ام خبیث

قدرت شما کم است خداحافظ زن
سئوال مفهوم نیست خوب

غیرممکن‌است مرد

با تهیه همین وسایل ساده و مختصر و مقدماتی، شما قادر خواهید شد تا اینکه تدارک روش تماس با نیروهای خارجی را برقرار نمائید و در زمان تماس باید این

صفحه را در محل آرام و مناسبی بگذارید و نعلبکی خود را که فلشی بر آن رسم شده‌است، روی آن صفحه کاغذ یا شیشه‌ای که کاغذ در زیر آن است قرار دهید. حال برای برقرای یک تماس مثبت و خوب، نیاز به انتخاب اشخاصی دارید که دارای سیالات روحی قوی و بیشتری به نسبت دیگران باشند تا اینکه با نیروی سیالات خود، بتوانند تماس با نیروهای خارجی را سهل و ساده‌تر برقرار نمایند. برای این منظور باید از وجود اشخاصی استفاده کرد که دارای قدرت مدیومی بیشتری نسبت به سایرین باشند و این افراد را باید از خانواده‌های مختلف انتخاب نمود، زیرا در جلسات اول اگر بخواهید از وجود خواهر، برادر، پدر ومادر یک خانواده استفاده نمائید، احتمال اینکه دربه حرکت درآوردن گردونه دوار موفق نشوید بسیار زیاد است و به همین علت هم بهتر است که در جلسات اولیه از وجود افراد مختلف استفاده شود وپس از به گردش درآوردن گردونه می‌توانید یک یک افراد خانواده را در چرخانیدن گردونه دوار شریک نمائید تا اینکه پس از مدتی جمع خانواده بتوانند در برقراری این تماسها موفق شوند.

روش انتخاب سوژه:

بهترین سوژه و مدیومها را می‌توان در بین خانمها یافت، چون زنها دارای احساسی قویتر نسبت به مردها می‌باشند و همین علت هم موجب می‌شود که در بین خانمها مدیومهای بیشتری را بتوان شناخت و نحوه شناختن ظاهری مدیومها بدین ترتیب است، هر زنی که دارای هیکلی قوی و تنومند و صورتی گرد و گندمگون باشد، معمولاً دارای قدرت مدیومی بیشتری در این زمینه نسبت به سایرین است، البته دارا بودن حالتهای فوق دلیل قطعی برای مدیوم بودن شخصی نیست، چون مدیومهای فراوانی هستند که دارای چهره‌ای کشیده و سفید و هیکلی ضعیف و طریف نیز می‌باشند.

جهت به حرکت درآوردن گردونهٔ دوار، در مرحله نخست می‌بایست شش نفر از

افراد را با مشخصات فوق انتخاب نمود و سپس نعلبکی را بصورت وارونه که داخل آن رو به کاغذ باشد، روی آن صفحه از قبل نوشته شده، در قسمت پائین صفحه قرار دهید و این سه نفر فقط نوک یکی از انگشتان دست راست خود را مماس بر این نعلبکی یا گردونه دوار می‌نمایند و یک نفر از افراد جلسه که مسئول حفظ نظم و انضباط جلسه است، از همگان می‌خواهد که به عظمت و قدرت پروردگار بیاندیشند و از خدا بخواهند که یکی از نیروهای خارج از بعد مادی را، منجمله روحی پاک و پیشرفته را به این جلسه هدایت فرماید تا اینکه افراد در زمان زنده بودن خود با نیرویی خارج از بعد مادی خویش آشنا شوند. اگر قدرت مدیومی این شش نفر مدیوم برای به حرکت در آوردن گردونهٔ دوار کافی باشد، این نعلبکی یا گردونه بطور اتوماتیک و بدون خواست افراد و مدیومها در زیر انگشتان دست آنها به حرکت در می‌آید و به احتمال قوی فلش نعلبکی به قسمت ،،سلام،، حرکت می‌کند و زمانی که نوک فلش به این حرف رسید، در همانجا ساکن باقی می‌ماند. امکان اینکه گردونه به حرکت در نیاید بسیار زیاد است، در صورت مشاهده این حالت، یکی از مدیومها را با فرد دیگری از آن شش نفر تعیین شده قبلی عوض نمائید و آنقدر این عمل را انجام دهید تا تمام آن افراد اولیه تغییر یابند و گردونه به حرکت درآید. اگر گردونه برای جلسه اول یا دوم و حتی دهم به حرکت در نیامد ناامید و نگران و ناراحت نباشید و استمرار عمل خود را ادامه دهید حتماً موفق خواهید شد. ضمن اینکه در مرحله نخست از وجود سه نفر از مدیومها استفاده گردد و به تدریج این افراد تغییر یابند تا قوی‌ترین مدیوم درآن بین که به تنهائی قادر باشد گردونه را به حرکت درآورد، انتخاب گرددو سپس تماسها را برقرار نماید.

مدیوم کتابت القایی

کسانی که دارای شناخت علوم روحی می‌باشند و مدیوم نیز هستند سعی دارند قدرت مدیومی خود را درباره کتابت بسنجد، بهتر است یک ورق کاغذ سفید و یک مداد بردارند و کاغذ را روی صفحه میزی بگذارند و نوک مداد را همانگونه که نامه می‌نویسند با همان حالت و فشار، روی کاغذ بگذارند، و از روح راهنما و هادی بخواهند که او را یاری نماید در صورت موافقت ارواح بعد از مدتی حالت سنگینی خاصی را در بازو و ساعد خود احساس خواهند نمود و پس از آن، دست آنها خود به خود شروع به حرکت می‌نماید، البته لازم به ذکر است که قبل از شروع این حرکت باید آن مدیوم بصورت دعا، از خداوند بخواهد که روح پاکی را به وی بفرستد تا اینکه بر برخی از نیروهای نهان آگاهی یابد.

در ابتدای شروع حرکت، مدیوم خطهای نامنظمی را رسم می‌کند که در صورت ادامه دادن، پس از مدتی می‌تواند نقاشی‌هایی را رسم کند و سپس حروفی را بطور ناخوانا و بعداً خوانا، بر روی صفحه کاغذ بنویسد، زمانی که فردی تصمیم به انجام این حالت ازکتابت دارد، پس از دعا کردن به سوی پروردگار، می‌بایست ذهن خود را از هر نوع ناباوری و آلودگی پاک کند و در حالت آرامش کامل روحی و جسمی، مبادرت به انجام و اجرای آن نماید.

تمرینات کتابت القایی را در روزهای نخست می‌بایست حدود ده دقیقه و در محلی بسیار آرام و دور از دغدغه انجام داد و برای تشخیص حالت مدیومی، هر فردی می‌تواند این عمل را حدود چهار یا پنج جلسه انجام دهد، چنانچه متوجه شد که هیچ حرکتی در دستهای وی مشاهده نمی‌شود، آنگاه می‌بایست بداند که دارای قدرت مدیومی کتابت نیست و از آن پس حداقل برای یکسال این عمل را

انجام ندهد و کسب علم و معرفت نماید پس از یکسال می‌تواند مجدداً آزمایش نماید، چون حالت مدیومی افراد همیشه در حال تغییر است لذا یکسال زمان خوبی برای تکرار مجدد و شناخت قدرت مدیومی است.

برخی از مدیومها ممکن است در حال اجرای تمرین، حالتهایی مانند سرگیجه، طپش قلب، تنگی نفس و ... به آنها دست دهد، در صورت مشاهده چنین حالتی، می‌بایست دست از ادامه تمرین بردارد تا قوای وی مجدد تجدید شود تا در زمان تمرینات بعدی دچار ضعف نیروی مغناطیسی و روحی و جسمی نگردد.

زمانی که مدیومی قصد دارد تمرینات کتابت القایی را انجام دهد، بهتر است در جلسات وی افراد مومن و معتقد دیگری نیز وجود داشته باشند تا اینکه از مازاد امواج محیط نیز بتواند استفاده کند و ضعفی در وی به وجود نیاید.

عده‌ای از افراد مدیوم که دارای علم روحی نمی‌باشند، پس از اینکه دست آنها شروع به حرکت کرد و بارها این عمل را تکرار کردند، از این پس تماسهای القایی را برای خود یک نوع بازی و سرگرمی می‌دانند. و به همین دلیل هم پس از مدتی دچار ناراحتیهای روحی و روانی می‌گردند که اثرات آن بگونه‌ای در جسم مادی آنان ظاهر می‌شود که اگر در این حالت به روان پژوهان مراجعه ننمایند، پس از مدتی دچار نوعی دوگانگی روحی از حالت‌های جنون می‌گردند که عاقبت بسیار بدی در انتظار آنان خواهد بود، چون آنها این نیرو را بدست نیاورده‌اند که آنرا بازیچه بگیرند یا از آن سوء استفاده نمایند، بلکه صاحب این نیرو شده‌اند تا از حقایق حیات و زندگانی پس از مرگ اطلاعاتی بدست آورند و دیگران را نیز در این شناخت، راهنمایی و ارشاد نمایند و در زندگانی پس از مرگ موفق شوند.

پس از مدتی که مدیوم مطمئن شد نیروهایی خارج از بعد مادی وی وجود دارند، می‌بایست پس از کسب علوم روحی تماسهای خود را به هفته‌ای یکبار و حداکثر نیم ساعت محدود کند مگر اینکه خود ارواح از وی بخواهند زمان آنرا برای

هدف خاصی بیشتر کند که اثرات آن می‌بایست، برای مدیوم مشخص باشد، در غیر اینصورت نمی‌بایست زمان تماسهای خود را بیشتر از حد معمول نماید و حرف ارواح را قبول کنند.

زمانی که مدیوم توانست مطالب مورد نظر روح یا نیروهای خارجی را بنویسد، دستهای او از حرکت باز می‌ایستد و مطلبی روی کاغذ نوشته نمی‌شود و در این موقع مدیوم می‌بایست سئوال دیگری از آن نیرو بنماید تا اینکه مطلب جدیدتری با دست وی نوشته شود.

مدیومها در زمان تماس‌های اولیه نمی‌بایست در صدد این باشند که حتماً با روح خاصی تماس برقرار نمایند، زیرا انجام این عمل نیاز به شرایط زیادی از طرف قدرتهای مدیوم و روح دارد که اغلب به دلیل عدم هم فرکانس بودن آنها، این تماسها برقرار نمی‌شوند. مدیومها برای انجام تماس می‌بایست از خداوند متعال بخواهند که روحی را برای آگاهی و ارشاد آنها در جلسه بفرستد و چنانچه در این موقع تمام افراد جلسه کاغذ و مدادی را در دست داشته باشند، ممکن است دست تعداد زیادی از افراد جلسه به حرکت در آید و افراد بیشتری قدرت مدیومی خویش را بسنجند و به برخی از حقایق ناشناخته، معتقد گردند.

زمانی که چندین تماسهای کتابت روحی برقرار شد، از آن پس مدیومها می‌توانند با همان نیروهای خارج، قرار دادی ببندند و زمان تماسهای بعدی را مشخص کنند و در اصل تا مدتها می‌توانند فقط با یک روح در تماس باشند و اطلاعات مورد نیاز را از وی دریافت نمایند و در چنین شرایطی از این روح که با وی مدتها بوده است، می‌تواند بخواهد که روح دوستان، اقوام و افراد بخصوصی را اگر محدودیت الهی ندارند، در جلسه حاضر نمایندو مدیومها با آنها تماس برقرار نمایند.

نظم عالم هستی

چنانچه افراد خواسته باشند در زمان زندگانی خود با قسمتی از حقایق حیات روبرو شوند و به شناختهایی دست یابند، در مرحله نخست می‌بایست با دو نیروی مشخص و کاملاً متمایز نسبت به یکدیگر روبرو شوند که یکی از آنها مربوط به جنبه‌های حسی و تجربی و دیگری عقلی و فلسفی است و هر فردی نسبت به گذرانیدن مسیر تکاملی و قدرت عقل و شعور خویش، می‌تواند با این دو قدرت کلی و مهم زندگانی روبرو گردد. که ذیلاً قسمتی از هر یک از این دو مبحث شرح داده می‌شوند:

۱- جنبه‌های حسی و تجربی : این نوع شناختها عموماً با بررسی‌های علوم تجربی و طبیعی و علمی بدست می‌آیند و بگونه‌ای هستند که از نظر علم و تجربه وجود آنها به صورت عینی و لمسی و درکی به اثبات رسیده‌اند، یعنی این نوع شناختها با کمک گرفتن از مشاهدات و تجربیاتی که بشر در زمان حیات خویش آموخته است، همراه می‌باشد.

چنانچه در مورد وجود یکنواختیهایی که اصولاً مصنوع دست بشر است، توجه فرمائید، در می‌یابید که، در تمام سازمانهای مختلف جهان مانند، تجاری، اداری، صنعتی، کشاورزی و ... یک نوع نظم خاصی حکم‌فرما است که تمامی آنها نشأت گرفته از نوعی نظم اصلی حیات که مربوط به کائنات است می‌باشند، زیرا این عالم، از مجموعه نظامهای گوناگونی تشکیل گردیده و چنانچه به هر قسمتی از آن با عقل و خرد بنگریم، به وضوح شاهد چنین انظباطی در تمام سطوح خلقت می‌باشیم. نسل بشر نیز تمام بینش و دانش اولیه خود را از همین نظم کائنات بدست آورده است و در هر جامعه‌ای که نظم و انظباط اداری، الهی، انسانی بیشتر است، مشاهده

می‌نمائیم که در آن جامعه شناخت بیشتری نسبت به قدرتهای کائنات وجود دارد، زیرا در هر جامعه‌ای که ایمان الهی وجود داشته باشد، در تمام اقشار آن ایمان کاری را نیز می‌توان به وضوح مشاهده کرد و در نتیجه دارای نظم و انظباط بیشتری نسبت به سایر قسمت‌ها است. افرادی که در مشاغل دارای ایمان کاری می‌باشند، مسلماً چنین سازمان یا قسمتی، وابستگی‌های بسیار محکم و قوی‌تری به قدرتهای ماوراء ادراک و نیروهای نهان دارد. زیرا در تمام اعمال و حرکات و زوایای زندگی، نیرو یا قدرتی را ناظر بر اعمال و رفتار خود می‌دانند و در نتیجه ضعف یا خللی را در کار و حرفه و زندگانی خویش به وجود نمی‌آورند.

۲ـ جنبه‌های عقلی و فلسفی: برای اینکه بخواهیم وجود یک نظم خاصی رادر این عالم بنمایانیم، در این قسمت احتیاج به اثبات تجربی آن ندارد، زیرا وجود خورشید، دلیل بر روز بودن است و نظم و انظباطی را که خداوند یکتا در درون کوچکترین ذره عالم هستی تا بزرگترین سیارات و ستارگان بر قرار فرموده، دلیل بر وجود نظم و انظباطی است که در تمام زوایای این عالم هستی و کهکشانها حکمفرما می‌باشد و چنانچه فردی از نسل بشر نتواند به برخی از نیروها یا حقیقت موجودات عالم پی ببرد و آنها را بشناسد، دلیل بر فقدان علم و دانش و آگاهی‌های وی در این زمینه‌ها می‌باشد و باید این حقیقت را بداند که تمام آن ناشناخته‌ها نیز از همان قوانین نظم و انظباط عالم هستی متابعت می‌کنند و هیچ موجود یا ذره‌ای در این عالم نمی‌تواند بدون وجود و برخورد با یک نظم خاص، به حیات خود ادامه دهد. برای مثال زمانی که شما کتابی را در دست می‌گیرید و صفحه‌ای از آنرا باز می‌کنید به مطلبی که مربوط به خواست شما و علم و دانش نویسنده است مراجعه می‌کنید و مسلماً در آن زمان به این حقیقت می‌اندیشید که جملات و مطالب این کتاب را قلم با حرکات خودسرانه‌ای نتوانسته است بوجود آورد، بلکه فردی که صاحب عقل و شعور و دانش و ... بوده، قلم را بر دست گرفته و آنچه را که از علم و

دانش اندوخته بوده است، در این صفحه از کتاب، لغت به لغت پهلوی هم نوشته شده تا اینکه درنتیجه کتابی به وجود آمده و در اختیار شما قرار دارد. حال اگر آن کتاب را سطح این کره خاکی فرض نمائیم، مشاهده می‌شود که تمام ذرات عالم از جمادات، گیاهان، حیوانات و... که دارای یک نظم خاصی می‌باشند، توسط نیروی مافوقی ، خلق شده‌اند و برای به وجود آوردن تمامی آن‌ها دلیل خاصی نیز وجود داشته است که این نسل و گذشتگان، شناخت چندانی نسبت به تمامی آن ندارند. البته لازم به توضیح است که در اینجا باید بگویم، تنها وجود نظم و انضباط دلیل شناخت وجود خداوند یکتا در این خلقت نمی‌باشد، بلکه وجود این حالتها فقط می‌تواند یک سلسله دلایل و افکار خاصی را برای عده‌ای از افراد، در این زمینه فراهم آورد، چون وجود نظم، در اصل، یک پایه حسی دارد که افراد با حس و شناخت پدیده‌های منظم، قدری به فکر کردن و تعقل فرو می‌روند و آنگاه در باره وجود خداوند می‌اندیشند و هر چه قدرت فکری افراد در این زمینه بیشتر باشد، بهتر می‌توانند به برخی از حقایق ذات وجود خلقت پی‌ببرند و هر چه علم و دانش در جهان افزایش می‌یابد، وجود یک نیرو و قدرت دیگری که گرداننده این نظم و هستی خلقت است، درکائنات بیشتر حس می‌شود.

گروهی از افراد ماده‌پرست، تشکیل این جهان وکائنات و عالم هستی را، به دلیل وجود طبیعت مطلق می‌دانند و نظر آنها این است که ذرات عالم فاقد عقل و شعور خاص می‌باشند و اغلب آنها می‌گویند که، وجودماده در عالم ازلی است و تمام این نظم و انضباط نیز در اثر قدرت ماده به وجود می‌آید، در صورتی‌که آنان از این حقیقت غافلند و نمی‌دانند که هر ذره‌ای در عالم دارای عقل و شعور وقدرت حرکت خاصی مربوط به خود است و مجموع ذرات هستند که موجب به وجود آمدن جماد،نبات، حیوان و ... در این عالم شده‌اند که در نتیجه هر یک از مجموعه آنها نیز می‌بایست دارای عقل و شعورخاصی باشند و عقل هر یک از این عناصر و

موجودات، طی شرایط خاص و جداگانه‌ای با عقل مدیر و مدبرتری، به طور دائم در رابطه می‌باشند و همگی برای ادامه حیات از انرژی عقلی آن نیروی مافوق بهره می‌گیرند که قادر به ادامه حرکت یا حیات خود می‌باشند وگرنه هر ماده یا عنصر، بدون عقل و انرژی در خلقت محکوم به فنا و نابودی است.

برای به وجود آمدن حیات در روی کره زمین، تنها پدیدار شدن چند حالت از ماده و انگیزه و... لازم و کافی نمیباشند، بلکه می‌بایست هزاران قلم از اشیاء، موجودات، عناصر و... به طور منظم کنار یکدیگر قرار بگیرند، تا اینکه در سطح کره زمین چنین حیاتی به وجود آید و این عناصر و موجودات و... ای که در سطح کره خاکی هستند، بطور تصادفی گرد هم جمع نشده‌اند که تمامی آنها بگونه‌ای به یکدیگر وابسته باشند و اگر خواسته باشیم تمام این حالتها را به طبیعت نسبت دهیم، مسلماً در طبیعت هم می‌بایست یک نیروی عقلی مدبر و دانایی وجود داشته باشد تا اینکه بتواند اینهمه موجودات و عناصر را خلق کند و تمامی آنها را بصورت قدرتهای منفی و مثبت و لازم و ملزوم یکدیگر و... کنار هم قرار دهد تا اینکه بتواند حیات را در سطح کره خاکی به وجود آورد و از نظر عقلی و علمی هرگونه که خواسته باشیم به آن بنگریم، متوجه می‌شویم که، در جهان می‌بایست نیرویی مافوق ماده حضور داشته باشد که اینهمه عظمت را در ماده پدیدار نماید وگرنه ماده خود به تنهایی صاحب چنین قدرت و نیروی عقلی نمی‌تواند باشد و نیرویی که موجب قدرت بخشیدن و تحرک و تعقل و تشخیص و... در جماد، نبات، حیوان و... می‌شود، هیچ چیزی غیر از عقل کل عالم هستی یا روح اعظم کائنات که همان خداوند یکتا است، نمی‌تواند باشد.

حالت‌های تکاملی بشر

از بدو خلقت، نسل بشر، این کره خاکی دستخوش عوامل مختلف محیطی یا خارجی بوده و هست، زیراتمام عناصری که در سطح این کره خاکی وجود دارند، مانند جماد، نبات، حیوان ، نسل بشر، هریک از آنها به شکلی خاص در حال تغییر بوده و هستند، کمااینکه، در نسل‌های گذشته، افرادی زندگی می‌کرده‌اند که دارای حالت و شکل دیگری غیر از این نسل بوده‌اند، ولی در حال حاضر به قیافه‌ای تازه‌ترمشاهده می‌گردند، یا درگذشته از نظر عملی گیاهان و حیواناتی وجود داشته‌اندکه امروزه نسل تمامی آنها از بین رفته یا جای خود را در اثر تکامل به‌گیاه یا حیوانات دیگری داده‌اند.

در جمع کلیه موجوداتی که در این جهان خاکی وجود دارند، در میان آنها افرادی دیده می‌شوند که سعی نموده‌اند تا در زمان حیات مادی بتوانند از کشمکش‌های محیطی، خود را دور نگاه دارند و سعی بر این دارند که زندگانی آرام و بدون گرفتاری و دردسری را ادامه دهند و در این مسیرکوشش نمایند به برخی از حقایق حیات پی ببرند و در مسیر حق و حقیقت گام بردارند و خداوند رحمن را سپاس گویند و با کسی در صدد جنگ و ستیز برای مال دنیا نباشند وپس از مرگ نزد خدای خود روسفید گردند.

در مورد شناخت وجود این قبیل انسان‌ها در سطح کره خاکی، باید به علت طرز تفکر و خواست آنها از زندگی و خلقت پی برد که چگونه ممکن است فردی با خصوصیات کامل انسانی و الهی، تمام مراحل زندگانی خود را سپری سازد و شخص دیگری که کاملاً مشابهت قیافه ظاهری و زندگی مادی با فرد اول را دارد، در کمال خو و خصلت حیوانیت و پستی و رذالت و ماده‌پرستی، عمر خود را به پایان برساند و هیچ گونه آثار مثبتی از او بجای نماند؟

برای این که در این زمینه بتوانیم به پاسخ سئوال خود برسیم. می‌بایست در مرحله اول علت به وجود آمدن اختلافات را در خارج از بعد مادی، یعنی در خلقت و مشیت الهی جستجو نمائیم و برای درک و شناخت آن باید به مطلب زیر توجه کامل گردد تا اینکه بتوانیم از آن آگاه شویم.

زمانی که به چگونگی به وجود آمدن عالم و کائنات و زمین و... از نظر ادیان می‌نگریم، متوجه می‌شویم که اغلب ادیان بر این باورند که این عالم و هستی در یک زمان توسط خداوند متعال شکل گرفته و به وجود آمده و هنوز هم پابرجا است، ولی سایر موجودات آن، هر یک بتدریج و در اثر مرور زمان تولید گردیده وشکل گرفته‌اند. ولی زمانی که در این مورد به نظریه دانشمندان و محققین عالم درباره پیدایش زمین وسایرکرات می‌نگریم، متوجه می‌شویم که اکثریت قریب به اتفاق آنها بر این عقیده هستند که تمام مواد اولیه و عناصر عالم، در اثر ترکیبات و اختلاط وامتزاج‌هایی که در گذشته عالم هستی صورت گرفته‌اند در یک زمان خاصی به وجود آمده و سپس در اثر مرور زمان به این شکل درآمده‌اند و پوسته اکثر کرات، در اثر گذشت میلیاردها سال تغییر شکل یافته‌اند که امروزه ما پوسته کره زمین را در زیر پای خود سفت و سخت می‌بینیم و پس از بروز آن اتفاق، از سوی نیروی خلقت برای تمام ذرات موجود،یک نوع مسیر تکاملی در نظرگرفته شد که در آن مسیر تکاملی تمام ذرات جمادی تکامل یافته، بتدریج قابلیت جذب شدن و تبدیل به عنصر گیاهی گردیده‌اند و در اثر مرور زمان به صورت گیاهان خودرو، در نقاط مختلف و مناسب عالم خاکی پراکنده شده و نسل گیاهی، سپس حیوانی را بنا به نیاز و خواست خلقت به وجود آورده‌اند که حتی امروزه هم در عده‌ای ازگیاهان ، یک حالت دوگانگی که بین گیاه و حیوان است را به سهولت می‌توان مشاهده نمود. یعنی در برخی ازگیاهان حالت و عملی را می توان دید که از قدرت ماده مطلق خارج است، فرضاًدر بین گیاهان نر و ماده حالتی دیده می‌شود که اگر گیاه نر وجود نداشته باشد، ماده قدرت تکثیر ندارد و بقای این گیاهان در صورتی عملی است که

این دو گیاه، مانند حیوانات در جوار هم باشند.

برخی دیگر از این گیاهان دارای نیروی احساسی هستند که آن را می‌توان با نوعی احساس حیوانی برابر دانست، یعنی این گیاهان دارای نوعی عقل و احساس می‌باشند، و چنانچه فردی به آنها دست بزند، فوراً از خود نوعی عکس‌العمل مثبت در مقابل زیستن نشان می‌دهند و شاخ و برگ خود را برای دفاع از حیات خویش جمع می‌کنند یا اگر حیوانی بر روی شاخ و برگ آنها بنشیند، فوراً شاخ و برگهای بدن خود را جمع می‌کنند و آن حیوان را به دام می‌اندازند وپس ازاین که خارهای خود را وارد بدن آن شکار نمودند و از تمام مواد غذایی بدن وی استفاده کردند، آنگاه با بازکردن شاخه‌ها، تفاله‌های باقی مانده از بقایای حیوان را، به زمین می‌ریزند و آماده شکار دیگری می‌شوند، عجیب در این است ، اگر حیوانی به صورت مصنوعی که از نظر حجم و وزن و شکل و ... کاملاً شبیه شکار اولیه باشد را روی شاخ و برگ این گیاهان قرار دهیم، آن گیاه هوشمند، هیچ نوع عکس‌العملی درباره این شی، از خود بروز نمی‌دهد، یعنی این گیاه باید دارای نوعی عقل و احساس و شعور باطن باشد که بتواند چنین مطالبی را از یکدیگر تشخیص دهد.

اگر بخواهیم درباره تمام حالت‌های مشابه و مختلفی که درگیاهان و حیوانات وجود دارند بحث نمایم، می‌بایست موارد بسیاری به رشته تحریر درآید و در اینجا، این چند نمونه، فقط جهت توجه و شناخت بیشتر خوانندگان محترم نوشته شده‌اند که بدانند در برخی از شرایط، بین تیره گیاهی و حیوانی فاصله چندانی وجود ندارد واگر از نظر علمی به سیر تکاملی کلیه موجودات عالم از بدو خلقت بنگریم، یک نوع بهم‌پیوستگی زنجیرواری را در بین تمام آنها می‌توان مشاهده کرد، به همین علت هم، اکثریت قریب به اتفاق حیوانات، از مشاهده یا برخورد با ذات اولیه خویش، لذت می‌برند برای مثال : تمام حیوانات حتی نسل بشر ازگل وگیاه و سبزه و دشت و ... لذت می‌برند، چون روزی خود وی از آن نسل بوده و در آن محیط‌ها زندگی تکاملی می‌کرده‌است. به علت احساس و حالت‌های عقلی خاصی که در

تیره‌های مختلف حیوانات وجود دارد، آنها را می‌توان جزو عالی‌ترین مخلوقات الهی دانست و در بین این مخلوقات، نسل بشر، سرآمد آنها است، چون این گروه، از عقل و روح کامل برخوردار می‌باشد. در بین نسل بشر نیز گروه‌های بخصوصی را می‌توان یافت که موجب اختلاف و وجه تمایزی در بین سایرین شده‌اند و این برتری، مربوط به برداشت‌های عقلی، اعتقادی، ایمانی، فهم، درک و ... آنها می‌باشد، بر همین مبنا نیز، نسل بشر را می‌توانیم به دستجات و گروه‌های خاص عقلی در مسیر تکامل تقسیم‌بندی نماییم که مؤید این حقیقت، حالت‌های روحی و اعمال و کردار آنها است. این رده‌بندی‌ها را می‌توان در حد زیر تقسیم‌بندی کرد و هریک ازاین تقسیم‌بندی‌ها، خود شامل دستجات وگروه‌های بسیاری می‌شوند که از ذکر جزئیات آنها در این مبحث صرفنظر می‌نماییم و تنها به کلیات گویی این تقسیم‌بندی‌ها می‌پردازیم و آنها عبارتند از:

۱ـ بشر

۲ـ آدم

۳ـ انسان

۴ـ انسان اولی

الف : بشر – این دسته از موجودات عالم، با توجه به این که تمامی آنها با دو پا راه می‌روند و چون انسان‌ها حرف می‌زنند و زندگانی انفرادی و اجتماعی خود را می‌گذرانند، ولی هنوز خوی حیوانی در ذات آنها به چشم می‌خورد و آنان خصوصیات و خصلت‌هایی دارند که دائماً موجب عدم آرامش اطرافیان خود می‌گردند و در اصل این گروه، جزو انگل‌های جامعه می‌باشند و اکثر افرادی که زندان‌های دنیا را اشغال کرده‌اند، جزو همین عده از افراد اجتماعات مختلف می‌باشند. در ذات وجودی این اشخاص، نمی‌توان صداقت ، صفا، صمیمیت، درستی، پاکی، ایمان ، اعتقاد، عشق به خانواده و اطرافیان و... را مشاهده نمود و این دسته از مردم، همیشه در زندگانی فردی و اجتماعی خود سعی دارند، ضررشان

به همگان برسد، ولی مطلقاً کسی از آنها سود نبرد.

ب : آدم - این گروه از نسل بشر قدری وارسته‌تر از نسل قبلی خویش می‌باشند چون آنان تا حدی خوی حیوانی را فراموش کرده‌اند و برتری این دسته از گروه قبلی در این است که، نه سود آنان به فردی یا جامعه‌ای و ... می‌رسد و نه زیان آنها به کسی وارد می‌شود. این اشخاص در زندگانی شخصی، خانوادگی و اجتماعی فقط به فکر رفاه و آرامش و آسایش خویش می‌باشند و عده‌ای از این افراد سعی دارند که خانواده درجه یک آنها نیز در رفاه و آسایش زندگانی نمایند.

پ : انسان - این نسل از ذات بشر، به مراتب پیشرفته‌تر از دو گروه قبل می‌باشند و در جوامع کوچک و بزرگ، موجب آرامش و آسایش دیگران می‌شوند و این اشخاص همیشه در زندگی سعی دارند که سودشان شامل حال همگان گردد و به هیچ فردی ضرر و زیان نمی‌زنند و خوشبختانه تعداد این گروه از افراد در سطح کره خاکی، کم نیستند.

ت : انسان اولی - این گروه از افراد نسل بشر، در زمان حیات مادی خود به درجه کمال و تعالی رسیده‌اند و از نظر درستی و خوبی و پاکی و ... به درجه برتر و کمالی نسبت به تمام نسل خود دست یافته‌اند. این اشخاص را به طور بسیار پراکنده گاهی در بین اجتماعات مختلف می‌توان یافت و این انسان‌های وارسته عالی از سوی خالق، به دلایل خاص و اهداف جداگانه‌ای خلق می‌شوند و در طول زندگانی خود به گونه‌ای راه‌گشای معرفت و عرفان در بین سایرین می‌گردند و آنان را به سوی درستی و کمال و معنویت و اخلاق درست، خداشناسی و ... سوق می‌دهند. این گروه از نسل بشر، در تمام طول عمر حیات مادی، اکثر وقت خود را [illegible] هدایت و راهنمایی دیگران صرف می‌کنند و یا به گونه‌ای سبب می‌شوند [illegible] بشریت در زمان‌های خاص، از نقطه توقف، نوعی [illegible] مسیر تکاملی دهند و تکامل بشر و آدم و انسان [illegible] گروه از نسل بشر می‌باشد، چون وجود این گروه [illegible]

می‌شوند که سایرین به سوی خوبی‌ها کشیده شوند و در اصل معیارهای خوبی ، درستی و پاکی و... این گروه ازافراد، در بین جوامع خویش می‌باشند. انسان اولی در تمام طول عمر خود سعی دارد که اگر ضرر به زندگانی فردی و حتی خانوادگی آنها وارد شود، نگرانی به دل راه ندهند ولی بگونه‌ای موجب خشنودی و سود دیگران گردند.

بنیاد فلسفهٔ تکاملی از نظر اکثریت قریب به اتفاق دانشمندان عالم، عبارت است از تبدیل شدن هر عنصر یا موجودی به نوع بهتر و بالاتر از گذشتهٔ خود وی و می‌بایست در این مسیر دارای شعور عقلی بیشتری نسبت به گذشته باشد و این گذشتن از مرحله‌ای به مرحلهٔ دیگر و صعود به مرتبه‌ای بالاتر، مستلزم گذشت زمان زیادی است، ضمن این که شروع و ادامهٔ تکامل، طوری نیست که هر موجودی پس از مرگ، فوراً تبدیل به نوع دیگری گردد و یا با نابودی آن موجود، چنین حالتی به وقوع بپیوندد، زیرا انتخاب مسیر تکاملی در اختیار آن موجود نمی‌باشد. بلکه ادامهٔ حالت تکاملی بنا به قوانین و قدرت جبر عالم هستی صورت می‌گیرد و نیازی به محرک خارجی یا فیزیکی ندارد، چون نحوهٔ ادامه تکامل هر موجودی، از بدو خلقت آن کاملاً مشخص است، زیرا تمام موجوداتی که در سطح کره خاکی یا این عالم و کهکشان قرار دارند، روزی می‌بایست به اصل خود برسند، کمااین که خداوند متعال در یکی ازکتاب های آسمانی می فرماید، تمام ذرات عالم به سوی من در حرکت هستند، مفهوم این آیه چنین است که، تمام موجودات در خلقت، دارای مسیر تکاملی از پیش تعیین شده‌ای می‌باشند و به حکم جبر عالم هستی، می‌بایست مسیرهای مختلفی را برای رسیدن به آن هدف، به صورت زنجیره‌وار بپیمایند. چون هر عنصر یا موجودی که پا به عرصه جهان مادی می‌گذارد، جهت تکامل و ادامه مسیرهای گذشته خود می‌آید و در تمام طول حیات، در معرض نیروهای خارجی دیگری قرار می‌گیرند. این موجودات خلقت که در کرات مادی ظاهر می‌شوند، ضمن ادامهٔ حیات، با برخی از ناراحتی‌های ارگانیکی و درونی و

بیرونی مواجه می‌شوند و بهمین علت هم در اثر برخی از اتفاقات مختلف از بین می‌روند که این زمان را دوره تکاملی عمر مادی یا چرخهٔ عمر آن عنصر یا موجود می‌نامند که آنها با استفاده از عقل سالم می‌توانند این گردش را تسریع نمایند.

در مورد تکامل مادی گیاهان، بحث و گفتگوی چندانی نمی‌نماییم، چون در مناطق مختلف با آب و هوای اقلیمی، تغییر حالت می‌دهند و پس از گذشت زمانی طولانی، نسل آنها به گونه‌ای جدید در جهان جلوه‌گر می‌شوند، ولی در مورد سایر موجودات زنده مانند جانداران که نسل بشر نیز جزو تیره حیوانات است، هر چه از حالت درونی و بیرونی آنها بنویسیم، مجدداً مشاهده می‌شود که در بین برخی از افراد نسل بشر، حالت‌های جدیدی ظهور می‌کنند که تا آن زمان چنین اطلاعی از روش و حالت درونی هیچ فردی شناخته نشده‌است و هریک دارای خو و خصلت اخلاقی و روحی خاصی مربوط به خود می‌باشد و به همین علت هم در این قسمت تنها درباره تکامل عقلی و روحی و جسمی نسل بشر مطالبی بیان می‌گردد.

زمانی که فردی در جامعه به رشد کامل جسمی و عقلی خویش در مسیر تکاملی رسید و شروع به کار و فعالیت نمود، تا وقتی که دورهٔ کهولت او فرا برسد، اکثریت قریب به اتفاق آنها حالت‌های مشابه‌ای را از خود بروز می‌دهند که نمایانگر وضعیت و حالت روحی، مادی و عقلی آنها در مسیر تکاملی می‌باشد، البته این حالت مربوط به کسانی است که در زندگانی به چیزی غیر از ماده‌گرایی توجه ندارند و تعداد این افراد هم در جوامع مختلف بسیار زیاد می‌باشند.

وقتی که فردی در حال رشد مادی و اجتماعی گذران عمر خود می‌باشد و در مسیر زندگی به ثروت یا مقامی دست می‌یابد، در مرحله نخست تغییراتی در حالت روحی و اخلاقی وی به وجود می‌آید و حالت‌های قبلی و گذشته او تغییر می‌یابند و تکبر و نخوت، خودخواهی، غرور و ... در زندگانی فردی و اجتماعی وی کاملاً مشاهده می‌شود و در این زمان، خود را برتر از همگان می‌داند و در تمام جلسات خانوادگی، اجتماعی، دوستانه و ... سعی دارد که همگان پذیرای شنیدن گفته‌های صحیح یا غلط وی گردند و گفته‌های او را اگر هم بی ربط است، بدون هیچ عذر و

بهانه‌ای بپذیرند. این اشخاص در همه جا سعی دارند ثروت و مقام خود را به گونه‌ای به دیگران بنمایانند و همگان را از این مطلب آگاه سازند، این نوع عقده و حالت، بیشتر در زندگانی و حالت جوانان و میان‌سالان مشاهده می‌گردد، ولی افرادی که در سنین بالا توانسته‌اند به ثروت و مقامی دست یابند، معمولاً سعی دارند تغییراتی در وضع ظاهری خویش به وجود آورد و در مرحله نخست از حالت سنی خود خارج شوند و از زندگی جوانان تقلید کنند و سعی دارند موهای خود را سیاه کنند و لباس جوانان را بپوشند و اعمال و حرکاتی مشابه سنین جوانان از خود بروز دهند.

این دسته از افراد عقده‌ای، سعی دارند حالت‌های روحی و رفتاری خویش را در جوامع مختلف طوری جلوه دهنده که در این زمان اختلاف چندانی با حرکات و اعمال با جوانان ندارند. زمانی که از بروز این حالت‌ها مدتی گذشت، تغییرات تازه‌تری در حالت روحی و رفتاری آنها جلوه‌گر می‌شود و آن این که ، از این پس سعی دارند، مراوده و معاشرت‌های خود را با خویشاوندان ونزدیکان کاهش دهند و حتی زمانی که به محلی دعوت می‌شوند، کوشش می‌کنند دیرتر از همه در آن مجلس حضور یابند و علت تاخیر را پر اهمیت جلوه دادن کار خود اظهار می‌دارند و ضمن اینکه منتی بر صاحب خانه می‌گذارند که با وجود مشغله کاری در جلسهٔ آنها حضور یافته‌اند. این اشخاص در این مرحله از حالتهای روحی خود سعی دارند در تمام کشمکش و گفتگوهای فامیلی‌ای که بوجود می‌آیند، نوعی دخالت کنند و همگان نظریه آن شخص را بپذیرند. این اشخاص همیشه سعی دارند، حتی خارج از مقدورات مادی و اجتماعی خویش، از زندگانی اشرافی برخوردار باشند، اگر چه هیچگونه شناختی نسبت به آن نداشته باشند. زمانی که این افراد از نظر خانوادگی و اجتماعی و مادی خود را غنی دیدند، سعی بر اعمال رقابت با دیگران، در امر وسایل زندگی و ... دارند و گاهی هم وسایلی را می‌خرند که حتی نحوه مصرف و استفاده از آن را نمی‌دانند.

در حالت‌های اشرافیت مآبی اغلب اعمال و حالت‌های رفتاری خصوصی در

این قبیل اشخاص دیده میشود که مهمترین آنها عبارتنداز:

۱ـ افراد در محل کار و بخصوص زندگانی خانوادگی خویش، به تجمل‌گرایی و ظاهرسازی می‌پردازند.

۲ـ شروع به مصرف گرایی و مخارج بیش از حد نیاز زندگی خود می‌کنند تا دیگران آنها را فردی خراج بدانند و در این زمان به مسافرت‌هایی می‌روند و همه را به حساب کار خود می‌گذارند تا به دیگران بفهمانند، ارزش شغلی و کاری آنهابسیار پر اهمیت است.

۳ـ سعی بر انجام آرایش‌های پر خرج دارند و همیشه گران‌ترین محل‌ها را برای خودآرائی یا مخارج و مصارف ظاهری و تشریفاتی خویش انتخاب می‌نمایند.

۴ـ سعی می‌کنند در حد مقدورات مادی و مقام خویش، صاحب ویلاهایی در نقاط مختلف گردند و از وسایل تفریحی در آن استفاده می‌کنند، وگاهی ممکن است اصولاً از آن وسایل هرگز استفاده نشود و در همانجا از بین برود یا جرأت استفاده از آن را مانند قایق موتوری و ... نداشته باشند.

۵ـ در میهمانی‌ها سعی دارند ازکلیه تشریفات و ظاهرسازی‌ها استفاده کنند و برنامه‌های زندگی خود را تقریباً با رفتار اشرافیت قرون وسطی برابر کنند.

۶ـ گران‌ترین وسایل و تابلوها را برای تزئینات زندگانی خود استفاده می‌نمایند، حتی اگر اسم نقاش آن را ندانند یا قادر به تلفظ صحیح اسم نقاش آن نباشند.

۷ـ عده‌ای از این افراد، گاهی به فکر مرگ خود هم می‌افتند و در زمان حیات، مقبره‌های مجللی را برای جسم مادی خود خریداری می‌نمایند.

اگر خواسته باشم یکایک خصوصیات این افراد اشراف مآب و عقده‌ای را در این مبحث بیان نمایم، صفحات زیادی را اشتغال خواهد کرد و تنها چند نمونه از حالت‌های این گروه از افراد را بیان نموده‌ام، ولی اگر خواسته باشیم چنین اشخاصی راکه تکامل را فقط در ظواهر امر و تجملات و ثروت زیاد و...

می‌دانند، در جوامع به سادگی تشخیص دهیم و آنها را بشناسیم بهتر است به نکات زیر نیز توجه شود:

۱ـ این قبیل افراد در میهمانی‌ها سعی دارند از لباس‌هایی استفاده کنند که کمتر کسی مشابه آن را در بر داشته باشد و با وسایل و تزئیناتی که به لباس‌های خود می‌آوریزند، سعی دارند برتری مادی یا ظاهری و زیبایی خود را به رخ دیگران بکشند.

۲ـ اگر زمانی بخواهند با فردی که مورد نظر آنها است قرار ملاقات بگذارند، سعی می‌نمایند درگرانترین هتل‌ها یا رستوران‌ها یکدیگر را ببینند و معمولاً خوراکی‌هایی را سفارش می‌دهند که خوردن آن، اشراف مآبانه باشد. حال اگر کیفیت آن غذا را هم بخوبی نمی‌شناختند برای آنان اهمیتی ندارد و تنها سفارش دادن غذای ناشناخته وگران است که در آن محیط آنان را ارضاء می‌نماید.

۳ـ اگر بهترین مدارس و مؤسسات علمی و تحصیلی در نزدیکی منزل آنان یا در کشورشان وجود داشته باشد، سعی می‌نمایند تا فرزندان خود را با سرویس‌های خصوصی به مدارس دوردست بفرستند یا برای چشم همچشمی و فخرفروشی به دوستان و اقوام و ...این کودک یا نوجوان بدبخت را به کشورهای خارج اعزام نمایند، حال مهم نیست که این نوجوان چه زجر وگرفتاری‌هایی را برای ادامه تحصیل یا معیشت درکشور غریبه می‌کشد، مهم این است که این افراد اشرف مآب و عقده‌ای، در مجالس به دیگران بگویند که فرزند ما در فلان کشور تحصیل می‌کند، حال ممکن است این نوجوان یا جوان در آنجا ترک تحصیل کرده و برای امرار معاش، به دیگر مشاغل، مانند ظرفشوئی، گارسنی، و... روی آورده باشد.

۴ـ این اشخاص اگر دوستان صمیمی یا اقوام نزدیکی داشته باشند که صاحب نام و شغل یا حرفه‌ای شده است که اسم آن شغل در جامعه ارزش دارد، سعی دارند همیشه حرفه طرف مقابل را در نزد دوستان به زبان آورند و او را به نسبت شغلی صدا کنند.

۵- این اشخاص را اغلب می‌توانید در میادین ورزشی گران قیمت بیابید گر چه از آن ورزش هیچ اطلاعی نداشته باشند، ولی لباس افرادی که آن ورزش را انجام می‌دهند به تن می‌کنند و به این طرف و آن طرف می‌روند، حتی گاهی با همان لباس به محل و منزل خود می‌آیند تا دیگران او را در لباس آن ورزش بخصوص مشاهده نمایند. در این زمینه نیز می‌توان مثال‌های فراوانی را بیان نمود که به همین چند نمونه بسنده می‌نمایم.

بشر در طول عمر خود همیشه دستخوش دو نیروی کاملاًمشخص و متمایز نسبت به هم، یعنی نَفس (ماده) و روح (عقل) قرار دارد و چنانچه هر یک از آنها بتواند بر دیگری غلبه کند، آن فرد را به همان سوی خود می‌کشاند و اکثر افراد جوامع در طول زندگانی خویش به سوی مادیات گرایش بیشتری دارند، چون نَفس در زندگانی آنها غلبه دارد، به همین علت هم اکثر افرادی که در زمان حیات خود به ثروت یا قدرت دست می‌یابند، از مسیر الهی و عرفانی و حقایق زندگی خارج می‌شوند و به ظواهر حیات و مادیات روی می‌آورند که نهایت آن، اشرافیت مآبی است. البته باید این حقیقت را نیز بیان نمود که افکار اکثریت افراد بشر در زمان حیات، بر مبنای ذوق و سرشت محیط و قدرت و کشش‌های روحی، پرورش می‌یابد و در اصل، لایق قدرت‌های فکری هر فرد آن چیزی است که وی می‌تواند از محیط جامعه و قدرت‌های ذاتی خویش دریافت نماید،کما این که اگر به حالت‌های روحی افراد به طور کامل و دقیق توجه نمائیم، می‌بینیم که قلب و نیروهای باطنی اغلب آنان به سوی نیروهای الهی و نور حیات کشیده می‌شود، ولی مادیات حیات موجب می‌شوند که خواست‌های نفسانی در زندگی آنها پرده حجابی را به وجود آورد که تمامی افراد نتوانند از پشت آن پرده به حقایق حیات بنگرند، ولی اگر فردی از ته دل خواسته باشد تحت پوشش حجابی قرار نگیرد، آنگاه به سادگی می‌تواند از کلیه حجاب‌های موجود بگذرد و خود را به سوی ترقی و تکامل خلقت سوق دهد و سپس در دو جهان رستگار گردد.

انســـــان

تاکنون در باره نسل بشر، تحقیقات فراوانـی از سـوی دانشـمندان مـختلف و انسان‌شناسان و ... شده و کتب و مقالات فراوانی درباره موجود، که پیچیده‌ترین مخلوق عالم در خلقت است، نوشته‌اند. ولی تا بحال شناخت کافی از حالت روحی افراد کره خاکی بدست نیامده است، چون هـر فـردی بـا دیگـری، دارای نـوعی اختلاف مادی، روحی یا روانی می‌باشد. بطوری که در سراسر کره خاکی، حتی دو نفر را نمی‌توان یافت که از هر نظر، بخصوص، خو و خصلت و روحیات، با یکدیگر برابری کامل داشته باشند و دلیل آن این است که زندگانی نسل بشر دارای فراز و نشیبهای فراوانی است، بگونه‌ای که کمتر کسی را می‌توان یافت که در مسیر معینی با دیگری در حرکت باشد، چون اکثر اوقات در اطراف خود مشاهده می‌نمائیم، گاهی فردی بخاطر رفاه یا نجات زندگی دیگری، از جـان و مـال و زنـدگی خـود می‌گذرد و حتی در این زمینه جان خویش را به خطر می‌افکند تا بتواند فرد دیگر یا خانواده‌ای را نجات دهـد، زیـرا عـده‌ای از ایـن نسـل قـدرت تـحمل درد و رنـج همنوعان خود را ندارند و در مقابل افراد فـوق، گـروه دیگـری را از هـمین نسـل مشاهده می‌نمائیم کـه از رنـجانیدن دیگـران لذت مـی‌برند و حـتی از ایـن عـمل نادرست خود مغرورند و گاهی هم جهت ارضاء و خواسـتهای نـفسانی و غـرائـز شهوانی خویش، جان هزاران نفر دیگر را به خطر می‌افکند و نابودی تمام آنها هیچ تاثیری در حالت روحی آنها از خود بجای نمی‌گذارد و تنها خواست آنان رسیدن به هدف نادرست خودشان است. یعنی دیگران را نردبان ترقی خویش در زمینه کسب مادیات یا بدست آوردن مقام و شهرت و...می‌نمایند.

زمانی که به علت اختلاف حالتهای روحی و روانی این دو گروه از نسـل بشـر

می‌نگریم، متوجه می‌شویم که این نسل، در بین دو حد بی‌نهایت امواج روحی مثبت و منفی قرارگرفته‌اند و مابقی در بین این خط زندگی می‌کنند، یعنی عده‌ای از این نسل، در مرز وحشیگری کامل و خوی حیوانی قرار دارند و مرتکب هزاران اعمال پست و ننگین می‌شوند و عده‌ای دیگر از افراد همین نسل، تا مرز فرشته خویی و پاکی و صعود به عرش والای الهی پیش می‌روند و در تمام عمر، کوچکترین خلاف یا خطائی از آنها دیده نمی‌شود و تمام زندگانی خود را وقف راهنمایی و کمک به دیگران می‌نمایند.

در این مبحث می‌خواهیم بدانیم که علت این سقوط و آن صعود نسل بشر در زمان ادامه حیات از چیست و چرا افرادی که از یک نسل و تیره هستند، ممکن است دارای این‌همه تغییرپذیری باشند که گاهی می‌تواند تا حد رسالت پیش رود و زمانی هم به مرحله حیوانیت نزول کند؟ در اینجا یک سئوال دیگری نیز پیش می‌آید و آن اینکه، آیا فردی که در مرحلهٔ حیوانیت مطلق زندگانی خود را می‌گذراند، خواست باطنی خود او است و یا در مسیری قرار دارد که قدرت تغییر دادن آنرا ندارد و بطور اجبار در این مسیر کشیده می‌شود؟

خداوند متعال که تمام نسل بشر را هم بعنوان مخلوق خویش خلق فرموده، چه علتی دارد که از نظر قدرتهای روحی، عقلی، مالی، اجتماعی و ... همگان را در یک سطح نیآفریده؟ و زمانی که در کتابهای آسمانی می‌فرماید: خوبی و بدی، عزت و ذلت، ثروت و فقر و ... شما در دست من است، به چه دلیلی چنین مطلبی را بیان فرموده و برخی از افراد که از بدو تولد، کور، فلج و دیوانه و... آفریده شده‌اند، مرتکب چه گناهی در نزد خداوند خود شده‌اند که با چنین حالتی پا به عرصه حیات گذارده‌اند؟

علت اینکه گروهی از افراد نادان و جاهل و عده‌ای هم عاقل می‌باشند در چیست؟ چرا برخی از افراد که از این جهان می‌روند، با شناخت کافی خلقت و

خداوند دنیا را ترک می‌کنند و گروهی دیگر هیچگونه شناختی نسبت به پروردگار خود نداشته و در کمال جهل مطلق فوت می‌کنند، البته می‌توان هزاران سئوال، مشابه فوق را پرسید که تمامی آنها مربوط به راز آفرینش و خلقت‌نسل بشر می‌باشند.

شکی نیست که پاسخ دادن به تمام یا برخی از این سئوالات، امری بسیار مهم و مشکل بوده و هست، چون بسیاری از اعتقادات دینی و اجتماعی و... که دست و پاگیر هستند، موجب می‌گردند که عده‌ای از افراد آگاه نتوانند حقیقت‌گویی نمایند و از طرفی هم بیان این حقایق قابل تحسین است، ولی جواب به این سئوالات را از کجا می‌توان آورد و از چه منبعی آنها را تهیه کرد، خود یک مبحث جداگانه‌ای از اسرار خلقت است، زیرا آنچه مسلم است، علم و دانش محیط بشری، قادر به پاسخگوئی به چنین مطالبی نیست و مکاتب و ادیان هم نمی‌توانند پاسخ چنین سئوالاتی را بگویند یا در اختیار همگان قرار دهند، پس ما برای دریافت این قبیل پاسخها، باید به کدام سو روی آوریم یا کدام انسان‌شناسی را بیابیم که پاسخگوی اینهمه خواست و سئوالات مبهم و بغرنج محیط ما در این جهان باشد؟

درگذشته، دانشمندان و عرفایی در جهان وجود داشته‌اند که هر کدام از آنها مطالبی را بصورت نیمه تمام بصورت فلسفی بیان نموده‌اند، ولی هیچ یک از آنها نتوانسته‌اند حقیقت ذات وجود این نسل را بطور کامل و گویا بگویند که تا حدی با شناختهای عقلی ، علمی افراد جامعه در هر عصری هماهنگیهای کافی داشته باشند.

در بین نظریات و عقاید گذشتگان، به مطالب ضد و نقیضی برمی‌خوریم که این مطالب ضمن اینکه راهنما و نمایانگر حقیقت حیات نیستند، گاهی هم موجب گمراهی برخی از افرادی می‌شوند که در زمان حیات مادی خویش قصد شناخت ذات وجودی تیره نسل بشر را دارند و سعی می‌کنند بتوانند حداقل خود را

بشناسند و بدانند که در چه نقطه‌ای از دایره این خلقت قرار دارند.

تنها نیرو و قدرتی که می‌تواند در این زمینه شناخت کافی از این وجود داشته باشد، ارواحی هستند که از سوی پروردگار، گاهی بر برخی از بندگان خاص نازل می‌گردند و مطالب و حقایقی را از عالم کائنات که بسیار مهم و پراهمیت می‌باشند در اختیار عده‌ای از آنها قراردهند.

در اینجا سئوال دیگری پیش می‌آید و آن اینکه، اصولاً چه نیازی هست که ذات وجود و نسل انسان را باید بشناسیم و از چگونگی زندگانی و حالتهای روحی وی با خبر شویم؟ در جواب باید گفت که به دلیل پوینده بودن این موجود، در اثر کنجاوی قصد دارد از هر مطلبی آگاه شود، حال این آگاهیها هر چه با علم محیط و عمل توأم باشد، تأثیرات بیشتر و بهتری را در زندگانی و خواست وی از خود بجای خواهند گذارد، فردی که شناخت کافی از چگونگی به وجود آمدن و زندگانی و چگونگی تولید نسل خود داشته باشد، به مراتب بهتر به خداشناسی دست می‌یابد و در مسیر تکاملی قرار می‌گیرد. البته برای شناخت ذات وجود این نسل فقط نمی‌توان بصورت تک بعدی و از یک زاویه نگریست، بلکه تمام حالت و چگونگی زندگی رفتاری و اخلاقی و... وی که از حالتهای روحی سرچشمه می‌گیرند نیز باید بررسی گردند.

تاکنون فلسفه‌دانان، دانشمندان، عرفا، نویسندگان و... فراوانی درباره نسل انسان سخن گفته یا مطالبی نوشته‌اند، معذالک هیچ یک از آنان بهتر از کتابهای آسمانی نتوانسته‌اند حقایق ذات و وجود و حیات و تکامل آنرا بطور مشروح و علمی بیان نمایند، زیرا طرز تفکر درکتب آسمانی بر این مبنا استوار است که، تمام عناصر عالم، از قدرت پروردگار به وجود آمده‌اند و در زمان حیات مادی خود نیز از آن نیرو بهره‌مند می‌شوند و تمام ذرات و موجودات عالم که نسل بشر هم مسلماً جزو آنها می‌باشد، به گونه‌ای خاص به سوی خداوند یکتا در حرکت می‌باشند و

روزی تمام ذرات و عناصر و موجودات کرات عالم، به خالق خود می‌رسند، که این اصل در اصول فلسفه و منطق، خدامحوری می‌نامند.

در این نظام، محور تمام موجودات عالم خداوند یکتا است و او خالق زمین و کهکشانها می‌باشد و هر آنچه در این عالم هستی وجود دارند، از پرتو نور و قدرت الهی به وجود آمده و ادامهٔ حیات می‌دهند و هر چه خالق بخواهد، برای مخلوق خود انجام می‌دهد و در مسیر ادامه زندگی آنها را موفق یا ناکام می‌گرداند.

البته باید به این حقیقت اشاره شود که در مکتب خدامحوری، قدرت ذاتی برخی از موجودات، منجمله نسل بشر، نادیده گرفته نشده است و اینطور نیست که بگوئیم این تیره از خود دارای هیچ نوع قدرت یا اراده‌ای نیست و خداوند در تمام اعمال آنها، مانند خوردن، آشامیدن، خوابیدن و ... دخالت مستقیم دارد و این نسل میبایست به حکم جبر خلقت درگوشه‌ای بنشینند تا اینکه ببیند خدا برای او چه مقدّرکرده، بلکه نسل بشر در زندگی از آزادی عمل عقلی خویش برخوردار است و در تمام اعمال و حرکات وی جبر مطلق بکار گرفته نشده است و ادامه حیات او با نوعی اختیار همراه است و به همین علت هم خداوند متعال در قدرت عقلی و فکری بشر، دو ضمیر کاملاً متمایز (آگاه و ناخودآگاه) نسبت به دیگری خلق فرموده که ضمیر آگاه مربوط به عقل و اختیار و ضمیر ناخودآگاه مربوط به جبر و سرنوشت وی میباشد و به همین علت هم خداوند کریم، نسل انسان را درکره خاکی خلیفه و جانشین خود انتخاب فرموده و این انسانها هستند که می‌بایست ارزش این مقام را برای خود حفظ نمایند و ازکینه‌توزی، تجاهل، اعتقادات نادرست، زراندوزی، دروغگویی، شرک و ... دست بردارند، چون هیچ یک از خصائل نادرست و غلط و خلاف، در ذات احدیت وجود ندارد.

خداوند در وجود نسل بشر نیروهایی را قرار داده که گاهی برخی از افراد می‌توانند از وجود آنها بطورکامل استفاده کنند و گاهی هم بر این نیروها تسلط یابند، کما اینکه خداوند درکتب آسمانی می‌فرماید، و همه، اسما را به آدم

آموختیم یا اینکه در جای دیگر فرموده است، من روح را به امر خود به هر یک از بندگان که بخواهیم می‌فرستم تا او مردم را از عقوبت شرک بترساند و به عالمیان بگوید که عالم را خدایی جز من نیست و در محلی دیگر می‌فرماید، کسانی که به من ایمان آورده‌اند، می‌توانند ارواح خبیث را از جسم دیگران بیرون کنند، به مار دست بزنند و در امان باشند و زهر بخورند و نمیرند، دست روی سر مریض بگذارند و او را شفا دهند.

با توجه به آیات فوق که هزاران آیه مشابه در کتابهای آسمانی در مورد قدرت نسل بشر می‌توان یافت، مشاهده می‌فرمائید که خداوند این نسل را بطور مسلم جهت هدف خاصی انتخاب فرموده و اینهمه امتیازات را در بین این همه مخلوق و موجودات خود، فقط به نسل بشر مرحمت فرموده است، ولی امروزه، شاهد این حقیقت هستیم که با توجه به معنی و علت مفاهیم آیات آسمانی، تابحال گروه بسیاری از نسل بشر هنوز از شناخت خداوند متعال به دورند و به همین علت هم در سراسر جهان جنگ و برادرکشی و دروغ و جنایت و خیانت و... بسیاری را می‌توان مشاهده کرد که تمامی توسط همین نسل انجام می‌شوند و دلیل آن این است که هنوز اکثریت نسل بشر نتوانسته‌اند به عقل کامل دست یابند و در جهالت و گمراهی به سر می‌برند و تا زمانی که جهانیان به رشد کامل عقلی دست نیابند و در جهالت و گمراهی عدم شناخت حقیقت به سر می‌برند و تا زمانی که جهانیان به رشد کامل عقلی نرسند و از جاه‌طلبی، ثروت، ماده‌پرستی، ریا و... دست بر ندارند، نمی‌توانند با حقایق حیات آشنا شوند و زمانی یک فرد به شناخت کامل می‌رسد که به مرحلهٔ تکاملی انسانیت اولی رسیده باشد. دستیابی به اصول حقایق حیات را بطور کلی می‌توان به سه اصل کلی متکی دانست که آنها عبارتند از:

۱ـ عقل:

این موهبت الهی به تمام موجودات عالم هستی از جماد، نبات، حیوان، نسل

بشر، به نسبتهای مختلف و نیاز هر یک از آنها جهت ادامه حیات، عنایت گردیده است و تمام عناصر و موجودات، برای ادامه تکامل خویش از آن بگونه‌های خاص و مخصوص خودشان استفاده می‌نمایند.

۲ـ احساس و ادراک :

احساس ظاهری نسل بشر مربوط به حواس پنجگانه وی می‌باشد و هر یک از افرادی که در سطح کره خاکی زندگی می‌کنند، دارای یک نوع حواس مربوط به خود می‌باشند و نتیجتاً احساس و شناخت خاصی را در زندگی خود به وجود می‌آورند و هر یک از این حواس‌های مادی در وی از بین بروند، ادراک و شناخت خود را در زندگی نسبت به آن حواس از دست می‌دهد، البته حواسهای دیگر هم در زندگانی بشر وجود دارند که از نظر همگان شناخته شده نیستند. و اغلب افراد در زمان زنده بودن آنها را نمی‌شناسند و این احساس فقط مربوط به حالتهای مختلف روحی است و هیچ ربطی با جسم مادی و این حواس پنجگانه ندارد و اکثر کسانی که رو به حقایق حیات می‌آورند، این احساس در آنها بگونه‌ای تقویت می‌شود.

۳ـ عشق

عشق قدرت و نیروی خاصی است که جهت انجام عمل یا تفکر بخصوص، در برخی از افراد به وجود می‌آید که سرمنشاء آن از قدرتهای روحی و عقل که مرکز مادی آن مخ و سلسله اعصاب و قلب است می‌باشد و در اصطلاح این حالت و خواست و کششهای روحی و عقلی را عشق می‌نامند، عشق به هر چیزی که باشد، نهایت آن موجب فهم کامل و پیشرفت فرد در زمینه شناخت بیشتر آن شیئی یا موجود و ذات می‌گردد و تا عشقی وجود نداشته باشد، هیچ فعلی بطور کامل انجام نخواهد پذیرفت، چون عشق است که موجب توانایی بیشتر روح و در نتیجه قدرت و پشتکار جسم مادی در اشخاص می‌گردد، زیرا تمام نیروهای نهفته را عشق در

وجود روحی و مادی افراد زنده می‌کند و به آنها چندین بار بیش از حد معمول قدرت می‌دهد تا اینکه بتوانند در آن زمینه موفق گردند. آن نیرویی که در برخی از افراد موجب قدرت اعتقاد و ایمان الهی می‌گردد نیز عشق است و ایمانی که از وجود عشق سرچشمه گرفته باشد، هرگز دودلی و زوال و... در آن راه نمی‌یابد.

همه می‌دانیم که برخی از اعتقادات در جهان موروثی می‌باشند و هر فردی آنرا بگونه‌ای از پدران خود آموخته و به ارث برده است و اکثر اعتقادات مربوط به مطالب موروثی‌ای هستند که امروزه دست و پاگیر افراد جوامع گردیده‌اند که اغلب آنها عقلی و علمی نمی‌باشند ولی بگونه‌ای جزو پذیرش بی‌دلیل افراد جوامع گردیده‌اند.و امروزه برخی از مطالب و حقایق حیات را باید با علم و عقل زمان یا گفتار الهی پذیرفت، چون برداشتهای عقلی و، اکثر علوم و مطالبی که مربوط به هزاران سال پیش بوده‌اند را امروزه به سادگی نمی‌شودپذیرفت، زمانی که فردی به سراغ دانش عقلی خود رفت و آنرامی‌پذیرد، از آن زمان به بعد، اعتقاد و ایمان و عشق وی نسبت به آن شناخت افزایش می‌یابد، چون این شناخت با عشق، درک، فهم، عقل و ... همراه است و به سادگی از بین نمی‌رود.

زمانی که قدرت عشق در درون فردی شعله‌ور می‌شود، نور خداوندی را در شعله‌های آن مشاهده می‌کند، حال این شعله می‌تواند از آه و سوزش درون سرچشمه گرفته باشد، یا الهامات سروش. فردی که در چنین حالتی است، از هیچ چیزی وحشت ندارد و بی‌مهابا و پروانه‌وار خود را در دل آتش عرفان الهی می‌افکند تا خود را به عشق حقیقی که فنا در رأس آن است برساند تا هر چه زودتر به معبود خود دست یابد.

عشقی که در این مبحث آمده، با عشق مادی بسیار تفاوت دارد، چون عشق مادی در خلقت وجود ندارد و تنها عشق الهی است که دارای ریشه دائمی و حقیقی می‌باشد و تمام نوع دیگر آن مجازی و غیرواقعی هستند.

امواج محیط

امواج نامرئی و ناشناخته فراوانی، اطراف کره خاکی را در برگرفته‌اند که اگر با شناخت و علم و دانش در هر نقطه‌ای از این جهان، در صدد درک و شناخت این امواج برآئیم، اغلب به سادگی متوجه وجود آنها می‌شویم، و در می‌یابیم که بطور کلی دوگونه موج در محیط زندگی می‌توان تشخیص داد.

اول - آن دسته از امواجی که بوسیله عقل و علم بشر بوجود می‌آیند، مانند امواج رادیوئی، که تمامی آنها از نظر علمی کاملاً شناخته شده می‌باشند.

دوم - امواجی که در محیط وجود دارند، ولی علم و عقل بشر در به وجود آوردن آنها هیچگونه دخالتی ندارد، و از جهت علمی تاکنون همچنان ناشناخته باقی مانده‌اند، زیرا امواجی با چنین دامنه و مشخصات، در علم فیزیک کره خاکی شناخته شده نیستند.مانند امواجی که جذر و مد دریاها را بوجود می‌آورند.

آفرینش، زمانیکه موجودات این کره خاکی را آفرید، برای ادامه زندگی هر یک از آنها محدودیت‌هایی از نظر درک و فهم و آسیب‌پذیری امواج، در نظر گرفت، تا اینکه هر یک از آنها برای ادامه زندگی خود بتواند از تسهیلات و آرامش ویژه‌ای برخوردار باشد و تحت تأثیر برخی از امواج نامتجانس قرار نگیرد و هر موجودی، به زندگانی‌ای که در خور فهم، ادراک و تکامل آن است، بپردازد. در این مسیر ادامه زندگی، نسل بشر هم دارای احساس، فهم، درک و تشخیص محدودی فقط برای ادامه حیات است و بوسیله ادراک و احساس پنجگانه خود نمی‌تواند پیرامون خویش را از نظر امواج خلقت کاملاً بشناسد و احساس خاصی نسبت به آنها داشته باشد. چون این احساس فقط برای زیستن مادی آنها است، مگر اینکه فردی بتواند سایر احساس که مربوط به روح است را در خود تقویت نماید تا اینکه با حقایق بیشتری آشنا شود.

بشر به نسبت سایر جانداران از قدرت روحی بیشتری برخوردار است، و بوسیله این نیرو می‌تواند به وجود بسیاری از امواج تسلط یابد و آنها را بشناسد و گاهی هم برخی از این امواج را تحت تسلط خود در آورد و حتی با آنها، همزیستی مسالمت‌آمیز و نزدیکی نیز داشته باشد. شناخت و تشخیص و جداسازی امواجی که از هر سو، نسل بشر را در برگرفته، بسیار مشکل است. ولی گاهی برخی از افراد با نیروهای روحی درون خویش، می‌توانند به گونه‌ای آنها را از یکدیگر جدا سازند. امواجی که موجب ادامه زندگی موجودات عالم می‌شوند، ساخته دست بشر نیستند، بلکه این امواج بصورت محیطی، کیهانی با گذشتن از مسیرهای بسیار دور، فضاهای مختلفی را می‌پیمایند و از نقاط گوناگون عبور می‌کنند، پس از مدتی به سطح این کره خاکی برخورد می‌نمایند. این امواج، از سایر کرات دیگر، مانند ثوابت و سیارات عالم کهکشهان، از طریق اثیر عالم بر این کره می‌تابند و تمامی موجودات، از بدو تولد خود، زیر تابش یک نواخت برخی از این امواج قرارگرفته و به زندگی خود ادامه می‌دهند. مانند امواج خورشید و ماه که تاثیرات زیادی در زندگانی موجودات زنده عالم خاکی دارند و در اصل میتوان گفت که وجود زندگی در کره خاکی، ارتباط نزدیکی به قدرت امواجی دارد که بر این کره وارد می‌شوند و چنانچه در هر زمان این امواج به کره خاکی نتابند، اشکالات و بی‌نظمی‌های فراوانی در چگونگی و حالت زمین به وجود خواهد آمد که نهایت آن مرگ است.

یکی از اثرات مهم تابش امواج ماه بر کره خاکی، قدرت جذر و مدهایی هستند که در اقیانوس و دریاها به وجود می‌آیند، قدرت این امواج به گونه‌ای است که موجب می‌شوند تمام ذرات آب در سطح کره خاکی به شکل ویژه‌ای به حرکت درآیند و جانوران آبزی، از وجود و توان این امواج ، آگاهی کاملی دارند، به طوریکه زندگی خود را به گونه‌ای تنظیم می‌کنند، تا در زمان جذر و مد آب بتوانند نهایت استفاده را از آن موقعیتها به دست آورند.

موجودات کره زمین می‌توانند با بهره‌گیری از فهم و درک و عقل، برداشتهایی برای ادامه زندگی از امواج محیط خود داشته باشند. لذا این برداشتهای محیطی را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم‌بندی کرد.

۱ـ تحریکات :

این‌گونه امواج به صورت بو، طعم ، رنگ ، مزه و.... برخی از جانواران را بسوی خود جلب می‌کنند و این موجودات برای رسیدن و به دست آوردن طعمه و ... به آن سو حرکت می‌نمایند و در اثر همین کششها می‌توانند شکار و یا خوراک خود را بیابند و سپس به نسبت فهم و درک و عقل خود، از آن استفاده نمایند.

۲ـ امواج الکترو مغناطیسی :

مانند انوار مختلفی که به کره خاکی می‌تابند، یا ازگروه بسیاری از موجودات بر می‌خیزند.

۳ـ ارتعاشات :

این امواج در اثر صدا، صوت، ضربه و ... ایجاد می‌شوند.

بشر به دلیل محدودیتهایی که دارد، تنها می‌تواند طول موجهایی را که در بین فواصل ۳۸۰ و ۷۶۰ میکرون قرار دارند، مشاهده و تشخیص دهد و با وسایل ساخته دست خود، قادر است این بینایی و درک راگسترش دهد، یعنی دید محدود بشر قدرتی به دست آورد تا اینکه بتواند خارج از اندازه مجاز، یعنی بالاتر از رنگ بنفش و پائین‌تر از رنگ قرمز راکامل مشاهده کند و امواجی راکه در آن اندازه وجود دارند، تشخیص دهد.

اما گروهی از افراد نسل بشر هستند که دید آنها نسبت به حد معمول دارای توان جداگانه و ویژه‌ای است، زیر این افراد بدون استفاده از دستگاههای ساخته شده برای ایجاد قدرت دید بیشتر، برخی از امواجی را که خارج ازاندازه مجاز و توان دیدن معمولی افراد هستند، به سادگی مشاهده و درک نمایند، که در دانش

روح‌شناسی، این افراد را مدیوم‌های بینا می‌نامند، وگاهی هم در شرایط خاصی این افراد می‌توانند امواج هاله‌های تابانی را که در پیرامون بشر و جانداران وجود دارند را ببینند.

هاله‌های تابانی که پیرامون بدن افراد نسل بشر و دیگرموجودات زنده را فرا گرفته‌اند، همیشه در حال چرخشهای دورانی از سمت بدن به خارج و بالعکس می‌باشند وگاهی در خارجی‌ترین بخش این پوشش، به شکل ابر مانند در هوا محو می‌شوند. این هاله‌ها در زندگی و در زمان بیماری، به تدریج سرعت و رنگ وگاهی حرکت خود را از دست می‌دهند و در نهایت به درجه‌ای می‌رسند که در پیرامون بدن بسیارکم رنگ شده و از بین می‌روند.

درباره تاثیرگذاری رنگ بر هاله‌ها، می‌توان گفت: زمانیکه برخی از افراد از لباسهای تیره، مانند رنگهای سیاه وکبود... استفاده می‌کنند،گاهی اتفاق می‌افتد که بدون هیچ دلیل، در خوداحساس ناراحتی،گرفتگی، خستگی، می‌نمایند ویا اغلب در حالتی عصبانی وناآرام به سر می‌برند. لذا همین افراد پس از دور شدن از رنگ تیره، بطورناگهانی آرامش و شادی ویژه‌ای به آنها دست می‌دهد و علت اصلی آن این است که هاله‌هایی که پیرامون بدن را فراگرفته‌اند،از امواجی تشکیل شده‌اند که با فرکانس امواج محیط مادی اختلاف زیادی دارند و به همین دلیل هم، همگان نمی‌توانند آنرامشاهده یا درک کنند.

رنگهایی که در گروه‌ماوراءبنفش و یا مادون قرمز قرار دارند، با چشم‌معمولی بیشترافراد بشر قابل شناخت و درک نیستند، به همین دلیل هم‌گاهی از مدیومهای بینا که قادرند هاله‌ها را ببینند، می‌گویند که هاله‌های تابان در اطراف بدن عده‌ای از افراد وجود ندارد چون مشاهده آن برای تمام مدیومها و بدون وسیله تقریباً غیر ممکن است.

هاله‌های تابان پیرامون بدن را فراگرفته‌اند، به گونه‌ای نیستند که از زمان کودکی

تا پایان عمر، همیشه در یک رنگ و اندازه و ارتفاع ماندگار باشند، بلکه هاله‌ها در اثر مرور زمان و نسبت به رشد عقلی و رفتار و کردارهای خوب و بدی که نسل بشر در زمان زندگی خویش مرتکب می‌شود، در نوسان و دگرگونی است و هر چه افراد بتوانند به شناخت بیشتر که در راس آن خودشناسی و سپس خداشناسی است، نزدیکتر شوند، به همان نسبت هم رنگ واندازه هاله‌های تابان آنها تغییر می‌یابند.

ذیلاً به مشخصات چندنمونه از رنگ هاله‌های تابان درنسل بشر اشاره می‌گردد :

رنگ زرد: هاله‌های زردرنگ مخصوص افرادی است که در زمان حیات به شناختهایی از زندگی دست یافته و از والایی برخوردارند، و از این رنگ برای نشان دادن نقوش و عکس‌های معنویت عرفا و پیشوایان دینی نیز استفاده می‌کنند. دارندگان هاله‌های زردرنگ، از خلق و خوی بسیاری خوبی برخوردارند و آزارشان به هیچ کس نمی‌رسد و به مال دنیا توجه چندانی ندارند و اصولاً صلح‌جو و قابل اعتماد می‌باشند، تمامی مشخصات خوب و عالی در این گونه هاله‌ها، مربوط به زرد پررنگ یا طلایی بودن آن است.

هاله تابان افرادی که رنگ آنها بصورت زرد خردلی می‌باشد مربوط به کسانی است که دارای روحیه‌ای بسیار ضعیف و ترسو و غیرقابل اعتماد می‌باشند و چنانچه در داخل رنگ این هاله‌ها رنگ قرمز نیز وجود داشته باشد، حالت روحی صاحب آن هاله، نمایانگر روحیه‌ای بسیار ضعیف وفردی بی‌ثبات و خجالتی است.

چنانچه در هاله‌های رنگ زرد، قهوه‌ای کم‌رنگ نیز وجود داشته باشد، نمایانگر آن است که دارنده آن، دارای روحیه و حالتی بسیار بد و پلید می‌باشد، این گونه افراد هیچ آگاهی از معنویت ودرستی و پاکی ندارند و تا زمانی که هاله بدن آنها به این رنگ است، نمی‌توانند برای خود و یا دیگران، مفید باشند و همیشه کوشش بر قانون‌شکنی دارندو از قدرت و جاه‌طلبی لذت فراوانی می‌برند، و جان خود را در راه کسب مقام و قدرت و شهرت از دست می‌دهند.

رنگ کبود و نیلی پررنگ: هاله‌های تابان افرادی که زندگانی خود را در عالم روحانیت واعتقادات شدید مذهبی سپری کرده‌اند. دارای چنین رنگی می‌باشند و هرچه اعتقاد آنان در زمینه خرافات موجود در برخی از ادیان شدیدتر باشد، رنگ هاله‌های آنان تیره‌تر است. و چنانچه آنها جویای حقایق والاتری برآیند، با شناخت‌هایی که به تدریج در آن زمینه به دست می‌آورند، به همان نسبت که از شدت اعتقادات خرافی آنها کاسته می‌شود، رنگ هاله‌های تابان آنها نیز از رنگهای نیلی و یا کبود، به رنگهای روشنتری تبدیل می‌گردند و این نمایانگر سیر تکاملی والاتری است.

رنگ قرمز : افرادی که دارای هاله‌تابان به رنگ قرمز هستند، اکثراً ستیزه‌جو و تندخو می‌باشند، رنگ این هاله‌ها بیشتر در پیرامون بدن فرماندهای نظامی و یا افرادی که در زندگی اجتماعی یا خانوادگی، استبداد مطلق را نسبت به سایرین بکار می‌برند، دیده می‌شوند.

چنانچه فرد روشن‌بینی در پیرامون بدن کسی رنگ قرمز را مشاهده نماید، نباید تمام آن افراد را ستیزه‌جو و تندخو بداند. مثلاً تمام نوجوانان در سن بلوغ دارای هاله‌های تابانی به رنگ قرمز که شباهت به رنگ گل رز روشن دارد، می‌باشند، و افراد بداخلاق وغیرقابل اعتماد دارای هاله تابان قرمزرنگ بوده وکوشش می‌کنند تا با استفاده از توانمندی دیگران، ترقی کنند. افراد سالم و خشن و تندخو و همچنین از خود راضی ، متکبر، و مغرور نیز اغلب دارای هاله‌های تابان قرمز رنگ هستند.

افراد دارنده هاله تابان قرمز کم‌رنگ، از تجربه بسیار کمی برخوردارند و اکثر آنها خیلی زودرنج و زودباور می‌باشند، که عمدتاً می‌توان در هاله‌های تابان جوانان و نوجوانان، آنرا مشاهده کرد و چنانچه افراد مسن از چنین هاله‌های تابانی برخوردار باشند، دارای روحیه کودکانه یاعقب‌افتاده‌ای هستند.

افراد بی‌گذشت و عصبانی و تندمزاج و سنگدل، اکثراً دارای هاله‌های تابانی به

رنگ قرمز جگری هستند. جانی‌ها و افراد شرور جامعه اکثراً در پیرامون بدنشان چنین هاله‌هایی دیده می‌شوند.

رنگ سبز: کسانی که در زندگی از تعصبهای زیادی برخوردارند، رنگ هاله‌های تابان اطراف بدنشان رنگ سبزتیره است. وجود تعصب در این اشخاص می‌تواند ملی، ناموسی، خدمتی و مذهبی ، علمی و ... باشد. افراد شفادهنده یا امدادگران الهی،رنگ هاله‌های تابان اطراف بدن آنها اغلب به رنگ سبز کم‌رنگ و مایل به مغزپسته است و اگر هم هاله‌های بدنشان به رنگ دیگری مشاهده شود، در زمان مداوا و درمان بیماری های مختلف، رنگ هاله‌های اطراف بدن آنان تغییر می‌یابد و به رنگ سبز کم رنگ در می‌آید.

اگر در بین رنگ سبز هاله‌های تابان، رنگ قرمز مشاهده گردد، دلیل بر لیاقت و شایستگی بیش از حد صاحب آن هاله در زمینه علوم فردی و اجتماعی است. اگر در بین امواج هاله‌های سبز، برخی از امواج آبی‌رنگ مشاهده گردید، دلیل بر وجود عقل، فهم، درک ، شعور زیاد صاحب آن هاله است و چنانچه در بین هاله‌های سبزرنگ، امواج زرد پررنگ مشاهده گردید، دلیل بر قدرت فراگیری و اثرگذاری علمی‌وی، بر دیگران می‌باشد.

افرادی که هاله‌های تابان بدن آنها به رنگ سبز و یا مشتقاتی از آن است .کسانی لایق و کاردان می‌باشند و در زندگی اجتماعی نسبت به کارآیی آنها می‌توان معتقد و به آنان اعتماد داشت. این افراد از نظر علمی و آموزشی، دارای قدرت بسیار خوب و چشمگیری می‌باشند و تمام کارهای فنی را با نیروی عقلی و شعور باطن خود می‌توانند حل کنند.

رنگ شیری : دارندگان هاله‌های تابان شیری‌رنگ، افرادی پرحرف و زیاده‌گو بوده و از نظر مادی افرادی بسیار ماده‌پرست می‌باشند.

رنگ آبی : هاله تابان آبی‌رنگ در اطراف بدن افرادی مشاهده می‌شود که از قدرت روحی بسیار خوبی برخوردارند و بیشتر دانشمندان هاله‌هایی به این رنگ دارند حال هرچه رنگ آبی در هاله تابان افراد روشنتر باشد، صاحب آن هاله‌ها از قدرت و سلامت عقلی بیشتری نیز برخوردار است. رنگ این هاله‌ها اگر تیره باشند نشان دهنده روحیه و حالتی الهی در افراد است، و دارنده آن کوشش دارد تا دیگران را تحت نفوذ و تأثیر تبلیغات خویش درآورند.

رنگ فیلی یا خاکستری : دارنده این رنگ هاله‌های تابان، از نظر شعور، عقل،درک و ذهن مربوط به افراد عقب‌افتاده می‌باشد که آنها تا آن زمان برای زندگی خود، نتوانسته‌اند به تکامل عقلی دست یابند و بسیاری از افراد هاله‌های تابان آنها دارای چنین رنگهایی می‌باشند، از نظر جنسی دارای ناراحتی یا ضعف و ناتوانی‌هائی هستند. اگر در رنگهای مختلف هاله‌های تابان هر فردی لکه‌های خاکستری مشاهده گردد، نمایانگر این است که صاحب آن هاله‌های تابان، در محل آن لکه‌های فیلی یا خاکستری ، دارای یک نوع ناراحتی می‌باشد که این امواج از آن قسمت برخاسته و در داخل هاله‌های تابان او قرارگرفته‌اند و اغلب در صورت مشاهده این لکه‌های خاکستری است که مدیومها یا امدادگران الهی، در مورد درمان ناراحتی فرد بر می‌آیند. هاله تابانی که در پیرامون جسم مادی بشر و حیوانات و گیاهان وجود دارند جزو بدن آنها نبوده و از ماده نیز نمی‌باشند و با تن‌پوش نسل بشر یا موجودات دیگر ارتباط مستقیم دارند که پس از مرگ جسم مادی هر موجود زنده‌ای حداکثر پس از چند دقیقه محو می‌شوند و ظاهراً از بین می‌روند.

رنگ هاله‌های تابان افراد نسل بشر، فقط به چند رنگ فوق خلاصه نمی‌شوند، زیرا هر فردی نسبت به روحیه وحالتهایی که دارد، دارای هاله تابانی مخصوص به خود است وکمتر کسی را در جهان می‌توان یافت که تمام حالات و روحیات آنها از هر نظر مشابه فرد دیگری باشد و به همین شکل هم ، هاله‌های تابان آنها دارای

اختلافاتی نسبت به خصوصیات روحی آنها می‌باشند. این هاله‌ها یک نیروی مقاومی در مقابل امواج محیط برای افراد است.

در زندگانی افراد، برخی از امواج کیهانی تأثیرات فراوانی دارند، فرضاً در مورد قدرت و وجود امواج ماه، آیا تا بحال به این امر توجه نموده‌اید که چرا اکثر تولدها، در صبح رخ می‌دهند، دلیل آن این است که متابولیسم بدن در این زمان از شبانه‌روز به نقطه ضعف و در اصل جذر خود می‌رسد و در نتیجه، بدن بشر، لخت و شل‌تر از زمانهای دیگر روز یا شب می‌گردد و دردهای بدن که درد زایمان هم یکی از آنها می‌باشد، در چنین زمانی شدیدتر است ، و در نتیجه یک زایمان طبیعی صورت می‌گیرد، لذا در زمان پس از غروب آفتاب تا صبح، در اکثر افراد احساس درد و رنج بیشتر از زمانهای دیگر استکه این امر مؤید وجود اثر نیرو امواج خارجی برکرده زمین است.

یکی دیگر از امواج غیرقابل دیدن، نیروی امواج مغناطیسی است که در تمام نقاط و پیرامون هر فردی یافت می‌شوند و بدون اینکه کسی بتواند وجود این امواج را با حواس پنج‌گانه خود احساس نماید، این امواج تمام کره خاکی را بشکل یک میدان مغناطیسی که دو قطب کره زمین مراکزاصلی آن می‌باشند، در برگرفته و این امواج اغلب تغییراتی را در آن بوجود می‌آورند.

زمانی که یک کره به دور خود می‌چرخد، هوای اطراف خود را به سرعت جابجا می‌کند و چنانچه این کره حرکت وضعی و انتقالی نیز داشته باشد. امواج بسیار قویتری را در اثر این دو حرکت از خود به وجود می‌آورد که به نسبت قدرت، سرعت، وزن، حجم، و جهت، موجب بوجود آوردن فرکانسهایی با دامنه‌های بسیار قوی می‌شود، که قدرت این امواج در جهت حرکت و به دنبال آن بوجود می‌آیند و اثرات پرتوان و پرشتاب این امواج، مدتها در فضا بجای می‌مانند تا اینکه پس ازگذشت زمانی از شتاب و توان آنها کاسته شده و یکنواخت شوند. کره زمین

یکی از این سیارات است که در محیط خود امواج گوناگونی را در مسیر ادامه سفر خویش بوجود می‌آورد. طول این امواج را تا هشت میلیون کیلومتر تخمین زده‌اند و هر نوع ماده‌ای در این فاصله، بگونه‌ای تحت تأثیر این امواج قرار می‌گیرد و امروزه از نظر علمی، نسل بشر توانسته است وجود امواجی را در اطراف زمین با سرعت سیصد هزار کیلومتر شناسایی کند که دامنه این امواج در یک سیکل، بیشتر از بیست برابر قطر کره زمین است .

اطراف کره زمین و در هنگام دمیدن فجر، امواجی در پیرامون کره زمین شناسایی شده‌اند که سرعت آنها به یازده میلیون کیلومتر در ثانیه می‌رسند، البته باید گفت، زمان عمر این امواج بسیارکم و محدود هستند و وجود چنین امواجی ثابت می‌کند که قدرت و سرعت هر موجی نسبت به دیگری اختلاف دارد و در خلقت امواجی وجود دارند که یک دامنه آنها به سادگی می‌توانند در اندک زمانی ، ازکهکشانی به کهکشان دیگر سفر کنند و امواج روحی جزو این گروه از امواج می‌باشند.

بشر از جهت درک امواج پیرامون خود، از بسیاری حیوانات ضعیف‌تر است، زیرا حیوانات می‌توانند شکار خود را از راهی بسیار دور تشخیص دهند و یا در هنگام تاریکی در جنگل و دشت وبیابان و درون دریاها و... طعمه خود را شناسایی کرده و شکار نمایند که متأسفانه بشر آن قدرت را ندارد.

زمانی که حیوانات در تاریکی مبادرت به انجام چنین اعمالی می‌نمایند، در حقیقت برای ما روشن می‌شود که:

۱- چشم حیوانات در تاریکی دارای بینایی بیشتری است، و این نورکه از نظر دید بشر، تاریکی شناخته شده‌است، از دید آن جانوران نور مطلق می باشد که در آن زمان، از پناهگاههای خود خارج می‌شوند و به دنبال غذای خود می‌روند.

۲- برخی از حیوانات می‌توانند در زمان تاریکی، امواج متصاعد شده از بدن صید خود را تشخیص داده و آن را شکار کنند. زیرا جانوران بسیاری وجود دارند که

روز را استراحت می‌کنند وشبها در تاریکی مطلق، در صدد بدست آوردن غذای خود تحت شرایط وجود نور کافی برمی‌آیند.

۳ـ امواجی در تاریکی مطلق وجود دارند که عده‌ای از موجودات، قادر به درک و شناخت آنها هستند و زندگانی آنان تنها در اثر وجود این امواج اداره می‌شود و عده‌ای از موجودات دیگر قدرت شناخت و تشخیص آن امواج را ندارند.

۴ـ سطح کره خاکی را اجسامی پوشانیده‌اند که تمام آنها از امواج مختلف بوجود آمده‌اند و در اصل امواج هستند که تشکیل دهنده این پوسته‌کره زمین می‌باشند و به همین دلیل هم، امواج این عناصر، تابع امواج قوی‌تر از خود که از کهکشان بر آنها می‌تابد، می‌باشند.

هرگاه از نظر علمی به ماهیت اصلی ماده‌ای نگاه کنیم، در می‌یابیم که آن ماده، شکل ویژه‌ای از انرژی و امواج فشرده و بهم پیچیده است که گاهی آن عنصر از جهت ظاهری به شکل ناپایداری دیده شده و در حالتهایی هم می‌توانند شکل خود را نگاه دارد. بدون اینکه در مختصات آن تغییری حاصل شده باشد.

زمانی که در مورد امواج زندگی گفتگو میشود، هدف از نیروهایی هستند که به ماده انرژی و شکل و جان می‌دهند و آن را قابل ادامه حیات می‌نمایند، در غیر اینصورت، خود ماده به تنهایی قادر به ادامه زندگی نیست و در آن فقط یک نوع زندگی جمادی وجود دارد و این نیروهای عقلی و انرژی تحرکی خود را از عالم اثیری، که نهایت آن از ذات پروردگار یکتا است، دریافت می‌دارند و در این راستا تمام قدرت‌هایی که موجب تحرک، عقل، احساس، درک ... در بشر می‌شوند،از منبع بزرگتری، به نام (روح) نیرو و سرچشمه می‌گیرند و روح بشر نیز از اثیر عالم، قدرت و شوکت‌خود را دریافت می‌نماید که درنتیجه حیات بدینسان جلوه‌گر می‌شود.

INTERNATIONAL GHOST HUNTERS SOCIETY

Unknown Photo 1



امواج شناخته شده و ناشناس بسیاری اطراف ما را فرا گرفته اند که از وجود آنها بی‌خبریم(اینترنت)

آگاهی از ناشناخته‌های خلقت بوسیله ارواح

هرگونه رخدادی که درکره خاکی یا در عالم هستی وکائنات رخ می‌دهد، باید در آن نوعی مشیت الهی وجود داشته باشد و بدون حکمت و دلیل خداوند بزرگ، هیچ واقعه‌ای در این عالم بروز نخواهد کرد.

زمانی که سیاره‌ای ازگوشه‌ای درکهکشان حرکت می‌کند و مسیر و زمان برخورد آن به نقطه دیگر، از خلقت از نظر دید علم ناچیز بشری کاملاً مشخص است، چگونه امکان دارد ادامه مسیر آن بدون اطلاع یا خواست پروردگار یکتا که آگاه و عالم بر حرکت تمام ذرات است ، صورت گیرد؟

هر اتفاقی که در سماوات یا کره زمین رخ می‌دهد، مربوط به نوعی ادامه تکامل در مسیر آفرینش است و اگر ستاره یا سیاره‌ای یکبار در این کهکشان نابود شود یا پدیده‌ای درگوشه‌ای از آسمان لایتناهی مشاهده شود، از نظر معیارهای الهی دارای انگیزه ویژه‌ای است که دانش امروز و دست‌آورده‌های فعلی بشریت نمی‌توانند از بروز چنین وقایع و پدیده‌هایی آگاهی کامل داشته باشد یا از آنها جلوگیری کند.

در سال ۱۳۷۳ شهاب سنگی به ستاره مشتری برخورد کرد، که نتیجه حاصل از این برخورد برگوشه‌ای ازکهکشان راه شیری اثر گذاشت و رسانه‌های گروهی دنیا تا مدتها در این باره صحبت می‌کردند.

در همان زمان، با روح یکی از دانشمندان فیزیک از دنیای ارواح، تماس برقرار گردید و پرسشهای فراوانی در این زمینه مطرح شد که در پاسخ آن روح جواب داد، کره مشتری در حال حاضر، آبستن حیات است و در آینده، پس از گذشت زمانی، آثار زندگی در آن بوجود می‌آید، چون هر ستاره یا سیاره‌ای که از نظر خداوند متعال و قدرت کائنات جهت حیات و زندگانی مادی نسل بشر آماده می‌شود، می‌بایست

شرایط خاصی داشته باشد و نظر به اینکه در حال حاضر تغییراتی در پوسته آن کره به وجود می‌آید، لذا آن کره باید تمام عناصر مورد نیاز را برای احتیاج بعدی افراد و مخلوق آن میحط، در خود ذخیره و حفظ نمایدو برای این منظور از تمام ستارگان و سیارات غیر متجانس، کوه‌هایی از عناصر و مواد مختلف به صورت شهاب یا سنگ‌های سرگردان، از سوی پروردگار در آن فرود می‌آیند تا زمانی که این کره از نظر کلیه عناصر مورد نیاز حیات، کاملاً غنی گرددو پس از آن، آثار گونه‌ای از زندگی و حیات در آن آشکار شود و این حیات بتدریج شروع به رشد و تکاملهای گوناگونی می‌نماید تا این که عناصر و موجودات آن در اثر مرور زمان به عقل و پس از آن به روح کامل دست یابند.

در سال ۱۳۷۱ شایع شد که تهران در اثر یک زلزله با خاک یکسان خواهد شد، طبق شایعه، این پیش‌بینی از طرف یک دانشمند چینی گفته شده بود که ترس فراوانی در ساکنان تهران بوجود آورده بود و بیشتر اهالی تهران از منازلشان به فضاهای باز اطراف شهر و پارکها پناه برده بودند

در این مورد نیز با یک روح پیشرفته از جهان سوم تماس حاصل شد وی اظهار داشت : نگران نباشید، هیچ زلزله‌ای در تهران رخ نمی‌دهد و آن گوینده و منجم چینی دیوانه‌ای بیش نیست. مطالب به تعدادی از دوستان که شناخت کافی ازگفته ارواح داشتند درمیان گذارده شد و من (نویسنده)و خانواده‌ام در تمام وقت در منزل بودیم و زلزله‌ای هم روی نداد که روز بعد جراید اظهار نمودند؛ که آن فرد پیش‌بینی‌کننده یک نفر دیوانه چینی بوده نه دانشمند.

وقتی از نظر عقلی و علمی به گفته ارواح مترقی توجه می‌نمائیم و آنرا با حقایق موجود کره زمین می‌سنجیم، با دو مطلب کلی درباره آفرینش کره زمین مواجه می‌شویم.

اول) پیدایش زمین : عقیده کلیه ادیان بر این است، روزی که خداوند بزرگ،

آفرینش و کائنات را بوجود آورد، کره زمین را هم از همان خمیر مایه خاص سرشت و سپس خلق فرمود.

در اینجا پرسشی پیش می‌آید که اگر کره زمین با چنین وضع و شرایطی به وجود آمده، مسلماً ماده سازنده اولیه تمامی آن می‌بایست با سایر کرات موجود در کائنات و آفرینش، هم جنس و برابر باشد، چون از همان مخزن گل کلی عالم برداشته شده و به صورت گلوله‌ای دوار در آمده و در فضا پرتاب شده است .

در این صورت مشاهده می‌شود که :

الف: ماده کلی و اصلی این کره می‌بایست، با تمام کرات و ستارگان و سیارات برابری کامل داشته باشد که باتوجه به دست‌آوردهای علمی ازبرخی کرات مجاور، چنین نیست.

ب: پوسته زمین باید در تمام نقاط جهان از نظر بافت مواد تشکیل‌دهنده، با هم برابر و یکسان باشند و از نظر باطن و جنس اولیه هیچ اختلافی بین ذرات و حتی اتم‌های آن مشاهده نگردد. درصورتی که می‌بینیم، هر قسمت ازکره خاکی دارای شکل و ماده جداگانه‌ای است.

دوم) نظریه لاپلاس: لاپلاس عقیده دارد که در میلیاردها سال پیش، در اثر انفجاری که در عالم و کهکشان‌های خلقت رخ داده، قطعاتی از کره خورشید جدا شدند که این کره خاکی نیز یکی از آن قطعات است و دلیل آنهم وجود مواد مذابی می‌باشد که در هسته کره زمین وجود دارد.

اگر نظریه (لاپلاس) را درست بدانیم،در این صورت هم می‌بایست که تمامی عناصر موجود در روی کره زمین یکسان و یکنواخت باشند، در صورتیکه‌عملاً مشاهده‌می‌گردد که چنین نیست، زیرا هر نقطه از زمین دارای بافت و ترکیبات و معادنی است که در نقاط دیگر کره زمین از جنس آن وجود ندارد، مانند معادن الماس در آفریقا، یا معادن ذغال‌سنگ در انگلستان.

با استفاده از علم و دانش روحی، می‌توان مطالب بسیار ارزنده و مهمی را که در عالم کهکشان رخ می‌دهند، بدون کوچکترین خرج و با صرف وقت کم، از ارواح پیشرفته بدست آورد که بعدها علم به آن می‌رسد.

با بررسی‌های مختصری که درباره عناصر و مواد تشکیل‌دهنده پوسته زمین تا کنون توسط دانشمندان انجام گردیده، درمی‌یابیم که :

۱ـ در برخی از نقاط بخصوص کره زمین، سنگ‌هایی یافت می‌شوند که در سایر نقاط آن، حتی در فواصل هزاران کیلومتر دورتر مشابه آنها در سطح یا عمق زمین دیده نمی‌شوند، یعنی اغلب معادنی که در آسیا وجود دارند، در آفریقا دیده نمی‌شوند. زیرا همانگونه که امروزه شهاب و پاره سنگ‌های سرگردان سماوی، به ستاره مشتری یا دیگر سیارات و ستارگان رهسپار می‌گردند، در آن موقع هم به سوی کره زمین آمده‌اند و در هر نقطه‌ای که این پاره سنگ‌ها فرود می‌آیند در همانجا معادن خاصی از همان سنگ‌ها به وجود می‌آورند که در سایر نقاط پوسته کره زمین یا سایر کرات دیده نمی‌شوند.

۲ـ تمام قسمت‌های کره زمین از یک جنس نمی‌باشند و اختلافات بسیاری در نقاط مختلف سطحی و عمقی پوسته آن به چشم می‌خورند.

۳ـ پس از تجزیه و تحلیل برخی از عناصر و معادن پوسته زمین، در می‌یابیم که آنها هیچگونه وابستگی و شباهتی به عناصر مواد مذاب داخلی کره زمین ندارند.

۴ـ در روی کره زمین معادن مختلفی وجود دارند، که از جهت عمق و سطح و گستردگی ، با یکدیگر متفاوت می‌باشند. زیرا این معادن، روزی به شکل سنگ‌های آسمانی به نقطه‌ای از کره خاکی فرود آمده‌اند و به نسبت حجم و وزن تا عمق بخصوصی در پوسته زمین توانسته‌اند فرو روند، به همین دلیل هم معادن تنها، سطح و عمق معینی را اشغال کرده‌اند و پس از آن رگه‌های دیگری که مربوط به پوسته زمین است دیده می‌شوند.

ارواح درباره تشکیل کره زمین می‌گویند :زمانیکه این جهان خاکی آماده حیات شد، از سایر کرات، عناصر گوناگونی به شکل شهاب و سنگ‌های آسمانی ، به امر پروردگار بر روی آن فرود آمدند، پس از گذشت زمانی دراز، زمین آماده پذیرش حیات گردید و همانگونه که می‌دانیم هر نوع حیاتی روزی محکوم به نابودی است و حیات کره خاکی هم از این قانون خلقت متابعت می‌نماید و فنای کره خاکی زمانی فرا می‌رسد که این لایه‌های نگهدارنده در جو کره زمین، بطورکلی مقاومت پوششی و حفاظتی خود را درباره قدرت امواج کیهانی از دست بدهند و آنگاه، شرایط جدید موجب می‌گردد تا نیروهای موجی نامتجانسی که تاکنون توان نفوذ در آن لایه‌های حفاظتی کره خاکی را نداشته‌اند، به نسبت قدرت‌هایی که در منبع اصلی آنها موجود است، به کره خاکی بتابند و هر یک از این امواج، بگونه‌ای موجب تجزیه امواج مشابه خود که روزی بصورت امانت و به شکل شهاب‌ها بر زمین فرستاده بودند و هم‌اکنون درکره زمین وجود دارند، بشوند.

زمانی که امواج مشابه به عنصر موجود درکره خاکی اصابت می‌کنند، به دلیل قدرت زیادی که در این امواج وجود دارد، عناصر مشابه موجی خود را به امواج مشابه منبع اصلی خود تجزیه و تبدیل می‌کنند و نظر به اینکه لایه‌های پوسته کره خاکی تماماً، از بین رفته‌اند، حرارت بسیاری بر پوسته زمین می‌تابد و مواد تشکیل دهنده آنرا به نسبت مقاومتی که دارند بصورت امواج تبخیری در می‌آورند. بطوریکه تمام این عناصر در سطح کره زمین، تبدیل به امواج می‌گردند و در اثر انعکاس، امواج، سوار بر همان امواجی که از کیهان برکره زمین تابیده‌اند، به مرکز اصلی خود باز می‌گردند. پدیدار شدن این حالت، موجب می‌گردد تا خلاءهایی در برخی از نقاط پوسته کره زمین به وجود آید و فواصل بین برخی از اتمها یا ملکول‌هایی که کره خاکی را تشکیل داده‌اند مشهود گردند و در این زمان قدرت جاذبه‌ای که در زمین وجود دارد، موجب می‌شود که برای انسجام مجدد ذرات،

تمام این فضاهای خالی به یکدیگر نزدیک شوند و بهم بچسبند و این عمل موجب میگردد که صداهای مهیب و ترسناکی در سطح و عمق کره خاکی به وجود آیند و کره خاکی در تمام ایام درحال لرزش باشد، در این عمل، هر موجی که دارای قدرت بیشتری است، زودتر می‌تواند عناصری را که روزی به شکلی، برای آغاز حیات به کره زمین به صورت سنگ‌های آسمانی داده بود، بار دیگر پس بگیرد و به مرکز اصلی خود برگرداند، تا اینکه روزی از سوی پروردگار یکتا، این سنگ‌ها برای آغاز حیات مجدد، به کره دیگری فرستاده شوند.

زمانی‌که اولین امواج کیهانی به سوی کره خاکی هجوم میآورند، حیات هم دگرگون می‌شود و به تدریج قدرت خود را از دست می‌دهد، به گونه‌ای که پس از چندی، هیچگونه آثار حیات مادی درکره خاکی ازنظر گیاهی و حیوانی مشاهده نخواهد شد و از زمانی که ادامه زندگی ، نباتی، حیوانی درکره زمین از بین رفت، تجزیه شدن کره خاکی شروع می‌شود، چون موجودات زنده‌ای که در سطح کره خاکی زندگی می‌کنند، با امواج پیرامون خود خو گرفته‌اند و توان تحمل سرما و گرما بیش از اندازه را ندارند، و چنانچه لایه‌های نگهدارنده امواج کیهانی در جو،از هر زمانی که قدرت خود را از دست بدهند، به تدریج حیات نباتی و حیوانی درکره خاکی نیز از بین می‌رود.

زمانی که درکتابهای آسمانی مشاهده می‌نمائیم که خداوند می‌فرماید، کوه را چنان از بنیاد برکند که خاکش به باد دهد.

می‌دانیم که باد چیزی جز یک سری از امواج نمی‌تواالند باشد و در جای دیگر می‌فرماید (هنگامی که زمین به سخت‌ترین زلزله خود به لرزه در آید و بادهای سنگین اسرار درون خویش همه را از دل خاک بیرون افکند) منظور همان حالتهای بالایی است که در عناصر سازنده پوسته کره خاکی بوجود خواهد آمد و هر عنصری به سوی کره اصلی خود باز می‌گردد.

آفرینش

از روز ازل نسل بشر همیشه به این فکر بوده است که خلقت او چگونه و برای چه منظوری شکل گرفته و آیا در این خلقت هدفی وجود داشته و اگر چنین بوده، آن چیست؟

هدف از خلقت بشر یکی از پیچیده‌ترین اسرار الهی است که تابحال کسی نتوانسته از آن اطلاع کاملی به دست آورد و درباره آن سخن گوید. چون قسمتی از این دستگاه آفرینشی که بوسیله علم محدودافراد مختلف تا به امروز شناخته شده و روز به روز گسترش شناخت علمی آن در جهان رو به افزایش است و میلیونها و شاید هم میلیاردها کهکشان مختلف را در بر دارد، آیا نیازی به وجود این تعداد از افراد بشری که در سطح کره خاکی زندگی می‌کنند، دارد و اگر جواب مثبت است، به چه منظوری آنها را آفریده و صدها پرسش دیگر که در این زمینه برای افراد پیش می‌آیند و تمام آنها تا به کنون همچنان بدون پاسخ باقی مانده‌اند.

خداوند بزرگ درکتب آسمانی فرموده است (آیا انسان گمان می‌کند که ما او را به حال خود رها کرده‌ایم و بیهوده آفریده‌ایم) و یا اینکه در جائی دیگر می‌فرماید : (محققاً بدانی که هر جنبنده‌ای در زمین و هر پرنده‌ای در هوا پرواز می‌کند، همگی طایفه‌ای مانند شما نوع بشر هستند، در کتاب آفرینش بیان هیچ چیزی را فروگذار نکردیم ، آنگاه هر کس را خواهد، به سوی پروردگار محشور می‌شود) و در جای دیگر می فرماید (آیا گمان کرده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم).

نزول و وجود این گفته‌های گوهربار الهی ، علمی ، موید یک واقعیت کلی در خلقت نوع بشر هستند که خداوند بزرگ بدون هدف، نسل او و این زمین و آسمان و موجودات آنرا نیافریده است.

تمام عناصری را که در کره خاکی مشاهده می‌نمائیم، براساس نظم و هدف خاصی آفریده شده‌اند. اگر هر یک از این موجودات جهان را بر مبنای اجزاء داخلی

و فیزیولوژیکی آنها بررسی کنیم، در ساختمان تمام آنها می‌توانیم نظم و قاعده‌ای یکنواخت و ویژه‌ای را مشاهده کنیم که نسبت تکاملی و ذاتی آنها، اختلاف چندانی با نظم عالم هستی ندارند و هر موجودی که در این عالم آفریده می‌شود، به سوی یک نوع هدف و سرنوشت نهایی پیش می‌رود. این سیر تکاملی طوری از قبل برنامه‌ریزی شده و پیش می‌رود که خود موجود، از این مسیر تکاملی خویش بی‌خبر است ولی در این مسیرهای تکاملی آفرینش، می‌بایست حقیقت دگرگونی و تکاملی را بپذیرد.

زمانی که بتوانیم حقیقت تکامل را به شکل یک اصل، علمی و الهی بپذیریم، می‌بایست قبول کنیم که تمام موجودات عالم، با پیرامون خود یک هماهنگی و سازگاری ویژه‌ای دارند و چنین انگیزه‌ای نشان می‌دهد که در درون تمام ذرات عالم نیروی مشابهی وجود دارد که این پیوستگی و یگانگی را در کلیه آنان به وجود می‌آورد و آنها را مجبور به تطابق حالتهای درونی و بیرونی با محیط خودشان می‌کند و در نتیجه به سوی هدف ویژهٔ خلقت ، راهنمایی می‌کند.

در تمام کتابهای آسمانی آمده که عالم را خداوند بزرگ، برای منظور و هدف خاصی آفریده است و (قطعاً در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و رفت شب و روز، برای صاحبان عقل و اندیشه آیاتی است، صاحبان عقل و اندیشه کسانی هستند که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آن هنگام که به پهلو خوابیده به یاد می‌آورند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند و می‌گویند بار الهی، این عالم را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو ما را از عذاب آتش نگاه دارد.)

و در جای دیگر فرموده، ما آسمان و زمین و آنچه در آنها است را بیهوده نیافریده‌ایم.

و همچنین در محلی دیگر می‌فرماید : آسمانها و زمین را به حق آفریده و شما را صورتگری کرد و صورتهایتان را زیبا کرد و بازگشت به سوی او است.

در مورد بوجود آمدن عالم و هستی و کهکشان و آسمانها، در کتب آسمانی مطالب بسیاری وجود دارند که تمامی آنها نمایانگر حقیقتی است که این جهان بیهوده و بدون هدف آفریده نشده و آفریننده آن از این عمل و آفرینش خود دارای

هدف خاصی بوده که مبادرت به خلق این عالم و کهکشانها نموده است و سپس نسل بشر را در برخی از سیارات و ستارگان خود خلق فرموده و مسلماً برای انجام این کار نیز هدف خاصی داشته، بطوریکه در جای دیگر می فرماید (آیا انسان گمان می‌کند که ما او را بحال خود رها کرده‌ایم) و در قسمتی دیگر فرموده‌ا است که (آیا گمان کرده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و شما به سوی ما بازگشت نمی‌کنید).

این گفتار الهی به ما می فهماند که آفرینش بشریت به دلیل خاصی که در آن هدف جداگانه‌ای غیر از مادیات حیات و این زندگانی است وجود دارد که از سوی پروردگارطرح ریزی شده، و او در هر لحظه و مکانی، نسل بشر را به اشکال مختلف کنترل می‌کند و هرگز او را به حال خود رها نمی‌نماید تا اینکه بتواند خودسرانه مسیری را خارج از خط‌مشی انتخاب شده الهی که به سوی تکامل پیش می‌رود، برای خود انتخاب کند، چون هر یک از موجودات عالم هستی دارای هدف و نهایتی می‌باشد که از بدو آفرینش یا تولد، به شکل ناخواسته‌ای به سوی آن هدف در حرکت است و هر یک از این موجودات (جماد، گیاه، حیوان) موجب تکامل زندگی و پیشرفت موجود دیگری در خلقت می‌گردد و در نهایت نتیجه کمال تمام موجودات، به تکامل رسیدن نسل بشر است و در زندگی خود کسی انسان می‌شود که در بدو شروع خلقت، یعنی زمانی که اسپرماتزوئید با اُول ترکیب می‌شوند، کاتالیزوری که از طرف خداوند بزرگ به عنوان روح در آن دمیده می‌شود، روح متعالی و پیشرفته‌ای باشد، در غیر اینصورت، یک بشر معمولی در زمان حیات مادی خویش نیاز به تلاش و شناختهای بسیار زیادی دارد تا اینکه در زمان یک حیات روحی بتواند خود را به مرحله انسانیت برساند.

اگر انسانها در روی کره زمین وجود نداشتند، افراد بشر و آدمهایی که هنوز به تکاملهای انسانی دست نیافته‌اند، وضع زندگانی در جهان را دگرگون می‌کردند، این انسانهای تکامل یافته خداوند هستند که بطور پراکنده در جوامع مختلف حضور دارند و اجازه نمی‌دهند کسی بر دیگری تجاوز کند و یا به خاطر مادیات حیات، قتل نفس نمایند و اگر هم مرتکب چنین اعمالی شوند، برای عبرت سایر افراد بشر، آنها را کیفرهای مادی میدهند. انسانهای اولی، الگوی خاصی از جانشین خداوند

همسایگان خورشید

درگذشته‌ها و زمانیکه علم نجوم و دانش فضانوردی به این اندازه تکامل نیافته بود، بشر چشمان کنجکاو خویش را به ژرفای آسمان و فضای بی‌انتهای آن می‌دوخت، تعدادی از ستارگان را در دل آسمان مشاهده می‌کرد که از راهی بسیار دور سوسو می‌زدند. و از نظر ظاهری این ستارگان بسیار محدود و آرام جلوه‌گر می‌شدند و چنین تصور می‌رفت که عالم کائنات و هستی، تنها از زمین و این ستارگان و ماه و خورشید تشکیل گردیده و پس از آنها چیز دیگری در آسمان وجود ندارد. ولی امروز علم و تکنولوژی، بخش عظیمی از این ناشناخته‌ها را آشکار کرده و دانش نوین بشری، شناسانیدن این آسمان و ستارگان را به‌گونه جدیدتری جلوه‌گر نموده است. بطوری که اندازه آن در این فضای بیکران، غیر قابل شمارش و درک می‌باشد و برخلاف ایدۀ گذشته که ستارگان را کراتی ساکت و آرام می‌دانستند، امروزه به اثبات رسیده است که اغلب آنها بسیار ناآرام‌تر از تصور آنها می‌باشند.

درکتب آسمانی مطالب فراوانی درباره آفرینش زمین و آسمان آمده‌اند که تمامی آنها با علم امروزه بشریت که تاکنون به دست آمده، مطابقت کامل دارند.

خداوند بزرگ در بخشی از آن فرموده است که (در خلقت به کاخ آسمان بلند فکر نمی‌کنند که چقدر و چگونه به استحکام و نظم گردش و اشعه و انوار نیکو آفریدند) و همچنین در جای دیگر بیان فرموده (خدا آن‌کسی است که هفت آسمان را آفرید و مانند آن آسمانها از زمین خلق فرمود و امور نافذ خود را در بین هفت آسمان و زمین نازل کرد تا بدانید که خدا بر همه چیز توانا و با احاطه علمی بر همه عالم آگاه است. و در جای دیگر می‌فرماید، (فرشتگان و روح امین برای اخذ فرمان به سوی عرش خدا بالا روند، در روزی که مدت آن ۵۰ هزار سال شما خواهد بود).

بزرگ در کره خاکی می‌باشند، کما اینکه، خداوند در یکی از کتب آسمانی فرمود (ا
است خدایی که شما را جانشین روی زمین قرار داد).

خداوند متعال آن انسانی را در روی زمین جانشین خود می‌داند که او موجودی
با عقل، دانش و کامل است و در تمام دوران زندگانی خویش لحظه‌ای از یا
پروردگار جدا نبوده و برای این چند روزه حیات مادی، نفس و روح خود را آلود
برخی از ظواهر حیات ننموده باشد. در جهان یک چنین شخصی لیاقت آنرا دارد ک
فرشتگان در مقابلش به زانو در آیند و او را سجده کنند. چون خداوند اسماء را ب
انسان آموخته است و فرشتگان از چنین شناختی محرومند، یعنی خداوند د
قدرت انسان فراگیری و آموزش علمی را قرار داده که بوسیله آن میتواند بر تما
مشکلات مادی، معنوی، روحی خود تا مرز خدایی چیره شود و از چگونگی آن
آگاهی کاملی به دست آورد و نتیجتاً بتواند تمام حقایق حیات را بشناسد. زیرا انسا
برخلاف سایر عناصر و موجودات عالم، از عقل و روح کامل برخوردار است. ل
در کره خاکی تنها حیات این موجود الهی است که در عالم هستی، تا ابدیت پا بر ج
می‌ماند و اگر انسانی خواسته باشد، با شناخت‌های علوم مختلف الهی میتواند
ارج و موهبتی برسد که مقام او بالاتر از ملائک خداوند گردد. چون انسان دارا
قدرت انتخاب است و اگر در مسیرهای درستی، پاکی، صداقت و خداشناسی گا
بردارد و این مسیر را برای تکامل خود برگزیند، آنگاه می‌تواند در نزد پروردگار
ملائک هم والاتر گردد. و چنانچه نسل همین موجود خواسته باشد در مسیرها
پستی، مانند رذالت، جنایت، حسادت وحشیگری و... گام بردارد، از هر نوع حیوا
درنده‌ای خطرناک‌تر می‌باشد. بطوری که برای ارضاء برخی از خواستها و امیا
نفسانی خویش، آماده است زندگانی هزاران نفر از افراد نسل بشر را بخاک و خو
بکشاند تا اینکه به خواست‌های نفسانی و غیر منطقی خویش برسد.

الفاصله بین حیوان و انسان، چیزی غیر از عقل و روح کامل نیست و بسیاری
افراد را در جهان می‌توان یافت که هنوز در مراحل اولیه تکاملی خویش قرار دارند
... های الهی، برخوردار نیستند و تا رسیدن به مبدأ آفرینش که ...
... است، فاصله بسیار زیادی دارند.

در کهکشان میلیاردها میلیارد ستاره و سیاره چون خورشیدی که کره زمین را روشن و گرم می‌کند، همگی با استفاده از یک منبع انرژی‌زا در آفرینش، مانند کوره‌های گرم، در حال سوختن و از دست دادن انرژی خود می‌باشند و برخی از این کرات که در فضای لایتناهی وجود دارند. گاهی به دلیل انفجارات مهیبی که در درون کرات موجود در فضای بیکران کائنات رخ می‌دهند، از میان رفته و در اثر بروز چنین اتفاقات، مقادیر زیادی گاز و غبار و تکه‌های ستاره‌ای را به اعماق فضا پرتاب می‌نمایند، که ستارگان جدیدی از قطعات آن بوجود می‌آیند.

در پوستر SDY.SURVEY که در سال ۱۹۸۳ بوسیله NATIONAL GEOGRAPHIC SOCIETY در آمریکا، (واشینگتن) به چاپ رسیده، بوسیله تلسکوپهای قوی و ماهواره‌ای فضایی، عکسهایی از برخی از بخشهای فضا برداشته شده که در آن نوشته شده است.

از پس ماوراءفضای لایتناهی که انبوه ستارگان را در خود جای داده است، زمزمه امواج عظیم‌ترین رخداد تاریخ بشریت به گوش می‌رسد، یعنی انفجار بزرگی که موجب بروز آفرینش جهان کنونی گردیده، شنیده می‌شودو وجود عالم‌هستی، پس از آن آغازگردید، یعنی شاید بیست میلیارد سال پیش تمام جرم و انرژی‌های ماده، در چگالی بی‌نهایت فشرده‌ای، در هم فرو رفته و در نتیجه، تریلیونها درجه سانتیگرادگرما ایجاد شده بود. انفجارکیهانی، این ماده بی‌شکل را به اطراف پراکند نمودوگوی آتشینی بوجود آوردکه سریعاً در حال انبساط بود. از آن زمان به بعد این گوی آتشین در حال خنک شدن می‌باشد و از سرعت انبساط آن نیز به تدریج کاسته می‌گردد.

ابتداء جهان را ابر بسیار غلیظ و غیر قابل نفوذ پوشانیده بود. در اثرگذشت زمان و طی چند میلیون سال اولیه که از آغاز آفرینش می‌گذشت، دمای جهان به سه هزار درجه بالای صفر کاهش یافت، هسته اتمهای به وجود آمده ، الکترونها را به خود

جذب کرده و سپس تشکیل اتم پایدار گاز هلیوم و هیدروژن را دادند. پس از آن، آسمان صاف شد و همه جا از نور ستارگان درخشیدن گرفت.

بخشهای متراکم‌تر این گاز که به دلیل نیروی گرایش (نیروی جاذبه) به یکدیگر فشرده شده بودند، تبدیل به ستارگان گردیدند و در مجموعه‌های انبوهی که امروزه آنها را تحت عنوان کهکشان می‌شناسیم، گرد هم جمع آوردند.

جهان امروزی ما، همچنان در حال انبساط است. تابش اولیه باقیمانده از انفجار بزرگ که به واسطه انبساط کائنات تا سه هزار درجه بالای صفر کاهش یافته است، بوسیله رادیو تلسکوپهای بزرگ، در تمامی نقاط آسمان، قابل شناسایی و تشخیص هستند.

خورشید و سیاراتِ نزدیک به آن : ابر گسترده‌ای از غبار و گاز حدود ۴/۶ میلیارد سال پیش، از درون بهم می‌ریزند، تراکم ماده، ستارگانی را به شکل اجرام دایره‌ای شکل چرخان، به وجود می‌آورد. کره خورشید که انرژی گرمای هسته‌ای تولید می‌کند، گرما و گازهایی را به بیرون پرتاب می‌کند. مواد گوناگونی، در این صفحه دایره‌ای شکل رو به سردی، متراکم شده و پس از برخورد با یکدیگر، مجدداً گرد هم آمده و تشکیل سیارات و سایر اجرام منظومه شمسی را می‌دهند.

در این زمان سه سیاره بزرگ که کره‌ای توپر هستند و هسته آنها از مواد فلزی تشکیل شده است. مانند زمین و زهره و عطارد، که فقط مهمترین سیارات منظومه شمسی از نظر حیات بشریت کره خاکی می‌باشند، به وجود می‌آیند. (زمین و زهره هر دو دارای اتمسفر هستند و تنها در زمین است که حیات وجود دارد). زمانی که هیدروژن خورشید سوخت و به انتها رسید، آنگاه منبسط می‌شود و عطارد زهره را می‌بلعد و جذب خود می‌نماید و سپس زمین را به جهنمی سوزان و نیمه مذاب مبدل خواهد کرد. (منظور از بلعیدن به صورت امواج در آوردن و جذب نمودن آنها است).

خورشید ستاره‌ای است با رنگ زرد و در نزدیکی آن بیست همسایه مشاهده می‌گردد که فاصله این سیارات از یکدیگر، برحسب سال نوری مشخص می‌باشند.

نور با سرعت تقریبی ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه حرکت می‌کند، و در علم نجوم این سرعت را معیار سنجش فواصل ستارگان و سیارات قرار داده‌اند. برای مثال، نور خورشید ۸ دقیقه طول می‌کشد تا فاصله ۱۵۰ میلیون کیلومتر، یعنی فاصله خورشید تا زمین را بپیمایدو به زمین بتابد، این نور ۵ ساعت طول می‌کشد تا مسافت فاصله خورشید و پلوتون را طی نماید و به آن برسد و پس از مدت تقریبی ۴ سال و ۳ ماه، نور خورشید به ستاره آلفاسنتوری می‌رسد. این مسافت خدود ۴/۳ سال نوری یا ۴۰ تریلیون کیلومتر است. آلفاسنتوری در واقع منظومه چندگانه از ۳ستاره می‌باشد که به وسیله نیروی جاذبه خاصی، گرد یکدیگر قرار گرفته‌اند. در واقع بسیاری از ستارگان، ستاره‌های دوتایی یا چندگانه می‌باشند.

با ساخت تلسکوپهای جدید، ستاره‌شناسان می‌توانند موقعیت هر ستاره‌ای را بر روی صفحات شیشهٔ جداگانه‌ای که به نور قرمز و آبی، حساس می‌باشند. ثبت نمایند و ستارگان داغ آبی را از ستارگان سرد قرمز رنگ جدا نمایند، و آنها را در امر گردآورد و تدوین نقشه از ستارگانی که اشعه مادون‌قرمز از خود پخش می‌کنند، یاری نمایند، (ستارگانی را که اشعه‌مادون قرمز از خود پخش می‌کنند، می‌توان مراکز زندگانی نیروهای مافوق مختلف ماده دانست) این دوربینهای تلسکوپی می‌توانند ستارگانی که ۳/۴ روشنایی گذشته خود را از دست داده‌اند و یا ۲ میلیون بار، کم نورتر از ستارگانی هستند که ما آنها را با چشم در آسمان مشاهده می‌نمائیم، در اینجا باشند.

ستارگان بسیاری در فضا وجود دارند که پیرامون آنها را هیدروژن یونیزه شده فرا گرفته است، یکی از این ستارگان، سحابی اسب سر است. این سحابی، به صورت حلقه‌ای در حال چرخش ازگاز و غبارهای فضایی است که از ابرهای تیره و سرد

سماوی تشکیل شده است. در چنین ابرهایی که در آنها ماده به سادگی فشرده شده و به حالت چگالی در می‌آیند، ستارگان جدیدی به وجود می‌آیند. چنین فضاهایی که ستارگان فوق در آنها شکل می‌گیرند. عموماً تشعشعات مادون قرمز را از خود گسیل می‌دهند و در نتیجه ستاره‌شناسان را از بکار بردن تصاویر مشخص شده در نقشه‌های آسمانی باز می‌دارند. ولی با استفاده از اشعه مادون قرمز، اسرار بیشتری از نحوه پیدایش این ستارگان و رمز ورازهای فضای تاریک لایتناهی که بخشی از جهان را فرا گرفته است، پرده بر خواهند گرفت. (این فضاهای تاریک، همان قسمتهایی هستندکه اکثر ارواح اظهار میدارند. زمانیکه جسم مادی خود را ترک کردند و به سوی عوالم روحی سفر خویش را آغاز نموده‌اند، از مسیرهای سرد و تاریکی عبور نموده و پس ازگذشتن از آن قسمتها، به عوالم روحی انتقال یافته‌اند، چون عوالم روحی ازکره زمین تا جهان هفتم روحی ادامه دارد و ارواح در فواصل مختلف، به جهانهای روحی انتقال می‌یابند)

کهکشان راه شیری از صدها میلیارد ستاره بوجود آمده که بوسیله نیروی جاذبه‌ای ویژه، گرد هم جمع شده‌اند و بخش مرکزی این کهکشان، بوسیله وجود ستارگان قرمزتر با طول موجی بیشتر شعله‌ور می‌باشد.

خوشه‌های کروی، شامل کهنسال‌ترین ستارگان این کهکشان می‌شوند و ستارگانی که طبق برآورد ستاره‌شناسان ۱۰ تا ۱۵ میلیارد سال نوری از عمر آنها می‌گذرد، گاز وغبارهای متراکم شده‌ای در بازوان مارپیچی شکل آنها وجود دارند که حتی اکنون نیز درحال تشکیل و به وجود آوردن ستارگان جدیدتری می‌باشند. محاسبات نجومی نشان می‌دهند که در هر ۳۳۰ میلیون سال یک بار، خورشید، (منظومه شمسی) مرکز کهکشان راکه بصورت بشقابی می‌باشد دور می‌زند و این عمل را با سرعتی برابر ۲۲۰ کیلومتر در ثانیه انجام می‌دهد.

شواهد علمی جدیدی گواه بر این مدعا هستند که این صفحه مسطح را هاله‌ای

بزرگ از ستارگان بسیار کهنسال و ماده تاریک و سیاه و غیرقابل دیدی پوشانیده است که با این دستگاههای علمی نمی‌توان از آن تاریکی‌ها عبور کرد و بعد از آن را دید.

گروه محلی : ازنظر علمی این کهکشانها در جهات مختلف و فراتر ازکهکشان راه شیری قرار دارند و کهکشان ما که خود تنها جزئی از انبوه نسبتاً پیوسته‌ای از ۲۰ کهکشان است، گروه محلی نامیده می‌شوند. کهکشان راه‌شیری (امراةالسلسله) M-31 و کهکشان کوچکتر M-33 کهکشانهای مارپیچی هستند که با سرعتی زیاد در حال چرخش می‌باشند. صدها انبوه ستارگان و ابرهای گازی شکل، درون کهکشان راه شیری وجود دارند. ۱۱ کرات و خورشید و ستارگانی را که در بالای سر خود مشاهده می‌کنیم، تمام آنها در اثر تکامل بوجود آمده‌اند و تکامل آنها به هیچ وجه صورت نمی‌گرفت، مگر اینکه خداوند بزرگ آنها را آفریده است و سپس در مسیرهای مختلف، هر یک از آنها به شکل تکامل امروزی برسند و مهم اینست که پس از چندین میلیون سال دیگر، در شکل این عالم و کهکشانها چه شکلی رخ خواهد داد، خود امری جداگانه است که تنها خداوند متعال از آن با خبر می‌باشد.

خداوند بزرگ در یکی ازکتابهای آسمانی می‌فرماید (ما در آسمان کاخهای بلند برافراشتیم و بر چشم بینایان عالم، آن کاخها را به زیب و زیور بیاراستیم وآنرا از دستبرد شیاطین محفوظ بداشتیم،لیکن هر شیطانی برای سرقت سمع، به آسمان نزدیک شد، تیر شهاب شعله آسمانی او را تعقیب کرد) آیا تیرشهابی که درگفته بالا آمده، همان کوازارها نیستند ؟ چون در حال حاضر ستارگانی در دورترین نقطه دید علمی، هنوزدر حال اشتعال و سوختن می‌باشند. که پس از آنها تاریکی مطلق است و بعد از آنها چیز دیگری دیده نشده است.

قسمتی از عوالم روحی و جهان هفتم کائنات، بالاتر از تمام اجرام آسمانی قرار

دارند و تمام عالم را نیروهای الهی در بر می‌گیرند و خداوند متعال به تمام کائنات خود،محیط ومسلط است. عالم خداونداز هر جهت بوسیله نیروهای بخصوص الهی محافظت می‌شوند و هیچ‌بیگانه و یا شیطانی نمی‌تواند به حریم آن نزدیک شودو چنانچه امواج نامتجانسی به آن منطقه نزدیک شوند، بوسیله شعله و گرمای کوازارها تعقیب و از آنجا رانده یا نابود می‌شوند.

هر یک از روشنترین کوازارها، انرژی صدها کهکشان را که حجمشان کمتر از حجم کهکشان راه شیری است را از خود بیرون می‌دهند و با سرعتی برابر ۹۰٪ سرعت نور در حال حرکت می‌باشند و از تمام قسمتهای آنها، شعلهٔ عظیمی برمی‌خیزد، به طوریکه هنوز این اخترهای سماوی، میلیاردها سال طول کشیده تا به کره زمین تابیده‌است.

خلقت خداوند، محدود به این چند ستاره و سیاره‌ای که در منظومه شمسی یا راه شیری قرار دارند نمی‌باشد، بلکه هزاران هزار از این منظومه‌ها با اهداف خاصی در خلقت بوجود آمده‌اند تا اینکه خلقت به منظور اصلی خویش دست یابد که در مبحث بعدی گفته خواهد شد.

درمان بوسیله امواج مثبت

احساس و حالت‌های روحی افراد بشر، اغلب می‌توانند رشته‌های نامریی امواج پیرامون و یا خارج از جو را به گونه‌ای ویژه، با امواج ماده که به صورت مریی هستند، پیوند دهند و نتیجه این بهم‌پیوستن، موجب بوجود آمدن فهم، ادراک، احساس و ... گردد.

افراد زیادی وجود دارند که در برخی از مواقع می‌گویند صدا یا اصوات مختلفی را با قدرتهای متفاوت، از جایی ناشناخته می‌شنوند، که این اصوات گاهی رخدادهای آینده را بصورت الهامی به آنها می‌گویند و جالب این است که آن مطالب در آینده بطور کامل رخ داده وبه حقیقت می‌پیوندند. شنیدن یا دیدن امواجی که خارج از بعد ماده هستند، گاهی برای افراد بشر، امری طبیعی است. در چنین شرایطی، روح مجرد، یا نیروی امواج خارج از جسم مادی، تأثیر مستقیم خود را بر روح عقلی که در جسم مادی وجود دارد، می‌گذارد و موجب بروز چنین برقراریِ ارتباط‌هایی می‌شود. زمانی که فردی در چنین شرایطی قرار می‌گیرد و امواج رسیده ذهنی را در می‌یابد و آن را می‌پذیرد، بسیار اتفاق افتاده که پاسخ برخی از مسائل شخصی و خانوادگی و حتی اجتماعی خویش را در بین این الهامات پیدا می‌کند.

افراد ملت‌های مختلف برای بروز چنین رویدادهایی که درک آنها خارج از دایره عقلی و علمی آنها است، نظریات گوناگون و دیده‌های بخصوصی دارند که به چند نمونه از آنها اشاره می‌شود.

۱ـ برخی ، این صداها راکه از عالم خارج از محیط ماده به گوش آنها می‌رسند، به نیروی حافظه و فکر و تخیل خویش نسبت می‌دهند.

توهمات ذهنی خویش می‌گذارند و عقیده دارند که اگر هر فردی در فکر مطلبی باشد، بازتاب امواج آن، در ذهن وی نقش می‌بندد و درگوش ذهن او با صدایی بلند یا بصورت نجوا، شنیده می‌شوند.

۳ـ برخی از افراد شنیدن این صداها را به دلیل وجود ارواح سرگردانی می‌دانند که به شکلی در آنها نفوذ کرده‌اند و مطالبی را به آنان بازگو می‌کنند.

۴ـ گروهی بر این باورند که چنین رخدادهایی در اثر وجود و توانایی ضمیر ناخودآگاه می‌باشد، که مطالبی از دورانهای بسیار دور در آن بایگانی گردیده و اکنون به دلایلی به سطح ضمیرآگاه تحویل داده شده است و در نتیجه، شنوای حقایقی را از ضمیر باطن خود می‌دانند واگر به ضمیر خود بقبولانند که ذهن مرتکب چنین عملی شده و شناخت باطنی گذشته شما موجب بروزآن گردیده است. ضمیر باطن، همان را می‌پذیرد. کما اینکه اگر به ضمیر خود بقبولانید که این نداها را که شنیده‌اید، بوسیله روح خارج از وجود ماده صورت می‌گیرند، ضمیر آنرا هم می‌پذیرد. چون هر ضمیری در خود ذخائر علوم روحی فراوانی را ازگذشته پنهان کرده و به همین دلیل هم به وجود روح و قدرت‌های آن آگاهی کامل دارد. برای اینکه بتوانیم در زندگی دارای شخصیت ممتاز و خوبی بوده و موفق باشیم، می‌بایست مرتب از طریق برداشت‌های مثبت در زندگی، باورهای خوب و پرباری را به ضمیرآگاه خود انتقال دهیم، تا در اختیار ضمیر ناخودآگاه قرارگیرد. زیرا اثرات مثبت این خواسته‌ها، گاهی به اشکال مختلف وگوناگون و خوبی در زندگی بشر متجلی می‌شوند. یکی از اثرات آن، قدرت و نیروی درمان در وجود برخی از افرادی است که در تمام طول عمر خود توانسته‌اند، اندیشه‌های مثبت و سازنده‌ای را به ضمیر ناخودآگاه خویش روانه کنند و امروزه آن نیرو و امواج مثبت، عکس العمل خود را به گونه‌ای مثبت در زندگانی او ظاهر کرده‌اند.

این نیروهای نامرئی شفابخش ، از نقاط مختلف جسم مادی، اثرات خود را بر دیگری بجای می‌گذارند. این نیروها بیشتر از نوک انگشتان یا کف دست و چشم

(بین پیشانی و دو ابرو و بینی)، خورشیدی بزرگ درزیر جناق سینه و محل‌های دیگر بدن، اثرات خود را بروز می‌دهند.

فرآیند نیرو و قدرت این قبیل درمانها را می‌توان چنین بیان داشت که اعتقاد و ایمان و اعمال مثبت و سازنده‌ای که افراد مختلف در طول عمرهای تکاملی خویش انجام می‌دهند، موجب اندوخته‌هایی از امواج مثبت در ضمیر و جسم مادی آنها می‌شوند که روزی قدرت نهان خویش را به عرصه ظهور می‌گذارند و فردی که صاحب چنین قدرت‌هایی است، معمولاً از نیروی روحی و سلامت عقل و افکار صحیح برخوردار می‌باشد که گاهی بوسیله وجود این نیروهای خود، موجب شفای دیگران نیز می‌گردد. در این راستا هر چه قدرت ایمان و امواج مثبت افراد بیمار در این زمینه بیشتر باشد، سریع‌تر تحت نفوذ و قدرت امواج مثبت طرف مقابل خویش قرار می‌گیرند و شفا می‌یابند.

با استفاده از نیروهای شفابخشی که بوسیله امواج مثبت بوجود آمده می‌آیند، گاهی موجب دگرگونی حواس پنجگانه افراد نیز می‌شوند و باعث می‌گردند که این حواس، وجود سلامت را در جسم احساس کند و نوید آنرا به صورت عکس‌العمل حسی، به نفر بازگوید. در چنین شرایطی، روح بیکار نخواهد ماند، با اثرگذاری بر ضمیر باطن، از آن می‌خواهد که تمام امواج مثبت موجود را به سوی مرکز آن ناراحتی یا بیماری، متوجه کند و آن امواج ، موجب ازبین بردن ناراحتی فرد گردند و پس از انجام چنین اعمالی است که هر شخصی به نیروی شگرف و خلاقه خود پی می‌برد و نیروهای ذاتی و قدرت روح خود را می‌شناسد.

زمانی که فردی توانست به این مرحله از انتقال قدرت و انرژی و ارتباط معنوی دست یابد، ازغنای روحی کاملی برخوردار است و وجود وی، سرشار از نیروی امواج مثبت و سازنده شده وشادی و سرور باطنی، تمام اعضاء او را در بر می‌گیرد و به دلیل این بیداری و حالت روحی، تبدیل به فرد جدیدی می‌شود که تمام بدی را

از خود دورکرده و به جای آنها، تمام ذات وجود خویش را سرشار از امواج مثبت و سازنده نموده‌است و هر روز بر این حالت شادی و سرور وی افزوده می‌گردد. چون در این شرایط به نیرویی دست یافته است که دیگران از شناخت آن عاجزند. اگر افراد بشر روزی بتوانند ذات وجود، خود را بشناسند و به ارزش واقعی خویش پی‌ببرند، مسلماً در مورد این جهان، دید دیگری خواهند داشت و از ستیزه جویی‌های آن هیچ گونه هراسی به دل راه نمی‌دهند و با قدرت و همت بلندی که در وجود ذاتی خویش سراغ دارند، به جزئیات زندگی توجهی از خود نشان نمی‌دهند، و برای هر کار کوچکی اندوهگین نمی‌شوند.

باید توجه داشت که همت والا یکی از عالی‌ترین مراحل شناخت قدرتهای روحی و ذاتی در بشر است و معمولاً کسانی در زندگی و امور روحی و نیروهای الهی موفق هستند که دارای قدرت روحی خوبی هستند و از همت والایی نیز برخوردارند.

شناخت نیروهای ذاتی، نیاز به دانستن مطالب زیر دارد.

۱ـ اقسام پاسهای مغناطیسی :

روح برای همزیستی با جسم نیاز به عامل دیگری دارد تا بتواند به حیات خود ادامه دهد واین رابطه توسط عنصر دیگری بنام تن‌پوش کامل می‌گردد و تمام ملکات افراد، در این عنصر جای دارد وپس از مرگ جسم مادی، با روح به عوالم یا جهان‌های روحی انتقال می‌یابد.

تمام جانداران دارای تن‌پوشی هستند که اطراف بدن آنها را هاله‌هایی فراگرفته، بطوری که اگر یک فرد روشن‌بین در حالت بخصوصی جانداران را مشاهده کند، این هاله‌ها را در اطراف بدن آنها می‌تواند به اشکال و رنگهای متفاوتی مشاهده کند.

ارتفاع تن‌پوش در افراد متفاوت است و وجود و ارتفاع آن، نمایانگر قدرت [illegible] آنها است.

زمانی که عامل در وقت پاس دادن‌های مختلف در این زمینه شناختی داشته باشد و بداند که اطراف بدن را هاله‌های نورانی و موجی‌شکل پوشانیده است . به مراتب بهتر می‌تواند به علت و چگونگی و عمل پاس دادنهای خود توجه داشته باشد.

هنگامی که عامل به معمول پاس می‌دهد، در اصل این امواج متفرق را در یک سو جمع می‌کند و به آنها شکل منظم می‌دهد و زمانی که این امواج در یک جهت قرار گرفتند، از آن وقت به بعد است که حالتهای مختلف، خوابهای مصنوعی یا طبیعی در شخص به وجود می‌آیند.

اگر امواجی که در اطراف بدن افراد قرار دارند را بصورت یک تکه پارچه مخمل تصور نمائید، با هر دست کشیدن روی آن، امواج مختلفی در پارچه دیده می‌شود و زمانی که فقط در یک جهت دست روی پارچه کشیده شود، آنگاه تمام پرزهای مخمل در یکسو قرار می‌گیرند و در اصل تنها یک موج و رنگ از آن پارچه مشاهده می‌شود.عمل پاسهای مغناطیسی در اطراف بدن ، همین عمل را انجام می‌دهد و موجب به وجود آمدن یک نوع نظم خاصی در امواج جسم می‌گردند و پس از اینکه تمام امواج هاله‌ها در یک جهت قرار گرفتند، آنگاه حالتی از خواب مصنوعی به معمول دست می‌دهد.

۲ـ وجود سیاله‌های مانیه‌تیزم:

سیالات مانیه‌تیزم در تمام افراد به نسبتهای مختلف وجود دارند که این سیالات معمولاً در چشم، دست، زانو، ناف، زیرناف بیشتر متمرکز می‌باشند و وجود آنها طوری است که گاهی از نوک انگشتان به خارج حرکت می‌کنند و شدت آنها بحدی است که توسط دستگاههای خاص فیزیکی قابل روءیت می‌باشند.

این سیالات در تمام مدت زندگی در حال خروج از جسم مادی می‌باشند و بصورت امواج آزاد در محیط در می‌آیند. زمانی که به فردی پاسهای مختلف

داده مـی‌شود، امـواج و هـاله‌های جسـم مـادی، تـحت تأثیر نـیروی امـواج مانیه‌تیزمی عامل قرار می‌گیرند و پس از مدتی تمامی آنها در جـهت پـاسهای دست عامل درمی‌آیند و موجب خوابیدن معمول می‌گردد.

۳ـ قطبهای بدن :

کسانی که بعنوان عامل قصد دارند افـراد را تـحت نـفوذ قـدرتهای تـلقینی یـا مانیه‌تیزمی خویش قرار دهند، در مرحله نخست باید قطبین بدن را بشناسند و در مواقع انجام اعمال هیپنوتیکی یا تبادل انـرژی‌های ذاتـی، از آنـها اسـتفاده نمایند، در غیر اینصورت ، بهره چندانی از اعمال خویش بدست نـمی‌آورند، مگر اینکه عامل دارای سیالات مازاد بسیار زیادی باشد که مـابقی عـوامـل را تحت تأثیر خود قرار دهد.
قطبهای بدن در دو قسمت جسم مادی هر فردی قرار دارند:

الف : قطب مثبت ، سمت راست بدن

ب : قطب منفی ، سمت چپ بدن

در اثر همین شناخت قطبهای بدن است که اگر عامل پنجه دست راست خود را بصورت بسته روی پیشانی معمول قـرار دهـد، سـوژه پس از مـدتی در سـر و چشمهای خویش احساس سنگینی و خواب‌آلودگی می‌کند و سپس به خواب می‌رود و اگر دست چپ را به همان شکل روی پیشانی سوژه بگذارد، بطوری که نوک انگشتان به سمت چپ پیشانی او باشد، بعد از گذشت اندک مدتی کوتاه، تمام خستگی و خواب آلودگی معمول برطرف می‌گردد و از خواب مصنوعی بیدار می‌شود یا اینکه خواب وی یک درجه سبکتر می‌گردد.

۴ـ نوع پاسها:

پاسهایی که برای خوابانیدن و بیدارکردن و درمان ناراحتی‌های معمول بکار برده می‌شوند عبارتند از:

پاسهای طولی یا عمودی - از بالای سر به پائین تا روی معده یا زانوی معمول برای خوابانیدن یا سنگینتر کردن خواب بکار برده می‌شوند.

۲- پاسهای طولی از پائین به بالا - برای بیدارکردن معمول از روی زانو یا شکم تا پیشانی عامل بکار می‌رود.

۳- پاسهای عرضی یا افقی - برای تعویض درجات خواب بوده و این پاسها را عاملین حرفه‌ای در سطح شکم معمول انجام می‌دهند.

۴- پاسهای درمانی - جهت درمان محل ناراحتی‌های جسمی، بصورت ثابت نگه‌داشتن دست در محل ناراحتی انجام می‌پذیرد.

۵- پاسهای ضربه‌ای برای کم‌کردن دردهای موضعی یا درمانهای خاص.

۶- پاسهای دورانی جهت درمان ناراحتی‌های جسمی بکار برده می‌شود.

الف: پاسهای طولی: اصولاً این پاسها برای خوابانیدن یا بیدارکردن معمول بکار می‌روند و روش آن به اینصورت است که عامل دستهای خود را بالای سر معمول نگاه می‌دارد بطوری که کف دست سمت پیشانی یا سر معمول و شصت‌های دو دست مماس بر یکدیگر باشند آنگاه عامل دستها را از فاصله دو تا سه سانتی‌متری، از روی سر وی به سمت پائین به حرکت در می‌آورد بطوری که دست از مقابل پیشانی و صورت و گلو و شکم بگذرد تا زانوهای معمول ادامه یابد و زمانی که دستها به آنجا رسیدند، آنها را از یکدیگر جدا می‌کند و از اطراف بدن بالا می‌برد و مجدداً دستها را در روی سر معمول نگاه می‌دارد و شروع به پاس دادن می‌نماید. این پاسها را عامل آنقدر انجام می‌دهد تا ضمن تلقین و سئوالاتی که از معمول می‌نماید، دیگر او جواب ندهد و در خواب هیپنوتیکی قرارگرفته باشد.

پاسهای طولی از پائین به بالا برای بیدارکردن معمول بکار می‌رود و انجام و شروع آن از روی زانوهای معمول شروع می‌شود و دستها به سمت بالا، و از روی زانوهای معمول به فاصله دو تا سه سانتی‌متری قرار می‌گیرد و تا سر وی از پائین به بالا حرکت می‌کند و زمانی که دستها به روی سر معمول قرار گرفتند، از هم جدا می‌شوند و از اطراف بدن پائین می‌آیند و مجدداً روی زانوها بهم وصل می‌شوند و ضمن تلقین کردن برای بیداری معمول، چندین بار ادامه می‌یابد تا معمول چشم‌های خود را از هم بگشاید.

ب : پاسهای افقی برای سنگین کردن خواب معمول بکار برده می‌شود و روش آن به اینصورت است که دو دست به هم وصل هستند و از روی سینه و شکم معمول در فاصله دو تا سه سانتی‌متری به سمت چپ و راست حرکت می‌کند و این عمل سه تا چهار بار انجام می‌شود و سپس خواب سوژه سنگین تر از حد معمول می شد.

پ : پاسهای دورانی را با دست راست در فاصله سه تا چهار سانتی‌متری بالا محل درد یا ناراحتی سوژه انجام می‌دهیم و در این موقع دست را از چپ به راست و از راست به چپ در محل ناراحتی حدود سه تا چهار دقیقه به حرکت در می‌آوریم و چنانچه سیالات مثبت عامل کافی باشد - درد از سوژه دور می‌شود.

ت : پاسهای ضربه‌ای نیز برای درمان دردهای موضعی بکارگرفته می‌شوند و روش آن به این صورت است که عامل دست را حدود ۲۰ سانتی‌متر بالای محل درد نگاه می دارد و حدود یک تا دو دقیقه، بصورت ضربه زدن دست خود را تا فاصله دو سه سانتی‌متری بدن سوژه پائین می‌آورد و چنانچه انرژی عامل کافی باشد، پس از چند بار تکرار کردن، مقاومتی را در نزدیکی بدن معمول زیر دستهای خود بصورت هوای فشرده احساس می‌نماید، در

اینصورت باید بداند که امواج پاس دادن‌های او، تأثیرات بسیار مثبتی در سوژه از خود بجای خواهد گذارد.

ث : پاسهای ثابت : روش آن بدینگونه است که عامل کف دست راست خود را به فاصله دو یا سه سانتی‌متری محل ناراحتی سوژه برای مدت دو تا سه دقیقه بطورثابت نگاه می‌دارد و محل مزبور را تحت تأثیر امواج منیه‌تیزمی خویش قرار می‌دهد.

روشهای تأثیرگذاری و نفوذپذیری در خوابهای مصنوعی:

تمام افراد بشر از نظر خلقت یکسان آفریده شده‌اند و گاهی استثنائاتی در جهان یافت می‌شود که مربوط به کلیه افراد خلقت نیست، فرضاً فردی دارای دو قلب، شش ،انگشت و ... باشد و تعداد آنها هم آنقد کم است که به نسبت این افراد موجود درکره خاکی ، تعداد آنها را نمی‌شود به حساب آورد. عده‌ای از این افراد استثنائی، می‌توانند باکسب علم تجربه، برخی از احساس خود را تقویت کنند و نیروهای ذاتی خویش را بشناسند و بسیاری هم به این مهم توجهی ندارند.

زمانی که از نیروهای ذاتی که نفوذپذیری و نفوذگذاری هم جزو آنان می‌باشند، صحبت می‌کنیم، باید گفت که این نیروها نیز در همگان به نسبتهای متفاوت وجود دارند، عده‌ای بر این امر واقفند و در صدد پرورش آن بر می‌آیند، ولی بسیاری به آن توجه چندانی ندارند و نیروهای ذاتی خویش را بطور ناشناخته از دست می‌دهند.

عدهٔ بسیاری بر این باورند که نیروی عامل بودن یا معمول شدن فقط در افراد خاصی وجود دارد، ولی نمی‌دانند که اگر هر فردی خواسته باشد که به این شناختها دست یابد، از طریق علمی و عملی می‌تواند، خود را بصورت عامل و یا معمول، به نسبت قدرتهای نفوذپذیری و نفوذگذاری تحت تأثیر امواج قرار دهد و اصولاً در این زمینه افرادی می‌توانند از این نیروهای ذاتی خویش

استفاده نمایند که:

الف : دارای علم کافی در شناخت علوم روحی و جسمی باشند.

ب : دارای تخصصی مانند دانش پزشکی و ... باشد. چون این اشخاص شناخت بیشتری نسبت به حالت‌های جسم و روح افراد دارند. در غیر اینصورت افراد ناآگاه بطور کامل نمی توانند از آن نتیجه کلی و ثمربخش بدست آورند، چون کسانی که شناختی از علم روحی و ذات وجود خویش ندارند، به سادگی نمی‌توانند فردی را تحت نفوذ نیروهای ذاتی خویش قرار دهند، زیرا فرد ناآگاهی که این عمل را انجام می‌دهد و موج مثبت و منفی به قسمت های مختلف طرف مقابل می‌فرستد.

اولاً - اگر امواج مازاد فرد بصورت درست به سوژه داده نشوند، موجب بروز اثرات منفی در خود موج دهنده می‌گردد.

ثانیاً - ضمن اینکه با این اعمال نادرست عامل، معمول درمان نمی‌شود، اغلب دیده شده است که اثرات منفی نیز در وی گذارده می‌شود.

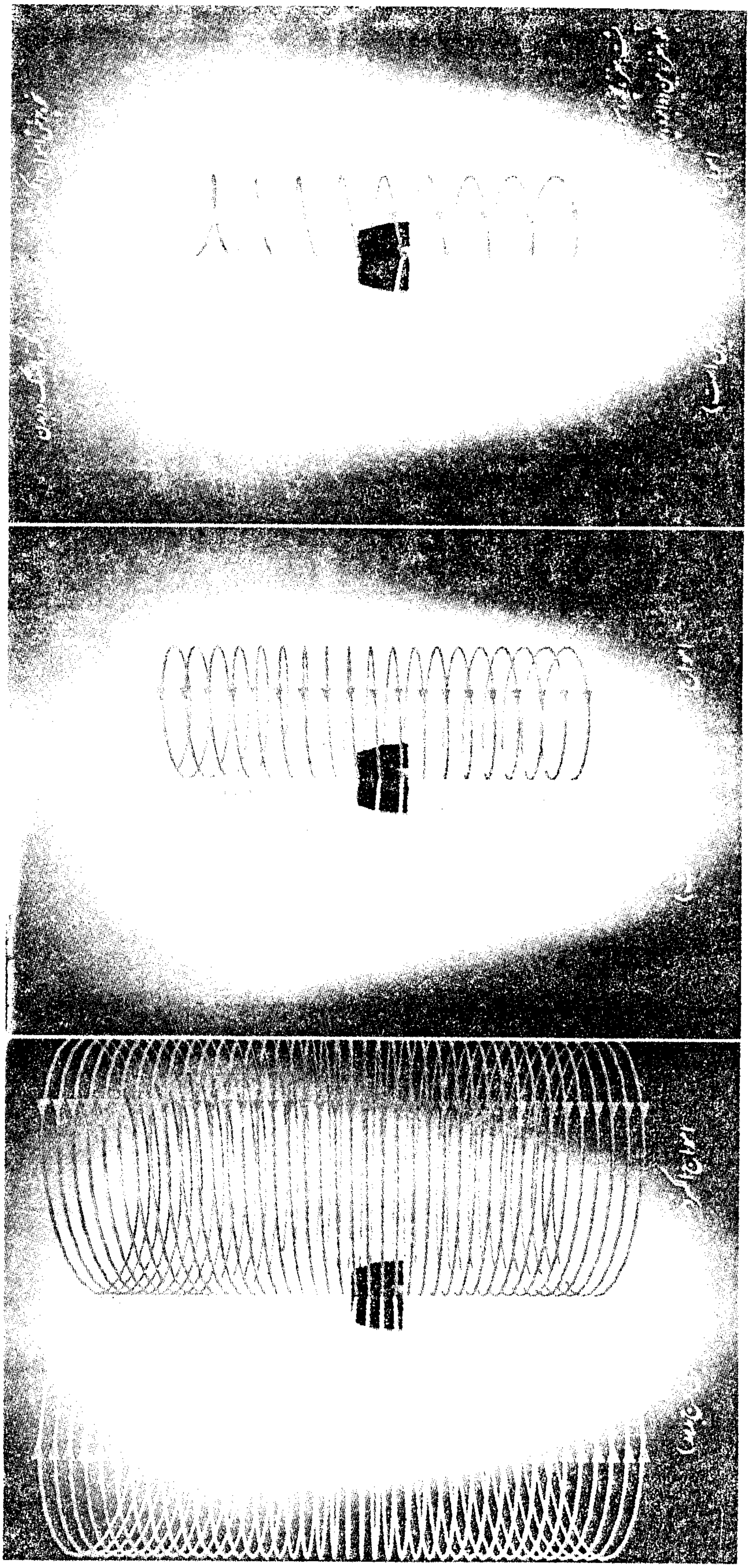
آیا تا بحال شنیده‌اید که در مورد برخی از افراد می‌گویند که فلانی دارای نگاهی بسیار نافذ است بطوری که چند لحظه بیشتر، بطور مستقیم نمی‌شود به چشمهای او خیره شد؟ بلی این یک حقیقت است چون گروه بسیاری از افراد هستند که چشم آنها دارای سیالات موجی منیه‌تیزمی زیادی می‌باشد و به همین علت هم امواج این سیالات موجب فشار آوردن به موج چشم دیگران می‌شود و بیش از چند ثانیه به چشم این قبیل افراد نمی‌توان خیره شد و یا زمانی که آنها به چشم طرف مقابل نگاه کنند، پس از اندک مدتی او نگاه خود را از چشمان وی بر می‌دارد و به جای دیگری نگاه می‌کند و افرادی که نیروی تأثیرگذاری در چشمهای آنها نهفته است، بهتر است در زمان نفوذگذاری به دیگران، اعمال زیر را بترتیب انجام دهند تا اینکه طرف مقابل را تحت تأثیر امواج خویش درآورند.

۱- معمول را مقابل خود بنشاند.
۲- از معمول بخواهد که به چشمهای عامل خیره شود، پس از مدتی چشمهای وی تغییر حالت می‌دهند.
۳- به معمول دستور دهد که چشمهای خود را از نگاه عامل بر ندارد.
۴- در این حالت هیچ نیازی به ادای کلمات نفوذپذیری نیست.
۵- پس از مدتی از معمول بخواهد که چشمهای خود را ببندد.
۶- پس از اینکه سوژه چشمهای خود را بست، به او بگوید، تو قدرت باز کردن مجدد چشمهای خود را از این لحظه به بعد نداری وقتی که چنین حالتی را عامل در معمول مشاهده کرد، باید بداند که معمول بطور کامل تحت‌تاثیر امواج منیه‌تیزم چشمی او قرار گرفته است.

گروهی از عاملین برای خوابانیدن معمول از پاسهای مغناطیسی استفاده می‌کنند چون وجود سیاله‌های منیه‌تیزمی را در سر انگشتان خود احساس می‌نمایند و با پاس دادن‌ها می‌توانند تأثیر بسیار خوبی برای خوابانیدن، در معمول بگذارند.

عده‌ای از عاملین به نام پاس دادنهای مغناطیسی معتقدند، و گروهی هم به آن اعتقاد چندانی ندارند و وجود آنرا ضروری و حتمی نمی‌دانند، ولی از نظر علمی، وجود پاسهای مغناطیسی بسیار مفید است. چون آرامش خاصی را در معمول بوجود می‌آورد.

روش پاس دادن در هر عامل شکل بخصوصی دارد، چون عده‌ای پاسهای عمودی را از مغز سر تا زانو ادامه می‌دهند، عده‌ای از پیشانی تا روی شکم و برخی هم فقط پاسهای خود را در اطراف صورت و گیجگاه سوژه انجام می‌دهند که مربوط به روش‌های شخصی عامل می‌باشد.



دایره خلقت

هر آنچه در این عالم و کهکشانها وجود دارند، تمامی از قدرت لایزال پروردگار سرچشمه گرفته‌اند و در تمامی آنها مسیر خاصی به سوی نقطه‌ای که ذات احدیت نامیده می‌شود، در حرکت می‌باشند. چون خدای عالم ما یکی است و راه رسیدن به او نیز مسیر واحدی دارد و فردی در طول زندگی خود می‌تواند آنرا بیابد که به شناختهای کافی در این زمینه رسیده باشد و چنین دانشی را مسلماً ایدئولوژی واحدی می‌تواند به انسانها بیآموزد و آن شناخت چیزی جز قدرت روح که به امر پروردگار بر برخی از افراد جامعه نازل می‌شوند، هیچ چیز دیگری نمی‌تواند باشد، چون هر آنچه را که امروز بشریت از نظر شناختهای ذات الهی و قدرتهای نهان و نیروهای ماوراء درک و ... بدست آورده است، تمامی در اثر بیانات ارواح پاک و مترقی‌ای هستند که بر گروهی از افراد همین عالم خاکی نازل شده و حتی ادیان را بوجود آورده‌اند.

تمام حقایق جهان و عالم کائنات را انسانها می‌توانند در پیرامون خویش مشاهده نمایند، مشروط به اینکه ازگوش و چشم دل استفاده کنند وگرنه چشم تن به تنهایی نمی‌تواند جوابگوی حقایق حیاتی باشد که افراد در آن زندگی می‌نمایند، زیرا هر فردی که در این کره خاکی به حیات مادی خود ادامه می‌دهد، دارای حالتی مخصوص به خود است و هیچ آدم دیگری نمی‌تواند از حالت روحی و روانی و درونی فرد دیگری کاملاً مطلع باشد و آنچه مسلم است حالتهای روحی همیشه درونی هستند و شکل و قیافه ظاهر نمی‌تواند بطورکامل نمایانگر حالت و احساس درونی فردی باشد و به همین علت هم باید گفت، درکره خاکی افرادی که زندگی می‌کنند، هر یک از آنها دارای حالت روحی خاصی مربوط به خود می‌باشد و این

حالتها را قدرت روحی یا مدیومی آنان می‌توان نامید و و جود این حالتهای مدیومی است که موجب به وجود آمدن حالتهای تکاملی و روحی در اشخاص مختلف می‌گردد. البته در مورد مدیوم بودن با تماس گرفتنهای مختلف، باید تفاوت گذارد، چون همگان دارای روح هستند و می‌توانند با نیروهای خارج از بعد مادی خویش (روح خود یا درگذشتگان یا سایر افراد زنده) تماس حاصل نمایند و این نوع تماسها را نمیبایست بر مبنای قدرت مدیومی اشخاص دانست، زیرا مدیوم فردی است که بتواند با ارواح پاک و مترقی‌ای که از سوی پروردگار بر برخی از اشخاص نازل می‌شوند تماس حاصل نماید و این افراد مطالب بسیار ارزنده‌ای را از آن ارواح کسب نمایندکه این اشخاص بگونه‌ای اندوخته‌های علمی و الهی خود را در اختیار دیگران قرار دهند و روش خداشناسی را به آنان بیآموزند.

هر فردی نسبت به مرکز دایرهٔ خلقت، که در اصل مرکز قدرت الهی ما باشد، در فاصله خاصی قرار گرفته است که حالت تکاملی و روحی و قدرت مدیومی وی می‌باشد و هر چه نسبت فاصله آنها به مرکز دایره خلقت کمتر باشد، این اشخاص دارای شناخت بیشتر و علم و تقوا و عقل و درک زیادتری می‌باشند و در زمان حیات به شناخت ذات پروردگار نزدیکتر شده‌اند و افراد بدون علت و معلول خاصی نمی‌توانند در نزدیکی مرکز دایره اصلی قرار گیرند و رایج‌ترین و عالی‌ترین علت و معلولی که می‌تواند فردی که به مرحله انسانیت راه یافته است را هدایت نماید و با حقایق حیات و اسرار نهان عالم هستی آشنا سازد، قدرت روحی است که از سور عوالم بالا بر آن شخص بگونه‌ای نازل می‌شود و ذهن، گوش، چشم و... او را تحت نفوذ امواج خود قرار می‌دهد و مطالب مهم و با ارزشی را به او می‌گوید که موجب دگرگون شدن حالتهای روحی و عقلی و شناخت بیشتر آن شخص در زندگی می‌گردد.

البته باید این حقیقت را بیان نمایم که در این خلقت فقط کره خاکی و موجوداتی

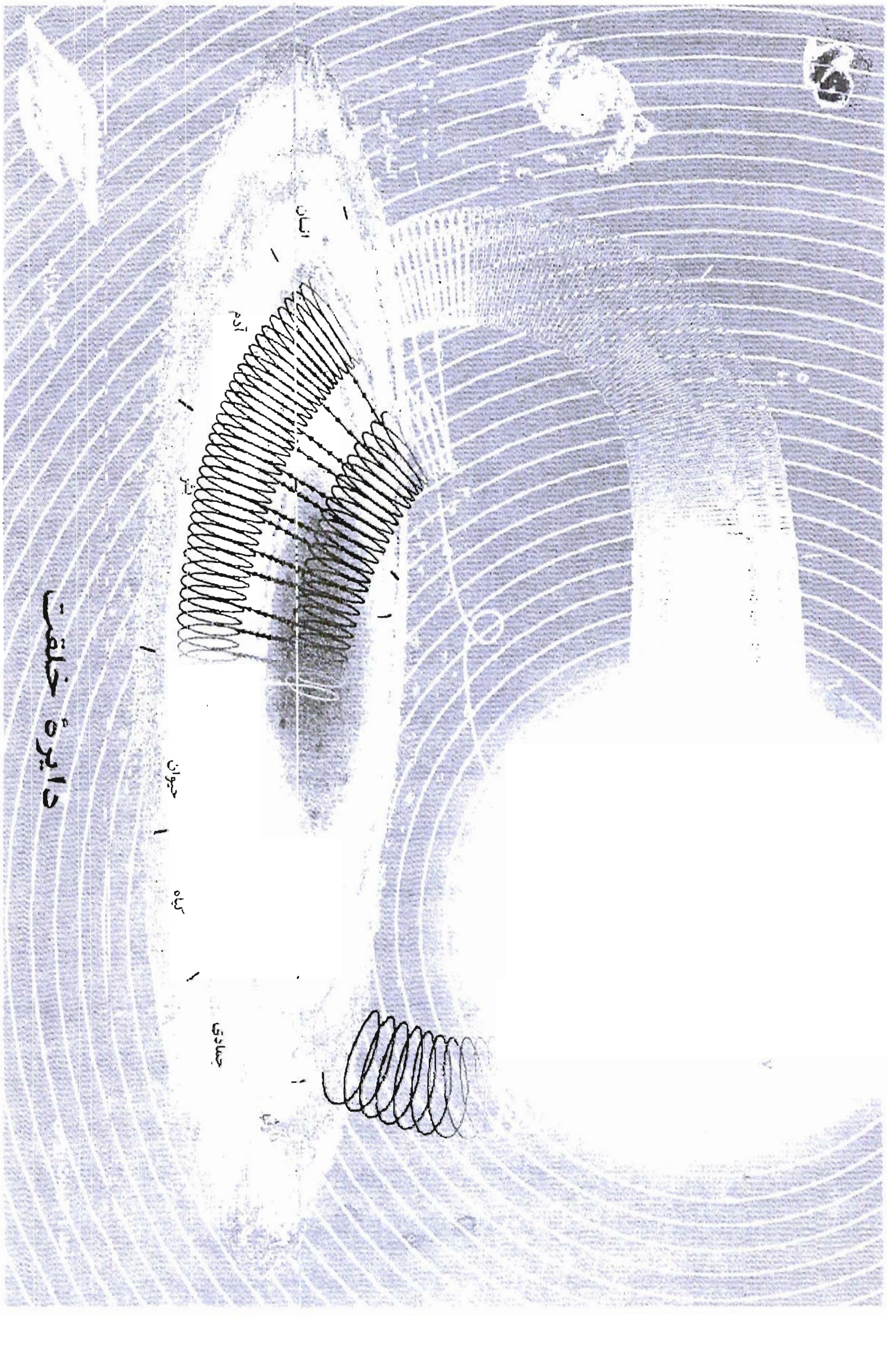
که در روی آن وجود دارند، تنها مخلوق خداوند یکتا نیستند، بلکه میلیاردها کرات دیگر در این دایرهٔ خلقت وجود دارند که در تعداد بسیاری از آنها حیات وجود دارد و افراد آن کرات نیز مانند برخی از افراد وارسته و مومن کره خاکی، دارای قدرت‌های مدیومی و حالتهای خاصی می‌باشند که سایر افراد آن کرات، مشابه آنها نمی‌باشند، چون همانگونه که در این کره هر فرد دارای قدرت و حالتهای روحی مخصوص به خود است، یقیناً در کرات دیگر هم می‌بایست چنین حالتها در بین کلیه افراد وجود داشته باشد، وگرنه از نظر زندگی و اعمال و رفتار و ... ایرادی در آن عالم یا کره به وجود خواهد آمد. چون هرگز فردی نباید چنین تصور کند که این عالم و هستی و تمام کائنات، فقط بخاطر زندگی کردن تعدادی افراد که در سطح کره خاکی زندگی می‌کنند به وجود آمده است، در صورتی که مشاهده می‌نمائیم این موجودات همگی فناپذیرند و امکان این وجود دارد که در اثر یک فعل و انفعال شیمیایی یا فیزیکی که در سطح تمام کره زمین به وقوع بپیوندد، تمام این اشخاص که زنده هستند بمیرند و حیات خلقت، اگرفقط مربوط به کره خاکی باشد، پایان پذیرد. و این کائنات بدون وجود نسل زنده‌ای به گردش خود ادامه دهد.

نسل بشری که امروزه در سطح کره زمین زندگی می‌کنند باید قدری به خود آیند و در مورد خلقت خود بیاندیشند که چرا در این جهان خلق شده و هدف خلقت، از این عمل چه بوده و اگر افراد خلق نمی‌شدند، چه ضرری به خلقت وارد می‌گردید و حال که خلق شده‌اند چه سودی می‌توانند به آن برسانند و علت اینکه این موجود در کره خاکی بعنوان اشرف مخلوقات خداوند لقب یافته، چیست و اگر تمام آفرینش بخاطر این اشخاصی که در سطح کره زمین زندگی می‌کنند آفریده شده است، مسلماً هر فردی جهت رسالت و وظیفه خاصی متولد می‌شود و سئوالات دیگری که هر فردی در این زمینه می‌تواند از خود بنماید و برای هر یک از آنها به نسبت عقل و فهم و درک و تکامل خویش، پاسخ بیابد. کسانی که از مرکز دایره

خلقت به دور هستند، درباره پاسخگویی به این سئوالات ، فوراً می‌گویند " دست به کارخانه خدا نباید زد" و با چنین پاسخهایی مسیر بحث را تغییر می‌دهند، چون آنها تا رسیدن به مرحله تکاملی، فاصله زیادی دارند، وگرنه دلیلی ندارد یک فرد مومن و خداشناس که خود را خلیفه خداوند متعال در روی زمین می‌داند و از سوی دیگر معتقد است که ذره‌ای از نیرو و قدرت الهی در وجود او قرار دارد، نتواند به سئوالاتی که مربوط به زندگانی خود وی است پاسخ گوید و به سادگی از آن بگذرد، البته همانگونه که قبلاً نیز بیان گردید، انسانهایی که به شناخت کافی از حقایق حیات رسیده باشند، به مراتب بهتر می‌تواند حقایق بسیاری را با استفاده از نیروهای خارج از بعد مادی خویش درک نمایند و معنی هر کلامی را دریابند. زمانی که نسل بشر به حد کمال انسانیت رسید، از آن موقع به بعد است که می‌تواند خود را اشرف مخلوقات عالم بداند.

افرادی که در زمان حیات مادی خود توانسته‌اند به مقام انسانیت دست یابند، در هر شغل و مقام و رتبه و جاه و جلالی که بوده‌اند، هرگز از مسیر حق و حقیقت دور نشده و خالق خویش را فراموش ننموده‌اند و در مقابل لطف و مرحمتی که از سوی پروردگار بر آنها شده، همیشه سر تعظیم فرود آورده و ضمن پرستش، فقط او را سجده می‌کنند، زیرا در این حیات به آنها فرصتی داده شده است که به شناختهایی برسند و خود را از منجلاب، مقام پرستی، ثروت، تظاهر، تفاخر، ماده پرستی،تجملات و ... برهانند.

دایرهٔ خلقت که در این بخش از آن بحث می‌گردد، یکی از مطالب مهمی است که نقاشیهای روحی بسیار زیبا و پرمعنا و ارزشمندی دارد که توسط یکی از ارواح مترقی رسم و تشریح گردیده است و سپس توسط (نویسنده) طرح آن کامل گردیده و سپس با اجازه رسمی به چاپ رسیده است. این نقاشی که نمایانگر این است که چگونه از خدائیم و چطور به او باز می‌گردیم، برای اولین بار در جهان رسم شده و


دایرهٔ خلقت
انسان
آدم
حیوان
گیاه
جمادی

حقایق و مطالب بسیاری از گردش چرخه گردون در آن دیده می‌شود، چون از نظر علمی و الهی، تمام مطالب آن بر یکدیگر منطق می‌باشند و نمایانگر این حقیقت است که تمام ذرات عالم به گونه‌ای منطقی و خاص، به سوی خدا در حرکت می‌باشند.

افرادی که بتوانند از حقایق و واقعیتهای نقاشی دایره خلقت آگاهی بدست آورند و مطالب آنرا درک نمایند، مسلماً از بدیهای جهان دوری خواهند گرفت و هر روز سعی دارند گامی بهتر در راه ترقی و تعالی خویش بردارند، تا هر چه زودتر بتوانند از مسیرهای خطرناک زندگی عبور نمایند و خود را به آرامش ابدی برسانند.

نقاشی دایره خلقت، از هیجده بخش کاملاً جداگانه از هم (گاهی به ۲۱ بخش هم می‌رسد) ترسیم شده است که هر یک از قسمت‌های آن دارای معنی و مفهوم خاصی است که ذیلاً سعی نموده‌ام تا تمامی آنها را بصورت خلاصه و مختصر، ولی در حد فهم و درک همگان بنویسم، و هر قسمتی با شماره یا لغت خاصی در نقشه بیان گردیده است.

۱ـ این دایره از یک مسیر و سیکل زنجیره‌وار منظمی تشکیل گردیده که در هر نقطه از ادامه مسیر آن، حالت خاصی وجود دارد که چگونگی زندگانی و ادامه حیات موجودات و عناصر عالم هستی را نشان می‌دهد که هر قسمتی از آن در اصل از یک نوع موج بخصوصی تشکیل یافته است و این امواج هستند که باعث به وجود آمدن نوعی ادامه تکامل در این دایره شده‌اند.

زمانی که درباره موج صحبت می‌شود، در مرحله نخست برای شناخت افراد جامعه‌ای که وابسته به علم تجربی و فیزیک عملی می‌باشند، باید مطالبی از علم محیط بیان نمود تا این افرادکه فقط با علم تجربی سر و کار دارند و از فلسفه و منطق هیچ نمی‌دانند، بهتر بتوانند آنرا بشناسند.

امروزه از نظر علم فیزیک و تجربی، دانشمندان به این نتیجه رسیده‌اند که تمام عناصر عالم (جامد، نبات، گاز و ...) از نوعی موج به وجود آمده‌اند و تنها اختلاف

عناصر با یکدیگر در قدرت و ضرائب موجی آنها است که وجود این ضرائب، موجب به وجود آمدن، حجم، وزن، تراکم و... در عناصر عالم می‌گردد و در عالم تعدادی از عناصر از امواج مختلف به وجود آمده‌اند و عده‌ای از عناصر فقط از یک نوع موج می‌باشند بطوری که هر یک از آنها نسبت به دیگری دارای خواص و مختصات و مشخصات جداگانه‌ای هستند.

در اطراف کره خاکی امواج بسیاری وجود داشته و دارند که در گذشته برخی از دانشمندان توانسته‌اند تعدادی از آنها را بشناسند، ولی هنوز بسیاری از آنها کشف نشده‌اند و همچنان بصورت ناشناخته، در اطراف کره زمین وجود دارند و در این راستا، در قرن گذشته دستگاههایی توسط برخی از دانشمندان به وجود آمده‌اند که امواجی را خارج از بعد مادی نشان می‌دهند و اکثر آنها در قرن بیستم تکمیل شدند و توسط امواج آنها می‌توان برخی از بیماریها را تشخیص داد و حتی توسط آن امواج می‌شود در تاریکی مطلق، فرد دارای بینایی کامل باشد و با این امواج، گروه بسیاری از افراد معالجه گردند.

از تمام امواجی که تا بحال از نظر علمی شناخته شده‌اند، بشر قادر است فقط امواج مرئی‌ای را با طول $۱۰^{-۶}$ و فرکانس $۱۰^{۱۵}$ را مشاهده کند در صورتیکه امواج بالا یا پائین‌تر از فرکانس و دامنه‌های فوق بسیارند، ولی از نظر ادراک و هوشی قابل شناخت برای نسل بشر نمی‌باشند، یعنی بشر در زندگانی خود فقط قادر است امواجی که بین ماوراءبنفش و مادون قرمز قرار گرفته‌اند را تشخیص دهد، در صورتی که با وسایل علمی، امروزه می‌توان از مافوق یا مادون این امواج نیز عکس‌برداری کرد و مشاهدات عینی کاملی داشت، ولی آنچه مسلم است، چشم تن جوابگوی این رؤیتها نیست و فقط قادر است امواجی را بین ۴۰۰ تا ۸۰۰ نانومتر را رویت نماید.

این امواج نامرئی، از مرکز دایره خلقت بر کره زمین، حتی بر ذره‌ای در این عالم می‌تابد و آنرا صاحب عقل و شعور می‌نماید. این امواج بطور دائم و مستمر بر تمام

ذرات عالم و کهکشان‌ها از سوی پروردگار فرستاده می‌شوند و موجب کسب انرژی و عقل در ماده می‌گردند.

۲ـ این دوایر متحدالمرکز بر تمام کائنات و کهکشان تسلط دارند و به تمام ذرات آن انرژی و عقل از سوی پروردگار می‌دهند.

۳ـ همانگونه که در شکل ملاحظه می‌شود، انرژی عالم هستی بر کوچکترین ذره خلقت تابیده و این ذره را صاحب عقل و انرژی نموده است و با استفاده از این نیروها است که آن ذره به گردش و چرخش خود بطور صحیح و دقیق ادامه می‌دهد. در کنار این ذره که به شکل حرکت اتم نمایش داده شده است، شماره یک نوشته شده و معنی آن این است که حرکت ذره به سوی پروردگار، از این نقطه در نظر گرفته شده است.

۴ـ وقتی که انرژی عقلی و حرکتی از سوی کهکشان بر ذره‌ای می‌تابد، پس از مدتی دگرگونی‌های تکاملی در آن به وجود می‌آید که موجب می‌گردد این ذره به سوی حیات جدیدتری گام بردارد تا اینکه محیط و شرایط تازه‌تری را برای ادامه زندگانی خویش انتخاب کند و در زمان تکامل عقلی این ذره جامد قادر است از طریق ریشه گیاهی وارد نبات شود و قابلیت تازه‌ای را بدست آورد و از حالت جمادی، خود را به مرحله نبات برساند و زندگانی تازه‌ای را در مسیر تکاملی جدید بوجود آورد.

نسل بشر در طول عمر خود به این نتیجه رسیده است که از نظر علمی و عملی، در برخی از نقاط کره خاکی نمی‌توان کشاورزی یا هیچگونه کشت و زرعی بنماید و میلیونها سال باید بگذرد تا این محیط ، استعداد کشت و رشد نباتات را داراگردد، از این حقیقت علمی به این نتیجه می‌رسیم که ذرات مادی آن منطقه هنوز به تکامل عقلی نرسیده‌اند تا اینکه بگونه‌ای بتوانند در ریشهٔ گیاهان نفوذ کنند و مسیر تکاملی خود را تغییر دهند.

امروزه از نظر علمی به اثبات رسیده است بهترین خاک زمینی را که قابلیت رشد

وکشت و زرع گیاهان مختلف دارد خاکی است با رنگ سیاه و در آن هر نوع زراعتی بعمل می‌آید، چون در این حالت، خاک به تکامل رسیده و از حالت قبلی در آمده است.

۵ـ گیاهانی که در کره خاکی می‌رویند، دارای تنوع زیادی می‌باشند و انواع و اقسام آنها در نقاط مختلف جهان دیده می‌شوند. انواع این گیاهان از تک یاخته‌ای شروع و به گیاهان پریاخته‌ای که صاحب نوعی احساس و عقل هستند، ختم می‌گردند. گروه خاصی از این گیاهان به نقطه اوج احساسی و عقلی خود دست یافته‌اند که از برخی نظرها، آنها را می‌توان مشابه گروهی از حیوانات با فهم و شعور دانست. عده‌ای از این گیاهان دارای احساسی بسیار قوی هستند، بطوری که اگر فردی دست به شاخ و برگ آنها بزند، آن گیاه فوراً در صدد دفاع از خویش بر می‌آید و برای انجام این عمل، شاخه و برگهای خود را جمع می‌کند که از گزند نیروهای خارجی در امان باشند، اگر قدرتی برابر همین نیرو و حتی بیشتر از آن، از سوی طبیعت بصورت باد، باران، تگرگ و ... بر برگ این گیاهان وارد شوند، هیچگونه عکس‌العملی را از خود بروز نمی‌دهند.

گروهی دیگر ازگیاهان تحت تاثیر قدرتهای موجی قرار می‌گیرند و در زمانی که آن امواج بصورت موسیقی پخش می‌شوند، گیاه دارای رشد بیشتری نسبت به زمانی می‌شود که این نوع امواج در نزدیکی آن وجود ندارد.

اگر برای این گیاهان مدتی موسیقی بطور دائم و مستمر پخش شود، سپس به دلائلی بطور ناگهانی این اصوات در آن محیط قطع گردند، درکمال تعجب مشاهده می‌شود که گیاهان رو به پژمردگی می‌گذارند و احتمالاً عده‌ای از آنها خشک می‌شوند.

در برخی از نقاط جهان منجمله آفریقا گیاهانی وجود دارند، با توجه به اینکه ریشهٔ آنها در زمین فرو رفته است، ولی از محیط خارج نیز برای رشد خود غذا تهیه می‌کنند و عمل آنها بدینگونه است که اگر حیوان زنده‌ای روی شاخ و برگ آنها

بنشیند و یا قصد عبور از بین این گیاهان را داشته باشد، این گیاه زنده و باهوش، تمام شاخ و برگهای خود را دور آن شکار جمع می‌کند و آنرا اسیر می‌نماید سپس تیغهای موجود در شاخ و برگها را وارد بدن آن حیوان می‌کند و تا آخرین قدرت حیات مادی، شیره و خون آنرا می‌مکد و زمانی که از حیوان چیزی غیر از مشتی استخوان و یا مواد زائد بجای نماند، خارها و شاخ و برگ خود را از دور آن حیوان باز می‌کند و تفاله آن شکار را بر زمین می‌ریزد و در انتظار شکار دیگری باقی می‌ماند.

حالتهای احساسی و عقلی بسیار زیادی را در تیره‌های خاصی ازگیاهان می‌توان مشاهده نمود که گروه بسیاری از حیوانات، دارای چنین قدرتهایی نمی‌باشند. از نظر زیستی هم زندگانی اغلب گیاهان را می‌توان با برخی از حیوانات مقایسه نمود و تنها با این اختلاف که جانوران می‌توانند از نقطه‌ای به جای دیگر حرکت کنند، ولی گیاهان این قدرت را ندارند.

با توجه به نکات بسیار مختصری که از حالت برخی ازگیاهان گفته شد، آیا فردی می‌تواندادعا نماید که گیاهان صاحب هیچگونه احساس و عقل و شعور و درکی نمی‌باشند؟ اگر فردی چنین ادعایی نماید، مسلماً از علم حیات و بیولوژی محیط خویش کاملاً بی‌اطلاع و ناآگاه است.

۶- در تیره‌های خاصی ازگیاهان ، عقل و احساس بیشتری را نسبت به سایرین می‌توان مشاهده کرد و برتری آنها در این است که گیاهان از این زمان دارای روحی بخصوصی (ثابت)[1] نیز شده‌اند و علاوه بر عقل دارای روح نیز می‌باشند و هر چه قدرت تکاملی و عقل گیاهان بیشتر باشد، این قدرت نیز در آنها افزایش می‌یابد تا اینکه از نظر علمی به گیاهانی بر می‌خوریم که زندگانی آنها غیر از تحرک، اختلاف

۱- روح ثابت نمی‌تواند جسم مادی را ترک کند و همیشه همراه آن موجود است و خواب و خواب دیدن و ... ندارد و زمانی که آن موجود از نظر مادی نابود می‌گردد، این روح قدرت و حالت جدیدی را برای تبدیل شدن به خود می‌گیرد و به تیره‌ای بالاتر از ذات اولیه خود مبدل می‌گردد.

چندانی با تیره خاصی از حیوانات ندارد و درگروهی از آنها، حتی تحرک هم مانند گیاهان است، فرضاً وقتی که به زندگانی اسفنج و مرجانهای دریائی توجه می‌نمائیم، مشاهده می‌گردد که این حیوانات هیچ اختلاف ظاهری باگیاهان ندارند و عده بسیاری از مردم آنها را جزو گیاهان می‌دانند، چون این حیوانات هیچ نوع حرکتی ندارند و دارای شاخ و برگ و ... مانند گیاهان هستند و حتی برای اینکه دستخوش عوامل طبیعی و حرکتی دریا قرار نگیرند، الیافی را از بدن مانند ریشه گیاهان، درکف دریاها فرو می‌کنند تا تحت تاثیر عوامل زیست محیطی قرار نگیرند و آسیبی نبینند. ولی زمانی که به زندگانی درونی آنها توجه می‌نمائیم، مشاهده می‌کنیم که یک حیوان کامل می‌باشند.

زمانی که به چنین حیواناتی بر می‌خوریم که در زیر دریاها به صورت درختچه یا بوته‌ای ثابت در آمده و زندگانی جانوری خود را می‌گذرانند و برای ادامه حیات، از وجود یا بقایای سایر جانوران یا گیاهان اطراف خود استفاده می‌نمایند، در اینجا می‌توان چنین ادعا نمود که در روی زمین، گیاهانی که مشابه مرجانها در محل ثابتی قرارگرفته و اغلب از وجود یا بقایای جانوران زنده استفاده می‌نمایند، با این نوع جانوران دریائی، دارای یک حالت و خصوصیات عقلی و روحی و زیست برابری می‌باشند و نوعی از همین گیاهان خشکی هستند که در اثر تغییرات جوی پوسته سطح زمین و در اثر گذشت میلیاردها سال، به زیر آب رفته و پس از تغییراتی با محیط آنجا خو گرفته‌اند و با تکاملی جدیدتر، به صورت ریشهٔ حد فاصل گیاه و حیوان، در قعر دریاها مشاهده می‌شوند و در اثر مرور زمان تغییرات در آنها به وجود آمده و نوعی از آنها بصورت متحرک به زندگانی پرداخته‌اند و این تغییرات هنوز هم ادامه دارد و خواهد داشت تا زمانی که کوچکترین تحول و تغییری مجدداً بوجود آید، میلیونها سال بطول خواهد انجامید و به همین علت هم این نوع تغییرات به این زودی‌ها برای نسل بشریت قابل شناخت و تشخیص نخواهد بود.

زمانی که به عناصر عالم می‌نگریم و از مسیر تکاملی آنها را دنبال می‌کنیم،

می‌بینیم که تمام جامدات از نوعی عقل برخوردارند که هر چه مسیر تکاملی را می‌پیمایند، صاحب عقل بیشتری می‌شوند و زمانی که به مرحله گیاهی می‌رسند، علاوه بر عقل، به مرور پیشرفت تکاملی، از قدرت روحی نیز برخوردار می‌شوند و زمانی که این گیاهان به مرحله تکاملی بالا و در سطح جانداران قرار می‌گیرند، از دو عنصر کامل الهی یعنی عقل و روح استفاده می‌کنند و حیوانات نیز در اثر تکامل صاحب عقل و روح کامل‌تری می‌شوند تا اینکه پس از رسیدن به نهایت قدرت روحی و عقلی، بتدریج می‌توانند خود را آماده سازند تا به اصل خویش بازگردند.

۷ـ ادامهٔ تکامل چیزی نیست که نسل بشر امروزه به آن پی برده باشند، بلکه در زمانهای گذشته نیز به چنین حقیقتی پی برده بودند، ولی قدرت اثبات آنرا نداشتند، با توجه به پیشرفت علم و صنعت و... امروزه زمانی نیست که کسی نخواهد چنین واقعیت مسلم و بارزی را بپذیرد، مگر اینکه فردی از علم و دانش، کاملاً فاصله گرفته باشد و مطلبی را نداند یا اینکه بخواهد خود را در جهل و نظر اسلاف خویش نگاهدارد و با علم روز پیشرفت ننماید.

از روزی که بشر پا به عرصه تمدن و شناختهای علمی گذارد، در صدد این بود تا اینکه بتواند با برخی از ناشناخته‌های حیات و محیط خود آشنا شود و آنها را بشناسد، برای مثال، این نسل می‌خواسته بداند :

۱ـ بشر از کجا به سطح کره خاکی آمده و اصل اولیه او، از چه نیرویی سرچشمه گرفته است؟

۲ـ آیا شجره‌ای از نسل بشر را از نظر علمی می‌تواند در این کره بیابد ؟

۳ـ برای چه هدفی به سطح کره خاکی آمده است ؟

۴ـ در این مسیر زندگی به کجا می‌رود و آیا مرگ او خاتمه ادامه حیات او است یا زندگی دیگری هم برای پس از مرگ وجود دارد؟

۵ـ نهایت مسیر تکاملی او کجا است ؟

۶ـ چرا پس از مرگ، خداوند فرموده روح را اجر و زجر می‌دهد؟

۷ـ ذات وجود خداوند چیست و از چه نیرویی قدرت می‌گیرد، آیا قدرت او ازلی و ابدی است و ازل و ابد چیست ؟

البته سئوالات فوق نمونه‌های کمی از ناآگاهیهای بشر از بدو خلقت بوده و هنوز هم برای اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان وجود دارد و در این مبحث از کتاب سعی شد، تا با استفاده از نیروهای ماوراء درک و قدرتهای روحی، در حد مقدورات ایدئولوژی و دانش جامعه و شناخت افراد، پاسخی که موجب گمراهی کسی نشود و با علم و مکاتب آنها برابری داشته باشد، داده شود. ضمن اینکه علم بشر امروزه به حدی رسیده که به برخی از سئوالات فوق بصورت عینی و عملی دست یافته و می‌داندکه نژاد وی از چه تکاملی تشکیل شده و چگونه درمسیر قرار گرفته تا بـه شکل امروزی در آمده است و مسلما درآینده نیز تغییرات تکاملی خواهد داشت، کما اینکه احتمال زیاد دارد که این پا دردهایی که در اکثر افراد جهان دیده می شود، مربوط به تغییرات حالت تکاملی جسمی‌ای است که بشریت در اواخر قرن بیستم آنرامی‌پیمود و ممکن است از سالها قبل تغییر حالت درافراد به وجود آمده وامروزه اثرات آنرادراکثرخانواده ها می‌بینیم. البته باید گفت که این نظریه می‌توانـد کـاملا صحیح باشد، زیراکه در قرنها اخیر،حالت زندگانی افراد بشر تغییر یافته یـعنی از حالت وحشیگری متمدن شده و طرز نشستن، خوابیدن، راه‌رفتن و.... اوکاملاً تغییر یافته و هر نسلی که از وی می گذرد،به علت پشت میزنشینی و....،تغییراتی در نسل دیگر به وجود می‌آید که این تغییرات در اثرگذشت قرنهای متمادی قابل تشخیص می‌باشد.

علم زیست شناسی وباستان شـناسی در جـهان تـوانسـته است بـا حـفاری و اکتشافات مختلفی که دراقصی نقاط دنیا به وجود آورده، به مطالب و حقایق انکار ناپذیری از نظر علمی دست یابد و نحوه دگرگونی و تکاملهاي مختلف نسل بشر را دریابد و اسکلتهایی از گـذشتگان بـدست آورد کـه ایـن امـر را تـائید نـماید و آن اکتشافات علمی و علمی خود را در معرض دید همگان نیز قرار دهد.

در اثر بررسی و اکتشافات فراوانی که در جهان درباره انسان شناسی ونحوه تکامل این نسل انجام داده‌اند، تابه حال اسکلت‌های فراوانی بدست آمده که از شمارش خارج هستند، ولی تمامی آنها موید این حقیقت هستند که،این نسل فعلی در اثر تکامل به این شکل در آمده است، یعنی در مرحله اول، جمجمه وی در محوطه مغز بسیار کوچکترقرار داشته، ولی دارای صورتی بزرگ بوده است و بتدریج محوطه مغز بزرگتر از صورت شده است، یعنی بشر بتدریج صاحب مغز کامل گردیده و درگذشته مانند حیوانات، از عقل چندانی برخوردار نبوده است و حتی بشرهای اولیه نمی‌توانستند بصورت عمودی حرکت کنندو اسکلتهای بدست آمده، نمایانگراین حقیقت است که در اثرگذشت میلونها سال، حالت راه رفتن نسل بشر تغییر یافته و بعدها به این شکل امروزی، در آمده است.

زمانی که به تاریخ اسکلتهایی که از نسل بشر بدست آمده می‌نگریم، متوجه می‌شویم که اکثراسکلتهایی که مربوط به دو تا چهار میلیون سال قبل می‌باشند، در قاره آفریقا بدست آمده‌اند و مابقی اسکلتهایی که مربوط به زیر دو میلیون سال هستند، در قسمتهای دیگر جهان، بخصوص اروپا بصورت پراکنده مشاهده شده‌اند، از این دست آوردهای عملی به این نتیجه می‌رسیم که در آن زمان، قاره آفریقا یکی از بهترین مناطق مسکونی جهان، جهت نسل بشرهای اولیه بوده است و درآنجا انواع و اقسام گیاهان خودرو وجود داشته‌اند که آن نسل می‌توانسته به سادگی از آنها استفاده نمایند.

زمانی که به کتابهای جانورشناسی مراجعه کنید، متوجه می‌شوید که حیوانات بسیاری درکره خاکی وجود داشته‌اند که به دلایل مختلفی نسل آنها بتدریج منقرض شده و از بین رفته‌اند، در صورتی که در آن زمانهای قدیم، نسل اولیه بشر هم دارای یک نوع زندگانی مادی و حیوانی بوده است و امروزه شاهد این حقیقت نیز می‌باشیم و اگر به چگونگی و علت مطالب فوق توجه نمائید، به این اصل کلی برمی‌خورید، زمانی که انسان دانا در جهان خلق شد، به این دلیل بوده است که،

خلقت نسبت به وجود و حضور وی در این کره خاکی، هدف خاصی داشته و قصد
دارد که این موجود در تکامل بتواند به مرحله انسانیت اولی دست یابد تا اینکه
وجود امواج و قدرت تکاملی وی، روزی مورد استفاده خود خلقت قرار گیرد.
نظر به اینکه نسل بشر درخلقت بعنوان سر سلسله‌ای جدید محسوب می‌شود و
خداوند متعال این موجود را بعنوان اشرف مخلوقات خود می‌داند، لذا از این
موجود با عقل و شعور و درک، انتظار دیگری نسبت به سایر مخلوقات خود دارد و
این نسل برای رسیدن به تکامل نهایی انتخاب شده و می‌بایست دراین مسیر از
فرامین و دستورات خاص الهی نیز استفاده کند تا اینکه در حالتهای دیگر موجی به
رستگای کامل برسد. در بین این موجودات نسل بشر کسی است که در زمان زندگی
فقط به فکر لذت رسانیدن به جسم مادی خویش است و همیشه تابع نفس اماره
خود قرار می‌گیرد، و در زندگانی هرگز به فکر کس دیگری نیست و در تمام کارها
سعی دارد از ضرر رسانیدن به دیگران زندگانی خود را بگذراند و سود وی هرگز به
کسی نمی‌رسد. بشر شناخت کافی نسبت به زندگانی پس از مرگ ندارد و اغلب آن
را نوعی بازیچه می‌دانند و توجهی به آن و دستورات الهی ندارند، برای این گروه از
مخلوق خداوند، حق و ناحق فرقی ندارد و همه چیز را مال خود می‌داند. در زندگی
غیر از خودخواهی و غرور و زراندوزی و توجه به مادیات، به هیچ چیز دیگری
توجه ندارد. اخلاق و حالتهای روحی این دسته از افراد، اختلاف چندانی با برخی
از حیوانات ندارد و حتی افرادی را در بین این گروه می‌توان یافت که حرکات و
اعمال و رفتاری به مراتب پست‌تر از برخی حیوانات دارند و کوچکترین آثاری از
مروت، درستی، پاکی، عاطفه، مردانگی و ... نمی‌توان در آنان یافت و برای
خواست و امیال شخصی و ارضاء غرائز جنسی خود، به هر عملی متوسل
می‌شوند و در این رابطه حتی تا مرحله نابودی دیگران ایستادگی می‌نمایند.

۸- پس از اینکه تیره بشر توانست از مسیر تکاملی خویش بگذرد، در مکان
آدمیت قرار می‌گیرد، روح افرادی که توانسته‌اند خود را به درجه تکامل آدمیت

برسانند، مسیرهای بسیار مشکل و خطرناکی را پشت سرگذاشته‌اند. اعمال و رفتار و کردار آدم، به مراتب بهتر از بشر است و از آن خودخواهی و غرور و تکبر و جاه‌طلبی و ماده‌پرستی و ... که در بشر دیده می‌شود کمتر در آدم وجود دارد، و چنین می‌توان گفت که گروه آدم در تعادل عقلی نسبی بیشتری قرار دارد، یعنی نه سود این افراد به کسی می‌رسد و نه زیان آنان و اغلب درکار خویش هستند و فقط برای خود و خانواده‌شان فکر می‌کنند، ولی هرگز به فکر فرد دیگر حتی نزدیکترین دوستان واقوام خویش نیستند و دردی را از دردکسی نمی‌کاهند وگره ازکار مخلوق خدا نمی‌گشایند. افرادی که در این گروه زندگی می‌کنند، قابلیت بسیار خوبی برای دستیابی به تکامل دارند و چنانچه روزی در مسیر زندگی تحت تعلیمات مثبت و سازنده قرار گیرند، پاکی، صداقت ، ایمان و ... را به زودی می‌پذیرند و در زمان حیات مادی خود می‌توانند چند مرحله از دوران تکامل خویش را بپیمایند.

۹- جهان اول روحی یا جهنم: خداوند متعال افرادی راکه در جهانهای مادی مرتکب اعمال خلاف و نادرستی که با دستورات الهی مغایرت دارند انجام می‌دهند، تنبیهاتی در نظرگرفته و روح این افراد را پس از جدا شدن از جسم مادی، به این جهان روحی که مرکز درد و زجرهای بی‌نهایت است انتقال می‌دهد، این جهان مخصوص گروه نسل بشر است.

۱۰- جهان دوم روحی: این جهان بین جهنم و بهشت قرار دارد و تفاوت زیادی با جهنم ندارد و اختلاف آن در این است که درد و زجر جهنم در این جهان کمتر است، ولی جهان اول و دوم روحی یا اعراف، هر دو از جهانهایی هستند که ارواح می‌بایست عقوبت گردند. و این جهان مخصوص افراد بی‌تفاوت است و اغلب آدمها به این جهان انتقال می‌یابند.

۱۱- عالم برزخ: روح افراد ماده‌پرستی که در زمان حیات مادی خویش هیچ اطلاعی از جهان پس از مرگ ندارند، بعد از رهایی از تن، به این عالم جذب می‌شوند، یعنی در اصل ، برزخ حد فاصلی است بین ماده وانرژی - ارواحی که به

این عالم روحی انتقال می‌یابند، تا مدتها باور ندارند که مرده‌اند و روح آنها است که در این عالم است و نظر به اینکه جهان خاکی در فاصله این عالم قرار دارد، لذا اکثر ارواح برزخی در نقاط مختلف کره زمین رفت وآمد دارند و حتی در منازل خود مدتها باقی می‌مانند. گروهی از این ارواح، تا مدتها سعی دارند وارد جسم مادی خویش گردند و آن را از جا بلند کنند و درصدد رسیدگی به امور مادی خود برآیند.

این ارواح مدتها در عالم برزخ بصورت سرگردان و بلاتکلیف زندگی می‌کنند و این سرگردانی برای آنها یک نوع درد و رنج و عذاب الهی محسوس می‌گردد، چون با چشم خود ناظر از بین رفتن اموال و ثروتی که مدتها سعی در نگاهداری آنها کرده بوده‌اند، می‌باشند و در این باره هیچ نوع عکس‌العملی را نمی‌توانند از خود بروز دهند. پس از اینکه تمام تعلقات خاطر آنها در مقابل چشمانشان از بین رفتند و زجر و ناراحتی‌های بی‌حدی را متحمل شدند، آنگاه رفته رفته به عقل روحی دست می‌یابند و به شناختهایی از حقایق زندگی و عالم پس از مرگ پی می‌برند و سپس به نسبت اعمال و رفتار و کرداری که در زمان حیات مادی مرتکب شده بودند، به جهانهای روحی هدایت وجذب می‌گردند و عده‌ای از ارواح برزخی سعی دارند که در به ثمر رسانیدن هدفهای زمان حیات خویش، کمکهایی به اطرافیان و افرادی که به آنها علاقه زیادی داشته‌اند بنمایند و پس از خاتمه خواستهای مادی، آنگاه به جهانهای روحی انتقال می‌یابند که در بین آنها، ارواح بسیاری به جهان سوم جذب می‌شوند و گروهی هم به جهان اول و دوم می‌روند.

ارواحی که در این عالم زندگی می‌کنند، به دلیل اینکه حد فاصلی است بین عالم مادی و انرژی، قادرند به هر دو عالم سفر کنند و گاهی اعمال و حرکاتی را برای اثبات وجود خویش در عالم ماده انجام دهند که موجب حیرت افراد زنده می‌گردد. یکی از عمده‌ترین اعمالی راکه این ارواح برزخی انجام می‌دهند، تماسهای مختلف با افراد زنده می‌باشد. در بین این ارواح، می‌توان انواع و اقسام حالتهای مختلف را مشاهده نمود که اغلب با تماسهایی که با افراد برقرار می‌کنند، موجب گمراهی آنان

می‌گردند، زیرا ارواحی که در این عالم زندگی می‌کنند، شناخت کافی از جهانهای روحی ندارند و اکثریت قریب به اتفاق آنها هنوز حالتهای مادی، معنوی، عقیدتی خود را از دست نداده‌اند و به همین علت هم، اغلب این ارواح مُبَلِغ عقاید و خواستهای خود در زمان حیات می‌باشند نه حقایق حیات که اصل آن در وحدت و خداشناسی محض می‌باشد.

این گروه از ارواح زمانی که با مدیومها تماس برقرار می‌نمایند، هیچ گونه احساس مسئولیتی در خود ندارند، لذا به همین علت است که مدیومها نباید عقیده هر روحی را در تماسهای خود بپذیرند.

مدیومهایی که با ارواح عالم برزخ در تماس هستند، پس از برقراری چند تماس، اظهار می‌دارند، ارواح اغلب سئوالات را صحیح پاسخ نمی‌گویند. و پس از مدتی از این عمل خود منصرف می‌شوند و تماسهای خود را قطع می‌نمایند، حتی اگر این نوع تماسها، عینی، سمعی، عقلی و ... باشد بازهم از برقراری تماسهای روحی دست می‌کشند. این ارواح از روی ناآگاهی گاهی در محلهای مختلف منجمله منازل خود تجسد می‌نمایند و حضورشان را بگونه‌ای به اطرافیان خویش می‌نمایانند که موجب ترس و وحشت گروه بسیاری از اشخاص ناآگاه‌تر از خودشان که شناخت کافی نسبت به وجود و قدرتهای روحی ندارند می‌شوند.

۱۲ـ جهان سوم روحی یا بهشت: این جهان از نظر خلقت بسیار مهم و پرارزش است و به همین علت هم به نسبت سایر عوالم و جهانهای روحی، دارای طبقات بیشتری می‌باشد و روح افرادی که در زمان حیات مادی مرتکب اعمال خیر و ثواب شده‌اند، در یکی از طبقات بهشت جای می‌گیرند.

بهشت از سه بخش کاملاً متمایزنسبت به یکدیگر تشکیل یافته است، بخش اول آن را تا طبقه چهارم این جهان تشکیل می‌دهد و بخش دوم آن از طبقه پنجم تا هشتم است و طبقه نهم آن یک بخش جداگانه‌ای است که مراکز انتقال کلیه ارواح به جهان چهارم روحی می‌باشد که‌آنرا به یک محیط ترانزیتی می‌توان تشبیه کرد.

اکثر ارواحی که به بخش اول بهشت انتقال می‌یابند، با توجه به اینکه وارد بهشت گردیده‌اند. معذالک هنوز نمی‌توانند تمام وابستگی‌های مادی خود را به طورکلی ازکف بدهند، اکثر ارواحی که در این بخش از بهشت زندگی می‌کنند پس از کسب علم روحی،از سوی خلقت و جهانهای روحی، به آنان مأموریتهای مهمی مانند، روح نگهبان، روح مرشد، روح راهنما و ... داده می‌شود تا اینکه باامتیازات مثبتی که در زمان مأموریت خود با اعمال خویش می‌توانند بدست آورند، به طبقات بالاتر بهشت و در نتیجه به جهانهای روحی بالاتر دست یابند.

زمانی که افراد در حال مرگ هستند، معمولاً ارواحی که در این بخش از بهشت زندگی می‌کنند، مأمور می‌شوند تا اینکه الیافهای نقره‌ای که تن‌پوش را به جسم وصل می‌کنند، قطع نمایند تا اینکه آسانتر از جسم مادی خویش جدا شوند.

اختلاف قبض روح ،انسانها با افراد بشر و آدمها در این است که، روح مأموری که از سوی کائنات مسئول قطع طنابهای نقره‌ای است ، پس از این جداسازی، آن روح را از مسیرهای خوب و عالی با خود به جهان سوم انتقال می‌دهد و در جابجایی و شناسانیدن محل جدید، او را یاری می‌نماید، ولی ارواحی که روح بشر و آدم را از جسم جدا می‌نمایند، آنها را با خود از محلهای مناسب نمی‌برند و گاهی آنها را در عالم برزخ که بین جهانهای مادی و انرژی است رها می‌کنند که ضمن زجرکشیدنهای مادی، پس از مدتی بتدریج به عقل آیند و به حقایق عوالم و جهانهای روحی پی ببرند و پس از آن به جهانهای روحی جذب گردند.

۱۳ـ زمانی که به شکل دایره خلقت نگاه کنید، دو عدد کاملاً مشخص را در ابتدای شروع حرکت و در وسط آن مشاهده می‌کنید که یکی از آنها معرف شماره یک و دیگری هشت میلیون و ششصد هزار می‌باشد. رقم یک مؤید آن است که یک موج حرکتی و عقلی، از مرکز دایرهٔ خلقت جدا شده و از اثیر عالم گذشته و به کوچکترین ذره عالم ماده، اثر گذارده و آن را به حرکت درآورده و عقلی که در ذره وجود دارد، موجب چرخش و گردش و حرکتهای مختلف ذرات داخل آن

گردیده‌است تا اینکه این ذره در اثر مرور زمـان و گـذشتن از مسـیرهای تکـاملی مختلف در محلهای بالاتری قرار گـیرد و بـتدریج بـتوانـد خـود را آمـاده پـذیرش حیاتهای جدیدتری بنماید و در اثر این تکامل و مسیرها، خود را به زندگانی گیاهی و سپس حیوانی برساند و بعدها بتواند به مراحل عالیتری برسد، یعنی این ذره که در اصل از قدرتهای عقل و انرژی اثیر الهی سرچشمه گرفته بود، پس از گـذشت قرنهای متمادی، بتواند مجدداً خود را به همان نیروهای اولیه الهی بـرساند و در انتهای تکامل نسل بشر، یعنی انسان اولی، عـدد هشت مـیلیون ِو ششـصد هـزار نوشته شده است و این عدد نیز نمایانگر تسـلسل زنـجیره‌واری است کـه آن ذره متحمل شده تا اینکه توانسته است خود را در وجود انسان اولی جای دهد.

۱۴ـ جهان چهارم روحی : این جهان را می‌توان سرآغاز و شروع تکامل و تبدیل جدیدی برای رسیدن به ابدیت دانست، ارواحی که وارد این جهان می‌شوند، مسیر و حالت تکاملی تازه‌ای را به خود می‌گیرند که با ادامهٔ تکامل گذشته آنـها بسـیار متفاوت است، زیرا تا جهان سوم یا بـهشت، در زنـدگانی افـراد و ارواح مـادیات دخالت دارند و زمانی که روح وارد جهان چهارم می‌گردد، هـنوز هـم مـقداری از تعلقات خاطر و ثقل ماده در تن‌پوش آنـها وجـود دارد کـه بـتدریج آنـرا از دست می‌دهند تا اینکه خود را سبکتر کنند و آمادگی بیشتری برای رسیدن به جهان هفتم روحی را بدست آورند.

جهان چهارم روحی را میتوان سرآغاز تـبدیل زنـدگی مـادی بـه انـرژی مـطلق دانست و ارواحی که در این مسیر قرار می‌گیرند، هدف کسب مقام تکاملی بالاتری را ندارند، بلکه فقط قصد دارند هر چه سریعتر امواج آنها به قدرتی والاتر تبدیل گردند تا اینکه به جهانهای بالاتری صعود کنند.

حالت و تغییر تبدیلهایی را که ارواح در جهان چهارم و پنجم می‌گذرانند، تقریباً مشابه یکدیگر می‌باشند و تنها تفاوت آنها در این است که در جهان پنجم مقدار دیگری که از ثقل و سنگینی مادی که در آنها بجا مانده است را نیز از دست می‌دهند

و صاحب انرژی و قدرت موجی بیشتری می‌شوند بطوری که این امواج به مراتب نزدیکتر به امواج جهان هفتم است.

۱۵ـ عالم انرژی یا جهان ششم روحی : ارواحی که خود را به این جهان روحی می‌رسانند، از تمام مسیرهای تکاملی گذشته‌اند و تبدیلهای موجی را نیز انجام داده‌اند و امواج این جهان اختلاف چندانی با امواج جهان هفتم ندارد و این امواج روحی آماده‌اند که در هر زمان بتدریج وارد جهان انرژی مطلق یا جهان هفتم روحی گردند و به همین علت هم این جهان را جهان انتظار و وصل می‌توان نامید.

در این جهان، تمام امواج ارواح تبدیل به انرژی و عقل مطلق شده و هیچگونه ناخالصی در آن دیده نمی‌شود و این امواج نوعی انرژی نوری هستند و به همین علت هم تمام این جهان در حال درخشش خاصی می‌باشد. ارواح به نسبت تقدم ورود به جهان ششم روحی، به مرکزانرژی عالم هستی انتقال می‌یابند. انرژی‌ای که در جهان ششم وجود دارد مانند انرژی پتانسیلی است که در عالم ماده مشاهده می‌شود، یعنی زمانی که انرژی سینتیک مصرف می‌شود، انرژی پتانسیل بعنوان پشتوانه آن همیشه آماده جذب به جهان هفتم روحی یا انرژی کل عالم هستی می‌باشد.

۱۶ـ مرکز قدرت عالم هستی : تمام انرژی که عوالم روحی و کائنات خداوند یکتا را اداره می‌کند، از این جهان روحی سرچشمه می‌گیرند. این جهان را بعنوان روح اعظم کائنات یا عقل کل عالم هستی می‌توان نامید. چون تمام ذرات، جماد، نبات، حیوان و ... که ادامه تکامل می‌دهند و به انرژی مطلق تبدیل می‌گردند، به این منظور است که روزی بتوانند کمبود انرژی این عالم را جبران کنند، یعنی تمام ذرات و قطراتی که روزی از اضافات اقیانوس بیکران انرژی الهی سرچشمه گرفته بودند، پس از گذرانیدن مسیرهای مختلفی، مجدداً به همان اقیانوس بر می‌گردند و جزوی از آن می‌گردند، یعنی زمانی که این ذرات روحی وارد جهان هفتم می‌شدند، جزو عقل کل عالم هستی یا روح اعظم کائنات می‌گردند و در آن ادغام می‌شوند و ذره‌ای

از اصل را بوجود می‌آورند.

۱۷- انرژی کل عالم هستی : تمام جهانهای روحی و کائنات و عوالم هستی را نیروهای الهی در برگرفته واین انرژیها بصورت مطلق در تمام ذرات کهکشانها و عوالم خلقت اثر می‌گذارند و در نتیجه به گونه‌ای موجب به وجود آمدن قدرت عقلی و تحرکی در تمام عناصر و موجودات عالم می‌گردند.

انرژی کل عالم هستی بصورت امواج، در تمام نقاط پراکنده می‌باشند و هر یک از عناصر و موجودات، در یکی از دوایر این امواج قرار دارند و به همین علت هم در تمام جهان خاکی دو نفر را نمی‌توان یافت که از هر نظر دارای خو و خصلت و شکل و قیافه و ... مشابهی باشند.

وجود این دوایر متحدالمرکز هستند که موجب بروز تقدیر و سرنوشت در افراد مختلف جهان می‌گردد چون خداوند متعال حالت تکاملی و رزق و روزی هر فردی را در یکی از این دوایر مشخص فرموده است و به همین علت است که خداوند می‌فرماید هرکه را بخواهم هدایت می‌کنم و هرکه را نخواهم هدایت نخواهم کرد، چون هدایت‌شوندگان، در دوایر نزدیکتری به خلقت قرار دارند.

البته باید به این حقیقت توجه داشته باشید که رزق و روزی از سوی پروردگار، سوار بر این امواج جهت اشخاص فرستاده نمی‌شوند، بلکه وجود این امواج هستند که دگرگونیهای فکری، تحرکی، تعقلی، عقیدتی، و ... در افراد به وجود می‌آورند و سپس هر فردی به نسبت برداشتهای عقلی خویش، اعمال، رفتار، فعالیتهای خاصی را شروع و ادامه می‌دهد و زندگانی مادی و معنوی و... خویش را در زمان حیات سپری می‌نماید.

۱۸- تولدهای روحی : این ارواح بنا به دستور کائنات برای هدف خاص و رسالت جداگانه‌ای در یکی از کرات خاکی برای یکبار متولد می‌شوند و وظایف خود را انجام می‌دهند و پس از آن به تدریج به مرکز دایره خلقت مراجعه می‌کنند.

انرژی خلقت

اگر خواسته باشیم در مورد کلیه انرژیهایی که در این جهان پهناور و عالم کهکشان وجود دارند بحث و گفتگو و بررسی نمائیم و سپس آنان را طبقه‌بندی کنیم، بطور کلی با سه قسمت عمده از انرژی مواجه خواهیم شد:

۱ـ عالم ماده : همانگونه که از نام آن مشخص است، در این عالم، ماده رل اصلی حیات را بدست دارد و این قسمت از زمانی که انرژی عقلی و تحرکی از سوی عالم کبریایی و اثیر عالم، بر کوچکترین ذره حیات مادی یعنی اتم می‌تابد، شروع می‌شود و تا پایان تکامل انسانیت اُوّلی که تمام جسم شخص از ماده به وجود آمده
است، ادامه دارد و همانگونه که در مباحث قبلی دایره خلقت توجه نمودید، نیروهای عقلی و تحرکی و روحی و... که از بدو شروع تکامل به ماده می‌رسند تا انتهای مسیر تکامل حیات مادی، همواره در حال حرکت به سوی برتری و معنویت وکسب قدرت می‌باشند و تا زمانی که این نیروهای عقلی و روحی و تحرکی نتوانند به نهایت رشد تکاملی خود برسند، هرگز قادر نیستند خود را از ماده جدا نمایند و در اصل زمان جدائی آنها وقتی فرا می‌رسد که از هر نظر به رشد تکامل عقلی و روحی رسیده باشند.

در این عالم، ماده، به سوی انرژی پیش می‌رود و هر چه از حالت تکاملی ماده در مسیرهای مختلف می‌گذرد، قدرت و انرژی آن نسبت به گذشته افزایش می‌یابد تادر نهایت کار به جایی می‌رسد که ماده، بصورت انرژی مطلق در می‌آید.

۲ـ عالم انرژی : در این عالم، اثری از ماده به چشم نمی‌خورد و امواج مادی‌ای که در اثر تکامل‌های متفاوت، تبدیل به انرژی شده‌اند، در این عالم، به قدرت و

سرعت و دامنه جدیدتری از انرژی دست می‌یابند و هر چه به طبقات و جهانهای بالاتری انتقال می‌یابند، به همان نسبت هم به قدرت آنها افزوده خواهد شد تا اینکه در نهایت، قدرت و انرژی کل عالم هستی را بدست آورند و به آن ملحق گردند و تمام انرژیهایی که بتدریج از عالم ماده به عالم انرژی رسیده‌اند، وارد جهان هفتم یا قدرت کل عالم هستی گردند و این جهان را می‌توان مرکز دریافت و انتقال انرژی از محیط ماده به محیط اثیری دانست.

۳ـ عالم اثیری : این عالم در اصل وظیفه پخش انرژی را از جهان هفتم روحی به تمام نقاط کهکشان و غیره دارد و کلیه انرژیهایی که از مرکز انرژی عالم برای ادامه حیات ماده و تکاملهای عقل و روح و اداره و نظم و انظباط مراکز مختلف خلقت خارج می‌گردند، توسط امواج و انرژی اثیر عالم که تمام قسمتها، حتی داخل فضاهای خالی یک اتم را نیز پر کرده است تقسیم می‌شوند و به هر ذره یا ذات و وجود، در حد نیاز تکاملی آنها، هر کدام انرژی داده می‌شود و در اینجا متوجه می‌شویم که چگونه تمام ذرات عالم به سوی خالق خویش درحرکت هستند و به چه صورتی از خدائیم و پس از مدتی به خدا برمی‌گردیم.

چنانچه مطالب مندرج در کتب الهی بصورت علم روز درآیند بطوری که مورد شناخت همگان از نظر عقلی باشد. افراد به مراتب گیرایی بیشتری در زمینه علوم الهی و گفتار خداوند یکتا بدست می‌آورند و در مسیرهای تکاملی خلقت خویش را قرار می‌دهند.

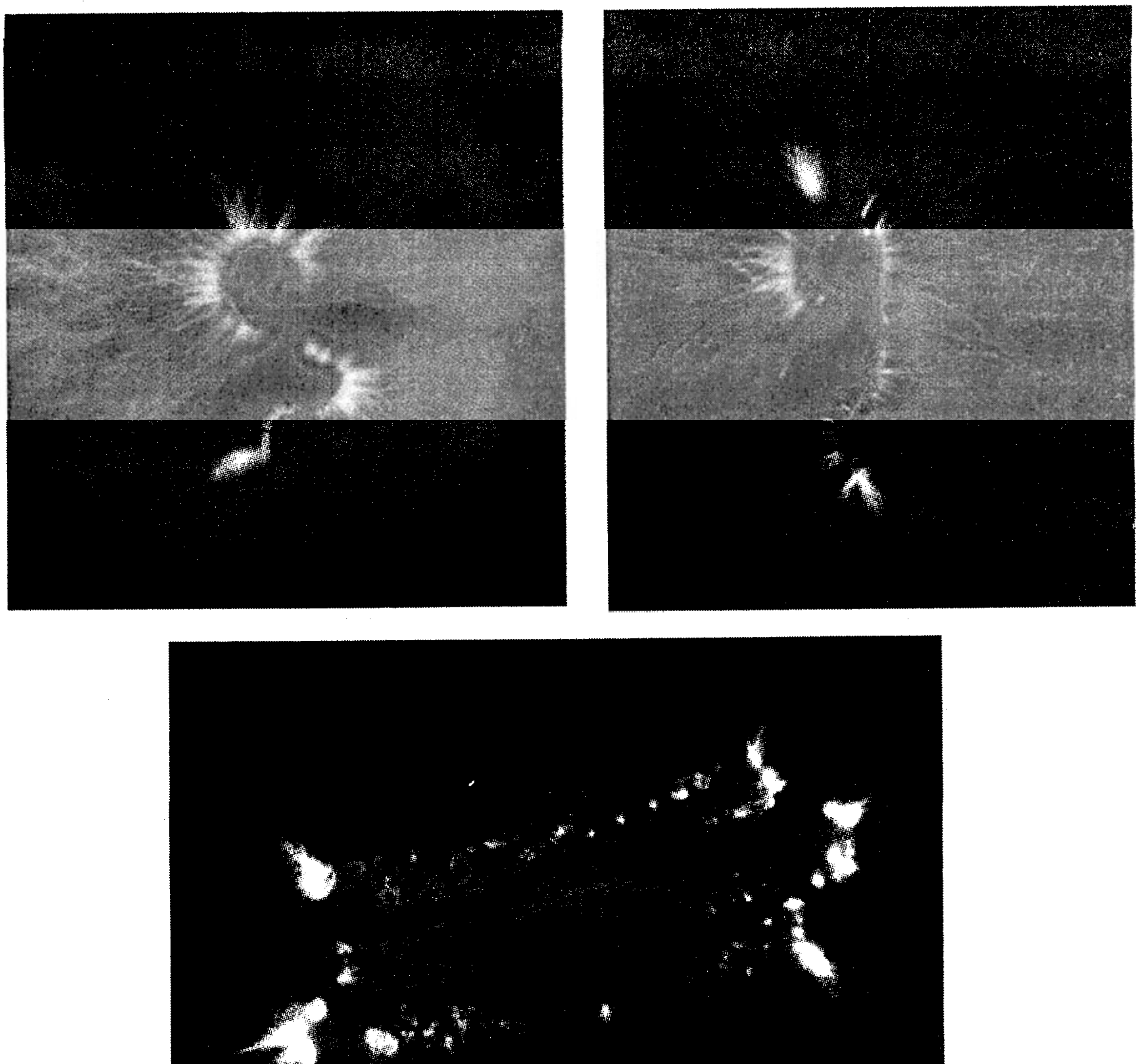
کتابهایی که تاکنون از این نویسنده به چاپ رسیده اند:

۱ - روش تماس خانوادگی با ارواح (جلد ۱ و ۲)
۲ - ارواح از بهشت خبر می دهند
۳ - خوددرمانی های روحی
۴ - گفتگو با خدا
۵ - دیوان اشعار (جلد یکم)
۶ - برون فکنی های روحی
۷ - اثرات تلقین و خوابهای روحی
۸ - دایره خلقت (وجود خدا از نظر ارواح)
۹ - انرژی درمانی یا شاهکار خلقت
۱۰ - تقدیر و سرنوشت
۱۱ - انرژی درمانی عملی
۱۲ - کلیات علوم روحی(جلد ۱و۲)





شکل مربوط به صفحه ۱۵۸



شکل مربوط به صفحه ۱۶۳